

حقیقت توحید

مؤلف:

شیخ محمد حسان

مترجم:

امین پور صادقی

عنوان کتاب:	حقیقت توحید
عنوان اصلی:	حقیقة التوحید
نویسنده:	شیخ محمد حسان
ترجمه:	امین پور صادقی
موضوع:	توحید و الهیات
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.shabnam.cc
www.sadaiislam.com

www.mowahedin.com
www.videofarsi.com
www.zekr.tv
www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۹ مقدمه‌ی چاپ چهارم
۱۷ مقدمه‌ی چاپ سوم
۱۹ مقدمه
۳۳ فصل اول: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»
۳۵ مبحث اول: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... نفی و اثبات
۶۲ آنچه کلمه‌ی توحید آنرا اثبات می‌کند:
۶۳ ۱- توحید ربوبیت:
۶۳ دلایل نقلی بر توحید ربوبیت:
۷۱ ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت:
۷۹ ۲- توحید الوهیت:
۸۷ ۳- توحید اسماء و صفات:
۸۸ قاعده‌ی اول:
۸۹ قاعده‌ی دوم:
۹۲ قاعده‌ی سوم:
۹۲ قاعده‌ی چهارم:
۹۳ قاعده‌ی پنجم:
۹۴ قاعده‌ی ششم:
۹۶ قاعده‌ی هفتم:
۹۷ قاعده‌ی هشتم:
۹۸ قاعده‌ی نهم:

- ۱۰۲ قاعده‌ی دهم:
- ۱۰۳ قاعده‌ی یازدهم: آخرین قاعده
- ۱۰۵ مبحث دوم: لا إله إلا الله ... ولاء و براء**
- ۱۰۶ ۱- معنای لغوی الولاء:
- ۱۰۷ تعریف اصطلاحی معنای ولاء:
- ۱۰۸ ۲- معنی لغوی براء:
- ۱۰۸ تعریف اصطلاحی معنای براء:
- ۱۳۵ استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند:
- ۱۴۴ اما در مورد عیادت بیماران کفار و مشرکین:
- ۱۴۷ مبحث سوم: لا إله إلا الله ... تحکیم شریعت**
- ۱۵۱ مقوله مهم شیخ محمد بن ابراهیم در انواع کفر اعتقاد
- ۱۸۱ اما معنای کلام شیخ الاسلام:
- ۱۸۲ قوانین اداری و شرعی:
- ۲۰۵ فصل دوم: شروط لا إله إلا الله**
- ۲۰۷ مقدمه: اصل این شروط
- ۲۱۱ معنای «لا إله إلا الله»:
- ۲۱۹ معنای شرط:
- ۲۲۱ مبحث اول: شرط علم**
- ۲۳۹ مساله‌ای مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید:
- ۲۴۲ مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل:
- ۲۴۷ مبحث دوم: شرط یقین**
- ۲۴۷ نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین
- ۲۵۵ مبحث سوم: شرط قبول**

۲۶۱	مبحث چهارم: شرط انقیاد
۲۷۱	مبحث پنجم: شرط صدق
۲۸۱	مبحث ششم: شرط اخلاص
۲۹۳	مبحث هفتم: شرط محبت
۲۹۳	محبت منافی با نفرت و دشمنی:
۳۲۱	مبحث هشتم: شرط نطق و اقرار:
۳۲۵	مبحث نهم: شرط کفر به طاغوت
۳۲۹	چگونگی کفر به طاغوت
۳۲۹	۱- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:
۳۲۹	۳- چگونگی کفر قولی به طاغوت:
۳۳۲	۳- چگونگی کفر عملی به طاغوت:
۳۳۴	مسأله
۳۳۵	مبحث دهم: شرط وفات یافتن بر کلمه‌ی «لا إله إلا الله»
۳۳۹	یادآوری‌های مهم و ضروری
۳۳۹	یادآوری اول:
۳۳۹	یادآوری دوم:
۳۴۲	یادآوری سوم:
۳۴۵	یادآوری چهارم:
۳۵۵	فصل سوم: بخش دوم از کلمه‌ی توحید، شهادت به محمد رسول الله ﷺ
۳۵۷	مقدمه
۳۶۳	مبحث اول: ایمان به رسول الله ﷺ
۳۶۵	ادله‌ی نقلی و عقلی بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ
۳۶۵	دلایل قرآنی:

- ۳۶۷ دلایل نبوی
- ۳۷۱ شهادت و گواهی تورات و انجیل:
- ۳۷۲ دلایل عقلی:
- مبحث دوم: تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه خبر داده است. ۳۷۹**
- مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه امر فرموده و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز داشته است. ۳۹۷**
- مبحث چهارم: محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده‌روی ۴۱۵**
- از مقتضیات این محبت و حدود آن: ۴۲۱
- فصل چهارم: آنچه با توحید در تناقض می‌باشد. ۴۳۳**
- سرآغاز شرک ۴۴۱
- اما شرک اکبر: ۴۴۹
- نوع دوم: شرک اصغر ۴۵۲
- فصل پنجم: فضل محقق کردن توحید. ۴۵۹**
- حدیث اول: ۴۶۱
- حدیث دوم: ۴۶۹
- حدیث سوم: (حدیث بطاقه یا صاحب کارت) ۴۷۱
- حدیث چهارم: ۴۷۵
- حدیث پنجم: ۴۷۷
- حدیث ششم: ۴۷۷
- حدیث هفتم: ۴۷۸
- حدیث هشتم: ۴۷۹
- حدیث نهم: ۴۷۹

۴۸۰ حدیث دهم:

۴۸۳ خاتمه

مقدمه‌ی چاپ چهارم

حمد و ستایش برای پروردگار جهانیان است، ستایشی که شایسته وجه و بزرگی و پادشاهی‌اش است، چه که وصف کنندگان نمی‌توانند وصف جلال و عظمتش را بکنند و نمی‌توانند به کنه عظمت و بزرگی‌اش پی برند و دانشمندان و علما و اندیشمندان در برابر قدرت او اظهار عجز می‌کنند. داناترین خلق به حق جلاله او را چنین وصف کرده و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنَامُ، وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ التُّورُ لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»^۱ «براستی که الله متعال نمی‌خوابد، و برای او شایسته نیست که بخوابد، ترازوی اعمال را بالا و پایین می‌آورد، عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به سوی او بلند می‌شود. حجاب او نور است، اگر آن را آشکار نماید، انوار وجه او تا آنجا که بینایی اوست، از خلقتش را می‌سوزاند.»

حمد و ستایش او را می‌گوییم حمد و ستایشی بسیار والا، طاهر و پاک و مبارک به تعداد آفریدگان و کلماتش و به پُری آسمان‌ها و زمینش و به وزن عرش و به مقدار رضایتش؛ و شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست. صاحب رحمت و بخشنده‌گی و صاحب قدرت و بصیرت و توانایی است، واحدی یکتاست، یگانه‌ای بی‌نیاز است که نزاده و زاده نشده است و کسی هم‌تا و همگون او نمی‌باشد. پادشاهی و حمد و ستایش برای اوست، برای او همانند و متضادی نیست، از شبیه و نظیر منزّه است، هیچ معبود به حقی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست.

تبیین کرده و روشن گردانیده و برگزیده و اختیار کرده، مخلوقات را خلق کرده و از

۱- به روایت مسلم در کتاب الإیمان، باب فی قوله علیه الصلاة والسلام «إن الله لا ینام» (۱۷۹).

خلائق انبیاء را برگزیده و از انبیاء رسولان را برگزیده و از رسولان، پیامبران اولی العزم نوح، ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و از میان پیامبران اولوالعزم دو خلیل ابراهیم و محمد صلی الله علیهما و السلام را برگزیده و از میان دو خلیل پیامبران محمد ﷺ را برگزیده و او را بر همه‌ی عالمیان برتری داده است و به منظور گرامیداشت او، امتش را سید و سرور همه‌ی امت‌ها و گذشتگان قرار داده و آن‌ها را با وظیفه‌ی دعوت که وظیفه‌ی انبیاء و رسولان است، گرامی داشته است. و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست و کسی است که او را برگزیده و خلیل خود قرار داده و او امانت را ادا کرده و رسالت را تبلیغ کرده و امت را نصیحت کرده و پروردگارش را بندگی نموده تا اینکه ندای او را لبیک گفته است. و در راه او جهاد کرده تا اینکه منادی او را اجابت کرده و در طول روزها و شب‌های زندگی، غمگین و اندوهگین حرکت کرده و بر آتش کید و مکر و ستم گام نهاده و خواستار هدایت گمراهان به مسیر حق و ارشاد و راهنمایی افراد سرگردان و حیران بوده است، حتی که جاهل را تعلیم داده و کج و معوج را راست گردانیده و خائف را امان داده و نگران را آرام ساخته و نورانیت حق و خیر و ایمان را نشر داده است، همان طور که خورشید نورش را در زوایای مختلف منتشر می‌کند.

پیشانی‌اش همچون ماه بود که هرگاه شادمان می‌شد پرتو افشانی می‌کرد و دریا در دست راستش بود که هرگاه از او سوال می‌شد: از گوشه‌ای از آن جوابش را به سوال کننده می‌بخشید. حنیفیت، دین قائم و استوار و برگزیده‌ی او بود. بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغی فروزنده و نورانی و صاحب بهترین مقام در میان انبیاء بود، نیکوترین سخن را از میان انبیاء داشت، قطعه‌ی تمام کننده‌ی آن‌ها بود و شیرینی و مسک پایان‌شان. ریشه کن کننده‌ی قید و بندها و زنجیرها بود، دعوت کننده‌ی به بهترین اقوال و برترین اعمال و صادق‌ترین احوال بود.

الله عزوجل او را با هدایت و دین حق در نزدیکی قیامت، بشارت دهنده‌ای بیم دهنده

و به عنوان دعوت کننده‌ای به سوی الله عزوجل طبق فرمان او و به عنوان چراغی تابان فرستاد و رسالت را با او به پایان رسانید و جاهلان را به وسیله او تعلیم داد و آن‌ها را به وسیله او از گمراهی به سوی روشنایی هدایت کرد و با او چشمانی کور و گوش‌هایی کر و قلبی غلف و در پرده را فتح کرد. الله عزوجل او را در زمان فترت رسولان فرستاد و با او ملتی کج‌رو را هدایت کرد و حجت روشنگر را آشکار نمود که زمین در اثر دعوتش پس از تاریکی، نورانی گشت و با آن قلوب را پس از اختلاف و چند دستگی، گرد هم آورد. الله عزوجل او را فرستاد درحالی که مردم دو دسته بودند، کسانی که مورد غضب و خشم خداوند بودند و دسته دیگر گمراهان غالی و افراطی. که او با دین وسط و میانه آمد و از کج‌روی‌ها و تجاوز از حدود، بر حذر داشت و ما را با حجتی که شب آن همچون روز است و جز هلاک شده، از آن منحرف نمی‌شود ترک نمود.

پس پروردگارا او را از ما راضی بدار، رضایتی بهتر از آنچه که پیامبری را از امتش و رسولی را از دعوت و رسالتش راضی گردانیدی. پروردگارا به او و خاندان پاکش و اصحاب خوش یمن و با برکتش و بر هر کسی که بر هدایتش می‌باشد و به سنت او عمل می‌کند و کسانی که تا روز قیامت از او پیروی می‌کنند، سلام و درود و شرف و مجد و بزرگی فرست.

اما بعد؛ حق همراه ما و باطل با غیر ماست، لیکن ما به خوبی به این حق شهادت و گواهی نداده‌ایم، شهادتی عملی در حیثه‌ی واقعیتی که در آن هستیم و نیز به خوبی و به درستی این حق را بر اهل زمین تبلیغ نکرده‌ایم و درحالی که باطل با غیر ماست، اما به خوبی توانسته تلبیس کرده و حق را همچون لباسی بر باطل بپوشاند و از آنجا که رسیدن به حق شایسته است به خوبی توانسته رسیدن به باطل را نیکو جلوه دهد!!

در این هنگام است که حقی که در نزد ماست، منزوی شده و ضعیف گردید، گویا که مغلوب شده است و آنچنان باطل بلند شده و نقش و نگار گرفته که گویا غالب شده است.

در اینجاست که ما به خاطر حقان که ضعیف و منزوی شده و باطلی که بلند شده و نقش و نگار گرفته دردمند می‌شویم که از این دردمان به دو صورت که سومین حالتی برای آن نیست، تعبیر می‌کنیم. یا اینکه دردمان را سرکوب کرده و به صورت سلبی با آن برخورد می‌کنیم و این‌گونه آن‌را نشان می‌دهیم، که در اینصورت بر ناامیدی‌مان شکست نفسی را نیز اضافه کرده‌ایم و از جامعه و عالم کناره‌گیری کرده و عزلت می‌گزینیم و یا اینکه دردمان را به صورت متشنج و منفعل و هیجان زده و گاهی با خون نشان می‌دهیم، که بدین گونه بار دیگر حق را زیانمند می‌کنیم گرچه با این روش در پی دفاع و حمایت از حق باشیم، چرا که اهل زمین در این هنگام و با دیدن این روش برخاسته از هیجان، بر بغض و عداوت و ترس‌شان نسبت به حقی که همراه ماست افزوده و بر باطلی که همراه آن‌هاست اصرار ورزیده و بر یاری آن می‌افزایند. درحالی‌که بسیار آسان است که منهجی نظری در توحید و یکتاپرستی تقدیم کنیم. لیکن این منهج مادامی‌که آغازگر تحول و تغییری در منهج و روش زندگی و حیات مسلمانان نباشد و در واقع عملی و منهج زندگی‌شان اثرگذار نباشد و در دنیای مردم از نظر علمی و عقلی و عملی و عقیدتی و عبادی و اخلاقی و رفتاری درخشش پیدا نکند و تنها همچون سایه‌ی جوهر بر ورق باشد و تنها مجرد کلمات زیبایی باشد که آن‌ها را تکرار کنیم، اوضاع و احوال این‌گونه خواهد بود تا اینکه اصحاب حق آن‌را بگونه‌ای صحیح و سالم به اهل زمین تبلیغ کنند.

در اینجاست که عظمت رسول الله ﷺ متجلی می‌گردد که توانست برای تحقق توحید دولت و حکومتی از جوان‌هایی پراکنده در وسط صحرائی که جهل و شرک در آن موج می‌زد، اقامه کند و آن بنایی بلند و سربرافراشته می‌باشد که هیچ بنایی در هیچ زمانی بر حسب فاصله‌ی زمانی کوتاهی که این بنای بلند شکل گرفت، مطلقاً به طول آن نمی‌رسد. در آن روز رسول الله ﷺ برای چاپ ده‌ها هزار نسخه از عقیده‌ی توحید برخاست، لیکن رسول الله ﷺ که پدر و مادر و جانم به فدایش باد، این عقیده را با جوهر بر صفحات چاپ نکرد و بلکه آن‌ها را بر صفحه‌های قلوب اصحابش با مدادی از تقوا و هدایت و

نور گماشت، که بدین سبب با علم و عمل و دعوت و ابلاغ حق بدان گواهی دادند. آنچه در حال حاضر امت بدان نیازمند است، محقق کردن توحید و شهادت بر آن، در واقعیتی که در آن به سر می‌برد، می‌باشد. تا اینکه از زمره دعوتگران به سوی این توحید خالص برای اهل زمین باشند. و گرنه چه کسی برای دعوت بشریتی که از توحید گمراه شده و از آن فاصله گرفته می‌باشد؟ چه کسی نجات دهنده‌ی این بشریت از غرق شدن در تنگنا و لجنزار شرک می‌باشد؟ چه کسی برای این بشری که علی‌رغم فراوانی نورها در تاریکی زندگی می‌کند، ناصح و خیر خواه می‌باشد؟ چه کسی به فکر بشریتی باشد که همچون مستان، هذیان می‌گویند و همچون مجنونان می‌خندند و همچون نیزه‌ها در حالت سقوط بوده و از درد رنج می‌کشند و در جستجوی هر چیزی هست درحالی که در حقیقت مالک هر چیزی می‌باشد، لیکن زمانی که از منهج و شریعت الله عزوجل منحرف شده، همه چیز را گم کرده است؟! چه کسی نور را برای کسانی که در تاریکی زندگی می‌کنند، هدیه کند، آیا جز کسانی که قلوبشان با نور توحید و ایمان روشن است کسی هست؟ چه کسی جز کسی که ندای الله و رسولش ﷺ را شنیده می‌تواند ندای الله و رسولش را به گوش بشریت برساند؟ چه کسی به فکر اهل زمین جز خالص‌ترین موحدین اهل زمین می‌باشد؟

اینجاست که حجم امانت و مسئولیت سنگین بهترین امت که برای مردم بیرون آورده شده‌اند، در محقق کردن توحید و دعوت اهل زمین به سوی آن، که بدان مکلف شده‌اند، متجلی می‌گردد. هیچ روزی نیست که می‌گذرد مگر اینکه بر یقین ما افزوده می‌شود که گام عملی اول در نصرت و پیروزی و تمکین در دنیا و بلکه سعادت دنیا و آخرت، محقق کردن توحید با تمام شمولیت و کمال و صفات و پاکی آن می‌باشد و آنچه که بشریت به طور عام و امت به طور خاص بدان نیاز دارند، توحید می‌باشد.

و این کتاب «حقیقت توحید» در لباسی جدید در چاپ چهارم می‌باشد که آن را با دقت در بسیاری از بخش‌های چاپ‌های گذشته‌ی آن آماده کردم چنان‌که در برخی از

بخش‌های آن چیزی اضافه و در مواردی چیزی کاسته‌ام و بعد از فضل و عنایت الله عزوجل، از نصیحت‌های بسیاری از برادران فاضل و صادق و غیورم نسبت به توحید و پیروان منهج حق استفاده نمودم. و با مسرت و تقدیر فراوان، نصیحت هر نصیحت کننده‌ی امینی را اجابت کردم و بدین ترتیب برخی از نقل‌ها را به منظور صفای قلوب و سلامت دل‌ها و برادری اهل ایمان حذف کردم. به الله سوگند که من از حریص‌ترین مردم در دوستی و محبت با دوستان و برادرانم هستم.

و به نقل از کتب ائمه‌ی سلف و کسانی که از آن‌ها پیروی کرده و بر منهج آن‌ها حرکت کرده‌اند، اکتفا کردم، چه که آن‌ها فهیم‌ترین مردمان نسبت به مقصود الله عزوجل و رسولش می‌باشند و از دیگران به حق داناترند و در این مورد جای هیچگونه تعجبی نیست چرا که شهادت رسول الله ﷺ گواه این مطلب می‌باشد، در صحیحین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» «بهترین مردم، مردمان قرن من هستند، سپس کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند و سپس کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند»^۱. امام ابن ابی العز حنفی رحمه الله چه زیبا در شرح عقیده‌ی طحاویه فرموده است: «چگونه در مورد اصول دین سخن می‌گوید آنکه آنرا از قرآن و سنت دریافت نکرده، بلکه از گفته فلان و فلان دریافت کرده است. و اگر گمان کند که اصول دین را از قرآن می‌گیرد، اما تفسیر قرآن را از احادیث پیامبر ﷺ نمی‌گیرد و به آن‌ها توجه نمی‌کند و تفسیر قرآن را از اقوال صحابه و تابعین که از ناقلان ثقه و مورد اعتماد برای ما نقل شده، نمی‌گیرد»^۲. و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «اما در مورد اعتقاد، قطعا اعتقاد از من گرفته نمی‌شود و نیز از کسانی که (در جایگاه علمی) بالاتری از من هستند گرفته نمی‌شود، بلکه اعتقاد تنها از الله و رسولش

۱- به روایت بخاری، کتاب الشهادات (۲۶۵۲) و مسلم، کتاب فضائل الصحابة (۲۵۳۳).

۲- شرح العقيدة الطحاوية (۱/۲۱۱).

ﷺ و آنچه که سلف صالح امت بر آن اجماع کرده‌اند گرفته می‌شود»^۱.

به پروردگار کعبه سوگند که پیوسته با زبان حال و قال تکرار می‌کنم که:

أسیر خلف ركب القوم ذا عرج مؤملا جبر ما لاقیت من عوج
فإن لحقت بهم من بعد ما سبقوا فكم لرب السماء في الناس من فرج
وإن ظللت بقفر الأرض منقطعاً فما على أعرج في ذاك من حرج

«در پشت کاروان قوم، درحالی که لنگ هستم می‌روم و امید پیروزی را به خاطر جبران خسارتی که بر اثر لنگی به من رسیده، دارم. پس اگر به آن‌ها رسیدم بعد از اینکه آن‌ها سبقت گرفتند، گشایش و مدد پروردگار آسمان بر مردم زمین بسیار بوده و بعید نیست، اما اگر از آن‌ها در پست و بلندی زمین ماندم، بر انسان لنگ حرجی نیست که عقب بماند.»

و در پایان از الله عزوجل می‌خواهم که امت را به طور خاص و بشریت را به طور عام بازگشتی زیبا به سوی توحید عنایت فرماید و شکستگی قلوب‌مان را جبران کند و بهره‌ی‌مان از دینمان را تنها سخندان قرار ندهد و نیت‌ها و اعمال ما را نیکو گرداند. براستی که او ولی و عهده‌دار آن می‌باشد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.

ابو احمد محمد بن حسان

قاهره

شوال ۱۴۲۹ هـ

مقدمه‌ی چاپ سوم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله؛

و بعد: این کتاب «حقیقت توحید» در لباسی جدید در چاپ سوم آن می‌باشد پس از اینکه به فضل الله عزوجل چاپ اول و دوم آن به اتمام رسید. در زمانی که امت به شدت نیازمند توحید صحیح با شمولیت و کمال آن بود، اقدام به نوشتن این کتاب نمودم. از الله عزوجل می‌خواهم که همه‌ی ما را بازگشتی زیبا به سوی توحید با تمامیت و کمال آن عطا فرماید. و از همه‌ی ما اعمال صالح را قبول فرموده و چشمانمان را با نصرت اسلام و عزت موحدین روشن گرداند. براستی که او ولی و عهده‌دار آن است.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

ابو احمد / محمد بن حسان

قاهره / جمادی الاولی / ۱۴۲۴ هـ

مقدمه

حمد و ستایش پروردگاری را که فرزندی نگرفته و برای او شریکی در ملک و فرمانروایی نیست و همراه او خداوندگار دیگری نیست، کسی که هیچ معبود به حقی جز او نیست، خالق جز او نیست و ربی جز او نیست و تنها اوست که مستحق جمیع انواع عبادت می‌باشد و مقدر فرموده که جز او کسی را نپرستیم و عبادت نکنیم. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲] «(مسأله) به همین منوال است. و خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند باطل است و خداوند والامقام و بزرگوار است». و شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست که او را مبعوث کرده و اهل زمین از آب آسمان و نور خورشید و هوا به رسالتش نیازمندترند. پس برای تبلیغ رسالتش و ادای امانت و نصیحت امت به پا خواست تا اینکه مرگ به سراغش آمد. پروردگارا بر او و خاندان پاک و طاهرش و اصحاب خوش‌یمنش و به هر کسی که دنباله‌رو و پیرو آنها و بر منهج و روش آنهاست و کسانی که تا روز جزا به روش او زندگی می‌کنند، درود و سلام و مجد و شرف و بزرگی و برکت فرست.

اما بعد، سعادت در دنیا و آخرت جز با محقق گردانیدن توحید نمی‌باشد و کلمه‌ی توحید عبارت است از: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» این کلمه‌ی شهادت است و کلید سعادت و معصوم و مصون‌کننده‌ی خون و اموال و فرزندان در این دنیا و نجات‌دهنده‌ی در آخرت از عذاب قبر و عذاب آتش می‌باشد. و آن کلمه‌ای است که به سبب آن آسمان‌ها و زمین بر پا گشته و الله عزوجل همه مخلوقات را برای آن آفریده است و آن حق محض الله عزوجل بر جمیع مخلوقات می‌باشد و به خاطر آن پیامبران مبعوث شده و

رسالت‌ها آمده است. بر اساس آن است که انسان‌ها به دو دسته‌ی خوشبخت و بدبخت، نزدیک و دور و مقبول و طرد شده، تقسیم می‌شوند و بر اساس آن است که دارالکفر از دارالایمان جدا می‌گردد و دارالنعیم از دارالجحیم متمایز می‌گردد. و این بدان سبب است که کلمه‌ی توحید اصل دین و اساس و راس امر دین می‌باشد. و بقیه‌ی ارکان دین و فرائضش، گرفته از آن و شعبه‌هایی از آن و کامل کننده‌اش می‌باشند. بنابراین آن دین شامل و منهج حیات کامل می‌باشد. و محال است که همه‌ی این‌ها تنها به سبب کلمه‌ای باشد که بر زبان‌ها تکرار می‌گردد و بس؛ بلکه مقصود از آن اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و عمل با اعضا و جوارح می‌باشد تا اینکه همه مقتضیات آن در منهج زندگی واقع گردد.

و از جمله مقتضیات آن برائت و بیزارى جستن کامل از هر معبودی غیر از الله عزوجل می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان بیاورد، براستی که به دستاویز محکمی چنگ زده است که گسستنی نیست و خداوند شنوای داناست». امام ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «روش قرآن آن است که نفی را مقرون به اثبات می‌آورد بگونه‌ای که عبادت غیرالله را نفی کرده و عبادت را تنها برای الله اثبات می‌کند و این حقیقت توحید می‌باشد، نفی محض توحید نیست و همچنین اثبات بدون نفی توحید نمی‌باشد، بلکه توحید جز با نفی و اثبات نخواهد بود و این حقیقت لا اله الا الله می‌باشد».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید: یگانه دانستن الله متعال در خلقت و رزق و تصرف و تدبیر و امر و حکم و فرمان می‌باشد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴] «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. (بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان)، خداوندی است که پروردگار جهانیان است».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید: محقق کردن توحید الوهیت می‌باشد، که عبارت است از: یگانه دانستن الله عزوجل در عبادات ظاهری و باطنی؛ یکسان است که آن عبادت قلبی باشد که مناط آن قلب است یا اینکه عبادتی قولی باشد که متعلق به زبان است و یا اینکه عبادتی عملی باشد که متعلق به اعضا و جوارح می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ﴿﴾ [الأَنْعَام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله آن پروردگار جهانیان است، او را شریکی نیست».

بنابراین، تمامی دین، عبادت الله عزوجل به یگانگی و خضوع و نهایت محبت فقط برای او می‌باشد و این هدفی است که مخلوقات برای آن خلق شده‌اند همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۱﴾﴾ [الذاریات: ۵۶] «و من جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند». بلکه به خاطر این هدف، الله عزوجل آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم را آفریده و پیامبران را فرستاده و کتب را نازل کرده است.

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید: محقق گردانیدن توحید اسماء و صفات می‌باشد که عبارت است از: یگانگی الله عزوجل در اسماء جلال و صفات کمال و ایمان بدان، بدون تحریف و تعطیل و کیفیت قائل شدن و تمثیل؛ چرا که الله عزوجل ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴿۱۱﴾ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست». و این باب از بزرگ‌ترین و شریف‌ترین ابواب توحید می‌باشد و برآستی که چرا نباشد؟ درحالی‌که متعلق به ذات الله عزوجل و معرفت اسمای نیکویش و صفات بلند مرتبه‌اش می‌باشد، معرفتی که شرک و تعطیل و تشبیه و تمثیل و الحاد و تاویل را باطل می‌گرداند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «الله دارای زیباترین نام‌هاست،

او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید و به ترک کسانی بگوئید که در نام‌های الله به تحریف دست می‌یازند، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید ایمان صحیح و صادقانه به رسول الله می‌باشد که در اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه امر کرده و پرهیز از هر آنچه از آن نهی کرده و باز داشته است و تصدیق او در هر آنچه از جانب پروردگارش خبر داده و محبت و دوست داشتن او بیشتر از نفس و فرزند و مال بدون غلو و زیاده‌روی نمایان می‌گردد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید دوستی با الله و رسولش و مومنین و بیزاری و برائت از شرک و مشرکین می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بی‌گمان او از زمره ایشان بشمار است. و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند».

از این‌رو برای شخص مومن، دینی صحیح نمی‌باشد مگر با موالات و دوستی با الله و رسولش و اهل توحید و دشمنی و برائت و بیزاری از شرک و مشرکین و اهل ضلالت و گمراهی و عداوت داشتن با آن‌ها؛ همانطور که ابراهیم علیه‌السلام و کسانی که همراه او بودند از کفار اعلام برائت و بیزاری کردند و همانطور که پیامبر ما محمد ﷺ و اصحابش از کفار قریش و هرکس که شبیه آن‌ها بود (و در واقع خط مشی آنها را دنبال

می‌کرد) براءت و بیزاری جستند و این همان موالات با مومنین و دشمنی با مشرکین است که اصل و اساس دستگیره‌ی ایمان و ریسمان آن می‌باشد.

و این کلامی مجمل است که اندکی پس از این تفصیل آن می‌آید!

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید آن است که حکم و فرمان تنها برای الله عزوجل می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۱] «فرمانروایی از آن الله متعال است و فرمان داده که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». بنابراین، برای هیچ دولت یا مجلس یا پارلمان یا هیئت یا قدرت یا هر شخص (حقیقی یا حقوقی) دیگری، مطلقاً این حق وجود ندارد که برای بشر به جای الله عزوجل با وجود جهل به شریعت الله متعال، قانون و شریعت وضع کند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم الله بهتر است». لذا آنکه ادعا می‌کند که به احوال مردم و آنچه بدان نیازمند می‌باشند در همه زمان‌ها از خالق مردم آگاه‌تر و داناتر است ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴] «آیا نمی‌داند که کسی که مردمان را می‌آفریند بسیار باریک‌بین و دقیق و آگاه است». آیا احدی می‌تواند گمان برده و تصور کند که شناختش نسبت به مردم از پروردگار آن‌ها بیشتر است؟

بنابراین حکم الله و تشریح او مبنی بر علم و عدل و قسط و نور و هدایت می‌باشد، اما حکم غیرالله مبنی بر جهل و ظلم و گمراهی است. و اهل یقین تفاوت میان این دو حکم را دانسته و با یقین خود حُسن و ارزش حکم الله عزوجل را تشخیص می‌دهد و از نظر عقلی و شرعی بدین نتیجه می‌رسد که از آن پیروی کند.^۲ امام قرطبی در جامع احکام

۱- نگا: بحث لا إله إلا الله - ولاء و براء.

۲- تیسیر الکریم الرحمن، للعلامة السعدی، تفسیر المائدة، ۵۰.

القرآن می‌گوید: ^۱ «الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾». این استفهامی انکاری می‌باشد، بدین معنا که حکم هیچکس نیکوتر از حکم الله عزوجل نیست. بنابراین اگر شما یقین دارید که پروردگاری دارید و از اهل توحید هستید، پس چه حکمی نیکوتر از حکم الله عزوجل می‌باشد؟^۲ و چه کسی از الله عزوجل در حکمش عادل‌تر است برای کسی که بداند الله عزوجل آن‌را تشریح کرده و بدان ایمان آورده و یقین کرده که الله متعال احکم الحاکمین است و از پدر نسبت به فرزندش، به مخلوقاتش مهربان‌تر و رحیم‌تر است چرا که الله متعال عالم به هر چیزی و قادر بر هر چیزی و عادل در هر چیزی می‌باشد.^۳ و از کامل‌کننده‌های کلمه توحید و واجبات آن این است که همه‌ی جوانب نظام اقتصادی بر وفق منهج اسلام و به دور از شیوه و روش شرق و غرب باشد، شرق و غربی که سیستم اقتصادی آن‌ها از اساس بر پایه نظام خبیث ربوی می‌باشد. چرا که نظام اسلامی و نظام ربوی در تصور هم، هرگز با یکدیگر جمع نمی‌شوند و از اساس با هم اتفاق نداشته و در نتیجه نیز با هم موافق نیستند.

و از کامل‌کننده‌های کلمه‌ی توحید و واجبات آن این است که منهج و شیوه‌ی تربیتی و تعلیمی، تبلیغی، فکری، فرهنگی و اخلاقی و رفتاری گرفته شده از اسلام و معیارهای ربانی و نه برگرفته از معیارها و ملاک‌های شیطانی که بشر برای بشر قانون‌گذاری می‌کند تا اینکه با آن معیارهای ربانی برخورد نکند، باشد.

به طور خلاصه می‌توان گفت: مقتضای کلمه‌ی توحید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» ساختن همه‌ی جزئیات و کلیات زندگی و حیات بر وفق دین الله عزوجل می‌باشد. محبوبان من، آیا به شما نگفتم که آن دین شامل و منهج کامل حیات است؟

۱- الجامع لأحكام القرآن، (۶/۱۴۰) ط. دارالکتب العلمیة.

۲- جامع البيان، للطبري (۴/۲۹۱۹) ط. دارالسلام.

۳- تفسیر ابن کثیر (۵/۲۵۲) ط. دار أولاد الشيخ.

قضیه‌ی توحید مساله‌ای است که رسول الله ﷺ سیزده سال در مکه‌ی مکرمه در سایه‌ی آن اصحاب بزرگوارش را تربیت نمودند و هرگز در مدینه از آن دست نکشیدند، چرا که قضیه‌ی توحید، با تغییر مکان تغییر نمی‌یابد بلکه به سبب آن است که از جایی به جای دیگر انتقال صورت می‌گیرد.

آری، براستی کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان گفته می‌شود و بس، بلکه آن منهج و روش زندگی و حیات و بلکه حیات برای حیات است. پیوسته امت قرن‌های طولانی را به فضل الله عزوجل در لباس توحید خالصی که امام موحدین و الگوی محققین و سیدالمرسلین محمد ﷺ بر آن پوشانده، حرکت کردند. تا اینکه فتنه‌ها با سَری تاریک و چهره‌ای گرفته و عبوس و در هم کشیده سر برآورد و این-گونه بود که امت - جز کسی که پروردگارت بدو رحم کرد - اندک اندک از صفا و پاکی و شمولیت و کمال توحید دور شدند و دشمنان امت شروع به خیانت و حيله‌گری کردند و بین امت و عقیده‌ی صاف و زلالش و توحید خالص، عایق و مانع و سد قرار دادند و بدین‌گونه بسیاری از مسلمانان در شکافی تیره و آمیختگی عجیب و دوری شدیدی از توحید خالص و عقیده‌ی صاف و زلال واقع شدند!! که از مظاهر این شکاف تیره آن است که می‌بینیم گروهی از مردم کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند درحالی‌که معنایی برای آن نمی‌دانند و مضمون آن را نمی‌فهمند و اقتضای آن از امر و نهی را ندانسته و حد و حدودی برای آن نمی‌شناسند، بلکه در واقع بسیاری از عبادات را برای غیرالله انجام می‌دهند. بگونه‌ای که از غیرالله استعانت گرفته و بر غیرالله توکل کرده و از غیرالله طلب یاری و مدد کرده و امرش را به غیرالله سپرده و برای غیرالله ذبح و نذر کرده و به غیرالله سوگند یاد می‌کنند. و دیگر مظاهر دردناکی که قلب هر موحد صادق غیوری را خونین می‌کند. درحالی‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله آن پروردگار جهانیان

است. او را شریکی نیست به من چنین امر شده است و من از نخستین مسلمانانم». و گروه دیگری از مردم را می‌بینیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند درحالی‌که خود را آزاد و رها یافته و برای خود از مناهج و مقررات و نظام‌ها و قوانین وضعی آنچه را که می‌خواهند، اختیار می‌کنند!! درحالی‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! به طور کامل در اسلام داخل شوید». و نیز گروه سومی را مشاهده می‌کنیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند درحالی‌که زندگی‌شان به دو شاخه تقسیم شده است: شاخه‌ای که به امور عبادی تعلق دارد و شاخه‌ای که به معاملات و امور و شوون زندگی تعلق دارد، که در اینجا هم مکانی برای مقتضیات توحید یافت نمی‌شود، بلکه برخی از آن‌ها با سردرگمی و شگفتی و از روی ناپسند شمردن می‌پرسند و می‌گویند: چه رابطه‌ای میان دین و سیاست می‌باشد؟ در دین سیاست نیست و در سیاست دین نیست! و توحید در اقتصاد نقشی ندارد؟ و چه رابطه‌ای بین توحید یا تعلیم یا تبلیغات یا رفتار می‌باشد؟ و اسلام بسیار والاتر و بزرگ‌تر و گرامی‌تر از آن است که آن‌را از مساجد خارج کنیم و آن‌را در امور دنیا وارد کنیم؟

و نیز گروه چهارمی را مشاهده می‌کنیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری می‌کنند، درحالی‌که نماز را ترک کرده و زکات را ضایع گردانیده و در خوردن حرام و اموال مردم از طریق باطل و خوردن ربا تفریح می‌کنند و شراب نوشیده و به زنا مشغولند، بلکه از آن‌ها کسانی هستند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و با این حال، معتقدند مادامیکه کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کند، کامل‌الایمان می‌باشند!!

براستی در این تصور، تناقضی ترسناک و شکافی تیره و واقعیتی حزن‌آور می‌باشد که هر قلب خداترس را افسرده و محزون و پر از درد و حسرت می‌کند، که چنین حال بسیاری از مردم به سبب سوء فهم خطیری که از قضیه‌ی توحید دارند بدین صورت گشته است.

از خلال این واقع دردناک است که نیاز ضروری و حتمی حرکت با شتابی از سوی هر اهل فضل و خیر و علمی برای تعلیم عقیده‌ی صحیح و توحید خالص با مفهوم شامل آن برای مسلمانان، احساس می‌کنیم، چرا که فقط صدور احکام به سوی مردم، از واقع موجود چیزی را تغییر نمی‌دهد. به الله عزوجل سوگند که هويت و عزت و رهبری و سروری دوباره به این امت باز نمی‌گردد مگر زمانی که عقیده‌ی آن صحیح گردد و عبادتش را خالص گرداند و از هر نیرو و قدرت و توانایی جز قدرت و توانایی الله عزوجل، برائت جوید و چهره‌اش را دوباره به سوی الله عزوجل برگردانده و بگوید: پروردگارا من از هر عبودیتی برای غیر تو بیزارم و از اتکای به هر کسی جز تو و از تسلیم در برابر جز تو و از توکل جز بر تو و از صبر جز به خاطر تو و از خضوع جز در طاعت تو و از ترس جز در برابر عظمت و جلال تو و از امید جز در مورد آنچه که در دو دست بخشنده‌ی توست، بیزارم.

پس برخیزید ای موحدان مخلص، برخیزید ای جوانان بیداری ارزشمند و گرانبها، ای کسانی که الله عزوجل با توحید صحیح و عقیده‌ی صاف و زلال بر شما منت نهاده ... برخیزید تا همه را با قوت و صبر و تلاش برای تعلیم توحیدی که محمد ﷺ با آن آمد و نیز برای بازگرداندن دوباره‌ی آن با تمام شمولیت و کمال و صفا و پاکی‌اش در واقعیت زندگی امت به تحرک درآوریم.

و این حرکت - بدون کمترین شک و تردیدی - گام صحیح ابتدایی در مسیر برانگیختن امت می‌باشد و آن در حقیقت آن روشی است که رسول الله ﷺ با آن آغاز نمودند و بلکه هر پیامبری که الله عزوجل او را مبعوث کرده این‌گونه آغاز کرده است؛ پس آن نقطه‌ی آغاز می‌باشد^۱ و خشت اساسی می‌باشد و آن اولین گام در مسیر نصر و تمکین می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] «و هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر

۱- انظر «خواطر علی طریق الدعوة جراح و أفرح» محمد حسان (ص ۴۸) ط دارالمسلم.

اینکه به او وحی کردیم که هیچ معبود بر حقی جز من نیست. پس مرا بپرستید.» و امکان ندارد که اتحاد کلمه میسر گردد درحالی که کلمه‌ی عقیده پاره پاره باشد.

بنابراین صفوف متحد نمی‌گردد مگر زمانی که قلوب با کلمه‌ی توحید روبرو شود چرا که اسلام عقیده است که شریعت از آن گرفته می‌شود و این شریعت تمام جوانب و امور زندگی را تنظیم می‌کند و الله عزوجل از هیچ قومی شریعت و عملکردشان را قبول نمی‌کند مگر زمانی که عقیده‌شان صحیح باشد. و ما یقین داریم - اگر چه زمان طولانی گشته و مشکلات و سختی‌ها به وجود آمده است - مکانت و جایگاه امت باز نمی‌گردد مگر بر دستان سپاهی که توحید خالص را محقق گردانند؛ به اذن الله عزوجل.

بنابراین امت هرگز نصرت و یاری نمی‌گردد مگر با گام‌هایی واضح و نشانه‌هایی روشن و نورانی که اول آن تصحیح عقیده و پس از آن تصحیح عبادت و سپس تحکیم و حاکم قرار دادن شریعت و سپس تصحیح اخلاق فاسد و منحرف شده و پس از آن آماده-سازی سپاهی قرآنی و یادآور سپاه صحابه می‌باشد که دنیا را با دین بر پا دارند و پس از این است که اوضاع کاملاً متفاوتی نسبت به موقعیتی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، مشاهده خواهیم نمود.

بر مبنای احساس مسئولیت و نه احساس اهلیت این تلاش ناچیز را متحمل شدم تا به شرف و بزرگی دعوتگرانی بپیوندم که از زمان نوح - که به رسول الله ﷺ و او و جمیع برادران‌شان بهترین درودها و پاک‌ترین سلام‌ها باد - به سوی توحید دعوت داده‌اند و چنین به کاروان طولانی موحدانی ملحق شوم که در این راستا شتاب ورزیدند و زمان را شکاف دادند.

این دروس را در پنج فصل و مباحثی چند با اسلوبی آسان و عباراتی واضح تقسیم نمودم که به طور خلاصه عبارتند از:

فصل اول: که تحت عنوان «لا إله إلا الله» می‌باشد و شامل مباحث ذیل:

مبحث اول: «لا إله إلا الله» ... نفی و اثبات

مبحث دوم: «لا إله إلا الله» ... ولاء و براء

مبحث سوم: «لا إله إلا الله» ... تحکیم شریعت

اما فصل دوم که عنوان آن: شروط لا إله إلا الله می باشد و مشتمل مباحث ذیل:

مقدمه: اصل این شروط

مبحث اول: شرط علم

مبحث دوم: شرط یقین

مبحث سوم: شرط قبول

مبحث چهارم: شرط انقیاد

مبحث پنجم: شرط صدق

مبحث ششم: شرط اخلاص

مبحث هفتم: شرط محبت

و از آنجا که کلمه‌ی توحید نشان و علامتی برای هر دو شهادت با هم می باشد یعنی شهادت لا إله إلا الله و شهادت محمد رسول الله بگونه‌ای که هیچ‌یک از دیگری قابل تفکیک نیست، بر من واجب بود که پس از سخن گفتن از شهادت اول در دو فصل گذشته از شهادت دوم نیز سخن بگویم تا بیان کنم که آن نیز مجرد کلمه‌ای که بر زبان گفته می شود نیست، یا اینکه تنها کلمه‌ای نیست که به منظور آن تنها قصائد و اشعار و سروده‌هایی بافته شود و کار با این نغمه‌سرای‌ها تمام شود، بلکه با شهادت اول (أشهد أن لا إله إلا الله) معبود شناخته می شود و با شهادت دوم (أشهد أن محمد رسول الله) طریقه‌ی عبادت معبود و روش رسیدن به معبود دانسته می شود؟

بر این اساس فصل سوم مشتمل بر موضوعات ذیل می باشد:

مبحث اول: ایمان به رسول الله ﷺ

مبحث دوم: تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه خبر می دهد.

مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه بدان امر می کند.

مبحث چهارم: دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز می‌دارد.

مبحث پنجم: محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده‌روی.

سپس در فصل چهارم از شرک که نقض کننده‌ی توحید است، سخن گفته‌ام و فصل آخر را با بشارت به پایان رساندم، بشارت برای هر کسی که این توحید شامل و خالص را که متضمن نفی و اثبات هر دو با هم می‌باشد، محقق گرداند. و عنوان آن «فضل محقق کردن توحید» می‌باشد.

برادر و دوست خواننده‌ام، اگر با صواب مواجه شدی پس حمد و منت برای الله عزوجل می‌باشد چرا که او صاحب فضل و عهده‌دار بخشش است و اگر بر حرف یا معنایی اطلاع یافتی و دانستی که تغییر آن واجب است، از الله عزوجل می‌خواهم که تو را در اصلاح آن و ادای حق نصیحت در مورد آن موفق بگرداند، چرا که دین نصیحت و خیرخواهی است و انسان ذاتاً ضعیف و ناتوان است و از خطا و اشتباه سالم و مبرا نمی‌باشد مگر اینکه الله عزوجل او را با توفیق و تایید خویش از خطا محفوظ بدارد.

برادر گرامی، اگر نظرت در مورد این تلاش متواضعانه مساعد نیست، امیدوارم که حداقل عیب و کجی آنرا تذکر دهی و این ان‌شاءالله تعالی ظن و گمان من نسبت به توست.

و از الله عزوجل می‌خواهم که صواب و درستی را بر ما روزی گردانده و ما را از لغزشها دور نموده و قلوبمان را صالح و اعمالمان را قبول بگرداند و آن‌ها را خالص برای وجه کریمش قرار دهد و چشمانمان را با نصرت اسلام و عزت مسلمین روشن بگرداند. و همه‌ی ما را با عمل به این دین گرامی بدارد و خاتمه‌ی موحدین را بر ما روزی گرداند. و همه‌ی ما را در زمره جماعت و گروه سید المرسلین حشر بفرماید. براستی که او عهده‌دار آن و قادر و توانای بر آن می‌باشد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله و أصحابه أجمعین.

نیازمند به عفو و بخشش الرحیم الرحمن

ابواحمد/محمد بن حسان

مصر- منصوره
ربيع الاول ۱۴۱۴ هـ

فصل اول:

«لا إله إلا الله»

شامل مباحث ذیل:

مبحث اول: لا إله إلا الله نفی و اثبات

مبحث دوم: لا إله إلا الله ولاء و براء

مبحث سوم: لا إله إلا الله تحکیم شریعت

مبحث اول: لا إله إلا الله نفی و اثبات

کلمه‌ی توحید و اخلاص، اصل دین و اساس آن بوده و آن ستونی است که حامل فرض و سنت می‌باشد و «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ!». «و هر کس آخرین کلامش لا إله إلا الله باشد، وارد بهشت می‌شود».

و معنای لا إله إلا الله عبارت است از اینکه: هیچ معبود به حقی جز الله نیست؛ که مشتمل بر کفر به طاغوت و ایمان به الله عزوجل ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾^۲ [البقرة: ۲۵۶] می‌باشد. پس اگر الوهیت را از غیرالله نفی کنی و آن را تنها برای الله عزوجل اثبات کنی، تو از کسانی خواهی بود که به طاغوت کفر ورزیده و به الله متعال ایمان آورده است. بر این اساس است که ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «نفی محض توحید نمی‌باشد و همچنین اثبات محض بدون نفی، توحید نیست. بدین ترتیب توحیدی نیست مگر اینکه متضمن نفی و اثبات باشد و این نیز حقیقت توحید می‌باشد».

از این رو بایستی به شرح نفی و اثباتی که این کلمه مقتضی آن است، پردازیم:

۱- أخرجه أبوداود، كتاب الجنائز، باب التلقين (۳۱۱۶) وأحمد في المسند (۲۳۳/۵) والحاكم في المستدرک (۱/۵۰۳، ۶۷۸) والبيهقي في الشعب (۱/۱۰۸) (۱۰۸/۶) (۵۴۵/۶) والشاشي في المسند (۴/۰۹، ۱۰۰) ومحمد بن فضيل في الدعاء (۱۴۷۱) والبزار في مسنده (البحر الزخار ۲۲۸۳) الطبراني في الكبير (۲۲۱) من حديث معاذ بن جبل مرفوعا وأخرجه الطبراني في الأوسط (۵۷۴) ولفظه: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله لم يدخل النار» والحديث صححه العلامة الألباني في صحيح الجامع برقم (۵۱۵۰) و(۶۴۷۹) وحسنه في أحكام الجنائز (۳۴) والارواء (۶۸۷) والحديث له عدة شواهد بألفاظ مقاربة.

۲- پس هر کس که به طاغوت کفر ورزیده و به الله عزوجل ایمان آورد.

کلمه‌ی طیبه، آلهه و انداد و طواغیت و ارباب را نفی می‌کند. و توحید خالص با اقسام سه‌گانه‌ی آن‌را تنها برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی برای او نیست، ثابت می‌کند.^۱

اما تفصیل و بیان آن:

۱- آلهه: آلهه جمع اله می‌باشد و هر آنچه به عنوان معبودی به جای الله عزوجل اتخاذ گردد، آن چیز در نزد کسی که آن‌را به عنوان معبود گرفته و آن‌را عبادت می‌کند، اله محسوب می‌گردد.

و «الإله» با علامت تعریف (الف و لام) همان الله می‌باشد که همزه‌ی آن حذف شده و حرف لام در لام ادغام گردیده و تبدیل به یک لام مشدد شده است، همانطور که کسائی و فراء و دیگر اهل لغت می‌گویند و امام ابن قیم می‌گوید: «صحيح أن است که لفظ جلاله‌ی الله مشتق بوده و اصل آن «الإله» می‌باشد.^۲

بنابراین «الإله» همان معبودی می‌باشد که مستحق عبادت است، چرا که الهی نمی‌باشد مگر اینکه عبادت شود و خالق و رازق و مدبر کسی که او را عبادت می‌کند، باشد و بر کسی که او را عبادت می‌کند قادر و توانا باشد، پس کسی که اینچنین نباشد قطعاً اله نیست، گر چه ظالمانه پرستیده شود، بلکه او مخلوق و عبادت‌گزار می‌باشد.

«التَّأَلُّهُ» به معنای تنسک و تعبد و «التَّأَلُّيْهِ» به معنای تعبید می‌باشد.^۳

پس از این معنای مختصر برای ما تعریفات ذیل واضح می‌گردد تا اینکه پس از آن‌ان- شاءالله به مراد و مقصود برسیم. امام ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «الإله» همان معبود محبوبی است که قلب‌ها با محبت او را عبادت می‌کنند و برای او خضوع و خشوع کرده و از او

۱- این تقسیم نظری به منظور تعلیم می‌باشد و گرنه توحید تجزیه پذیر نیست.

۲- البدائع، ۲/ ۴۷۳

۳- انظر: «لسان العرب» لابن منظور (۱۳/ ۴۶۷ وما بعدها) حرف الهاء، طبعه دارالفکر والقاموس المحيط،

للفیروز آبادی (۱۶۰۳).

می‌ترسند و بدو امید دارند و در سختی‌ها به سوی او باز می‌گردند و او را در شرایط سخت و طاقت فرسا به فریاد می‌خوانند و در مصالح خویشتن بر او توکل کرده و بدو پناه می‌برند و با ذکر آن آرامش می‌یابند و با حب آن آرام می‌گیرند. و این‌ها جز برای الله عزوجل نمی‌باشد و بر این اساس است که «لا إله إلا الله» صادق‌ترین و درست‌ترین کلام- هاست و اهل آن، اهل الله و حزب آن، حزب او می‌باشند و منکران آن دشمنان الله و از جمله مغضوبین و مورد خشم او می‌باشند. لذا این مساله، هسته‌ای مرکزی است که دینی که محور و مدارش بر آن است، پیرامون آن می‌چرخد؛ بگونه‌ای که اگر آن صحیح باشد، با آن هر مساله و حال و ذوقی صحیح می‌باشد و اگر بنده آن‌را تصحیح نکند، فساد در علوم و اعمال و احوالش، ملازم وی می‌باشد.^۱

حافظ ابن رجب رحمه الله می‌گوید: «الإله» اله کسی است که از روی تکریم، محبت، ترس، امید و توکل اطاعت می‌شود و از او خواسته شده و به درگاه او دعا می‌شود، نه اینکه در برابر او عصیان و نافرمانی صورت گیرد.^۲ و تمامی این حالات و اعمال شایسته کسی جز الله عزوجل نیست.

بنابراین، کسی که مخلوق را در چیزی از این امور که ویژگی‌های الوهیت می‌باشد، شریک الله عزوجل گرداند، در واقع به میزان شراکتی که قائل شده، به اخلاص در «لا إله إلا الله» که به زبان آورده، خدشه وارد کرده و به همان اندازه به عبودیت مخلوق تن داده و در آن چیز عبودیت مخلوق را پذیرفته است.^۳ امام ابن قیم رحمه الله می‌گوید:^۴ «الإله» کسی است که قلب‌ها با محبت و انابت و تکریم و اجلال و تعظیم و خشوع و خضوع و

۱- طریق الهجرتین (۴۷۳)، دار ابن القیم.

۲- جامع العلوم والحکم، حدیث ۲۱، ص ۳۶۳، ط دار ابن رجب.

۳- فتح المجید، ص ۳۸.

۴- إغاثة اللهفان، ۱/ ۲۷، دارالمعرفة.

ترس و امید و توکل او را عبادت می‌کنند.» و در جای دیگر می‌گوید: «اسم الله بر این دلالت دارد که خداوند متعال مالوه و معبود است که همه‌ی مخلوقات با محبت و تعظیم و خضوع و پناه بردن به او در نیازها و بلا و مصیبت‌ها، او را عبادت می‌کنند. آن اسمی است که مسمای آن به طور مطلق تمام کمالات را در خود دارد و مسمای آن شایسته هر مدح و ستایش، هر مجد و ثنا بوده و تمام جلال و کمال از آن اوست و هر عزت و جمالی، هر خیر و احسان، هر نوع بخشش و فضل و نیکی از آن او و از سوی اوست. چرا که بر هر اندکی این اسم برده شود فراوان می‌گردد و هر ترس را می‌زداید و هر گرفتاری با آن به گشایش منجر می‌شود؛ رهگشای هر هم و غمی است و هر تنگنایی به وسیله‌ی آن وسعت می‌یابد و هر ضعفی که خود را بدان آویخته، قوت گرفته و هر خواری به وسیله‌ی آن عزت یافته است و هر نیازمندی را بی‌نیاز ساخته و هر سرگشته‌ای را پناه داده و هر شکست خورده‌ای را تایید و نصرت کرده و ضرر هر درمانده‌ای را برطرف کرده است و هیچ آواره‌ای نبوده مگر آنکه پناهش داده است. پس آن اسمی است که گرفتاری‌ها به وسیله‌ی آن از بین می‌روند و برکات به وسیله‌ی آن نازل می‌شوند و دعاها با آن اجابت می‌یابد و لغزش‌ها راستی می‌یابند. گناهان کوچک دفع می‌شوند و نیکی‌ها به وسیله‌ی آن جلب می‌گردند. آن اسمی است که زمین و آسمان‌ها به وسیله‌ی آن پابرجا هستند. کتاب‌ها به وسیله‌ی آن نازل گشته و انبیاء فرستاده شده‌اند. بدان وسیله قوانین الهی تشریح شده و حدود برپا گشته‌اند. به سبب آن جهاد تشریح شده و انسان‌ها به دو دسته‌ی سعادت‌مند و شقاوت‌مند تقسیم گردیده‌اند. روز حقیقی بزرگ و روز واقعه (روز قیامت) به وسیله‌ی آن تحقق می‌یابد. ترازوهای عدالت به وسیله‌ی آن وضع می‌شوند. پل صراط نصب می‌گردد و منظر بهشت و جهنم برپا می‌شود. به وسیله‌ی آن پروردگار عالمیان پرستش و ستایش می‌شود و به حقانیت آن فرستادگان مبعوث شده‌اند. سوال در قبر و روز رستاخیز پیرامون آن است، دشمن به خاطر آن است و محاکمه نیز به سوی آن

است. دوستی و دشمنی به سبب آن است و به وسیله‌ی آن هر کس که حقش را شناخت و آنرا برپا داشت سعادت‌مندی یافت و هرکس جهل ورزید و حق آنرا ترک گفت: شقاوتمند گردید!.

بنابراین، اصل الوهیت عبادت می‌باشد و تأله همان تعبد می‌باشد. و بدین ترتیب معنای کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله آن است که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست. پس کلمه‌ی توحید نفی الوهیت از هر چیزی جز الله عزوجل می‌باشد. بنابراین جایز نیست که هیچ عبادتی با همه‌ی صورت‌های ظاهری و باطنی آن برای کسی جز الله عزوجل انجام شود. و البته جایز نیست که به سوی هیچ الهی از آله‌های دروغین و ادعا شده و باطل توجه شود.

بنابراین کسی که چیزی از عبادات مختلف را برای غیرالله انجام دهد، در حقیقت در شرک افتاده است. پس عبادت امری در حاشیه‌ی زندگی نبوده و بلکه بانگ ابتدایی در هر رسالتی می‌باشد: ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «که الله را پرستید و از طاغوت دوری کنید». و در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِأَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ كَانَتْ لَكَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، أَكُنْتَ مُفْتَدِيًا بِهَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ: قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ: أَنْ لَا تُشْرِكَ وَلَا أَدْخِلَكَ النَّارَ فَأَبَيْتَ إِلَّا الشِّرْكَ»^۱. «الله عزوجل از میان دوزخیان به آنکه کمترین عذاب را دارد می‌فرماید: اگر برای تو دنیا و آنچه که در آن است می‌بود آیا برای نجات خود آن‌ها را فدیة می‌دادی؟ پس می‌گوید: بله، پس الله عزوجل می‌فرماید: براستی

۱- فتح المجید ص ۱۵.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الرقاق، باب من نوقش الحساب عذب (۶۵۳۸) وفيه أيضاً (۶۵۵۷) باب صفة الجنة والنار، ومسلم في كتاب المنافقين، باب طلب الكافر الفداء بملء الأرض ذهباً (۲۸۰۵) (۵۱) واللفظ لمسلم.

زمانی که در صلب آدم بودی از تو کمتر از این را می‌خواستیم و آن اینکه شرک نورزی و من تو را وارد آتش نکنم، اما تو ابا کرده و شرک ورزیدی».

این مشرک با مقصود الله متعال از خلق وی، مخالفت کرده است، چرا که الله عزوجل مخلوقات را خلق نکرده و کتب را نازل نکرده و رسولان را نفرستاده و بهشت و جهنم را نیافریده مگر به خاطر این اصل بزرگ تا او را عبادت کرده و چیزی را با او شریک قرار ندهند، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾﴾ [الذاریات: ۵۶] «و من جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند». علی ابن ابی طالب علیه السلام در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی جن‌ها و انسان‌ها را خلق نکردم مگر بدین سبب که آن‌ها را امر کنم که مرا عبادت کنند و آن‌ها را به سوی عبادتم بخوانم»^۱. و این مطلب را این آیه قرآن نیز تایید می‌کند که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [التوبة: ۳۱] «بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبود بر حقی نیست و او پاک و منزّه از شرک ورزی و چیزهائی است که ایشان آن‌ها را شریک قرار می‌دهند». و آیاتی که بر این موضوع دلالت دارند، بسیار می‌باشند و همه‌ی آن‌ها بر این تاکید دارند که الله عزوجل مخلوقات را خلق نکرده است مگر برای عبادتش به یگانگی و بدون اینکه شریک برای او قائل شوند. در آینده به طور مفصل در بحث توحید الوهیت به این مساله می‌پردازیم.

اما معنای عبادت: عبادت اسم جامعی است که در برگیرنده‌ی تمامی اقوال و اعمال ظاهری و باطنی می‌باشد که الله عزوجل آن‌ها را دوست داشته و بدان راضی می‌باشند. بنا بر این تعریف، عبادت شامل نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، ادای امانت، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کفار و

۱- تفسیر البغوی، (۷/ ۳۸۰) ط دارالطیبة.

منافقین، نیکی به همسایه و یتیم و مسکین و ابن سبیل و برده و حیوانات و دعا و ذکر و قرائت و امثال این عبادات ظاهری و همچنین محبت الله عزوجل و رسولش و خشیت الله متعال و انابت، اخلاص داشتن در دین برای او و صبر در برابر حکمت و شکر نعمتش و راضی بودن به قضایش و توکل بر او و امید به رحمتش و ترس از عذابش و دیگر عبادات باطنی همچون این‌ها برای الله عزوجل می‌باشد.^۱ و لب عبادت کمال حب به همراه کمال تواضع و فروتنی در برابر الله عزوجل می‌باشد.^۲ بدین ترتیب تمامی دین با انجام آنچه الله عزوجل بدان امر نموده و ترک آنچه از آن نهی کرده، عبادت می‌باشد. امام ابن قیم رحمه الله می‌گوید:^۳

والأمر والنهي الذي هو دينه و جزاؤه يوم المعاد الثاني
 «و امر و نهی دین اوست و پاداش او در روز قیامت می‌باشد.»

بنابراین، مقصود از عبادتی که مخلوقات به منظور آن خلق شده‌اند، عبادتی خالصانه و بدور از آغشته شدن آن با هرگونه شرک و رزیدنی با عبادت نمودن چیزی غیر از الله عزوجل هر چه باشد و یا هر کس که باشد، می‌باشد. اعمال صرفاً صحیح نمی‌باشد مگر با برائت و بیزارگی از عبادت هر آنچه به جای الله عزوجل عبادت می‌شود همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «(تنها) الله را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او نکنید». در این آیه الله عزوجل امر به عبادتی را که آنرا فرض قرار داده مقرون به نهی از شرکی که آنرا حرام نموده و آن شرک در عبادت می‌باشد، ذکر کرده است. لذا آیه‌ی کریمه بر آن دلالت دارد که اجتناب و

۱- انظر «رسالة العبودية» لشيخ الإسلام ابن تيمية رحمه الله في مجموع الفتاوى (۱۰/۱۴۹) وما بعدها.

۲- العبودية، مجموع الفتاوى (۱۰/۲۰۳، ۲۵۱) و«درء تعارض العقل والنقل (۳/۱۲۳) ط دارالکنوز الأدبية.

۳- القصيدة النونية (۲/۲۶۳).

پرهیز از شرک، در صحت عبادت شرط می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعت‌شان به آتش شرک می‌سوخت)».

بنابراین، پس «الإله» همان معبود و «التَّالَهُ» همان پارسایی و پرهیزگاری و الوهیت اصل آن عبادت و لا إله إلا الله معنایش هیچ معبود به حقی جز الله نیست، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲] «این بدان علت است که خداوند حق می‌باشد و آنچه غیر از او مشرکان به فریاد می‌خوانند باطل و خداوند برتر و بزرگ است».

۲- انداد: «ند» عبارت است از مثل و مانند و همسان و نظیر و شبیه.

ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «الند» به معنای شبیه است، گفته می‌شود: «فلان ند فلان و ندیده»، فلانی ند فلانی است یعنی شبیه و مانند اوست.

لذا قرار دادن ند و همانند برای الله عزوجل به معنای انجام دادن عبادت یا بخشی از آن برای غیرالله می‌باشد درحالی‌که کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله نفی همانند گرفتن برای الله عزوجل و خالص گردانیدن عبادت تنها برای الله عزوجل می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲] «پس برای الله عزوجل همتیانی قرار ندهید درحالی‌که شما می‌دانید». امام ابن‌کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «از ابن عباس روایت است که معنی آیه را چنین تفسیر می‌کند: یعنی همانندها و همتیانی را که نه نفع می‌رساند و نه ضرر، در عبادت با الله عزوجل شریک قرار ندهید. درحالی‌که

۱- إغاثة اللهفان، ۲/ ۲۲۹ ط المعرفة بیروت.

۲- تفسیر القرآن العظيم للحافظ ابن کثیر، تفسیر سورة البقرة آیه ۲۲، الجزء الأول.

می‌دانید پروردگاری که شما را روزی می‌دهد، غیر او نیست و توحیدی که رسول الله ﷺ شما را به سوی آن می‌خواند حق بوده و در آن شکی نیست»^۱.

و از ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این کلام الله عزوجل ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ روایت است که فرمود: «الأنداد: عبارت است از شرکی که از راه رفتن مورچه بر سنگی صاف و سیاه در شب تاریک مخفی‌تر است. و مثال آن این است که بگوید: فلانی، به الله و زندگی تو یا زندگی من سوگند. یا اینکه بگوید: اگر این سگ نبود، دیشب دزدان به خانه‌ی ما می‌آمدند. و اگر مرغابی در منزل نبود دزدان می‌آمدند. و مانند سخن شخصی به دوستش که می‌گوید: آنچه الله عزوجل و تو بخواهی. و اینکه شخصی بگوید: اگر الله و فلانی نبود.

همراه الله عزوجل، فلان و فلان را قرار مده، چرا که تمامی این‌ها شرک به اوست^۲ و این‌ها همه از انواع شرک اصغر می‌باشند، چرا که همانند و همتا گرفتن برای الله عزوجل بر دو قسم می‌باشد^۳:

الف) اینکه کسی آن همانند و شبیه و نظیر را در انواع عبادات یا برخی از آن‌ها شریک الله عزوجل قرار دهد، که چنان‌که پیشتر گذشت این نوع، شرک اکبر می‌باشد (که صاحبش را از دین خارج می‌کند).

ب) و نوعی که شرک اصغر می‌باشد، همچون اینکه شخصی بگوید: آنچه که الله و تو بخواهی؛ اگر الله نبود و تو نیز نبودی و همچون ریای اندک. چرا که از رسول الله ﷺ

۱- أخرجه الطبري، في تفسيره (٤٨٦) وابن أبي حاتم (٢٢٩) وفي سنده محمد بن أبي محمد وفيه جهالة.

۲- أخرجه ابن أبي حاتم في تفسيره رقم (٢٢٧) من طريق أبي عاصم عن شبيب بن بشر عن عكرمة عن ابن عباس موقوفاً. قلت: وسنده حسن وقد أخرجه الطبري في تفسيره (٤٨٥) من طريق: ابن عاصم عن شبيب عن عكرمة قوله. قال العلامة أحمد شاكر في تعليقه على الطبري: ولعل الطبري قصر بهذا الإسناد لأنه يروي مثل هذه الروايات بهذا الإسناد إلى عكرمة عن ابن عباس.

ثابت است زمانی که شخصی به ایشان گفت: آنچه که الله عزوجل و تو بخواهی، فرمودند: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا؟ بَلْ قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ». «آیا مرا همتایی برای الله عزوجل قرار می‌دهی؟ بلکه بگو: آنچه که تنها الله عزوجل بخواهد»^۱.

اما شرک اکبر یعنی همانند و شبیه و همتا گرفتن برای الله عزوجل در عبادت، که در این مورد حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌باشد که روایت می‌کند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «من مات و هو يدعو من دون الله نداءً دخل النار». «هر کس بمیرد درحالی که غیر از الله عزوجل، خداگونه‌هایی را خوانده باشد، وارد آتش می‌شود»^۲.

امام ابن قیم رحمه الله می‌گوید^۳:

والشرك فاحذره: فشرك ظاهر ذا قسم ليس بقابل الغفران
وهو اتخاذ الند للرحمن أيا كان من حجر و من إنسان
يدعوه أو يرجوه ثم يخافه ويحبه كمحبة الديان

«و از شرک پرهیز کن چرا که شرک آشکار بوده و تقسیماتی دارد و قابل بخشش نیست و عبارت است از همتا و همانند گرفتن برای پروردگار رحمن، هر چه که باشد، سنگی و یا انسانی که او را بخواند یا به وی امید داشته و سپس از او بترسد و بدو همچون محبتی که با الله عزوجل دارد محبت داشته باشد.»

۱- أخرجه البخاري في الأدب المفرد (۷۸۳) وأحمد في مسنده (۱/ ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۸۳، ۳۴۷) وابن ماجه في السنن كتاب الكفارات، باب النهي أن يقال: ما شاء الله وشئت (۲۱۱۷) والنسائي في الكبرى (۱۰۸۲۵) من حديث الأجلح عن يزيد بن الأصم عن ابن عباس وأخرجه النسائي في الكبرى أيضاً برقم (۱۰۸۲۴) من حديث الأجلح عن أبي الزبير عن جابر والحديث حسنه العلامة الألباني في الصحيحه برقم ۱۳۹.

۲- أخرجه البخاري، كتاب تفسير القرآن، باب قوله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾ أنداداً واحدها: ند (۴۴۹۷).

۳- القصيدة النونية، ۲/ ۲۱۷.

مشرکان روزگار رسول الله ﷺ در عبادت بت‌ها تنها به همتا و همانند گرفتن برای الله عزوجل تا این حد بسنده نکردند، - بنگر چگونه بوده است - بلکه صورت‌های دیگری از انواع شرک را مرتکب می‌شدند، همچون طلب یاری از غیرالله و ترس از غیرالله و امید به غیر او؛ و بدین ترتیب همتاها و همانندها به شکل‌ها و صورت‌های متفاوتی علاوه بر صورتی که عموماً مشرکان بدان مشغول بودند، بوده است. آری چه بسیار از مردمانند - مگر کسانی که پروردگارت بر آنها رحم کند - که همتاها و همانندهایی برای الله عزوجل اتخاذ کرده یا اینکه به جای الله عزوجل خداگونه‌هایی را برگزیده‌اند که آنها را همچون الله عزوجل یا بیشتر از او دوست دارند و این محبت بر دیوارهای قلوب‌شان نقش بسته است و در پیشگاه آن کمال خضوع و خشوع و فروتنی و انقیاد و التزام و تسلیم و فرمانبرداری و محبت و جلب رضایت تقدیم می‌کند، درحالی‌که این اعمال را برای کسی که مستحق کمال خضوع و خشوع و کمال حب است یعنی الله عزوجل که یکتا و شریکی ندارد، تقدیم نمی‌کنند. و در حقیقت الله عزوجل از این صنف خبیث در کلامش یاد کرده و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «و دسته‌ای از مردم هستند که همتایانی برای الله می‌گیرند و آنها را مانند الله دوست می‌دارند». یعنی، کسانی که ایمان آورده‌اند، محبت‌شان نسبت به الله عزوجل بسیار بیشتر از محبت صاحبان همتاها و خداگونه‌ها نسبت به همتاها و خداگونه‌هایی که برگزیده‌اند می‌باشد، چرا که روشنایی چشم مومن و آرامش و خوشی آن در محبت الله و رسولش ﷺ بیشتر از هر آنچه که غیر آنهاست، می‌باشد. بلکه اگر در بین کفر و افتادن در آتش، مختار شود، حتماً افتادن در آتش را اختیار کرده و به الله عزیز و غفار، کفر نمی‌ورزد.

این محبتی است که نظیری برای آن وجود ندارد. چرا که مقتضای آن، مقدم داشتن محبوب بر نفس و مال و فرزند می‌باشد. در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: مَنْ كَانَ اللَّهُ

وَرَسُولُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَدَّفَ فِي النَّارِ»^۱. «سه خصلت است که هر کس این سه خصلت را دارا باشد، به سبب آن‌ها حلاوت و شیرینی ایمان را می‌چشد. کسی که الله و رسولش نزد وی محبوب‌تر از هر چه غیر از آن‌ها باشد. و اینکه شخصی را جز به خاطر الله عزوجل دوست نداشته باشد (و محبتش با وی فقط به خاطر الله عزوجل باشد) و اینکه پس از آنکه الله عزوجل او را از کفر نجات داده، برگشت به کفر چنان برایش ناگوار باشد که افتادن در آتش برایش ناگوار است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید^۲: «برای قلب شادی و سرور و لذتی کامل نمی‌باشد مگر در محبت الله و تقرب جستن به سوی او با آنچه که الله عزوجل دوست دارد. و محبت او ممکن نیست مگر با اعراض از هر محبوبی غیر او. و این حقیقت لا إله إلا الله می‌باشد و این ملت ابراهیم خلیل علیه الصلاة والسلام و سایر انبیاء و مرسلین که سلام و درود الله عزوجل بر همه‌ی آن‌ها باد، می‌باشد.»

بنابراین، کلمه‌ی توحید عبارت است از: نفی انداد و همانندها و خداگونه‌هایی که همراه الله یا به جای الله عزوجل عبادت می‌شود و یگانگی الله تبارک و تعالی با عبادت خالصانه با دو رکن کمال مطیع بودن همراه کمال محبت تنها برای الله عزوجل؛

۳- طواغیت: «الطاغوت» مشتق از طغیان به معنای از حد گذشتن می‌باشد. عمر بن

خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «الطاغوت: الشیطان»^۳ طاغوت شیطان است.

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإیمان، باب حلاوة الإیمان (۱۶) ومسلم كتاب الإیمان باب بیان خصال من اتصف بها وجد حلاوة الإیمان (۴۳).

۲- مجموع الفتاوی، شیخ الإسلام (۲۸/۳۲).

۳- أخرجه الطبري في تفسيره (۵۸۱۲، ۵۸۱۳) وابن أبي حاتم في تفسيره كما في تفسير ابن كثير (لسورة البقرة: ۲۵۶) وقد عزاه أيضاً للبعوى.

و مالک رحمه الله می گوید: «الطاغوت: کل ما عبد من دون الله»^۱ «طاغوت عبارت است از هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می شود.»

امام طبری در تفسیرش می گوید^۲: به نظر من دیدگاه درست و صحیح در مورد طاغوت آن است که طاغوت عبارت است از هر آنچه که بر الله عزوجل طغیان و سرکشی کند و بدین ترتیب به جای الله عزوجل عبادت می شود، چه این عبادت با اجبار و قدرت بر کسانی که او را عبادت می کنند، باشد و یا با اطاعت (اختیاری) کسانی که او را عبادت می کنند باشد. که این معبود می تواند انسان و یا شیطان و یا بارگاه و یا بتی و یا هر چیز دیگری باشد.

و امام ابن قیم رحمه الله برای طاغوت حد و حدود جامعی را بیان کرده است، آنجا که می گوید^۳: «طاغوت عبارت است از هر بنده ای که از حد خود تجاوز کند، چه معبود باشد و یا از او پیروی شود و یا اینکه از او اطاعت شود؛ بنابراین طاغوت هر ملت، همان کسی است که به جای الله متعال و رسولش، حاکمیت و داوری امور خود را به نزد وی می برند یا اینکه به جای الله عزوجل او را می پرستند یا بی آنکه دلیلی از سوی خداوند متعال داشته باشند از آن تبعیت می کنند و یا در چیزی که نمی دانند که اطاعت از خداست یا غیر خدا از او اطاعت می کنند (جاهلانه از او اطاعت می کنند) پس اینان طاغوت های عالم هستند

۱- تفسیر البحر المحیط لسورة النساء: ۵۱، و تفسیر الآلوسی لسورة البقرة: ۲۵۶ و تیسیر العزیز الحمید (۳۳) والمحرم الوجیز، تفسیر النساء: ۵۱ لابن عطیة.

۲- تفسیر الطبری (۲/۱۵۰۰) ط دارالسلام.

۳- أعلام الموقعین (۸۵/۱) ط مکتبه ابن تیمیة. نووی در شرح صحیح مسلم (۱۸/۳) می گوید: طواغیت جمع طاغوت می باشد. لیث و کسائی و ابو عبیده و جمهور اهل لغت گفتند: طاغوت عبارت است از هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می شود و ابن عباس و مقاتل و کلبی و دیگران گفتند: طاغوت، شیطان است. و گفته شده که طاغوت همان بتها و اصنام می باشند. و ابن کثیر قول اخیر را در تفسیرش (سوره بقره ۲۵۶) ترجیح داده است.

که هرگاه در آن‌ها و به همراه آن‌ها در احوال مردم تامل کنی، درخواهی یافت که بیشتر آن‌ها از عبادت الله متعال روی‌گردان و مشغول عبادت طاغوتیان هستند. از اطاعت فرستاده‌ی الله متعال سربرتاخته و به اطاعت طاغوت و تبعیت از آن درآمده‌اند. و این‌ها بر روش نجات یافتگان رستگار این امت یعنی صحابه و پیروان آن‌ها، حرکت نکرده و در مسیر هدف و مقصد و نیت آن‌ها گام ننهادند. بلکه با آن‌ها در روش و هدف مخالفت کردند.

درحالی‌که هیچ نبی یا رسولی نبوده است مگر اینکه قومش را به سوی ایمان به الله عزوجل و عبادت کردن الله عزوجل به یگانگی و کفر ورزیدن به طاغوت با همه‌ی انواع و صورت‌هایی که حد و حدودی برای آن‌ها نمی‌باشد، دعوت داده‌اند. و برای طاغوت در هر زمانی، لغتی و در هر عصری منهج و اسلوبی و در هر دوره‌ای زبان و بلکه هزاران هزار زبان می‌باشد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله می‌گوید: «الله عزوجل بر تو رحم کند، بدان، اولین امری که الله عزوجل بر فرزندان آدم فرض کرده، کفر به طاغوت و ایمان به الله عزوجل می‌باشد. و دلیل آن کلام الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملت‌ی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله عزوجل را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

اما صفت کفر به طاغوت آن است که معتقد به بطلان عبادت غیرالله باشی و آنرا ترک گفته و نسبت به آن بغض و عداوت و کینه و دشمنی داشته و به اهل آن کافر و با آن‌ها مبارزه کنی.

اما معنای ایمان به الله متعال آن است که معتقد باشی تنها الله عزوجل همان اله معبود می باشد و نه غیر او؛ و همه‌ی انواع عبادت را خالصانه برای او قرار دهی و تمامی عبادات را از هر معبودی غیر او نفی کنی و اهل اخلاص را دوست داشته و با آنها دوستی کنی و با اهل شرک بغض و عداوت داشته و با آنها دشمنی کنی. و این ملت ابراهیم علیه الصلاة والسلام است که هرکس از آن سر باز زده و روی گردان شود، خود را خوار و کوچک می دارد. و این الگو و اسوه‌ای است که الله عزوجل از آن خبر داده است آنجا که می فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [المتحنة: ۴] «(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از الله می پرستید، بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم و دشمنانگی و کینه تیزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان آورید». و طاغوت در مورد هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می شود، عام می باشد لذا هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می شود و راضی به این عبادت است، چه معبود یا کسی باشد که از وی پیروی شده و یا اطاعت شونده‌ای در مسیری غیر از اطاعت الله و رسولش باشد، طاغوت می باشد.

طواغیت بسیاریند اما رأس آن‌ها پنج گروه می باشند:

۱- شیطان که به سوی عبادت غیرالله دعوت می دهد و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْ عَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۗ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۶۰﴾ [یس: ۶۰] «ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان بستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست».

۲- حاکم مستبدی که احکام الله عزوجل را تغییر می دهد. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ

مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ [النساء: ۶۰] «ای پیامبر! آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتاب‌های آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم الله عزوجل بپذیرند؟!». و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به الله ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند».

۳- کسی که به غیر ما انزل الله حکم می‌کند. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ ﴿٤٤﴾ [المائدة: ۴۴] «و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بی‌گمان کافرند».

۴- هرآنکه ادعای علم غیب می‌کند. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٦٦﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٦٧﴾﴾ [الجن: ۲۶-۲۷] «داننده غیب الله است و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. مگر پیامبری که از او خوشنود باشد. الله (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾﴾ [الأنعام: ۵۹] «گنجینه‌های غیب و کلید آن‌ها در دست الله است و کسی جز او از

آن‌ها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های (درون) زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (الله از آن آگاه و در علم الله پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است».

۵- کسی که غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود درحالی که راضی به این عبادت می‌باشد. و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرِي بِهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْرِي الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الأنبياء: ۲۹] «هرکس از ایشان (که فرشتگان و مأموران اجرا فرمان خداوند هستند، به فرض) بگوید غیر از الله من هم معبودی هستم، سزای وی را دوزخ می‌گردانیم. سزای ظالمان (دیگری را هم که با ادعای ربوبیت و شرک به خویشتن ستم کنند) همین خواهیم داد».

بدان که انسان، به الله عزوجل مومن نمی‌شود مگر با کفر به طاغوت؛ و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٦١﴾﴾ [البقرة: ۲۵۶] «در دین اجباری نیست، براستی که هدایت از گمراهی جدا شده است. پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان بیاورد، براستی که به دستاویز محکمی چنگ زده است که گسستنی نیست و خداوند شنوای داناست».

و «رشد» دین محمد ﷺ و «غی» دین ابوجهل می‌باشد. و «عروة الوثقی» شهادت لا إله إلا الله که متضمن نفی و اثبات است، می‌باشد بگونه‌ای که تمامی انواع عبادات را برای غیرالله نفی و همه‌ی انواع عبادات را تنها برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی ندارد، ثابت کند».

همچنین حافظ ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می گوید: این کلام الله عزوجل ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾ بدین معناست که هر کس از خداگونه‌ها و بت‌ها و آنچه که شیطان به سوی آن می خواند و نیز از عبادت هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می شود، دست کشیده و توحید را پذیرفته و الله عزوجل را به یگانگی عبادت کند و شهادت دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ «به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است». یعنی: در امرش ثابت گشته و بر راه راست و حقیقت و صراط مستقیم استوار شده است. بنابراین، کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله عبارت است از نفی همه‌ی طواغیت و کفر ورزیدن به همه‌ی آن‌ها با انواع اشکال و صورت‌های آن و برائت و بیزاری جستن از همه‌ی آن‌ها و ایمان آوردن به یکتایی الله عزوجل و بازگرداندن کامل عبادت برای او بدون قائل شدن هیچگونه شریکی.

لذا هرکس چیزی غیر از الله عزوجل را عبادت کند، براستی که طاغوت را عبادت کرده است. پس اگر معبودش فردی صالح باشد، در واقع عبادت آن عبادت کننده، برای شیطان می باشد که او را به سوی عبادت آن فرد صالح دعوت داده و این عمل را برای وی مزین ساخته است، همانطور که الله عزوجل می فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱] «(یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می آورد و سپس به فرشتگان (رو در روی فرشته پرستان) می گوید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می کرده اند؟! می گویند: تو منزهی (از این نسبت‌های ناروایی که به ساحت مقدّست داده اند، ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته ایم) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان. بلکه ایشان جنیان را می پرستیده اند و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته اند». و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ

نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَلَّلْنَا بَيْنَهُمْ^ط وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيانَا تَعْبُدُونَ ﴿۸﴾ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿۱۹﴾ [یونس: ۲۸-۲۹] «روزی (برای رسیدگی به حساب و کتاب مردم) جملگی (کافران و مؤمنان) را گرد می‌آوریم و سپس به کافران می‌گوئیم: شما و معبودهای تان در جای خود بایستید. بعد آن‌ها را از هم جدا می‌سازیم (و ایشان را مقابل معبودهای شان نگاه می‌داریم و در میان طرفین به داوری می‌پردازیم) و معبودهای شان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید (بلکه به وسوسه شیطان و به سخن دل‌گوش فرا داده‌اید و مجسمه ما را به خاطر منافع خود پرستش نموده‌اید. معبود حق ذات پاک پروردگار است و بس). همین بس که الله میان ما و شما گواه است که ما بدون شک از عبادت شما بی‌خبر بوده‌ایم».

و اگر آن معبود از کسانی باشد که به سوی عبادت کردن خویش فرا می‌خواند، همچون طواغیت، یا اینکه آن معبود درخت یا سنگ یا قبری باشد همچون لات و عزی و منات و دیگر بت‌هایی که مشرکان از صالحان و نیکان و فرشتگان می‌سازند و آن‌ها را عبادت می‌کنند، همگی این‌ها از جمله طواغیتی می‌باشند که الله عزوجل بندگانش را امر کرده که به عبادت آن‌ها کفر بورزند و از آن‌ها و از عبادت هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود، هرکس که باشد، برائت و بیزاری جویند، همانطور که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷] «ای پیامبر! برای تکذیب کنندگان معاصر بیان کن گوشه‌ای از داستان ابراهیم را. وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است». در این آیه ابراهیم علیه‌السلام از میان همه‌ی معبودان جز کسی که او را خلق کرده، استثنا نکرد و این معنای لا إله إلا الله می‌باشد.^۱

۴- الأرباب: «رَبُّ و رَبُّ كل شيء» به معنای مالک و صاحب آن چیز می‌باشد. و «الرب» با الف و لام تعریف اسمی از اسماء الله عزوجل می‌باشد. و همانطور که علامه ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «اسم «الرب» برای الله عزوجل در برگیرنده همه‌ی مخلوقات می‌باشد، چرا که او پروردگار هر چیزی و خالق آن است و بر آن قادر است، هیچ چیزی از ربوبیت او خارج نمی‌شود و هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، بنده‌ی او و در قبضه‌ی او و تحت فرمانروایی اوست». و واسطی می‌گوید: «الرب» همان ذاتی است که در ابتدا خالق و سپس به ذریعه غذا پرورش دهنده و در انتها نیز مغفرت کننده می‌باشد»^۱.

لیکن افرادی از بشر هستند که ارباب‌ها و خداگونه‌هایی به غیر از الله عزوجل اتخاذ می‌کنند. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱] «یهودیان و نصاری علاوه از الله، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند». علامه رازی رحمه الله می‌گوید^۲: «اکثر مفسرین گفتند: مقصود از ارباب این نیست که آن‌ها معتقد بودند که احبار و رهبان پروردگار جهان هستند، بلکه مقصود آن است که مردم از آن‌ها در آنچه بدان امر کرده و از آن نهی می‌کردند، اطاعت می‌کردند. احبار علما و رهبان عبادتگزاران می‌باشند»^۳.

این آیه را رسول الله ﷺ برای عدی بن حاتم رضی الله عنه تفسیر کردند. عدی رضی الله عنه می‌گوید:

۱- مدارج السالکین، ۱/ ۳۴.

۲- تفسیر النسفی (۱/ ۳، ۷).

۳- تفسیر الرازی المسمی (مفاتیح الغیب) سورة التوبة ۳۱.

۴- قال فی «اللسان» مادة حبر ۲۹۰/۲. الحبر و الحبر به معنای عالم می‌باشد؛ و فرقی نمی‌کند که ذمی باشد یا از اهل کتاب که مسلمان شده؛ و الراهب کسی است که در صومعه عبادت می‌کند و یکی از عبادتگزاران مسیحی می‌باشد. و مصدر آن «الرهبنة والرهبانية» و جمع آن «الرهبان» می‌باشد و «الرهابنة» به عنوان جمع آن اشتباه است. (اللسان، ماده رهب).

زمانی که مسلمان شده و بر رسول الله ﷺ وارد شدم و این آیه بر من خوانده شد، گفتم: آن‌ها علما و عبادتگزاران‌شان را عبادت نمی‌کردند. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «بَلَى، إِنَّهُمْ حَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ وَحَلَّلُوا لَهُمُ الْحَرَامَ، فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذَلِكَ عِبَادَتُهُمْ إِيَّاهُمْ»^۱. «بلکه آن‌ها را می‌پرستیدند، آن‌ها برای مردم حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند و مردم از آن‌ها تبعیت و پیروی می‌کردند، که این عبادت مردم برای آن‌ها می‌باشد».

ابوالعالیه می‌گوید: «از احبار و رهبان، درخواست نصیحت و راهنمایی می‌کنند درحالی‌که کتاب الله عزوجل را پشت سر قرار داده‌اند»^۲. بر این اساس است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱] «بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز الله معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آن‌ها را انباز قرار می‌دهند».

قطعاً حلال آن چیزی است که الله متعال آنرا حلال کرده و حرام نیز آن چیزی است که الله عزوجل آنرا حرام قرار داده و دین آن چیزی است که الله عزوجل آنرا تشریح کرده است.

شیخ الاسلام در معنای این کلام الله عزوجل: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ

۱- أخرجه الترمذي، كتاب تفسير القرآن، باب ومن سورة التوبة (۳۰۹۵) وقال: حديث غريب، لانعرفه إلا من حديث عبدالسلام بن حرب وقطيف بن أعين ليس بمعروف في الحديث، والطبري في تفسيره (۱۶۶۸۶) (۱۶۶۸۸) وابن أبي حاتم (۱۰۲۹۵) والطبراني في الكبير (۲۱۸) (۹۲/۱۷) والبيهقي في الكبير (۱۱۶/۱۰) والسلفي في الطيوريات (۱۶۷) والمزي في تهذيب الكمال (۱۱۸/۲۳)، (۱۱۹) من حديث عدی بن حاتم مرفوعاً وحسنه الألباني في صحيح الترمذي وغاية المرام (۶) وروى موقوفاً على حذيفه كما عند الطبري (۱۶۶۸۹) وابن أبي حاتم في تفسيره (لسورة التوبة: ۳۱).

۲- أخرجه الطبري في تفسيره (۱۶۶۹۷) واورده الحافظ ابن كثير في تفسيره (۴/ ۱۳۵ ط طيبة) عن السدي.

دُونِ اللَّهِ ﴿ می‌گوید: «و آنانی که علما و عبادتگزاران و عابدان‌شان را خداگونه‌هایی به جز الله عزوجل گرفتند بدین‌گونه که در حلال کردن آنچه الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه حلال قرار داده از آن‌ها اطاعت می‌کنند، بر دو وجه می‌باشند:

الف) وجه اول آن است که می‌دانند آن‌ها دین الله عزوجل را تبدیل کرده و با وجود این از آن‌ها تبعیت نموده و پیروی می‌کنند و معتقد به تحریم آنچه الله عزوجل حلال کرده و تحلیل آنچه حرام کرده می‌باشد. و در این امر از روسای خود اتباع نموده و پیروی می‌کنند با اینکه می‌دانند آن‌ها با دین انبیاء مخالفت کرده‌اند؛ در اینصورت چنین افرادی کفر ورزیده و برای الله و رسولش در تشریح دین، شریک قائل شده‌اند، گرچه برای روسا و اربابان‌شان نماز نگزارده و برای آن‌ها سجده نکرده‌اند. بنابراین هرآنکه دیگری را در آنچه مخالف با دین است، با اینکه می‌داند او بر خلاف دین است، تبعیت کند و به آنچه وی برخلاف رهنمودهای الله و رسولش می‌گوید، اعتقاد داشته باشد، همچون کسانی که از آن‌ها تبعیت می‌کند، مشرک می‌باشد.

ب) وجه دوم آن است که آن‌ها به حرام بودن حرام و حلال بودن حلال اعتقاد و ایمان دارند، لیکن روسای‌شان را در معصیت و نافرمانی از الله عزوجل اطاعت می‌کنند، همانطور که مسلمانی با اینکه معتقد است که فلان عمل گناه و معصیت است ولی باز آن را انجام می‌دهد، حکم چنین شخصی همچون حکم کسانی است که با این اعتقاد مرتکب گناه می‌شوند، همانطور که در صحیح بخاری از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» «اطاعت فقط در معروف و نیکی است.»

اما اگر شخصی بر اساس اجتهاد و به قصد اتباع و پیروی شریعت و با وجود به کار بردن تمام تلاش و رعایت نهایت تقوا، امر بر وی در مساله‌ای پنهان مانده و مرتکب خطا و اشتباه شده و بدین ترتیب حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کرده باشد، الله عزوجل چنین شخصی را به سبب خطا و اشتباهش مواخذه نمی‌کند بلکه به سبب سعی و تلاش و اجتهادش که مقصودش از آن اطاعت از الله عزوجل بوده، به وی اجر و ثواب می‌دهد.

اما کسی که بداند این اجتهاد بر اساس آنچه از رسول الله وارد شده، اشتباه و نادرست است و با این همه از خطا و اشتباه آن شخص پیروی کرده و از رهنمود رسول الله ﷺ روی برگرداند، در اینصورت برای وی بهره و نصیبی از شرکی که الله عزوجل آنرا مذموم دانسته، می‌باشد. به ویژه زمانی که در این مساله از هوی و هوسش پیروی کرده و آنرا با دست و زبان یاری کند، با اینکه می‌داند اتباع و پیروی از چنین امری مخالفت با رسول الله ﷺ می‌باشد. که در اینصورت این عمل شرک بوده و صاحب آن مستحق عقوبت و مجازات می‌باشد. بر این اساس است که علما اتفاق کرده‌اند: زمانی که انسان حق را بشناسد، بر او جایز نیست که از کسی بر خلاف آن تقلید کند و تنها اختلاف نظر در مورد جواز تقلید بر کسانی که قادر به استدلال هستند می‌باشد و اگر از اظهار حقی که آنرا می‌داند، عاجز و ناتوان است، همچون کسی که حق بودن دین اسلام را شناخته و در بین مسیحیان است، اگر به مقدار توانایی اش حق را اظهار کند، به سبب آنچه از حق که توانایی اظهارش را ندارد، مواخذه نمی‌شود و چنین اشخاصی همچون نجاشی و غیر او می‌باشند. و الله عزوجل در مورد این اشخاص آیاتی را در کتابش نازل کرده است، همچون اینکه می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۹] «برخی از اهل کتاب هستند که به الله و بدانچه بر شما نازل شده و بدانچه بر خود آنان نازل گردیده است، ایمان دارند». و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۸۳] «و آنان هر زمان بشنوند چیزهایی را که بر پیامبر نازل شده است (از شنیدن آیات قرآنی متأثر می‌شوند و) بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت، چشمان‌شان را می‌بینی که پر از اشک (شوق) می‌گردد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۹] «در میان قوم موسی (یعنی بنی‌اسرائیل) گروه زیادی (بر دین صحیح ماندگار) بودند که (مردم را) به سوی حق رهنمود می‌کردند و (به سبب تمسک) به حق (به هنگام داوری) دادگری می‌نمودند».

اما اگر کسی که از مجتهد پیروی می‌کند و ناتوان از شناخت و معرفت مفصل حق می‌باشد و در تقلید همچون آن مجتهد بر اجتهادی که در توانایی‌اش است عمل کند، اگر دچار خطا و اشتباه شود، مواخذه نمی‌شود همانطور که اگر در تعیین قبله بر اساس اجتهاد خود عمل کرده و دچار اشتباه شود مواخذه نمی‌شود. و کسی که از شخصی که همچون وی اشخاصی دیگر نیز می‌باشند، بر اساس هوی و هوس تقلید می‌کند و با دست و زبان و بدون علم و آگاهی، از وی حمایت می‌کند که حق همراه اوست، چنین شخصی از اهل جاهلیت می‌باشد. اگرچه کسی که از او پیروی می‌کند بر صواب باشد، اما عمل چنین شخصی نیک و صالح نمی‌باشد و اگر کسی که از او تبعیت نموده و پیروی می‌کند، بر خطا باشد، وی گناه کار می‌شود. همانند کسی که در مورد قرآن بر اساس رأی و نظر خود سخن می‌گوید، چرا که اگر درست گفته باشد خطا کرده که چنین بدون علم سخن گفته و اگر به غلط چیزی در مورد آن گفته باشد، جایگاه خود را در آتش آماده کرده است. این‌ها از جنس مانعین زکات می‌باشند که وعید در مورد آن‌ها گذشت. و نیز از جنس بندگان دینار و درهم و لباس‌های مخملی و ابریشمی می‌باشند. چرا که این‌گونه اشخاص از آنجا که بسیار حب مال دارند، این حب مال آن‌ها را از عبادت الله عزوجل و اطاعت از او بازداشته و بدین وسیله بنده‌ی مال شده‌اند و چنین است که در آن‌ها شرک اصغر بوده و برای‌شان بر حسب آن وعید می‌باشد. در حدیث آمده است که: «إِنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ»^۱.

۱- أخرجه ابن ماجه في السنن، كتاب الفتن، باب من ترجى له السلامة من الفتن (۳۹۸۹) وقال في الزوائد: في إسناده عبدالله بن أبي لهيعة وهو ضعيف ولكنه توبع فقد أخرجه الطبراني في الكبير (۱۵۳/۲۰) والحاكم (۴۴/۱) و(۳۶۴/۴) والبيهقي في الشعب (۶۸۱۲) من طريق زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر عن معاذ مرفوعاً وأخرجه الحاكم (۳۰۳/۳) والشاشي في مسنده (۱۲۶۱) والطبراني في الكبير (۳۶/۲۰) والقضائي في مسند الشهاب (۱۲۹۸) من طريق أبي قحزم عن أبي قلابة عن ابن عمر قال: مر عمر بمعاذ فذكره. قال البوصيري في إتحاف الخيرة (۱۵۴/۷): رواه أحمد بن منيع بسند ضعيف لضعف أبي قحزم. وقد توبع أبو قلابة من مجاهد: كما عند الطبراني في الأوسط (۷۱۱۲) والحديث قد أعله قوم

«ریای اندک شرک است». و این نوع شرک در بررسی نصوصی که در آنها بر بسیاری از گناهان اطلاق کفر و شرک شده است، به تفصیل بیان شده است.^۱

از این واضح می‌گردد که آیه بر این دلالت دارد که هرکس از غیر الله متعال و رسولش اطاعت کرده و از روی آوردن به کتاب و سنت با تحلیل آنچه الله عزوجل حرام کرده یا تحریم آنچه آنرا حلال قرار داده، اعراض نموده و روی گرداند و غیرالله را در معصیت و نافرمانی الله عزوجل اطاعت کرده و در آنچه الله متعال بدان اجازه نداده، از وی پیروی کند، درحقیقت وی را رب و معبودی برای خود و او را شریکی برای الله عزوجل قرار داده است. و این منافی توحیدی است که کلمه‌ی اخلاص لا إله إلا الله بر آن دلالت دارد چرا که اله همان معبود است و الله عزوجل اطاعت از آنها را (احبار و رهبان) عبادت برای آنها نامیده و کسانی را که این‌گونه تبعیت می‌شوند ارباب نامیده است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا﴾ [آل عمران: ۸۰] «و (هیچ کسی از پیامبران) به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری خود بگیرید. یعنی آنها را به عنوان شریکانی برای الله متعال در عبادت قرار دهید».

﴿أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ «مگر معقول است که شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آنکه (مخلصانه رو به الله عزوجل کرده‌اید و) مسلمان شده‌اید؟» و این همان شرک است. بنابراین هر معبودی رب است و هر اطاعت شونده و تبعیت شونده‌ای که در غیر از آنچه الله عزوجل و رسولش تشریح کرده‌اند، اطاعت شود، درحقیقت این اطاعت کننده و پیروی کننده، کسی را که از وی اطاعت کرده و از او پیروی می‌کند به عنوان رب و معبود خود گرفته است، همانطور که الله عزوجل در سوره‌ی انعام می‌فرماید:

ولكنه صحيح لغيره كما صححه الدويش في تنبيه القارى على تقوية ما ضعفه الألباني (۱/ ۱۷۴) وراجع الضعيفة (۱۸۵۰).

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «اگر از آنان اطاعت کنید بی گمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود». و شبیه این آیه، این کلام الله عزوجل است که می فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱] «شاید آنان انبازها و معبودانی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که الله بدان اجازه نداده است (و از آن بی خبر است؟)». و الله اعلم^۱.

و الله عزوجل می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَكَمُوا إِلَى الظُّلُمَاتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰] «ای پیامبر! آیا تعجب نمی کنی از کسانی که می گویند: آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتاب های آسمانی، به هنگام اختلاف) می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم الله بپذیرند؟!». و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به الله ایمان داشته و) به طاغوت کفر بورزند».

حافظ ابن کثیر در مورد این آیه می گوید: «این آیه سرزنش کننده کسی است که از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ روی گردانده و دادخواهی و تحکیم را به سوی غیر آنها از باطل برده است»^۲.

بر ما لازم است که در مورد این امر بزرگ به طور مفصل سخن گفته و دوباره به آن رجوع کنیم، بر این اساس ان شاء الله تعالی در مبحث سوم در مورد انقیاد و فرمانبرداری به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله و نیز از تحکیم شریعت سخن می گوئیم.

ابن قیم رحمه الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ می گوید: «اکثر مفسرین می گویند: معنای آیه از این قرار است که: در زمین با

۱- انظر فتح المجید ص ۱۰۶.

۲- تفسیر ابن کثیر، (۴/۱۳۸) ط اولاد الشیخ.

انجام گناهان و معاصی و دعوت به اطاعت از غیرالله بعد از اینکه الله عزوجل آنرا با بعثت پیامبران و بیان شریعت و دعوت به سوی الله متعال اصلاح گردانید، فساد نکنید، چرا که عبادت غیرالله و دعوت به سوی غیر او و شرک ورزیدن به او، بزرگترین فساد در زمین می‌باشد، بلکه فساد در زمین در حقیقت تنها با شرک و دعوت به سوی غیرالله و برپا کردن و اقامه معبودی جز او و اطاعت شونده و تبعیت شونده‌ای غیر از رسول الله ﷺ می‌باشد که این مساله بزرگترین فساد در زمین است و صلاحی برای زمین و اهل آن نیست مگر اینکه تنها الله عزوجل معبود بوده و دعوت تنها به سوی او و نه غیر او باشد و نیز اطاعت و اتباع تنها از رسولش ﷺ باشد. و تنها زمانی اطاعت از غیر رسول الله ﷺ واجب است که غیر رسول الله ﷺ به اطاعت از رسول الله ﷺ امر کند. و زمانی که به معصیت و نافرمانی الله عزوجل و بر خلاف شریعتش امر کند، سمع و طاعتی برای او نمی‌باشد. چرا که الله عزوجل به وسیله‌ی فرستاده و دینش و نیز امر به توحید و نهی از فساد در زمین با شرک ورزیدن به او و مخالفت کردن با پیامبرش، زمین را اصلاح گردانیده است. و هرکس در احوال عالم تدبر کند، می‌یابد که سبب هر صلاحی در زمین توحید الله عزوجل و عبادت او و اطاعت از رسولش ﷺ می‌باشد و نیز سبب هر شر و فتنه و بلا و قحطی و مسلط شدن دشمن و ... در عالم، مخالفت با رسول الله ﷺ و دعوت به سوی غیر الله عزوجل و رسولش ﷺ می‌باشد.

از خلال این عرض سریع در مورد آنچه کلمه‌ی توحید (لا إله إلا الله) آنرا نفی می‌کند، برای ما آشکار می‌شود که تمامی دین مبنی بر محقق شدن توحید می‌باشد، همانطور که این کلمه‌ی مبارک آنرا مقرر کرده است. این گونه است که ممکن نیست در یک زمان، در قلبی ایمان به طاغوت و ایمان به الله عزوجل جمع شود و نیز ممکن نیست در یک زمان در قلبی ایمان به ارباب و آلهه و انداد و خداگونه‌ها و ایمان به الله عزوجل جمع گردد و هرکس بین مخلوق و خالق در هر چیزی که باشد، قائل به مساوات باشد،

در حقیقت آن مخلوق را با الله عزوجل مساوی و برابر دانسته است و از کسانی است که برای پروردگارشان انباز و همتا قرار می‌دهند. و در حقیقت همراه الله عزوجل اله دیگری قائل شده‌اند، گرچه چنین شخصی در همان وقت، بر این اعتقاد باشد که الله عزوجل خالق آسمان‌ها و زمین است؛ چرا که کلمه‌ی توحید تمامی صورت‌های شرک را نفی می‌کند و توحید و عبودیت را تنها برای الله عزوجل اثبات می‌کند.

بنابراین کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» نفی کننده‌ی تمامی آلهه، ارباب، انداد و طواغیت می‌باشد و این آن چیزی است که در صفحات گذشته بر آن اطلاع یافتیم؛ اما کلمه‌ی توحید، علاوه بر نفی آنچه گذشت، اقسام سه‌گانه‌ی توحید را نیز ثابت می‌کند و این موضوعی است که اگر الله عزوجل بخواهد آنرا در صفحات آینده توضیح می‌دهیم.

آنچه کلمه‌ی توحید آنرا اثبات می‌کند:

از آنچه گذشت برای ما روشن گردید که معنای حقیقی لا إله إلا الله که بسیاری از مسلمانان آنرا نمی‌دانند، عبارت است از: برائت و بیزاری کامل از هر معبودی از جمله آلهه، انداد، طواغیت و ارباب و خالص گردانیدن عبادت با تمامی انواع و صورت‌های آن برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی برای او نیست. و این همان محقق گردانیدن توحید می‌باشد. بدین ترتیب کلمه‌ی توحید با این معنا، اصل و معنای توحید می‌باشد و آن تعریف اسلام و اساس دین و اصل آن می‌باشد و همه‌ی فروع دین بر آن بنا شده است.

و توحیدی که کلمه‌ی توحید آنرا اثبات می‌کند، بر سه دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از:^۱

۱- پیشتر یادآوری نمودم که این تقسیم نظری به منظور آموزش و یادگیری می‌باشد و گرنه توحید تجزیه پذیر نیست.

۱- توحید ربوبیت:

که عبارت است از: اقرار به یگانگی الله متعال در خلقت و تدبیر امور؛ چنانکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴] «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد». بنابراین، خلق کردن و امر کردن که همان تدبیر است همان ربوبیت می‌باشد که مختص الله عزوجل است. و بدین ترتیب هیچ خالق جز الله نیست و هیچ امر کننده و تدبیر کننده‌ای جز او نیست.^۱ بنابراین تمامی امور ربوبیت از خالق بودن و مالک بودن و رزق و تصرف و تدبیر امور، تنها برای الله عزوجل می‌باشد و بدین ترتیب تنها اوست که خالق است و غیر از او مخلوق می‌باشد و تنها اوست که رزق دهنده است و غیر او رزق گیرنده می‌باشد و تنها اوست که پرورش دهنده و پروردگار است و غیر او پرورش یافته می‌باشد و تنها اوست که مالک است و غیر او مملوک می‌باشد و این امری است که فطرت بر آن گواهی می‌دهد. و این مساله را کسی جز آنکه انصاف در قلبش مرده و بدین سبب کور شده و عقلش گمراه گشته، انکار نمی‌کند. چرا- که تمام جهان هستی از عرش تا فرش یا از آسمان تا زمین، در این مورد سخن می‌گویند. و محال است که این مخلوقات با تنوع و تعدد رنگ‌ها و اشکال و دسته‌های متفاوت‌شان بدون خالق، خود به خود به وجود آمده باشند.

دلایل نقلی بر توحید ربوبیت:

دلایل نقلی در این مورد در قرآن و سنت بیشتر از آن است که مورد شمارش قرار گیرند. از جمله آنکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ﴾^۲

۱- المجموع الثمین، جمع و ترتیب: فهدبن ناصر السلیان (۱/۱۶) طبعة دارالوطن للنشر.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾^۱. [الطور: ۳۵-۳۶] بغوی می‌گوید:^۲ ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید:^۳ این کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ بدین معناست که آیا ایشان بدون هیچ خالق آفریده شده‌اند؟ و معنایش آن است که آیا آن‌ها خود به خود خلق شده‌اند بدون اینکه کسی آن‌ها را خلق کند. و بدون خالق به وجود آمده‌اند. و این از محالاتی است که تصور آن غیر ممکن می‌باشد و این معنا، معنای مشهور آیه می‌باشد.^۴

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید:^۵ آیا آن‌ها بدون این که پروردگاری آن‌ها را خلق کند، آفریده شده‌اند و گفته شده که آیا آن‌ها از هیچ ماده‌ای خلق نشده‌اند و نیز گفته شده آیا بدون هیچ هدف، پاداش و عقابی خلق شده‌اند. که قطعاً معنای اول مقصود می‌باشد، چرا که هر چیزی که از ماده‌ای یا برای هدفی خلق شده باشد حتماً برای آن خالق می‌باشد.

و امام طبری رحمه الله می‌گوید:^۶ «آیا آن مشرکان از چیزی خلق نشده‌اند، آیا بدون پدر و مادر به وجود آمده‌اند که اگر چنین گمان می‌کنند پس آن‌ها همچون جمادات می‌باشند که نمی‌اندیشند و حجت و دلیلی در شناخت الله عزوجل نمی‌فهمند و با هیچ نوع

۱- آیا ایشان (همین جوری از عدم سر بر آورده‌اند و) بدون هیچ گونه خالق آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشان را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟ این که آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند.

۲- معالم التنزیل للبغوی (۵/۲۳۸).

۳- وهو من رواية محمد بن السائب وهو الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس (الأسماء والصفات البيهقي) ص ۳۹۱ وسنده لا یصح.

۴- منهاج السنة (۳/۷۳).

۵- مجموع الفتاوی (۱۳/۱۵۱).

۶- تفسیر الطبري (۹/۷۶۶۶).

هشدار عبرت نمی‌گیرند و با موعظه‌ای پند نمی‌گیرند؛ و نیز گفته شده که معنای آیه چنین است: آیا برای چیز دیگری آفریده شده‌اند...

﴿أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ امام طبری می‌گوید: یعنی آیا آن‌ها این انسان‌ها را آفریده‌اند که بدین سبب از امر الله عزوجل اطاعت نمی‌کنند و از آنچه نهی کرده دست نمی‌کشند، چرا که امر و نهی برای خالق می‌باشد. ﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ امام طبری می‌گوید: یا اینکه آیا آن‌ها آسمان و زمین را خلق کرده‌اند تا اینکه خالق آن‌ها باشند. و معنای این کلام آن است که آن‌ها آسمان و زمین را خلق نکرده‌اند. ﴿بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ بلکه ایشان به یقین و باور نرسیده و هنوز سرگشته‌اند. امام طبری می‌گوید: آن‌ها گردن نهادن به اوامر پروردگارشان و اطاعت از او را در آنچه امر نموده و نهی کرده، بدین سبب که خالق آسمان‌ها و زمین هستند، ترک نکردند، تا که بدین علت ارباب و خداگونه‌هایی باشند، بلکه آن‌ها اوامر و نواهی الله عزوجل را به این دلیل ترک کردند که به وعید الله عزوجل و عذابی که برای اهل کفر در آخرت آماده کرده است، یقین نداشتند.

از دلایل نقلی دیگر آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۴] «مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بی‌شمار آن‌ها) و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده (که برابر قوانین منظمی بخارها به ابرها تبدیل و بر پشت بادها به جاهائی که الله خواسته باشد رهسپار می‌گردند و پس از تلقیح، به صورت برف و تگرگ و باران مجدداً بر زمین فرو می‌ریزند) و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده و در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که در میان آسمان و زمین معلق می‌باشند (و برابر قوانین و ضوابط ویژه‌ای در پهنه فضا پراکنده نمی‌گردند و

هدر نمی‌روند)، بی‌گمان نشانه‌هایی (برای پی بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی خداوندگار) است، برای مردمی که تعقل ورزند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَعَايَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾﴾ [یس: ۳۳-۳۴] (نشانه‌ای (از قدرت الله بر رستاخیز) برای آنان، زمین مرده است که آن‌را حیات بخشیده‌ایم و از آن دانه‌هایی را بیرون آورده‌ایم که ایشان از آن تغذیه می‌کنند. و در زمین باغ‌های خرما و انگور (و سایر درختان و گیاهان دیگر) پدیدار کردیم و چشمه‌سارانی از آن بیرون آوردیم».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوِلْدَانِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِعَاؤُكُمْ مِّنْ قُضِيِّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾﴾ [الروم: ۲۰-۲۵] «یکی از نشانه‌های (دال بر عظمت و قدرت) الله این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان‌ها (به مرور زمان زیاد شدید و در روی زمین برای تلاش در پی معاش) پراکنده گشتید. و یکی از نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) الله این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت (و هریک را شیفته و دل‌باخته دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایه شکوفائی و پرورش شخصیت‌همدیگر شوید و پیوند زندگی انسان‌ها و تعادل جسمانی و روحانی آن‌ها برقرار و محفوظ باشد). مسلماً در این (امور) نشانه‌ها و دلالتی (بر عظمت و قدرت

الله) است برای افرادی که (درباره پدیده‌های جهان و آفریده‌های الله) می‌اندیشند. و از زمره نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) الله، آفرینش آسمان‌ها و زمین و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است. بی‌گمان در این (آفرینش کواکب فراوان جهان که با نظم و نظام شگفت آور گردانند و در این تنوع خلقت) دلائلی است برای فرزنانگان و دانشوران. و از نشانه‌های (قدرت و عظمت) الله، خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوشش تان برای (کسب و کار و) بهره‌مندی از فضل الله. قطعاً در این (امور، یعنی مسأله خواب و تلاش در پی معاش) دلائلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند (و حقیقت را بپذیرند). و از زمره نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) الله، یکی این است که الله برق را که هم باعث ترس است و هم مایه امید، به شما می‌نمایاند و از آسمان آب مهمی را می‌باراند و زمین را بعد از مرگش، به وسیله آن آب زنده (و سرسبز) می‌گرداند. بی‌گمان در این (درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبیاری زمین و سرسبز شدن آن) دلائلی است برای فهمیدگان و خردمندان. و از جمله دلائل و نشانه‌های (کمال قدرت و نهایت عظمت) الله یکی هم این است که آسمان و زمین (بدین ساختار استوار و صورت زیبا) ساخته و پرداخته او و به فرمان وی برپاست. بعدها وقتی (که بخواهد مردمان را می‌میراند و این نظم و نظام را خراب می‌گرداند و برای زنده شدن) شما را از زمین با ندائی فرا می‌خواند و شما فوراً (مطیعانه و شتابان از زمین) بیرون می‌آئید.»

و در مسند احمد و سنن ترمذی و ابوداود و دیگر کتب حدیث از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةِ قَبْضَهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ، فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدْرِ الْأَرْضِ: جَعَلَ مِنْهُمْ الْأَحْمَرُ، وَالْأَبْيَضُ، وَالْأَسْوَدُ، وَبَيَّنَّ ذَلِكَ، وَالسَّهْلُ، وَالْحَزْنُ، وَبَيَّنَّ ذَلِكَ وَالْحَبِيثُ، وَالطَّيِّبُ، وَبَيَّنَّ ذَلِكَ!». «الله عزوجل آدم را از مشتی

۱- رواه أحمد (۴/ ۴۰۰، ۴۰۶) و الترمذی (۲۹۵۵) كتاب التفسير، باب ومن سورة البقرة وقال: هذا حديث حسن صحيح، وأبوداود، كتاب السنة، باب في القدر (۴۶۹۳) وعبد بن حميد في المنتخب (۵۴۹) وابن

خاک که آنرا از همهی زمین گرفته بود، آفریده است، به همین فاصله فرزندان آدم بر حسب خاک به شکل‌های متعددی ظهور کردند، و برخی‌ها سرخ، برخی سفید و برخی سیاه و برخی هم با رنگی میان این‌ها آفریده شدند. و برخی نرم و برخی خشن و برخی در میان این دو و برخی ناپاک و برخی پاک و برخی در میان این دو آفریده شدند».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَبَابًا وَأَعْيُنَنَا بِهٖ حَدَاقٍ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ خُلَفَاءَ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾﴾ [النمل: ۶۰-۶۴] «آیا بت‌هائی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان آبی بارانده است که با آن باغ‌های زیبا و فرح‌افزا رویانیده‌ایم؟ باغ‌هائی که شما نمی‌توانستید درختان آن‌ها را برویانید. آیا (با توجه به آفرینش آسمان‌ها و زمین و نزول باران و برکات و ثمرات ناشی از آن و هماهنگی و پیوند لطیف و دقیق هر یک از این مخلوقات) معبودی با الله است؟! اصلاً ایشان قومی هستند (از حق‌پرستی به بت‌پرستی) عدول می‌کنند. (بت‌ها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محل اقامت انسان‌ها) ساخته است و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است و برای زمین کوه‌های پابرجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزه یکدیگر نگردند. حال با توجه به این‌ها) آیا معبودی با الله هست؟!»

حبان فی صحیحہ (۶۱۶۰) و البزار فی مسندہ (البحر الزخار) (۲۶۰۸) و البیهقی فی الکبیر (۳/۹) و صححہ الألبانی فی السلسلۃ الصحیحہ (۱۶۳۰).

اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت الله را نمی‌دانند). (آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هرگاه او را به کمک طلبد و شما (انسان‌ها) را (برابر قانون حیات دائماً به طور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این کره خاکی مسلط و مستقر می‌گرداند. حال با توجه بدین امور) آیا معبودی با الله هست؟! واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید. (آیا بت‌های بی‌جان بهترند) یا کسی که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا رهنمود (و دستگیری) می‌کند و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان، پیشاپیش نزول رحمتش وزان می‌سازد (و آن‌ها را پیک قدوم باران می‌سازد. در ساختن و راه اندازی این‌ها) آیا معبودی با الله است؟ الله فراتر و دورتر از این چیزهایی است که انباز او می‌گردانند. (آیا معبودهای دروغین شما بهترند) یا کسی که آفرینش را می‌آغازد، سپس آن‌را برگشت می‌دهد و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی عطا می‌کند؟ (حال با توجه به قدرت آفرینش الله و نظم و نظام موجود در پدیده‌های جهان و اقرار عقل سالم به زنده شدن دوباره مردمان در دنیای جاویدان) آیا معبودی با الله هست؟ (ای پیامبر بدیشان) بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید اگر راست می‌گوئید (که جز الله معبودهای دیگری هم وجود دارند)».

امام ابن ابی العز حنفی رحمه‌الله می‌گوید: «از آنجا که شرک در ربوبیت در میان مردم موجود بوده، الله عزوجل بطلان آن‌را در قرآن ذکر کرده است. همانطور که می‌فرماید:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [المؤمنون: ۹۱] «الله نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه خدائی با او (انباز) بوده است، چرا که اگر خدائی با او می‌بود، هر خدائی به آفریدگان خود می‌پرداخت (و در نتیجه هر بخشی از جهان با نظام خاصی اداره می‌گردید و این با وحدت نظامی که بر سراسر هستی حاکم است، سازگار نمی‌بود) و هریک از خدایان (برای توسعه قلمرو حکومت خود) بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست (و نظام عالم از هم گسیخته می‌شد و جهان هستی به تباهی می‌کشید)».

در این برهان نورانی و درخشان و در این الفاظ خلاصه و روشنگر تامل کن که چگونه بیان می‌کند اله حق بایستی خالق فاعل باشد بگونه‌ای که به بنده‌اش نفع رسانده و از او ضرر را دفع کند. پس اگر همراه الله عزوجل اله دیگری می‌بود که با او در فرمانروایی‌اش شریک بود قطعاً بایستی برای او خلقت و فعل می‌بود که در این هنگام بدین شراکت راضی نمی‌شد. امام ابن ابی العز پس از این می‌گوید: لذا اگر چندین إله در جهان می‌بود به ناچار سه حالت پیش می‌آمد:

یا اینکه هر إله، به خلق و فرمانروایی خود می‌پرداخت و یا اینکه هر یک در تلاش برای برتری بر دیگری بود. و یا اینکه همه‌ی آنها تحت فرمانروایی واحدی بودند که در مورد آنها هرگونه که می‌خواست تصرف کرده و آنها تصرفی در وی نداشتند. بلکه او به تنهایی اله می‌بود و آنها بندگانی پرورش یافته و چیره از هر وجهی بودند.

و تمامی نظم و نظام عالم و استواری امورش، از روشن‌ترین و آشکارترین دلایل بر آن است که تدبیر کننده‌ی آن اله و فرمانروا و پروردگاری یگانه می‌باشد که هیچ اله دیگری غیر او برای مخلوقات نیست و نیز رب و پروردگاری غیر از او برای آنها نیست.^۱ آیات در این باب عظیم، بیشتر از آن است که در شمارش آید، همانطور که به برخی از آنها اشاره کردیم که کفایت می‌کند. و همچنین دلایل نقلی، از احادیث نبوی در این باب بسیارند که از میان آنها دو حدیث شریف را ذکر می‌کنیم:

الف) از شداد بن اویس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «سَيِّدُ الْإِسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أُبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَأُبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^۲. «بهترین استغفار این است که بگویی: الهی تو پروردگار من هستی به جز تو معبود به حقی وجود ندارد، تو مرا آفریدی و من بنده تو هستم و من

۱- شرح عقیده الطحاویة (۸۷) ط المکتب الإسلامی.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الدعوات، باب أفضل الاستغفار (۶۳۰۶) وباب ما يقول إذا أصبح (۶۳۲۳).

بر پیمانی که با تو بستم تا آنجا که توان دارم، استوارم و به وعده تو یقین دارم. از بدی کارهایی که انجام داده‌ام به تو پناه می‌برم. و به نعمت‌هایی که به من ارزانی داشته‌ای و گناہانی که انجام داده‌ام، اعتراف می‌کنم. پس مرا مغفرت کن چرا که کسی جز تو گناہان را نمی‌بخشد».

ب) از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول الله، مرا به چیزی امر کن که آنرا به هنگام صبح و شام بگویم. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «قُلِ: اللَّهُمَّ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّكِهِ!». «پروردگارا، ای عالم به پیدا و پنهان، خالق آسمان‌ها و زمین، پروردگار و مالک همه چیز، شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز تو نیست و از شر و بدی نفس خود به تو پناه می‌جویم و از شر و بدی شیطان و شرک او به تو پناه می‌جویم».

ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت:

اما ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت نیز بسیار بیشتر از آن است که در شمارش آید، و از زیباترین این ادله، شاهد آوردن امام احمد رحمه الله می‌باشد آنگاه که در مورد وجود خالق از ایشان سوال شد، که در پاسخ گفت: در آنجا پناهگاه محکم و استوار و صافی می‌باشد که هیچگونه در و منفذی برای آن نیست. ظاهرش همچون نقره‌ی سفید و باطنش همچون طلای خالص است. ناگهان دیوارش شکاف خورده و از آن حیوانی شنوا

۱- أخرجه أحمد (۹/۱، ۱۰) والبخاري في الأدب المفرد (۱۲۰۲) وابن أبي شيبة في مصنفه (۷۲/۹) و(۲۳۷/۱۰) وفي الأدب له (۲۹۳۱) وأبوداود، كتاب الأدب، باب ما يقول إذا أصبح (۵۶۰۷) والترمذي كتاب الدعوات باب (۱۴) (۳۳۹۲) والنسائي في الكبرى (۷۷۱۵) والطيالسي في مسنده (۹) والدارمي في سننه (۲۶۹۸) وابن حبان في صحيحه (۹۶۲) ومن حديث أبي هريرة رضي الله عنه مرفوعاً وصححه الشيخ الألباني رحمه الله في الصحيحة (۲۷۵۳).

و بینا خارج شده که بسیار زیبا بوده و صدایی دلپذیر داشت. (آیا معقول است که چنین عملی بدون خالق رخ دهد؟).

مقصود امام احمد از این مثال بیرون آمدن جوجه از تخم^۱ می‌باشد.

و از امام شافعی رحمه‌الله در مورد وجود خالق عزوجل سوال شد که در پاسخ چنین گفت: این برگ درخت توت است، مزه‌ی آن یکی است، کرم آنرا می‌خورد که از وی به صورت ابریشم خارج می‌گردد و زنبور آنرا می‌خورد که به صورت عسل از وی خارج می‌شود و گوسفند و گاو و چهارپایان از آن می‌خورند که از آنها به صورت پشگل و سرگین خارج می‌گردد و آهو آنرا می‌خورد و به صورت مسک از او خارج می‌گردد درحالی‌که برگ توت یک چیز است.^۲

می‌گوییم: سبحان الله، براستی چشم‌ها کور نشده‌اند و بلکه قلوب که در سینه‌ها می‌باشند، کور شده‌اند. و برخی از زنادقه از امام ابوحنیفه رحمه‌الله در مورد وجود خالق متعال پرسیدند که بدانها گفت: مرا راهنمایی کنید در مورد امری که خبر آن به من رسیده و فکر و ذهن مرا به خود مشغول کرده است. به من گفته شده: کشتی‌ای در دریاها می‌باشد با انواع کالاهای تجاری درحالی‌که در آن هیچکس برای نگهبانی نیست و نیز کسی آنرا هدایت نمی‌کند. با این همه کشتی رفت و آمد کرده و خود به خود حرکت می‌کند و امواج بزرگ را می‌شکافد. زنادقه گفتند: این سخنی است که هیچ عاقلی آنرا نمی‌گوید. امام ابوحنیفه رحمه‌الله به آنها گفت: وای بر شما آیا سازنده و خالق برای این موجودات که در عالم علوی و سفلی وجود دارد و آنچه از اشیای محکم و استواری که در آنها می‌باشند، وجود ندارد؟ آن گروه بهت زده شده و به حق رجوع کردند و به وسیله امام ابوحنیفه اسلام آوردند.

۱- معارج المقبول، ج ۱، ص ۱۱۱ ط دار ابن قیم.

۲- المرجع السابق (۱/۱۱۱).

و امام رازی از امام مالک حکایت می‌کند که رشید در این مورد از ایشان سوال کرد که امام مالک برای وی به اختلاف لغات و اصوات و نغمه‌ها استدلال کردند^۱.

و راست گفت کسی که این‌گونه سرود:

سل الواحة الخضراء والماء جاريا وهذي الصحارى والجبال الرواسيا
سل الروض مزدانا سل الزهر والندی والليل والإصباح والطيّر شاديا
سل هذه الأنسام والأرض والسما سل كل شي تسمع التوحيد لله ساريا
ولو جن هذا الليل وامتد سرمدا فمن غير ري يرجع الصبح ثانيا

«از سرزمین سبز و آب جاری و بیابان‌ها و کوه‌های محکم و استوار بپرس.

از باغ و شکوفه و شب‌نم و شب و صبح و پرندگان شاد و مسرور بپرس.

از مردم و زمین و آسمان و از هر چیزی بپرس که توحید الله عزوجل را که بر زبان آن‌ها جاری است می‌شنوی و اگر این شب همه جا را پوشانده و برای همیشه امتداد یابد، برآستی چه کسی است غیر از پروردگار که بار دیگر صبح را بازگرداند.»

و شاید که از زیباترین آنچه در این باب عظیم ذکر شده، مقوله قس بن ساعده الایادی باشد. وی از کسانی بود که الله عزوجل را بر اساس دین ابراهیم علیه‌السلام عبادت کرده و پیش از بعثت رسول الله ﷺ بود. قس بن ساعده رحمه‌الله می‌گوید: ای مردم، جمع شده و گوش کنید و هرگاه گوش کردید، حفظ کنید و چون حفظ کردید و به خاطر سپردید، آن‌را به دیگران بگویید و به یکدیگر نفع برسانید. و هرگاه گفتید راست بگویید. هرکس زندگی کرد، مُرد و هرکس که مرد فوت شد، هر آنچه می‌آید می‌رود، باران و گیاهان، زندگان و مردگان، شب تاریک و آسمان دارای ستون‌ها و ستارگان درخشان و دریا‌های پر از آب و روشنایی و تاریکی و شب و روزها و خوبی و بدی؛ برآستی که خیر

۱- معارج القبول - الجزء الأول (ص ۱۱۰) وما بعدها وانظر: تفسير ابن كثير لسورة البقرة (۲۲) وشرح

الطحاوية لابن أبي العز الحنفي (۸۴، ۸۵) ط المكتب الإسلامي.

در آسمان است و عبرت در زمین و چشم‌ها در میان آن‌ها سر در گم است. قرارگاهی وضع شده و سقفی مرتفع و ستارگان در حرکت و دریا‌هایی که فوران نمی‌کنند. پس از این می‌گوید: شرق و غرب، سلامتی، خشک و تر، شور و شرین، خورشید و ماه‌ها، بادها و باران‌ها، شب و روز، مردان و زنان، خشکی‌ها و دریاها، دانه‌ها و گیاهان، پدران و مادران، جمع و پراکندگی‌ها، نور و تاریکی، آسانی و سختی، فقیر و ثروتمند، نیکوکار و بدکار و آیات و نشانه‌هایی که در خود آن‌ها آیات و نشانه‌هایی است؛ هلاک و نابود باد اهل غفلت، بلکه او اله یکتاست که فرزند و پدری ندارد، باز می‌گرداند و پدید می‌آورد، و می‌میراند و زنده می‌گرداند و مذکر و مؤنث را خلق کرده است و پروردگار آخرت و دنیا می‌باشد.^۱

۱- أخرجه الطبراني في الكبير (۸۸/۱۲)، وابن عدی في الكامل (۱۴۵/۶)، وابوسعید النقاش في فنون العجائب (۴۰)، والخطيب في تاريخه (۲۸۱/۲)، وابن الجوزی في الموضوعات (۲۱۳/۱) من طريق اللخمي عن مجالد عن الشعبي عن ابن عباس مرفوعا، وقال الهيثمي في المجمع (۶۹۷/۹): رواه الطبراني والبخاري وفيه اللخمي وهو كذاب. وأخرجه البيهقي في الدلائل (۱۰۲/۲)، وفي الزهد (۶۹۶) من طريق أبي حمزة الثمالي عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس مرفوعا وقد حكم عليه بالوضع ابن الجوزی في الموضوعات (۲۱۴/۱)، وقال: وهذا الحديث من جميع جهاته باطل. وأبوالفتح الأزدي كما في الآتي المصنوعة (۱۶۷)، والفوائد المجموعة (۲۵۱)، وأخرجه البيهقي في الدلائل (۱۰۱/۲) من حديث أنس مرفوعا، وله طريق أورده الحافظ ابن كثير في البداية والنهاية (۲۳۰/۲) من حديث عبادة، أخرجه الخرائطي في هواتف الجنان وحكم الحافظ ابن كثير على سنده بالغرابة، ثم أورد له طرقا وأوجه أخرى، ثم قال: قال البيهقي: وإذا روى الحديث من أوجه آخر، وإن كان بعضها ضعيفا دل على أن للحديث أصلا. والله أعلم. ومن أهل العلم من حسن الحديث بطرقه الكثيرة ومن هؤلاء الإمام السيوطي وقد دافع وردّ على من ضعف الحديث بقوة، فقال: فلو وقف الحافظ ابن حجر على هذه الطريق لحكم للحديث بالحسن لما تقدم من الطرق وخصوصا الطريق الذي في زيادات الزهد لابن حنبل (۳۵۵) فإنه

و الله عزوجل رحم کند بر کسی که این گونه سروده:

فيا عجباً كيف يعصي الله أم كيف يجحد الجاحد
 والله في كل تحريكه وفي كل تسكينه شاهد
 وفي كل شيء له آية تدل على أنه الواحد
 «عجیب است، چگونه الله عزوجل نافرمانی می‌شود. یا اینکه منکر چگونه او را انکار می‌کند، درحالی‌که هر حرکت و سکونی شاهی برای اوست. و در هر چیزی نشانه‌ای برای اوست که بر آن دلالت دارد که او یگانه و یکتاست.»
 و ابونواس می‌گوید^۱:

تأمل في نبات الأرض وانظر إلى آثار ما صنع المليك
 عيون من لجين شاخصات بأحداق هي الذهب السبيك
 على قضب الزبرجد شاهدات بأن الله ليس له شريك
 «به گیاهان زمین توجه کن و به آثاری که مالک ایجاد کرده است نگاه کن، چشم‌هایی که با رنگ‌هایی آمیخته و برآمده که در اطراف مژه‌هایی زرد رنگ مثل طلای خالص باز بر ساقه‌ای مثل زبرجد شاهد یگانگی الله متعال است.»

و زمانی‌که از اعرابی که در بین آیات و نشانه‌های قدرت الله عزوجل زندگی کرده و از مدرسه‌ی فطرت خارج شده بود، سوال شد که دلیل وجود پروردگار تبارک و تعالی چیست؟ گفت: سبحان الله، پشکل دلالت بر شتر می‌کند، و اثر قدم‌ها و گام‌ها بر اینکه

مرسل قوي الإسناد، فإذا ضم إلى هذه الطريق الموصولة التي ليس فيها واه ولاتهم حكم بحسنه بلا توقيف. راجع الفوائد المجموعة وتنزيه الشريعة (۱/ ۲۴۳، ۲۴۱) والإصابة (ترجمة قيس بن ساعدة).

۱- تفسیر ابن کثیر، سوره البقره، آیه ۲۲.

کسی از مسیر عبور کرده دلالت می‌کند، آسمان دارای ستون‌ها و زمین صاحب دره‌ها و دریا‌های صاحب امواج، آیا این همه دلالت بر وجود خبیر نمی‌کند؟^۱
و الله عزوجل رحم کند بر کسی که این‌گونه سروده است:

الشمس و البدر من آثار قدرته و البر و البحر فیض من عطایاه
الطیر سبحه و الوحش مجده و الموج کبره و الحوت ناجاه
و النمل تحت الصخور الضم قدسه و النحل یتف حمدا فی خلایاه

«ماه و خورشید از آثار و نشانه‌های قدرت اوست و خشکی و دریا قطره‌ای از بخشش و عطای اوست. پرنده تسبیح او را می‌گوید و حیوانات وحشی تمجید او را و موج بزرگ او را یاد کرده و ماهی با او مناجات می‌کند. و مورچه در زیر صخره‌های سیاه پاکی او را یاد می‌کند. و زنبور در کندویش حمد و ستایش او را ندا می‌دهد.»

بنابراین، هیچ ذره‌ای از ذرات جهان هستی نیست مگر اینکه بر ربوبیت خالق عزوجل شهادت می‌دهد و دلایل بر این مساله بسیار می‌باشد.

مشرکان به این نوع توحید اقرار داشته و با آن مخالفتی نداشته و از آن اعراض نمی‌کردند، بگونه‌ای که اگر از آن‌ها می‌پرسیدی: خالق و رازق و مالک و آفریننده آن‌ها و خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ با قطعیت می‌گفتند: الله، همانطور که قرآن این مساله را از آن‌ها حکایت می‌کند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ۸۷] «اگر از مشرکان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است؟ مؤکدانه می‌گویند: الله.»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۹] «اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزت و بس آگاه.»

۱- تفسیر ابن کثیر (۳۱۱/۱) ط. أولاد الشيخ.

و می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [یونس: ۳۱] «بگو: چه کسی از آسمان (به وسیله اشعه و باران) و از زمین (به وسیله فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوه آنها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشم‌ها توانا است (و آنها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوایی و بینائی می‌دهد)؟ یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (و حیات و ممات در دست او است)؟ یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند؟ (پاسخ خواهند داد و) خواهند گفت: او الله است، (چرا که آفریدگار جهان و روزی رسان مردمان و مدبّر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنِّي تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾﴾ [المؤمنون: ۸۸-۸۹] «بگو: آیا چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد (و ملک فراخ کائنات و حکومت مطلقه بر موجودات، از آن او است؟) و او کسی است که پناه می‌دهد (هر که را بخواهد) و کسی را (نمی‌توان) از (عذاب) او پناه داد، اگر فهمیده و آگاهید؟! خواهند گفت: از آن الله است. بگو: پس چگونه گول (هوی و هوس و وسوسه شیاطین را) می‌خورید و (از حق کناره گیری می‌کنید، انگار) جادو و جنبل می‌شوید؟».

هیچ‌کس از این نوع توحید اعراض و روی‌گردانی نمی‌کند مگر از روی تکبر و خودبینی و عناد. همچون فرعون که گفت: ﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾﴾ [الشعراء: ۲۳] و همچون دهری‌ها که برای جهان هستی خالق را که در آن تصرف کرده و تدبیر امور آن

را بر عهده داشته باشد، انکار می‌کنند و می‌گویند: جهان هستی به خودی خود حرکت می‌کند و جز دهر و زمانه ما را هلاک نمی‌کند.

و از این دسته‌اند، دوگانه‌پرستان مجوسی که معتقد به دو خالق برای جهان هستی می‌باشند، خالق خیر و خوبی‌ها که نور است و خالق شر و بدی‌ها که ظلمت و تاریکی است. و از این جمله‌اند معتقدین به تثلیث که بندگان صلیب می‌باشند: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ٥﴾ [الکھف: ۵] «چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌های‌شان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

بنابراین، برای ما آشکار گشت که مشرکین عرب که الله عزوجل به مشرک بودن آن‌ها حکم فرمودند، مطلقاً توحید ربوبیت را انکار نمی‌کردند، بلکه ایشان در زمان سختی و مشقت به سوی الله عزوجل متوجه می‌شدند و دعا و امید خود را خالصانه برای الله عزوجل قرار می‌دادند و شرکی را که می‌ورزیدند، فراموش می‌کردند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الْوَدَانَ فَلَمَّا خَجَّوهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ٦٥﴾ [العنکبوت: ۶۵] «هنگامی که (مشرکان) سوار کشتی می‌شوند (و ترس و نگرانی بدیشان دست می‌دهد) خالصانه و صادقانه الله را به فریاد می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌گردانند). سپس هنگامی که الله آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند».

شگفتا از این امر!! بنابراین، خداوند بر تو رحم کند، خوب این را بدان که هرکس به توحید ربوبیت که مشرکان بدان اقرار داشتند، اقرار کند و با وجود این عبادت را برای غیرالله انجام دهد، چنین شخصی از جنس همان مشرکان بوده و مشرک می‌باشد. بلکه واجب است که اقرار به توحید ربوبیت، مستلزم عبادت کردن الله عزوجل به یگانگی باشد، چرا که هرکس تنها به این اقرار کند که خالق، الله عزوجل می‌باشد و تنها او روزی دهنده است و اوست که اسباب منفعت بندگان را مهیا می‌کند و اوست که مالک نفع و ضرر می‌باشد و اوست که در هستی تصرف می‌کند و تمامی تدبیر آن‌را بر عهده دارد و

در همه‌ی این امور شریکی ندارد، پس چرا با وجود این اقرار، کسی دیگر جز الله عزوجل را عبادت می‌کند؟

در این امر به خوبی تدبر کن، چرا که اندکی از اهل زمین این مساله را به خوبی می‌دانند، از الله عزوجل می‌خواهیم که سینه‌های آن‌ها و سینه‌های ما را برای توحید بگشاید.

۲- توحید الوهیت:

توحید الوهیت، همان بخشی از توحید است که از گذشته تا به امروز در مورد آن نزاع و اختلاف می‌باشد؛ و عبارت است از توحید عبادت و اقرار به یگانگی الله عزوجل در عبادت. و این حد و حدود اسلام می‌باشد که اسلام بدون آن محقق نمی‌گردد.

توحید الوهیت متضمن توحید ربوبیت می‌باشد و عکس این قضیه صادق نیست و توحید ربوبیت متضمن توحید الوهیت نمی‌باشد.

علامه ابن قیم رحمه‌الله بین این دو نوع توحید پیوند دقیق و عجیبی برقرار کرده و در این مورد می‌گوید: «جمع صحیحی که راستروان و هدایت‌یافتگان و اهل راستی و درستی بر آن هستند، پیوست توحید ربوبیت و توحید الوهیت به یکدیگر می‌باشد. بگونه‌ای که دارنده‌ی توحید ربوبیت و الوهیت، معتقد بر قیومیت الله عزوجل بر بالای عرش می‌باشد که به تنهایی تدبیر امور را بر عهده دارد. معتقد است که در ظاهر و باطن خالق و رزق دهنده و بخشنده و منع کننده و موت دهنده و زنده کننده و تدبیر کننده‌ای برای امور هستی جز الله عزوجل نیست، پس آنچه که او بخواهد، همان می‌باشد و آنچه که او نخواهد نمی‌باشد. هیچ ذره‌ای جز به اذن و اجازه‌ی او حرکت نمی‌کند و هیچ اتفاقی جز با مشیت او رخ نمی‌دهد و هیچ برگی نمی‌افتد مگر اینکه در علم او می‌باشد و هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نمی‌ماند و بلکه نه کوچکتر از آن ذره و نه بزرگتر از آن، مگر اینکه در حیطة‌ی علم او می‌باشد و قدرتش بدان احاطه دارد و مشیت او بدان رفته است و حکمتش مقتضی آن است. این پیوست توحید ربوبیت می‌باشد. اما پیوست

توحید الوهیت که عبارت است از آنکه: قلب و هم و عزم وی متکی بر الله عزوجل و اراده او بوده و حرکاتش در راستای ادای حق الله عزوجل و قیام برای عبودیت حق سبحانه و تعالی باشد که این دو پیوست در حقیقت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می باشد چرا که با گفتن این کلام ﴿إِيَّاكَ﴾ به ذاتی که در بردارنده‌ی همه صفات کمال است و همه‌ی اسماء نیکو برای اوست شهادت می دهد. سپس با گفتن ﴿نَعْبُدُ﴾ به تمامی انواع عبادات ظاهری و باطنی برای الله عزوجل شهادت می دهد. سپس با گفتن ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به تمامی انواع استعانت و طلب یاری و توکل به او و تفویض امور به الله عزوجل شهادت می دهد.^۱

بنابراین توحید الوهیت عبارت است از: یگانه شمردن الله عزوجل در تمامی انواع عبادات، از جمله محبت، خوف، امید، توکل، انابت، تفویض، تسلیم و استعانت و... و این همان چیزی است که تمامی پیامبران برای آن مبعوث شده‌اند و به خاطر آن الله عزوجل کتابها را نازل کرده است و به سبب آن آسمانها و زمین و بهشت و جهنم را خلق کرده است.

بنابراین تمامی دین عبارت است از عبادت و اطاعت و خضوع، با نهایت محبت برای الله عزوجل.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در رساله‌ی «العبودیه» می گوید: «عبادت برای الله عزوجل هدفی است که الله عزوجل آنرا دوست داشته و بدان راضی می باشد که مخلوقات را برای آن آفریده است، چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «من جنها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام». و به خاطر آن تمامی پیامبران را فرستاده است، همانطور که نوح علیه الصلاه والسلام به

۱- مستفاد بتصرف یسیر من «مدارج الساکین» ج ۳، ص ۵۳۲، و مابعدها.

قومش فرمود: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹] «ای قوم من! برای شما جز الله معبودی نیست. پس تنها الله را بپرستید».

و نیز صالح و شعیب و دیگر پیامبران به اقوامشان چنین فرمودند.

و الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله را بپرستید و از طاغوت دوری کنید. (پیامبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند). الله گروهی از مردمان را (که بر اثر کردار نیک، شایسته مرحمت الله شدند، به راه راست) هدایت داد و گروهی از ایشان (بر اثر کردار ناشایست) گمراهی بر آنان واجب گردید (و سرگستگی به دامانشان چسبید)».

و نیز می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

و نیز می فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۹۲] «این (پیامبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده (و آئین واحد و برنامه یکتائی دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید روبه خدای واحد کند)». پس از این شیخ الاسلام می گوید: «بنابراین تمام دین داخل در عبادت می‌باشد. و اصل و اساس معنای عبادت خواری و فروتنی می‌باشد. و زمانی گفته می‌شود «طریق معبد» که راه هموار و مسطح و قابل عبور و مرور باشد.

لیکن عبادتی که بدان امر شده، متضمن معنای فروتنی و محبت و نیز متضمن نهایت تواضع و فرمانبرداری برای الله عزوجل به همراه نهایت محبت نسبت به او جل جلاله

می‌باشد»^۱. و امام نسفی در تفسیر این کلام الله عزوجل ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۲۱] می‌گوید: «تنها پروردگارتان را عبادت کنید؛ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هر عبادتی در قرآن، توحید می‌باشد. الله عزوجل برای انسان‌ها به اینکه خالق آن‌ها و کسانی که قبل از ایشان بودند، احتیاج کرده‌اند. چرا که آن‌ها به این مساله اقرار داشتند، پس به آنها گفته شده: اگر به اینکه الله عزوجل خالق شماست، اقرار دارید و اعتراف می‌کنید پس تنها او را عبادت کرده و غیر او را عبادت نکنید»^۲.

هیچ نبی و رسولی نبوده مگر اینکه دعوت به عبادت الله عزوجل اولین امری بوده که قومش را به آن دعوت داده است. بنابراین، عبادت مساله‌ای در حاشیه‌ی زندگی نمی‌باشد، و بلکه اصل ابتدایی است که انسان‌ها و جن‌ها برای آن آفریده شده‌اند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

در این باب شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در رساله‌ی «العبودية» چه زیبا می‌گوید:^۳ «هر زمان که محبت الله عزوجل در قلب افزایش یابد، عبودیت برای حق جل جلاله، افزایش می‌یابد. و هر زمان عبودیت در وی افزایش یافت، محبت و آزادی و بی‌نیازی وی از غیرالله افزایش می‌یابد. قلب ذاتاً از دو جهت نیازمند الله عزوجل می‌باشد: از جهت عبادت که آن علت غایی می‌باشد و از جهت استعانت و توکل که علت فاعلی می‌باشد. از این رو قلب اصلاح و رستگار و مسرور نشده و لذت نمی‌برد و پاک نمی‌گردد و آرامش و سکون نمی‌یابد مگر اینکه الله را به یگانگی عبادت کرده و تنها بدو محبت داشته و به سوی او باز گردد. و اگر تمام اسبابی که مخلوقات با آن لذت می‌برند، برای وی حاصل

۱- بتصرف من رسالة العبودية لشيخ الإسلام ابن تيمية.

۲- تفسیر النسفی (۲۶/۱).

۳- كما في مجموع الفتاوى (۱۰/۱۹۳ - ۲۲۵).

گردد و مهیا شود، آرامش و سکون نمی‌یابد، چرا که در وی فقر ذاتی به پروردگارش می‌باشد؛ و این بدان سبب است که الله عزوجل معبود و محبوب و مطلوبش می‌باشد و تنها با عبادت و محبت و انابت به سوی الله عزوجل است که شادی و سرور و لذت و نعمت و آرامش و طمانینه برای وی حاصل می‌گردد.

و این نیز جز با یاری الله عزوجل برای وی حاصل نمی‌گردد و هیچ‌کس جز الله عزوجل نمی‌تواند آن‌را برای وی حاصل کند، لذا وی دائماً نیازمند حقیقت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌باشد؛ و اگر وی تنها به فکر بدست آوردن خواهشات نفسانی و امیال خویش باشد و عبادت الله عزوجل برای او حاصل نشود، چیزی جز درد و رنج و حسرت و عذاب برای وی حاصل نمی‌گردد و از رنج‌های دنیا و تیرگی‌های زندگی آن رها نمی‌شود مگر با خالص گردانیدن محبت الله عزوجل، بدین‌گونه که الله عزوجل مقصود نهایی وی باشد و در وهله‌ی اول، محبوب وی بوده و هر غیرالله را به خاطر الله عزوجل دوست داشته باشد و جز الله متعال هیچ چیز و کسی را به خاطر خودش دوست نداشته باشد. در صورتی‌که این امور برای وی حاصل نشود، از کسانی که حقیقت لا إله إلا الله را محقق کرده‌اند، نمی‌باشد و نیز توحید و عبودیت و محبت برای الله عزوجل را محقق نکرده است و در آن نقص و عیب می‌باشد و بلکه بر حسب آن رنج و حسرت و عذاب می‌باشد. و اگر در مسیر مطلوب کوشش کند، درحالی‌که از الله عزوجل کمک نگیرد و طلب یاری نکند و بر او توکل نکند و در بدست آوردن و کسب آن اعلام نیازمندی به الله عزوجل نکند، آن مطلوب نیز برای وی حاصل نمی‌شود، چرا که هرآنچه الله عزوجل بخواهد، می‌باشد و هر آنچه را که او نخواهد، نمی‌باشد. بنابراین، بنده به الله عزوجل نیازمند می‌باشد، چرا که او مطلوب محبوب و مقصود و معبود می‌باشد؛ و نیز تنها الله عزوجل است که عهده‌دار یاری رساندن به او بوده و بر او توکل می‌شود. و او الهی است که جز او معبود بر حقی نیست و او پروردگاری است که جز او پروردگاری نیست و عبودیت وی برای الله عزوجل جز با این دو (ربوبیت و الوهیت) کامل نمی‌شود.

از این رو چون بنده غیرالله را به خاطر خودش دوست داشته باشد یا اینکه به سوی غیرالله توجه کند تا بدو یاری رساند، درحقیقت بر حسب محبت و امیدش نسبت به آنکه او را دوست داشته و بدو امید دارد، بنده وی می‌باشد. و اگر احدی جز الله عزوجل را به خاطر خودش دوست نداشته باشد و نیز غیرالله را تنها به خاطر الله متعال دوست داشته باشد و جز به الله عزوجل به چیز دیگری امید نداشته باشد، در اینصورت اگر با استفاده اسباب انجام دهد آنچه را که انجام دهد یا بدان سبب چیزی برای وی حاصل شود، قطعاً شاهد آن خواهد بود که الله عزوجل کسی بوده که آن اسباب را خلق کرده و بدان ترتیب و نظام داده و برای وی مسخر کرده است و نیز شاهد آن خواهد بود که هر آنچه در آسمانها و زمین است، این الله عزوجل است که پروردگار و مالک و خالق آن می‌باشد و وی نیازمند به حضرت حق بوده و تنها سهم وی از عبودیت برای الله عزوجل بر حسب آنچه از آن تقسیم شده، می‌باشد.

مردم در این مورد در درجات متفاوتی می‌باشند که جز الله عزوجل کسی تفاوت این درجات را نمی‌داند. لذا کامل‌ترین و برترین و بالاترین و نزدیک‌ترین مردمان به الله عزوجل و قوی‌ترین و راه‌یافته‌ترین ایشان، آن کسی است که عبودیت و بندگی‌اش برای الله عزوجل کامل‌تر باشد. و این حقیقت دین اسلام است که الله عزوجل پیامبران را با آن فرستاده و کتابها را نازل کرده است که بنده تنها مطیع و فرمانبردار الله عزوجل و نه غیر او باشد. زیرا کسی که هم مطیع و فرمانبردار الله متعال و هم مطیع غیر اوست، مشرک می‌باشد. و کسی که از فرمانبرداری و اطاعت از او، سرباز زده و امتناع ورزد، مستکبر و خودبین و سرکش می‌باشد ... تا آنجا که می‌گوید: و این محقق کردن گواهی دادن به لاإله إلاالله می‌باشد، چرا که آن الوهیت غیرالله را از قلب نفی کرده و در قلبش الوهیت الله متعال را ثابت می‌کند. و بدین ترتیب نفی کننده‌ی الوهیت هر چیزی از مخلوقات و اثبات کننده‌ی الوهیت رب العالمین، پروردگار آسمانها و زمین می‌باشد. و آن متضمن وابستگی و پیوستگی قلب با الله عزوجل و جدایی آن از غیرالله می‌باشد.

بدین ترتیب قلب وی در علم و نیت، گواهی دادن و اراده و معرفت و محبتش، بین خالق و مخلوق تفاوت قائل می‌باشد. بگونه‌ای که به الله عزوجل عالم بوده و ذکر کننده او و عارف به او می‌باشد. و نیز عالم به جدایی الله عزوجل از آفریده‌هایش و یکتایی او و نه یکتایی هیچیک از مخلوقاتش بوده و محب و دوستدار الله عزوجل بوده و او را تعظیم کرده و بندگی او را نموده و به او امید بسته و از او ترس داشته و برای او دوستی و دشمنی ورزیده و از او طلب یاری کرده و بر او توکل کرده و از عبادت غیر او خودداری می‌کند.

و توکل بر الله متعال و یاری خواستن از او و ترس از او و امید به او و دوستی و دشمنی در راه او و برای او و اطاعت کردن از امرش و امثال این‌ها، از خصوصیت‌های الوهیت الله عزوجل می‌باشد.

اقرار وی به الوهیت الله عزوجل و نه الوهیت هیچ چیز و کس دیگری، متضمن اقرار وی به ربوبیت الله متعال می‌باشد، که در اینصورت وی معتقد است: الله عزوجل پروردگار و رب هر چیز و مالک و خالق و مدبر آن است، در اینصورت است که وی موحدی یکتاپرست در برابر الله عزوجل می‌باشد.

سپس تمامی این‌ها را به طور خلاصه در جایی دیگر از رساله‌ی ارزشمند «العبودیة» ذکر کرده و می‌گوید: «لب و اساس دین دو اصل می‌باشد: یکی آنکه جز الله عزوجل را عبادت نکنیم و دیگر آنکه او را جز با آنچه تشریح کرده و قانون نهاده نپرستیم، یعنی او را با بدعت‌ها عبادت نکنیم، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۱۱۰] «پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

و این محقق کردن شهادتین می‌باشد، گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست و گواهی دادن به آنکه محمد ﷺ فرستاده‌ی الله متعال است.

پس اصل اول آن است که جز الله عزوجل را عبادت نکنیم و اصل دوم آن است که محمد ﷺ فرستاده‌ی الله متعال و ابلاغ‌کننده از جانب اوست. پس بر ما لازم است که خبرش را تصدیق و از امرش اطاعت کنیم.»

سپس می‌گوید: و این دین اسلام است که الله عزوجل اولین و آخرین پیامبران را با آن فرستاده است و آن دینی است که الله عزوجل جز آنرا از احدی قبول نمی‌کند. و آن حقیقت عبادت برای پروردگار جهانیان می‌باشد.

از خلال این عرض با شتاب، واضح گردید که برای محقق کردن توحیدی که صاحبش را در دنیا و آخرت نجات می‌دهد، توحید ربوبیت به تنهایی کافی نیست. چرا که مشرکان نیز بدان اقرار می‌کردند و بلکه در زمان مشکلات و سختی‌ها، دعا را نیز خالصانه برای الله عزوجل قرار می‌دادند. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾ [العنكبوت: ٦٥] «هنگامی که (مشرکان) سوار کشتی می‌شوند (و ترس و نگرانی بدیشان دست می‌دهد) خالصانه و صادقانه الله را به فریاد می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند). سپس هنگامی که الله آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند (و به انبازهایی برای الله معتقد می‌شوند).»

الله عزوجل بر من و تو رحم کند، حال که این مساله را دانستی، بدان که حتما بایستی به همراه اقرار به توحید ربوبیت، توحید الوهیت نیز باشد که انجام انواع عبادات ظاهری و باطنی به همراه دو رکن اساسی آن، کمال تواضع و فروتنی و فرمانبرداری و کمال محبت، تنها برای الله عزوجل می‌باشد. و یکسان است که آن عبادت قلبی باشد که مناط آن قلب است یا اینکه عبادتی قولی باشد که متعلق به زبان است و یا اینکه عبادتی عملی

باشد که متعلق به اعضا و جوارح است، یا اینکه عبادتی مالی باشد که متعلق به اموال است.

به طور خلاصه، پس توحید الوهیت عبارت است از محقق کردن معنای لا إله إلا الله و شروطی که کلمه‌ی طیبه مقید بدان است، همچون شرط علم، یقین، قبول، انقیاد، صدق، اخلاص و محبت. و این مساله‌ای است که ان شاء الله به تفصیل در مورد آن سخن خواهیم گفت و آن اصل موضوع ما و اساس بحث مان می‌باشد؛ والله المستعان.

۳- توحید اسماء و صفات:

این نوع توحید عبارت است از: یگانه شمردن الله عزوجل در اسماء و صفاتش؛ بدین گونه که بنده به آنچه الله عزوجل از اسامی و صفات برای خود در کتابش ثابت نموده یا اینکه فرستاده‌اش برای او ثابت کرده ایمان بیاورد آنهم بر وجهی که مقصود الله و رسولش می‌باشد و نیز بر وجهی که لایق و شایسته‌ی الله عزوجل است، بدون ثابت کردن مثل و ماندنی برای الله عزوجل در اسماء و صفاتش؛ چرا که ثابت کردن مثل و ماندن برای الله عزوجل شرک و وزیدن به او می‌باشد.^۱

توحید اسماء و صفات باب بزرگی از ابواب توحید بوده و مطلقاً از شریف‌ترین علوم می‌باشد و براستی چرا که نباشد؟ درحالی که آن علمی است که مربوط به ذات الله عزوجل و شناخت اسماء نیکویش و صفات بلند مرتبه‌اش می‌باشد؛ معرفت و شناختی که شرک و تعطیل و تشبیه و تمثیل و بدعت و تاویل را باطل و نابود می‌کند.

پاک است الله با عظمت و بزرگواری؛ چه قدم‌هایی که در این مقام لغزیده‌اند و چه اذهانی که در این مورد گمراه شده و چه قلم‌هایی که در این علم کافر شده‌اند.

از الله عزوجل می‌خواهیم که ما و شما را فهم (صحیح) و فرمانبرداری (نیکو) روزی کند.

در اینجا در صدد سخن گفتن تفصیلی و بررسی مبسوط در مورد این بخش با عظمت از توحید نیستیم، چه که جایگاه بحث تفصیلی این مساله، کتب عقیده‌ای می‌باشد که علمای گرامی ما نوشته‌اند؛ ولی من تلاش کردم تا برخی از قواعد روشنگر و راهبر در اختیارت قرار دهم قواعدی که در فهم این مبحث مهم از اسماء و صفات ضروری است.

قاعده‌ی اول:

الله متعال بر من و تو رحم کند، بدان که اسماء نیکوی الله عزوجل عبارتند از اسمائی که الله متعال برای خود اثبات کرده و بنده و فرستاده‌اش محمد ﷺ برای او اثبات کرده و همه‌ی مومنین بر آنها ایمان دارند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «الله دارای زیباترین نام‌ها است (که بر بهترین معانی و کامل‌ترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش الله و درخواست حاجات خویش از خداوند سبحان) او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید و کسانی را که در نام‌های الله به تحریف دست می‌یازند، (و واژه‌هایی به کار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خداوند است)، واگذارید، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الإسراء: ۱۱۰] «بگو: (خداوند را) با «الله» یا «رحمن» به کمک طلبید (فرقی نمی‌کند. و خداوند را به نام‌ها و صفات متعدّد به فریاد خواندن، مخالف توحید نیست) خداوند را به هر کدام (از اسماء حسنی) بخوانید (مانعی ندارد و تعداد اسماء نشانه تعدّد مُسمّی نیست (و) او دارای نام‌های زیبا است (که هریک مُعرّف کاری از کارها و بیانگر زاویه‌ای از کمالات خداوند جهان است)».

و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [طه: ۸] «او الله است و جز او معبود به حقی نیست. او دارای نام‌های نیکو است».

و می فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^(۲۲)
 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ
 سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ
 مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۴﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴] «الله کسی است که جز
 او پروردگار و معبودی نیست. آگاه از جهان نمان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر
 دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حق همگان) و دارای
 مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است. الله کسی است که جز او پروردگار
 و معبودی نیست. او فرمانروا، منزه، بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ
 و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و
 فراتر از چیزهایی است که انباز او می کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار
 آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در
 آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می گویند و او چیره کار بجا است».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا،
 مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَهُوَ وَثْرٌ يُجِبُّ الْوِثْرَ!». «الله عزوجل ۹۹ اسم دارد،
 یعنی یکی کمتر از صد؛ هرکس که آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می شود. و الله
 عزوجل فرد است و فرد را دوست دارد».

قاعده‌ی دوم:

اسماء الله عزوجل منحصر در ۹۹ اسم مذکور در حدیث ابوهریره رضی الله عنه نمی باشند، بلکه
 اسماء دیگری وجود دارد که هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر فرستاده شده‌ای آنها را
 نمی داند، لذا جز الله عزوجل، کسی آن اسمها را نمی داند. و دلیل این مطلب حدیث

۱- أخرجه البخاري: كتاب الدعوات، باب لله مائة اسم غير واحدة (۶۱۰) ومسلم في الذكر والدعاء باب
 في أسماء الله تعالى وفضل من أحصاها (۲۶۷۷).

عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «مَا أَصَابَ أَحَدًا قَطُّ هَمٌّ وَلَا حَزَنٌ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، ابْنُ عَبْدِكَ، ابْنُ أُمَّتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، مَا ضِيقٌ فِي حُكْمِكَ، عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رِيْعَ قَلْبِي، وَنُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُزْنِي، وَدَهَابَ هَمِّي، إِلَّا أَذْهَبَ اللَّهُ هَمَّهُ وَحُزْنَهُ، وَأَبْدَلَهُ مَكَانَهُ فَرِحًا». (به هیچ کس هم و غمی نمی رسد مگر اینکه اگر این دعا را بخواند، الله عزوجل هم و غم او را برطرف کرده و فرج و گشایش جایگزین آن می کند:

«پروردگارا، من بنده‌ی تو هستم و فرزند مرد و زنی از بندگان تو هستم سرنوشت من به دست توست که از (درگاه) حکم تو گذشته و از (مشیت) عدالت تو اقتضا شده است. پروردگارا، به حق تمامی اسامی که خود آنها را بر خود نهادی یا آنها را به یکی از مخلوقات آموختی یا اینکه آنها را در کتابت آوردی و یا اینکه آنها در علم غیب نزد خودت باقی گذاشتی، از تو می خواهم که قرآن را بهار قلبم و نور سینه‌ام و روشنی و برطرف کننده‌ی غم و اندوهم قرار دهی».

عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: گفته شد: یا رسول الله! آیا آنها به دیگران تعلیم و آموزش ندهیم؟ رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «بَلَى، يَنْبَغِي لِمَنْ سَمِعَهَا أَنْ يَتَعَلَّمَهَا». «آری، برای کسی که آنها شنیده، شایسته است تا آنها را به دیگران تعلیم دهد»^۱.

۱- أخرجه أحمد (۱/۳۹۱، ۴۵۲) وابن أبي شيبة في مصنفه (۶/۴۰، ۲۹۳۱۸) والطبراني في الكبير (۱۰/۱۶۹) والحاكم في المستدرک (۱/۶۹۰) وقال: صحيح على شرط مسلم، إن شرط مسلم من إرسال عبدالرحمن بن عبدالله عن أبيه فإنه مختلف في سماعه عن أبيه. وابن حبان في صحيحه (۹۷۲) وأبو يعلى (۵۲۹۷) والبيهقي في الدعوات (۱۵۵) وصححه الألباني في الصحيحة (۱۹۹) وقال بعد ما أورد له شاهداً: وجمله القول إن الحديث صحيح من رواية ابن مسعود وحده، فكيف إذا انضم إليه أبي موسى رضي الله عنه وقد صححه شيخ الإسلام ابن تيمية وتلميذه ابن القيم.

و گواه ما در این حدیث مبارک، این سخن رسول الله ﷺ می باشد که فرمودند: «أَوْ اسْتَأْثَرَتْ بِهِ فِي عِلْمِ الْعَيْبِ عِنْدَكَ» «یا اینکه آنرا در علم غیب نزد خود باقی گذاشتی».

در باب معین بودن اسماء الحسنی شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی^۱ می گوید: «معین بودن اسماء الحسنی به اتفاق دانایان و آگاهان از احادیث رسول الله ﷺ از کلام رسول الله ﷺ ثابت نمی باشد». و می گوید^۲: «در مورد تعیین ۹۹ اسم (که این اسامی چه اسمائی هستند) حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ وارد نشده است و مشهورترین دلیلی که در این مورد نزد مردم می باشد، حدیث ترمذی است^۳ که ولید بن مسلم از شعیب بن ابی حمزه روایت کرده است و حفاظ اهل حدیث می گویند: آن زیاده ای است که ولید بن مسلم از شیوخ اهل حدیث جمع کرده است؛ و در این مورد حدیث ضعیف دیگری می باشد که از این حدیث ضعیف تر است که ابن ماجه آنرا روایت کرده است^۴ و نیز غیر از این روایات، از برخی از سلف روایات دیگری نیز ذکر شده است.

حافظ ابن کثیر می گوید:^۵ «و آنچه گروهی از حفاظ بدان تکیه و اعتماد کرده اند، آن است که یک یک شمردن اسماء الحسنی در این حدیث (توسط راوی) درج شده است (و در حقیقت جزء متن حدیث نمی باشد).»

۱- الفتاوی من مجموع ابن قاسم (۶/۳۸۲).

۲- مجموع الفتاوی (۲۲/۴۸۲).

۳- برقم (۳۵۰۷) وراجع في ذلك الضعيفه (۲۵۶۳) وضعيف الجامع (۱۹۴۵).

۴- برقم (۳۸۶۱).

۵- تفسیر ابن کثیر سوره الاعراف (۲/۲۸۵).

قاعده‌ی سوم:

بدان که برخی از اسماء الله عزوجل جز با ذکر مقابل آن، بر او جل جلاله اطلاق نمی‌گردد، چرا که اگر این‌گونه اسامی بدون ذکر اسم مقابل آن بر الله عزوجل اطلاق گردد، گمان نقص در حق الله متعال می‌شود. این دسته اسامی عبارتند از: «المعطي المانع، الضار النافع، القابض الباسط، المعز المذل، الخافض الرافع».

بنابراین بر الله عزوجل اسم المانع، الضار، القابض، المذل، الخافض، هریک به تنهایی اطلاق نمی‌گردد بلکه حتماً بایستی با اسم مقابل آن یکجا به کار رود. چرا که در وحی جز این‌گونه بر آن اطلاق نشده است. و اسم «المنتقم» از این دسته می‌باشد که در قرآن جز مضاف با «ذو» نیامده است، همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾^۱ [آل عمران: ۴] یا اینکه مقید بر مجرمین ذکر شده است، همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^۲ [السجدة: ۲۲].^۳

قاعده‌ی چهارم:

اسماء الله عزوجل، حق بوده و بر حقیقت‌شان می‌باشند و سه نوع دلالت تطابقی، تضمینی و التزامی دارند. به عنوان مثال، اسم الله عزوجل «الرحمن» بر ذات حق جل جلاله دلالت دارد که این دلالت تطابقی می‌باشد و به صفت رحمت نیز دلالت دارد که این دلالت تضمینی می‌باشد و نیز بر حیات و سایر صفات کمال دلالت دارد که این دلالت التزامی می‌باشد و سایر اسماء الله عزوجل نیز اینچنین می‌باشند.^۴

۱- بی‌گمان خداوند چیره (بر هر کاری بوده و از کافران و بزهکاران) انتقام گیرنده است.

۲- ما از مجرمان انتقام می‌گیریم.

۳- انظر: المعارج القبول في أسماء الحسنی (۱/۱۱۸).

۴- المصدر السابق (۱/۱۱۹). اسماء نیکوی الهی سه نوع دلالت دارد:

قاعده‌ی پنجم:

اسماء الله عزوجل مخلوق نمی‌باشند و با اسماء مخلوقات مقایسه نمی‌شوند. چرا که اسماء مخلوقات، مخلوق بوده و غیر حقیقی بوده و اسماء آنها همان صفات آنها نمی‌باشد، بلکه مخالف با صفات‌شان می‌باشد، بگونه‌ای که گاهی شخصی حکیم نامیده شده، درحالی‌که جاهل است و نیز کریم نامیده شده درحالی‌که بدجنس و پست است و صالح نامیده شده درحالی‌که بدکار است و عزیز نامیده شده درحالی‌که حقیر است و سعید نامیده شده درحالی‌که بدبخت است و محمود نامیده شده درحالی‌که مذموم است و

الف) دلالتی مطابق بر ذات که همان دلالت انطباق می‌باشد که عبارت است از اینکه لفظ مذکور بر ذات مسمی دلالت نماید، مانند دلالت اسم الرحمن بر ذات الله عزوجل.

ب) دلالتی متضمن صفات مشتق شده از آنها که این دلالت ضمنی می‌باشد که عبارت است از اینکه لفظ مورد نظر به صورت ضمنی بر معنایش دلالت نماید. مانند دلالت اسم الرحمن بر صفت رحمت.

ج) دلالتی ملتزم صفاتی که از آن مشتق شده‌اند که دلالت التزامی نام دارد و عبارت است از اینکه لفظ مذکور بر چیز دیگری دلالت نماید. مانند دلالت اسم الرحمن بر سایر صفات الله عزوجل. در این زمینه ابن قدامه انواع دلالات را برای لفظ خانه مثال زده است: این لفظ بر حقیقت خانه و منزل دلالت دارد (دلالت انطباقی) نیز این لفظ به صورت ضمنی بر سقف خانه دلالت می‌کند (دلالت ضمنی) و همچنین لزوماً به دیوارهای آن خانه دلالت دارد (دلالت التزامی). رک: ابن قدامه آثاره الاصولیه قسمت دوم ص ۱۴. ابن قیم نیز این‌گونه بیان می‌کند که هر اسم از اسماء الله عزوجل دلالتی انطباقی بر ذات و صفت دارد، همچنین بر یکی از آنها به صورت ضمنی دلالت می‌کند و نیز بر صفتی دیگر لزوماً دلالت می‌نماید. بدائع الفوائد ۱/۶۲. فراهایی از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت ص ۶۸.

[لازم به ذکر است که مترجم در هر مبحثی که احیاناً نیاز به توضیح و تشریح بیشتری بوده با ذکر منبع مطالبی را در پاورقی و یا متن افزوده است که به همگی آنچه از جانب مترجم افزوده شده است در پاورقی اشاره شده است] (مترجم)

گاهی حنظله (گیاهی تلخ) نامیده شده در حالی که چنین نیست و نیز علقمه (تلخ) نامیده شده در حالی که چنین نیست.

ولی برای الله عزوجل اسماء جلال و صفات کمالی می‌باشد که چیزی از اسمائش مخالف با صفاتش نیست. و نیز چیزی از صفاتش مخالف با اسماء او نیست. و هرکس ادعا کند که صفتی از صفات الله عزوجل مخلوق یا غیر حقیقی و مستعار است در حقیقت کافر گشته و از حق روی گردانده است. چرا که اگر بگویی الله پس او الله است و اگر بگویی الرحمن پس او الرحمن و همان الله است و اگر بگویی حکیم، حمید، علیم، مجید، جبار، متکبر، جبار، قاهر، قادر، او نیز اینچنین است و او همان الله عزوجل می‌باشد. اسمی که برای اوست مخالف با صفتش نمی‌باشد و صفتی که برای اوست نیز مخالف با اسمش نمی‌باشد، پیوسته این چنین بوده و هست؛ قبل از مخلوقات، خالق بوده و قبل از روزی‌خوردگان روزی دهنده و رازق بوده و قبل از علوم، عالم بوده و قبل از اینکه صوت مخلوقات را بشنود، شنوا بوده است. الله عزوجل از هر مثل و مانند و شبیهی پاک و منزه می‌باشد. هیچ مثل و مانند و ند و ضدی برای او نیست، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست».

قاعده‌ی ششم:

در قرآن کریم، افعالی وارد شده که الله عزوجل آن‌ها را برای خود بر مبنای جزای عادلانه و مقابله و رویارویی اطلاق کرده‌اند که در واقع با توجه به سیاقی که در آن قرار دارند، مدح و کمال می‌باشد، ولی جایز نیست که اسمائی برای الله عزوجل از آن‌ها مشتق گرفته شود. و نیز جایز نیست که در غیر سیاق آیات بر الله عزوجل اطلاق گردند. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُؤًا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۵۴] و نیز می‌فرماید: ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ [التوبة: ۶۷] و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ﴾

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ ﴿١٥﴾ [البقرة: ۱۴-۱۵] و مانند این آیات.

بنابراین، جایز نیست که بر الله عزوجل اسامی همچون «مخادع، ماکر، ناس، مستهزی» و مانند این‌ها اطلاق گردد. برآستی که الله عزوجل بسیار بلند مرتبه‌تر از آن است که چنین اسامی بر او اطلاق گردد. و نیز مطلقاً گفته نمی‌شود: الله عزوجل استهزاء می‌کند و خدعه و مکر می‌کند و فراموش می‌کند، بلکه الله عزوجل بسیار بلند مرتبه‌تر و بزرگوارتر از آن می‌باشد.

ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «الله عزوجل خویش را مطلقاً به کید و مکر و خداع و استهزاء، توصیف نکرده است و این در اسماء نیکویش داخل نمی‌باشد و مصنفین جاهلی که در شرح اسماء الحسنی گمان می‌کنند که «الماکر، الخادع، المستهزی، الکاثر» از اسماء الله عزوجل می‌باشد، در حقیقت لب به سخن بسیار بزرگی گشوده‌اند که انسان از شنیدن آن به لرزه می‌آید و نزدیک است که گوش‌ها در هنگام شنیدن آن، کر شود. و این جاهل بدان مغرور گشته که الله عزوجل این افعال را بر خویشتن اطلاق کرده و بدین ترتیب اسمائی را از آن مشتق کرده است؛ درحالی‌که تمامی اسماء الله عزوجل نیکو و زیبا می‌باشند. و این اسماء را در اسماء الحسنی داخل کرده است و آن‌ها را مقرون به «الرحیم، الودود، الحکیم، الکریم» کرده است و این جهل بزرگی است؛ چرا که این افعال مطلقاً مورد مدح و ستایش نمی‌باشند بلکه در موضعی مدح شده و در موضعی دیگر مذموم می‌باشند. بنابراین اطلاق این افعال به طور مطلق بر الله عزوجل جایز نمی‌باشد.» سپس ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «مقصود آن است که الله عزوجل خویش را به کید و مکر و خداع توصیف نکرده مگر بر وجه مجازات برای کسانی که به ناحق مرتکب چنین کارهایی شده‌اند. و پر واضح است که مجازات کردن افرادی که چنین اعمالی را مرتکب شوند، برای بندگان نیز حسنه و نیک قلمداد می‌شود، چه رسد به اینکه مجازات کننده الله

عزوجل باشد؟!^۱

قاعده‌ی هفتم:

این قاعده از قواعد مهم می‌باشد که در واقع چکیده‌ای از مطالبی است که امام شنیطی رحمه‌الله در رساله‌ی ارزشمندشان «الأسماء و الصفات نقلا و عقلا» ذکر کرده است. آنجا که می‌گوید: «بدانید که فرو رفتن و تعمق بیش از حد در مبحث آیات صفات و کثرت سوال پرسیدن در این موضوع از بدعاتی است که سلف صالح امت نسبت بدان کراهت داشتند. و بدانید که قرآن کریم در مبحث آیات صفات بر سه اصل اساسی تمرکز کرده است که هرکس به همه آن‌ها توجه داشته باشد، به صواب دست یافته و بر اعتقادی که رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی ایشان و سلف صالح امت بودند، نائل می‌گردد و هرکس در یکی از این سه اصل اساسی اختلال وارد کند، قطعا گمراه شده است.

اما این اصول سه‌گانه:

۱- منزّه دانستن الله عزوجل از تشبیه کردن صفاتش به صفات مخلوقین: و این اصلی است که کلام الله عزوجل بدان دلالت دارد.

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست».

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴] «و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ [النحل: ۷۴] «پس برای الله شبیه و نظیر قرار ندهید».

۲- ایمان به آنچه الله عزوجل خویش را بدان وصف کرده است، زیرا کسی وجود

ندارد که الله عزوجل را توصیف کند که عالم‌تر از الله عزوجل به الله عزوجل

باشد. ﴿ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۴۰] «بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا الله؟» و نیز

۱- بتصرف یسیر جدا من المعارج (۱/۸/۱) وما بعدها وانظر طریق المهجرتین (۴۸۶) والبدائع الفوائد

(۱/۱۶۹) والمدارج (۳/۴۱۵).

ایمان آوردن به آنچه رسول الله ﷺ الله عزوجل را بدان وصف کرده‌اند؛ چرا که هیچ کس بعد از الله عزوجل، در توصیف الله متعال عالم‌تر از رسول الله ﷺ نمی‌باشد، کسی که الله متعال در حق او می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴] «و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی الله بدو) وحی و پیام می‌گردد».

۳- دست شستن از طمع در ادراک کیفیت ذات الله عزوجل؛ چرا که درک حقیقت و کیفیت آن محال می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰] «ولی [انسان‌ها] از آفریدگار آگاهی ندارند».

قاعده‌ی هشتم:

اسماء الله عزوجل، توقیفی می‌باشند، یعنی اجتهادی نیستند و در این مورد مجالی برای عقل نمی‌باشد؛ بر این اساس است که واجب است در آنچه در کتاب و سنت آمده، توقف شود و نه بدان چیزی اضافه و نه از آن چیزی کم شود؛ چرا که برای عقل امکان ادراک اسمائی که الله عزوجل مستحق آن است، وجود ندارد. بنابراین، توقف بر آنچه که در نص وارد شده است، واجب می‌باشد؛ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۗ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶] «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل (و سایر اعضا دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۚ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳] «بگو (ای پیامبر) که: خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در پنهان و گناهکاری و ستم به ناحق و شرک ورزیدن به الله را که برای آن هیچ دلیلی

ندارید و اینکه چیزی را که نمی‌دانید از روی جهالت و ناآگاهی به الله نسبت دهید، حرام کرده است».

توقف در اسماء الله عزوجل واجب می‌باشد چراکه نام نهادن اسمی بر الله عزوجل که الله متعال خود را بدان نام ننهاد، یا انکار اسمی که الله متعال خود را بدان نام ننهاد، جنایت در حق الله عزوجل می‌باشد، لذا در این مورد ادب را رعایت کردن و کفایت به آنچه در نص وارد شده، واجب می‌باشد!

قاعده‌ی نهم:

این قاعده مطلقاً از مهم‌ترین قواعد می‌باشد که عبارت است از:

وجوب ایمان به تمامی آیات اسماء و صفات و احادیثی که در این مورد وارد شده است، بدون تحریف کردن الفاظ یا معانی آن‌ها و نیز بدون تعطیل یا کیفیت قائل شدن و تمثیل کردن. بنابراین اگر الله عزوجل سینهات را برای این حق گشوده است، پس آنرا لازم بگیر، چرا که تو بر اعتقادی هستی که سلف صالح امت رضی الله عنهم بر آن بوده‌اند.

برادر عزیز! اینک به توضیح این شروط توجه کن:

۱- ایمان داشتن به اسماء و صفات بدون تحریف الفاظ و معانی آن‌ها:

در شگفتم از کسانی که اراده‌ی نفی صفات را داشته و شروع به تحریف کلام از جایگاه خود کرده و لفظ را بر معنایی حمل می‌کنند که احتمال آن را ندارد، تا اینکه بدین وسیله با آنچه عقل قاصر با آن موافقت دارد، برسند!! همچون آن‌هایی که اراده‌ی نفی صفت کلام را دارند و لفظ جلاله‌ی الله را (اعراب) نصب می‌دهند ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴] تا اینکه بگویند کلام از جانب موسی علیه الصلاة والسلام بوده است، ولی نمی‌دانند که با این کلام الله عزوجل چه کند که می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ

۱- القواعد المثلی فی صفات الله وأسمائه الحسنی للشیخ محمد بن صالح العثیمین (ص ۱۸، ۱۹) ط. مکتبه

لَمِيقَاتِنَا وَكَلِمَهُ رَبُّهُ ﴿١﴾ [الأعراف: ۱۴۳] چرا که این آیه‌ای است که تقدیم و تاخیر و تحریف و تاویل نمی‌پذیرد.

جهم بن صفوان - که از سوی الله عزوجل آنچه مستحق آن است بر وی فرود آید - بر آن، آنچه را که موجب خراب‌تر شدن کار شده، افزوده و با جرات در مورد این کلام الله عزوجل ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ ﴿٥﴾ [طه: ۵] می‌گوید: ^۲ اگر راهی پیدا می‌کردم که این آیه را از مصحف حک می‌کردم، قطعاً آن را پاک می‌کردم. تا بدین ترتیب معنای «استوی» را به استیلاء و غلبه یافتن، تبدیل کند. درحالی که این تبدیل، نفی صفت استواء بر کیفیتی که اراده‌ی پروردگار آسمان‌ها و زمین بر آن است، می‌باشد. این تحریف لفظی بود.

اما تحریف معنوی: همچون اینکه لفظ «نفسه» را در کلام الله عزوجل، به [الغیر] تاویل کرده‌اند و گمان برده‌اند که اضافه‌ی آن به الله عزوجل از قبیل اضافه‌ای که در بیت الله و ناقه الله هست، می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَصْطَنَعْنَاكَ لِنَفْسِي﴾ ﴿٤﴾ [طه: ۴۱] و نیز می‌فرماید: ﴿وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ ﴿٥﴾ [آل عمران: ۲۸] که با این تاویل فاسد معنای ﴿وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ این گونه می‌باشد: یعنی الله عزوجل شما را از غیر خودش، بر حذر می‌دارد، و معنای ﴿وَأَصْطَنَعْنَاكَ لِنَفْسِي﴾ ﴿٤﴾ «این گونه می‌باشد: یعنی تو را برای غیر خود برگزیدم».

۱- هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت.

۲- خداوند مهربان بر بالای عرش است.

۳- أخرجه البخاري، في خلق أفعال العباد (۵۸) و عبدالله بن أحمد في السنة (۱۹۰) و صحح الألباني في مختصر العلو ص ۷۵.

۴- و تو را برای خویش پرورده‌ام.

۵- خدا شما را از خودش بر حذر می‌دارد.

و لفظ «الید» را به نعمت تاویل کرده‌اند، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾^۱ [المائدة: ۶۴] که در اینصورت معنای آیه چنین است: بلکه در هر دو نعمت الله عزوجل باز است. و بدین ترتیب جز دو نعمت را برای الله عزوجل ثابت نکرده‌اند درحالی که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [إبراهیم: ۳۴] «و اگر بخواهید نعمت‌های الله را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید شمارش کنید».

این روش آنان در مورد تمامی نصوص اسماء و صفات می‌باشد. شکر و ستایش الله عزوجل را به جا می‌آوریم که ما را به سوی حق هدایت کرد و از او می‌خواهیم که ما را بر هدایت بمیراند؛ براستی که او عهده‌دار آن می‌باشد.

۲- به اسماء و صفات بدون تعطیل آن‌ها ایمان داریم:

یعنی: صفات کمالی را که این اسماء جلیل برای الله عزوجل اقتضا می‌کند، نفی و رها نمی‌کنیم. همچون صفت «استواء، الکمال، المجدی، السمیع، البصر» و غیر این‌ها [علو و ارتفاع، کمال، آمدن، شنوایی و بینایی و غیره]

۳- بدون قائل شدن به کیفیتی برای اسماء و صفات، بدانها ایمان داریم:

بدین سبب نمی‌گوییم: مثلاً استواء الله عزوجل بر عرش، با فلان کیفیت یا با فلان هیئت می‌باشد. و یا اینکه نمی‌گوییم که الله عزوجل هر شب با فلان کیفیت یا فلان صفت به آسمان دنیا نزول می‌کند، یا اینکه در مورد فلان کیفیت سخن نمی‌گوییم، چرا که سخن گفتن در مورد کیفیت این صفات، غلو و دروغ بستن به الله عزوجل به ناحق می‌باشد، چراکه کسی جز الله متعال از ذات الله متعال آگاه نیست و اگر شناخت این مساله برای بندگان شایسته می‌بود، قطعاً الله و رسولش ﷺ آن‌را بیان می‌فرمودند، همانطور که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «می‌داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت

۱- بلکه هر دو دست او باز است.

سر آنان است (و مطلع بر گذشته و حال و آینده و آگاه بر بود و نبود جهان است و اصلاً همه زمانها و مکانها در پیشگاه علم او یکسان است. مردمان) چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد. و همچون اینکه می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ «ولی [انسان‌ها] از آفریدگار آگاهی ندارند.»

ما نیز تنها آنچه را که امام مالک در مورد صفت استواء فرمودند، در مورد صفات الله عزوجل تکرار می‌کنیم: «الْإِسْتِوَاءُ غَيْرُ مَجْهُولٍ، وَالْكَيفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ، وَالْإِيمَانُ بِهِ وَاجِبٌ، وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدَعَاءٍ!». استواء مجهول نیست و کیفیت آن در حیطه‌ی عقل نبوده و ایمان به آن واجب است و سوال کردن از کیفیتش بدعت است.

۴- به اسماء و صفات بدون تمثیل و تشبیه کردن آن‌ها ایمان داریم:

یعنی بدون تشبیه چیزی از صفات الله عزوجل به صفات مخلوقاتش بر آن‌ها ایمان داریم، چرا که او جل جلاله در اسماء جلال و صفات کمال از مشابهت با مخلوقاتش منزه می‌باشد: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. امام شافعی رحمه‌الله می‌گوید: «برای الله عزوجل اسماء و صفاتی می‌باشد که در کتاب او جل جلاله آمده و پیامبرش ﷺ از آن‌ها به امتش خبر داده است و هیچ گنجایشی برای مخلوقات الله عزوجل نیست که حجت بر علیه آن‌ها ارائه داده و آن‌ها را رد کنند، چرا که قرآن با آن نازل گشته و از رسول الله ﷺ اخباری از طریق روایتِ راویان عادل و ثقه، به طور صحیح در این مورد وارد شده است؛ از این رو اگر کسی پس از ثبوت حجت بر وی با آن‌ها مخالفت کند، قطعاً کافر می‌باشد. اما قبل از ثبوت حجت برای وی، به سبب جهل معذور می‌باشد، چرا که این علم با عقل و رویت و تفکر، درک نمی‌شود و کسی به سبب جهل بدان کافر نمی‌شود مگر پس از اینکه خبر به وی رسیده باشد. بنابراین، این صفات ثابت

۱- أخرجه اللالكائي في شرح أصول اعتقاد أهل السنة (٦٦٤) والبيهقي في الاعتقاد (١١٩) وجود سنده الحافظ في الفتح (٤١٧/١٣).

شده و تشبیه از آن‌ها نفی می‌گردد، همانطور که تشبیه در مورد ذات الله عزوجل نفی می‌شود.»

از این روست که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

قاعده‌ی دهم:

زمانی که این قواعد را دانستی، همچنین بدان که الحاد در این باب بزرگ، بر سه دسته تقسیم می‌گردد:

۱- الحاد مشرکین: که عبارت است از آنچه ابن عباس و مجاهد در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] می‌فرمایند: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: الحاد ملحدین آن است که «الللات» را جزو اسماء الله عزوجل می‌دانند و مجاهد می‌گوید: الحاد ملحدین آن است که از اسم «الله» اللات و از اسم «العزیز» العزی را مشتق کرده‌اند. و همچنین از اسم «المنان» منات را مشتق کرده‌اند. بدین ترتیب مشرکان از آنچه اسماء الله عزوجل بر آن بوده، عدول کرده و بت‌هایشان را به آن‌ها نامگذاری می‌کردند و نیز بر اسماء الله متعال، اضافه و از آن‌ها کم می‌کردند.

۲- الحاد مشبهه: کسانی که برای صفات الله عزوجل کیفیت قائل شده و آن‌ها را به صفات مخلوقاتش که متضاد با صفات الله عزوجل بود، تشبیه می‌کردند. که این الحادشان با کلام الله عزوجل مردود می‌باشد، آنجا که فرمودند: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ و نیز فرمودند: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ بِعِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰] و این الحاد، در مقابل الحاد مشرکین می‌باشد. بگونه‌ای که مشرکین مخلوق

۱- انظر «القواعد المثلى» (۲۵).

۲- تفسیر ابن کثیر (۲/ ۲۸۰) قلت: واثر ابن عباس و مجاهد عند الطبري في تفسيره (۱۵۵۰۲، ۱۵۵۰۳).

را همچون خالق قرار می‌دادند و این‌ها خالق سبحانه و تعالی را دقیقاً به منزله‌ی اجسام خلق شده دانسته و با او کاملاً یکسان می‌دانند. پاک و منزّه است الله عزوجل از این امور.

۳- الحاد نفی کنندگان که بر دو نوع می‌باشند: دسته‌ای که اسماء الله متعال را بدون صفات کمال که متضمن آن است، اثبات می‌کردند و می‌گفتند: رحمن بدون رحمت و علیم بدون علم و حکیم بدون حکمت و ... و دسته‌ای دیگر که به این مقدار اکتفا نکرده و بلکه علاوه بر آن اسماء و آنچه را که بر آن دلالت می‌کنند، نفی کرده‌اند درحالی که همه‌ی این‌ها کفر می‌باشد. از الله عزوجل عافیت و سلامتی از این امور و خاتمه‌ای نیکو خواستاریم.^۱

قاعده‌ی یازدهم: آخرین قاعده

قاعده‌ی یازدهم عبارت است از اینکه چگونه با این اسماء جلیل و صفات کریم، الله عزوجل را عبادت کنیم؟ و چگونه به مقتضای آن عمل کرده و خود را به واجبات آن ملزم کنیم؟ و چگونه در معانی والایی که متضمن آن‌هاست و حقیقت‌های بزرگی که در آن‌ها نهفته است، توقف کنیم؟

بدون شک این همان مقصود می‌باشد، بنابراین، به عنوان مثال اسم «الرزاق» و معانی و مقتضیاتی را که در بر دارد در نظر بگیر؛ اگر قلب‌ها اطمینان حاصل کنند که رزق و روزی به دست علام الغیوب است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾﴾ [هود: ۶] «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی آن، بر عهده الله است (و الله روزی مناسب هریک را در بحر و بر می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه این‌ها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط)

۱- انظر: معارج القبول (۱/۱۲۸) وما بعدها.

است». و چنان که می فرماید: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿۲۲﴾ قَوْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [الذاریات: ۲۲-۲۳] «در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهائی که بدان وعد و وعید داده می شوید. به خدای آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران و دوزخ برای بی دینان) حق است، درست همان گونه که شما سخن می گوئید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و درباره آن شک و تردیدی ندارید)».

و اگر مسلمانان بدانند که الله عزوجل کفار را روزی می دهد، آیا دیگر این گمان می رود که الله عزوجل کسی را که العزیز الغفار را به یگانگی پرستش می کند فراموش می کند که رزق دهد؟

پس اگر الله عزوجل را با این اسم جلیل عبادت کرده و مقتضیات آنرا به منهجی متحرک در واقعیت تبدیل کنند آنهم با اخذ تمامی اسباب برای ابداع مادی در زمین بدون تبلی و با توکل همراه با یقین مطلق به اینکه رزق شان تنها به دست الله عزوجل می باشد، قطعاً با گامهایی ثابت بر زمینی سفت و سخت، توقف می کنند و از اینجاست که تهدیدات شرقی و یاری و کمک غربی آنها را ناراحت نمی گردانند!! چرا که آنها در این هنگام، بر یقین مطلق می باشند که بر روی زمین نیرویی که بتواند، میان آنها و رزق رازق صاحب شوکت و قدرت، حائل و مانع گردد، وجود ندارد. حال ظن و گمانت در مورد زمانی که ایشان مقتضیات دیگر اسماء جلال و صفات کمال را محقق گردانند، چیست؟

و این مبحث اول یعنی: لا إله إلا الله ... نفی و اثبات، بود.

مبحث دوم: لا إله إلا الله ... ولاء و براء

همانطور که گذشت کلمه‌ی توحید با معنا و مفهوم شامل آن، از گستره زندگی بسیاری از مسلمانان غایب شده است، مگر آنکه الله عزوجل بدو رحم کند. و از میان معانی و مفاهیمی که با وجود دوری مردم از معانی این کلمه‌ی عظیم، از میان‌شان رخت بر بسته و غایب و متلاشی گشته، مفهوم ولاء و براء می‌باشد. درحالی‌که امکان ندارد کلمه‌ی توحید محقق گردد مگر با تحقیق دوستی با الله و رسولش و مومنین و بیزاری و براءت جستن از شرک و مشرکین؛ چرا که ممکن نیست در قلبی اقرار به توحید و اینکه آن دین الله عزوجل است، وجود داشته باشد و با وجود این، با آن دشمنی ورزد. و بداند که شرک همان کفر است و با آن دوستی کرده و از آن و اهلش با زبان و مال و دندان دفاع کند. و این از بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد^۱.

آری برای مومن دینی نمی‌باشد مگر با موالات و دوستی با اهل توحید و معادات و دشمنی با اهل کفر و گمراهی و بیزاری جستن از آن‌ها؛ برآستی که قضیه‌ی خطیر و مهمی است. قضیه‌ی ایمان و کفر است همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ [المائدة: ٥١] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بی‌گمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند».

به منظور روشن تر شدن موضوع لازم است که معنای لغوی و اصطلاحی ولای و براء توضیح داده شود:

۱- معنای لغوی الولاء:

در لسان العرب^۱ این گونه آمده است: «الولاء» به معنای نصرت و محبت و «الولی» به معنای صدیق و نصیر و «المولی» به معنای ناصر و محب و دوست دار و تابع می باشد و «ولایت» با فتحه در نسب و نصرت و برده آزاد شده به کار می رود. و موالات عبارت است از دوستی و محبت یک قوم نسبت به یکدیگر. امام شافعی رحمه الله در مورد این فرمایش رسول الله ﷺ: «من كنت مولاه فعلى مولاه»^۲ می گوید: «مقصود از آن ولای اسلام می باشد. همچنان که الله عزوجل می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۱] «بدان سبب است که خداوند مولای مؤمنان است و کافران را مولایی نیست». و موالات (دوستی) ضد معادات (دشمنی) می باشد و دوست ضد دشمن می باشد. الله متعال می فرماید: ﴿يَتَأَبَّتُ إِلَيَّ إِخْخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونُ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا﴾ [مریم: ۴۵] «ای پدر! من از این می ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود (که آتش دوزخ است) و آن گاه همدم شیطان (در نفرین خداوند و عذاب سوزان) شوی».

۱- انظر: لسان العرب لابی منظور (۹/۴۰۷، ۴۰۸).

۲- لقد ورد هذا الحديث عن عشرة أنفس من الصحابة بل أكثر؛ فأخرجه أحمد (۴/۲۸۱) وابن ماجه في المقدمة (۱۱۶) عن البراء، وأخرجه أحمد (۵/۳۴۷) والنسائي في الكبرى (۸۱۴۵) عن بريدة، والترمذي كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه (۳۷۱۳) عن زيد بن أرقم ومن وجه آخر عن زيد بن أرقم عند أحمد (۴/۳۶۸) ووجه ثالث عند أحمد (۵/۳۷۰) وأخرجه ابن ماجه في المقدمة (۱۲۱) عن سعد بن أبي وقاص، وثم طرق أخرى للحديث، والحديث صححه العلامة الألباني في الصحيحة (۱۷۵۰) وصحيح الجامع (۶۵۲۳).

تعریف اصطلاحی معنای ولاء:

در مفهوم شرعی تعاریف متفاوتی برای ولاء وارد شده است که همگی آن‌ها پیرامون محبت و نصرت و همکاری، تقرب و اظهار دوستی می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: ^۱ «ولایت ضد عداوت می‌باشد و اصل ولایت، محبت و قرب و اصل عداوت بغض و دوری می‌باشد. و گفته شده که «ولی» به سبب پی در پی انجام دادن طاعات و عبادات، ولی نام گرفته است. و معنای اول صحیح‌تر می‌باشد. و ولی نیز به معنای نزدیک می‌آید، گفته می‌شود: «هذا یلی هذا» یعنی فلان چیز به فلان چیز نزدیک می‌باشد. پس زمانی که ولی الله عزوجل کسی باشد که در آنچه الله عزوجل آن‌را دوست داشته و بدان راضی است و یا نسبت به آن بغض داشته و خشم دارد، موافق و پیرو حق بوده و بدانچه الله متعال بدان راضی بوده، امر کرده و از آنچه نسبت به آن خشم دارد، نهی می‌کند، دشمن ولی او، درحقیقت دشمن او می‌باشد، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ﴾ [المتحنته: ۱] «دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید که شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید».

بدین ترتیب کسی که با دوستان الله عزوجل دشمنی می‌ورزد، درحقیقت با خداوند متعال دشمنی ورزیده و هرکس که با خداوند متعال دشمنی ورزد درحقیقت با او به جنگ برخاسته است و بر این اساس است که الله عزوجل در حدیث قدسی می‌فرماید: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ»^۲. «هرکس با دوستان من دشمنی ورزد من با او اعلان جنگ می‌نمایم».

۱- الفتاوی، ۱۱/۱۶۱.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الرقاق، باب التواضع (۶۵۰۲).

حافظ ابن کثیر رحمه الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱] می گوید: «یعنی برخی برخی دیگر را یاری و نصرت کرده و از یکدیگر حمایت می کنند همانطور که در حدیث صحیح آمده که رسول الله ﷺ فرمودند: «الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ!». «مومنان به نسبت یکدیگر همچون اجزای یک ساختمان می باشند که موجب تقویت و استحکام یکدیگر می شوند، سپس رسول الله ﷺ انگشتانش را بین یکدیگر قرار دادند».

۲- معنی لغوی براء:

ابن الاعرابی می گوید: «زمانی گفته می شود: فلانی بری شد که از چیزی رهایی یافته و یا از آن پاک و دور شود و یا اینکه عذر آورده و در مورد آن هشدار دهد. و از این دسته است آنجا که الله عزوجل می فرماید: ﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [التوبة: ۱] یعنی ترک معاهده و اعلام بیزاری. و براء و بری یکسان می باشند.

تعریف اصطلاحی معنای براء:^۲

عبارت است از: دوری و رهایی و دشمنی پس از بیم دادن و هشدار دادن و قطع عذر. به طور خلاصه: اصل ولاء محبت داشتن و اصل براء بغض و عداوت داشتن می باشد، و صورت عملی مفهوم ولاء و براء، با تطبیق حقیقی عقیده‌ی توحیدی تحقق می پذیرد. و به عبارتی دیگر: «دین هیچ مومنی صحیح نمی باشد جز با موالات با اهل توحید و دشمنی با اهل گمراهی و بغض و بیزاری جستن از آن‌ها».^۳

۱- أخرجه البخاري، كتاب الصلاة، باب تشبيك الأصابع في المسجد وغيره (٤٨١) ومسلم كتاب البر

والصلة والآداب، باب تراحم المؤمنين وتعاطفهم وتعاضدهم (٢٥٨٥)

۲- الولاء والبراء في الإسلام: محمد بن سعيد القحطاني ص ٩٠ دارالطبية.

۳- الدرر السنينة، ج ٢ ص ٩٥.

براستی در این عصر و زمان، در غیاب این مفهوم با شکوه از صحنه‌ی زندگی بسیاری از مسلمانان، خشم و اندوه قلب را می‌فشارد. عصر و زمانی که در آن مفاهیم در هم آمیخته و مقیاس‌ها تبدیل گشته و معیار و میزان‌ها منقلب شده و قلب‌ها در آن منقلب گشته است؛ چرا که ولاء و دوستی و محبت برای دشمنان الله عزوجل رایج شده و بسیاری از مسلمانان دستان‌شان را در دست کفار گذاشته و نهایت محبت و مودت و یاری و موالات را نثار ایشان کرده و از آن‌ها و روش‌ها و افکار و قوانین‌شان دفاع می‌کنند. عصری که در آن اهل توحید و ایمان رها شده است. و اخیراً آنچه کار را خرابتر کرده، هذیان‌گویی جاهلان ساده لوح و کسانی است که منتسب به اسلام‌اند که تحت شعار: «دین برای الله و وطن برای همه» در این راستا ندای وحدت ادیان سه‌گانه (اسلام و نصرانیت و یهودیت) سر داده‌اند. با اینکه می‌دانند یهودیان تورات را تحریف کرده و نصاری انجیل را تبدیل کرده‌اند. و گرنه دینی که همه‌ی پیامبران از جمله موسی و عیسی و محمد و تمامی برادران‌شان از دیگر پیامبران با آن آمده‌اند، اسلام می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «بی‌گمان دین در پیشگاه الله اسلام است».

[آری، دین همه پیامبران اسلام بوده است.] الله عزوجل، نوح علیه‌الصلاة والسلام را جز با اسلام مبعوث نکرده است. الله عزوجل از نوح علیه‌السلام حکایت می‌کند که فرمود: ﴿وَأْمُرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲] «فرمان یافته‌ام که از زمره (مسلمانان) تسلیم شدگان باشم».

و نیز ابراهیم علیه‌السلام را جز با اسلام مبعوث نکرده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [۱۳۰] إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾ [البقرة: ۱۳۰-۱۳۲] «چه کسی از آئین ابراهیم روی‌گردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را

خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟) ما او را در این جهان برگزیدیم (و ستمبل و رهبر دیگران کردیم) و او در جهان دیگر، از زمره شایستگان (مقرب درگاه الهی) است. آن گاه که پروردگارش (همراه با نمودن نشانه‌ها و آیات کونی و نفسی) بدو گفت: (به یگانگی الله اقرار کن و) اخلاص داشته باش. گفت: (اقرار کردم و سر بر آستان تو سائیدم و) خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم. و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد و یعقوب (نوه او نیز چنین کرد. هر کدام به فرزندان خویش گفتند: ای فرزندان من! خداوند، آئین (توحیدی اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز این که مسلمان باشید».

و نیز یعقوب علیه‌السلام را با اسلام مبعوث کرده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾﴾ [البقرة: ۱۳۳] «آیا (شما یهودیان و مسیحیان که محمد را تکذیب می‌نمائید و ادعاء دارید که بر آئین یعقوب هستید) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید (تا آئینی را بشناسید که بر آن مرد؟). آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است و ما تسلیم (فرمان) او هستیم (و سر عبادت و بندگی بر آستانش می‌سائیم)».

و نیز الله عزوجل پیامبرش یوسف را جز با اسلام نفرستاده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿۱۲۱﴾﴾ [یوسف: ۱۰۱] «(یوسف رو به خدا کرد و گفت: پروردگارا! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب‌ها آگاه ساخته‌ای. ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین! تو سرپرست من در

دنیا و آخرت هستی. (همه امور خود را به تو وامی گذارم و خویشتن را در پناه تو می دارم). مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان).

و نیز الله عزوجل سلیمان علیه السلام را جز با اسلام نفرستاد و این نامه اش به پادشاه سبا می باشد کسی که آن را بر پیروانش در مملکتش خواند: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿۲۹﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳۰﴾ أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [النمل: ۲۹-۳۱] «(بلقیس) گفت: ای سران قوم! نامه محترمی به سویم انداخته شده است. این نامه از سوی سلیمان آمده است و (سرآغاز) آن چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان. برای این (نامه را فرستاده ام) تا برتری جوئی در برابر من نکنید، و تسلیم شده به سوی من آئید». و ملکه ی سبا در روزی که الله عزوجل سینه اش را برای پذیرفتن حق گشود، وارد اسلام شد و گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۴﴾﴾ [النمل: ۴۴] «پروردگارا! من بر خود ستم کرده ام و همراه با سلیمان تسلیم پروردگار جهانیانم».

و نیز الله عزوجل پیامبرش موسی علیه السلام را جز با اسلام نفرستاده است، الله عزوجل از او در کلامش حکایت می کند که فرمود: ﴿يَقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنَنتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ ﴿۸۴﴾﴾ [یونس: ۸۴] «ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، بر او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر (مسلمان بوده و) خود را بدو تسلیم کرده اید».

و نیز الله عزوجل پیامبرش عیسی علیه السلام را جز با اسلام نفرستاده است، الله متعال می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾﴾ [آل عمران: ۵۲] «ولی هنگامی که عیسی از ایشان احساس کفر (و سرکشی و نافرمانی) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (و برای تبلیغ آئین او) گردد؟ حواریون گفتند: ما یاوران (دین) خدائیم؛ (زیرا ما) به او ایمان آورده ایم؛ و (تو نیز) گواه باش که ما (مسلمان) منخلص و منقاد (او امر او) هستیم».

و نیز الله عزوجل جزء کامل کننده‌ی بنای انبیاء و بهترین تعبیر در پایان کار را جز با اسلام مبعوث نکرده است، الله عزوجل به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌های تان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم». و الله عزوجل بر او نازل فرموده که: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

بنابراین، اسلام دین اهل آسمان و اهل زمین می‌باشد، بلکه آن دین تمامی بشریت می‌باشد. با این همه، آیا ممکن است که حق با باطل و کفر با ایمان، آمیخته شود درحالی - که الله عزوجل که حکیم و خبیر است می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۲۰] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین (تحریف شده و خواست‌های نادرست) ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواست‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آن که علم و آگاهی یافته‌ای (و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است)، هیچ سرپرست و یاورى از جانب الله برای تو نخواهد بود (و الله تو را کمک و یاری نخواهد کرد)».

أُحِبُّ أَعْدَاءَ الْحَبِيبِ وَتَدْعِي حِبَالَهُ مَا ذَاكَ فِي الْإِمَّاكِن
و كَذَا تَعَادِي جَاهِدًا أَحْبَابَهُ أَيْنَ الْمَحَبَّةِ يَا أَخَا الشَّيْطَانِ
شَرَطَ الْمَحَبَّةَ أَنْ تَوَافَقَ مِنْ تَحِبِّ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ بِلا نَقْصَانِ

فإن ادعيت له محبة مع خلافك ما يجب فأنت ذوبطان^۱
 «ادعای محبت رسول الله ﷺ می کنی درحالی که دشمنان او را دوست داری و باتمام توان با دوستانش مبارزه می کنی، این امکان ندارد؛ کجا این محبت است ای برادر شیطان. شرط محبت آن است که با کسی که او را دوست داری در آنچه او دوست دارد موافق باشی، پس اگر ادعای دوستی او را داری، درحالی که بر خلاف آنچه او دوست دارد عمل می کنی، تو در باطل به سر میبری.»

براستی مسلمان حقیقی کسی است که میان او و کسی که بر روش و منهجی غیر از روش و منهج اسلام است کاملاً فاصله و جدایی باشد و بدین صفت آراسته باشد. براستی جدایی میان هر مسلمان و هرآنکه پرچمی غیر از پرچم اسلام برافراشته، واجب می باشد. براستی مسلمان مامور است که بین منهج الله عزوجل و هر منهج وضعی دیگری آمیختگی ایجاد نکند، نه در تصور اعتقادی و نه در نظام اجتماعی و نه در هیچیک از امور زندگی. و براستی امکان ندارد با مصالحه و مدارا و فریب و نیرنگ، تفاوتی را که بین اسلام و کفر وجود دارد، با یکدیگر در تلاقی قرار داد. و براستی آنانی که تلاش می کنند که این فاصله‌ی مصمم و قاطع را به اسم تسامح یا تقریب بین ادیان یا برخورد مسالمت آمیز، ذوب کنند، در فهم‌شان نسبت به دین اسلام و معنای تسامحی که اسلام آنرا مقرر داشته و نیز برخورد مسالمت آمیزی که موافق با منهج قرآن کریم می باشد، دچار اشتباه شده‌اند.^۲ بنابراین مومنی که در عقیده‌اش صادق است، در واقع کسی است که عبادت و عبودیت را مخصوص الله عزوجل و تنها برای او قرار دهد و از شرک و مشرکین و دشمنان الله عزوجل در هر مکان و زمانی بیزاری جسته و بلکه با بغض و کینه نسبت به آنها، از هر جنسی و در هر مکانی و بر هر زبانی که باشند، مادامی که بر کفرشان مصر بوده و با

۱- النونية لابن القيم ص ۱۷۱.

۲- الموالاة والمعادلة في الشريعة الإسلامية، محاسن بن عبدالله الجلعود (ج ۱ ص ۴۵، ۴۶).

پروردگارشان در جنگ و عناد می‌باشند به سوی الله عزوجل تقرب جوید. و محبت و دوستی را برای الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنان قرار دهد، از هر جنس و در هر مکانی و به هر زبانی که باشند. و با درد و رنج آن‌ها به درد آید و با خوشحالی آن‌ها خوشحال شود: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید، درحالی‌که آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است». تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ [الممتحنة: ۱] «هرکس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است».

همچنین شایسته است بدانیم، تعریف موالات نزد علما و زبان شناسان چیزی و بر و نیکی چیز دیگری می‌باشد؛ بگونه‌ای که لفظ موالات مترادف لفظ بر و نیکی نمی‌باشد نه در مدلول لغت و نه در مدلول شرع.

بنابراین دعوت اسلام به رفتار سخاوتمندانه با برخی کفار و نیکی کردن به آن‌ها به معنای موالات با آن‌ها نمی‌باشد، چرا که مسلمانان با سخاوتمندی و بزرگواری اسلامی با همه مردم بر اساس عدل و احترام متقابل، رفتار می‌کنند، بدون اینکه محبت قلبی یا مودت و مهربانی نسبت به کفری که بر آن هستند، داشته باشند^۱.

مردم در این زمان در رفتارشان با کفار به سه دسته تقسیم می‌شوند:

قسم اول: دسته‌ای که یاری دهنده دین الله عزوجل، مجاهد در راه الله، دوستدار دوستانش و دشمن دشمنانش می‌باشند که درحقیقت این افراد اندک بوده و بیشترین اجر و پاداش را نزد الله عزوجل دارند.

قسم دوم: دسته‌ای که یاری اهل اسلام را رها کرده و از کفار به دور می‌باشند.

۱- الموالاة والمعاداة (ج ۱، ص ۴۲، ۴۳).

قسم سوم: دسته‌ای که به سبب حمایت از کفار و یاری دادن آن‌ها با قول و فعل و اعتقاد و دشمنی ورزیدن با اهل حق و جنگیدن با آن‌ها، از اسلام خارج می‌باشند^۱.

نعم لو صدقت الله فيما زعمته لعاديت من بالله ويحك يكفر
 وواليت أهل الحق سرا وجهرة ولما تهاجيهم وللكفر ينصر
 فما كل من قد قال ما قلت مسلم ولكن بأشراط هنالك تذكر
 مباينة الكفار في كل موطن بذا جاءنا النص الصحيح المقرر
 وتكفيرهم جهرا وتسفيه رأيهم وتضليلهم فيما أتوه وأظهروا
 وتصعد بالتوحيد بين ظهورهم وتدعوهموا سرا لذاك وتجهر
 فهذا هو الدين الحنيفي والهدى وملة إبراهيم لو كنت تشعر^۲

«آری اگر الله عزوجل را در آنچه گمان می‌کنی، تصدیق کرده باشی وای بر تو، قطعاً بایستی با کسانی که به الله عزوجل کفر می‌ورزند، دشمنی کنی و نیز اهل حق را در نهان و آشکار حمایت و یاری کنی و زمانی که به کفار هجوم آوردند، آن‌ها را در برابر کفار نصرت و یاری کنی. هرکس بگوید من مسلمانم، مسلمان نیست، مگر با شروطی که بایستی یادآوری شود که عبارتند از: جدایی از کفار در هر مکانی؛ که نص صحیح و صریح در این مورد وارد شده است. و تکفیر کردن آن‌ها به صورت آشکار و اظهار سفیه بودن رای ایشان و گمراهی آن‌ها در آنچه آورده و آشکار می‌کنند. و بایستی آشکارا توحید را بیان کرده و با تمام همت و تلاش به نهانی و آشکارا بدان دعوت دهی. چرا که این دین حنیف و هدایت و ملت ابراهیم می‌باشد، اگر بدانی.»

موافقت با کفار با انواع مختلف آن موجب ارتداد از اسلام می‌گردد، جز یک حالت و

۱- مجموعه التوحید، ص ۲۵۶، ۲۵۷.

۲- انظر ديوان عقود الجواهر المنضدة الحسان الشيخ السليمان بن سمحان ص ۷۹.

آن اکراه می‌باشد، همانطور که شیخ محمد بن عتیق می‌گوید: «موافقت با مشرکین به سه حالت تقسیم می‌گردد:

حالت اول: که در ظاهر و باطن با آنها موافق باشد بگونه‌ای که در ظاهر از آنها اطاعت کرده و در باطن به سوی آنها گرایش و محبت و تمایل داشته باشد؛ این نوع موافقت با کفار، کفری است که شخص را از اسلام خارج می‌گرداند.

حالت دوم: موافقت و گرایش به کفار در باطن با وجود مخالفت با آنها در ظاهر می‌باشد که همچنین این نوع، کفر می‌باشد. اما اگر ظاهراً به اسلام عمل کند مال و خونس معصوم و مصون بوده و بر حسب ظاهرش با وی رفتار می‌شود. این عملکرد منافقی است که اظهار اسلام کرده و مودت و محبت کفار و یاری و نصرت آنها را در باطن مخفی کرده است.

حالت سوم: موافقت کردن با کفار در ظاهر با وجود مخالفت با آنها در باطن: که این حالت بر دو نوع می‌باشند:

نوع اول: این عمل را زمانی انجام می‌دهد که تحت سیطره و تسلط کفار باشد و او را به کشتن و شکنجه تهدید می‌کنند و در همان حال وی را آزار می‌دهند. در این حالت، برای وی جایز است که در ظاهر با کفار موافقت کند با وجودی که قلبش مطمئن به ایمان باشد، همانطور که این مساله برای عمار بن یاسر اتفاق افتاد^۱ آنجا که این آیه نازل گشت: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶] «کسانی که پس از ایمان آوردن‌شان کافر می‌شوند، بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌های‌شان ثابت بر ایمان است...».

۱- وهذا هو المشهور أن الآية نزلت فيه، لكن الإسناد لا يصح فهو مرسل، وللحديث أخرجه الطبري في تفسيره (لسورة النحل: ۱۰۶) والبيهقي في الكبرى (۸/ ۲۰۸، ۲۰۹) وإسحاق بن راهويه في مسنده كما في المطالب العالیة (۲۶۸۰) والحاكم في المستدرک (۲/ ۳۸۹) وأبو نعیم في الحلیة (۱/ ۱۴۰).

نوع دوم: کسانی هستند که در ظاهر با کفار موافقت و در باطن مخالفت می‌کنند درحالی که تحت فرمانروایی و تسلط آنها نبوده و فقط این عمل را به سبب طمع در ریاست یا مال یا وابستگی به وطن یا خانواده یا ترس از اتفاقی که ممکن است برای مالش بیفتد، انجام می‌دهند؛ که در چنین حالتی این شخص مرتد شده و کراهت و نارضایتی باطنی وی نسبت به کفار، بدو سودی نمی‌رساند و وی از جمله کسانی است که الله عزوجل در مورد آنها می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أُسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [النحل: ۱۰۷] «این (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می‌دهند و گرامی‌ترش می‌دارند و خداوند گروه کافران را (به سوی بهشت) هدایت نمی‌گرداند». الله عزوجل در این آیه خبر داده که جهل به دین با بغض نسبت به آن و یا محبت داشتن نسبت به باطل و اهلش، چنین افرادی را به سوی کفر نکشانده است و فقط سبب کفرشان آن بوده که بهره‌ای از بهره‌های دنیا را بر دینی که از جانب الله عزوجل نازل گشته، ترجیح دادند!

به سبب اهمیت و ضرورت این مساله است که دلایل قرآنی و سنت نبوی و عمل صحابه رضی الله عنهم بر تحریم موالات کفار و وجوب موالات مومنان منسجم بوده و بر آن تاکید دارند. برخی از این دلایل قرآنی عبارتند از:

دلیل اول: الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بی‌گمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد

ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند». حدیقه ﷺ می‌گوید: بایستی هریک از شما بترسد که یهودی یا نصرانی شود درحالی که از این آیه بی‌خبر و ناآگاه می‌باشد^۱.

امام قرطبی رحمه‌الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ می‌گوید: «یعنی کسی که آن‌ها را بر علیه مسلمانان به دوستی گرفته و آن‌ها را یاری و نصرت دهد، حکمش در کفر و جزای آن، همانند حکم آن‌ها می‌باشد. و این حکم یعنی قطع موالات بین مسلمانان و کافران تا روز قیامت باقی می‌باشد»^۲.

و شیخ المفسرین امام طبری رحمه‌الله می‌گوید^۳: «معنی درست و صحیح در این مورد نزد ما از این قرار است که: الله عزوجل مومنان را از اینکه یهود و نصاری را بر علیه کسانی که به الله عزوجل و رسولش ﷺ ایمان آورده‌اند به دوستی و یاری بگیرند و با آن‌ها بر علیه ایشان هم‌پیمان شوند، نهی کرده است.

و الله عزوجل خبر داده که هرکس آن‌ها را به جای الله و رسولش ﷺ و مومنان به دوستی و یاری گرفته و با آن‌ها بر علیه الله و رسولش ﷺ و مومنان هم‌پیمان گردد و یا در حزب‌گرایی بر علیه الله و رسولش ﷺ و مومنان جزو آن‌ها باشد، الله و رسولش ﷺ از وی بیزار می‌باشند».

و صاحب تفسیر المنار رحمه‌الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ می‌گوید^۴: «یعنی هرکس یهود و نصاری را یاری کرده و به جای مومنان از آن‌ها طلب یاری و کمک کند، درحالی که همگی آن‌ها یکپارچه در برابر شما هستند،

۱- مجموعة التوحيد، ص ۱۱۵، وانظر تفسير الآية في الدر المنثور (۲/ ۵۱۶) ط دارالكتب العلمية، بيروت، فقد أخرج ابن أبي حاتم في تفسيره لسورة المائدة: ۵۱.

۲- الجامع لأحكام القرآن الكريم (۶/ ۲۱۷).

۳- تفسير الطبري، (۴/ ۲۹۲۱).

۴- تفسير المنار (۶/ ۴۳۰) ط دار المعرفة.

درحقیقت چنین شخصی از آنها بوده نه از شما؛ چرا که وی با آنها بر علیه شما می‌باشد. و عاقلانه نیست که این اعمال از مومنی صادق سرزند، از این رو یا اینکه وی در اعتقاد با کسانی که با آنها دوستی و محبت می‌ورزد، موافق است و یا اینکه موافق دشمنی با کسانی است که کفار یهودی و نصرانی را بر علیه آنها به دوستی گرفته است، که در هر دو حالت حکمش، حکم همان کسانی است که آنها را به دوستی و یاری گرفته است. سپس می‌گوید: و ابن جریر می‌گوید: پس هرکس که (یهود و نصاری و کفار و مشرکین) را بر علیه مسلمانان به دوستی و یاری بگیرد، وی از اهل دین و ملت آنها می‌باشد، چرا که هیچکس دیگری را به دوستی و یاری نمی‌گیرد مگر اینکه با او و به دینش و با آنچه بر آن راضی است، موافق باشد و زمانی که به او و دینش راضی باشد، درحقیقت با کسی که با او مخالفت کرده و بر او خشم می‌گیرد، دشمنی می‌ورزد و بدین ترتیب حکم وی حکم همان کسی می‌باشد که او را این گونه بر علیه مسلمانان به دوستی و یاری گرفته است.»

دلیل دوم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨١﴾﴾ [المائدة: ۸۰-۸۱]

«بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم الله و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به الله و پیامبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.»

شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمه الله در تفسیرش در مورد این آیه می‌گوید: «ایمان به الله عزوجل و رسول الله ﷺ و آنچه که بر او نازل شده، بر بنده موالات و

محبت و دوستی با پروردگارش و دوستان او و دشمنی با کسانی را که به الله عزوجل کفر ورزیده و با او دشمنی می‌کنند و در مسیر سرکشی از فرامین او قرار گرفته‌اند، واجب می‌گرداند. و بدین ترتیب شرط ولایت و دوستی با الله عزوجل و ایمان به او جل جلاله آن است که دشمنان الله عزوجل به دوستی گرفته نشوند.

چنین اشخاصی، این شرط در آنها یافت نمی‌شود و این دلالت بر انتفاء مشروط (عدم ایمان به الله و رسول الله ﷺ و آنچه بر او نازل شده) می‌کند، لیکن بسیاری از آنها فاسقند، یعنی بسیاری از آنها از اطاعت الله عزوجل و ایمان به او و پیامبرش ﷺ خارج می‌باشند. و موالات و دوستی‌شان با دشمنان الله عزوجل از فسق‌شان می‌باشد.

دلیل سوم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ

تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۳] «و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان هم‌رای و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد».

یعنی اگر دوری از کفار و دوستی با مومنان نبود در بین مردم فتنه برپا می‌شد و آن اینکه امر ملتبس گشته و اختلاط مومنان با کافران صورت گرفته و بدین ترتیب فسادی وسیع که همه جا را پوشش می‌داد، صورت می‌گرفت^۱. بنابراین واجب است که جامعه‌ی اسلامی از جامعه‌ی کفار و مشرکین در روش و اخلاق و عادات و تقالید، ظاهر و باطن، کاملاً متمایز باشد و بایستی جامعه‌ی اسلامی دارای کیان و سرشت مستقلی باشد و به سبب دین و عقیده‌اش فخر ورزیده و بدان ببالد و گرنه فساد واقع گشته و بلا و مصیبت منتشر می‌گردد.

۱- تفسیر ابن کثیر (۷/ ۱۳۱، ۱۳۲) ط اولاد الشیخ.

دلیل چهارم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ [آل عمران: ۱۴۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کافران فرمانبرداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان دیده (از سوی دین و ایمان به سوی کفر و حرمان) بر می‌گردید».

الله عزوجل بندگان مومنش را از اطاعت کافران و منافقان بر حذر داشته است، چرا که اطاعت از آن‌ها نابودی و هلاکت در دنیا و آخرت را به ارمغان می‌آورد. سپس بندگان مومنش را به اطاعت و موالات و دوستی و طلب یاری از حضرتش و توکل بر خودش امر کرده و فرموده است: ﴿بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّصِيرِينَ ﴿١٥٠﴾ [آل عمران: ۱۵۰] «(کافران یاور شما نیستند) بلکه الله یاور شما است و او بهترین یاوران (و بزرگ‌ترین مددکاران) است». امام طبری رحمه‌الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «ای کسانی که الله و رسولش ﷺ را در وعده و وعید تصدیق کرده‌اید ﴿إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ «اگر کسانی را که کافر گشتند، اطاعت کنید». یعنی اگر از یهود و نصاری که نبوت پیامبران را انکار کردند، در آنچه امر می‌کنند و از آن نهی می‌کنند، اطاعت کنید و رای و نظر آن‌ها را برگزیده و قبول کنید و به نصیحت‌های آن‌ها در آنچه گمان می‌کنند در مورد آن برای شما خیر خواهند عمل کنید. ﴿يُرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ این عمل‌تان موجب ارتداد بعد از ایمان و کفر ورزیدن به الله عزوجل و آیات و رسولش پس از اسلام آوردن می‌شود. ﴿فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ و بدین سبب از ایمان و دین‌تان که الله عزوجل شما را بدان هدایت کرده بود، زیانکار یعنی هلاک شده باز می‌گردید، که در حقیقت بر خود زیان رسانده و از دین‌تان گمراه شده‌اید و دنیا و آخرت‌تان را از بین برده‌اید. لذا اهل ایمان و مومنان به الله، از اینکه اهل کفر را در آراء و نظرات‌شان اطاعت کنند و نیز به نصیحت‌های آن‌ها در دین‌شان عمل کنند، نهی شده‌اند.

بسیار دشوار و ناراحت کننده است که مسلمانی در پی رضایت و فروتنی برای اهل کفر باشد و با این همه گمان کند که وی پایبند بر اسلام و هویتش می باشد. درحالی که تردیدی نیست که این جز خیال و گمانی کاذب و وهمی بی رونق و راکد نمی باشد. چرا که هرکس اقدام به اطاعت و نزدیک شدن به اهل کفر کند برآستی که بسیار نزدیک است دچار زیانمندی آشکاری در دنیا و آخرت شود.

دلیل پنجم: الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾ [البقرة: ۱۲۰] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواسته های نادرست) ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواسته ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آن که علم و آگاهی یافته ای (و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است)، هیچ سرپرست و یآوری از جانب الله برای تو نخواهد بود (و الله تو را کمک و یاری نخواهد کرد)».

این حقیقتی است که در آن هیچ ابهام و تردیدی وجود ندارد و بر کسی پوشیده نیست که یهود و نصاری در طول تاریخ، هرگز رفتاری مسالمت آمیز نداشته و نخواهند داشت گرچه ادعای صلح و دوستی و رفتاری مسالمت آمیز کنند، چرا که این طبیعت و خوی و سرشت و جزئی از اخلاق و رفتار آنها می باشد که هرگز از آن تنازل نمی کنند، هر قدر هم که مسلمانان در برابر آنها تنازل نموده و عقب نشینی کنند، مگر اینکه مسلمانان از باطل و گمراهی شان پیروی کنند و در آن ذوب شوند.

عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمه الله در تفسیرش می گوید: ^۱ «الله عزوجل رسولش را خبر می دهد که یهود و نصاری از او راضی نمی شوند مگر با پیروی کردن از دین شان؛

۱- تیسیر الکریم الرحمن، سوره البقره، ۱۲۰.

چرا که آن‌ها دعوت‌گران به سوی دینی هستند که بر آنند و گمان می‌کنند که آن هدایت است؛ پس بدانها بگو: ﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ﴾ براستی که هدایت الله عزوجل که با آن فرستاده شده‌ام ﴿هُوَ الْهُدَى﴾ همان هدایت است و اما آنچه شما بر آن هستید، هوی و هوس می‌باشد، بدلیل کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وِليٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ در این آیه، به شدت از پیروی کردن از هوی و هوس یهود و نصاری و مشابتهت به آن‌ها در آنچه مخصوص دین آنها است، نهی شده است. گرچه رسول الله ﷺ در این زمینه مورد خطاب قرار گرفته است اما امتش را نیز شامل می‌شود، زیرا در نصوص شرعی قاعده بر این می‌باشد که کلی بودن مفهوم و معنی مدنظر است نه یک مخاطب مخصوص، همان طور که عمومیت لفظ مد نظر است نه خصوصیت سبب. «إن العبرة بعموم اللفظ، لا بخصوص السبب».

دلیل ششم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَظَلُّوْا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾﴾ [البقرة: ۲۱۷] «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دین‌نتان برگردانند، ولی کسی که از شما از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمال‌شان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند».

در این آیه، رهنمود صادقی از جانب العليم الخبير می‌باشد که در آن از اصرار خبیثانه و دشمنی بنیادی که در درون دشمنان اسلام نسبت به این دین و اهلس در هر سپاه و هر سرزمینی که باشند، پرده بر می‌دارد. براستی که تنها وجود اسلام برای دشمنان الله عزوجل کینه و خشم و اندوه و وحشت به همراه دارد؛ بر این اساس است که آن‌ها پیوسته در پی از بین بردن مسلمانان می‌باشند تا اینکه اگر بتوانند از این طریق آن‌ها را از دین‌شان بازگردانند. الله عزوجل به موافقت با آن‌ها به سبب ترس از جان و مال، اجازه

نداده است و بلکه خبر داده‌اند که هرکس پس از اینکه آن‌ها با وی می‌جنگند، برای دفع شرشان با رضای دل با آن‌ها موافقت کند و از اسلام بازگردد، قطعاً مرتد می‌باشد. و اگر پس از اینکه مشرکین با وی جنگیدند بر آن دین بمیرد، قطعاً از اهل آتش و دوزخیان بوده و برای همیشه در آتش خواهد بود. حال که چنین شخصی، با اینکه با او می‌جنگند از دینش باز می‌گردد، چنین فرجامی دارد کسی که بدون اینکه با وی بجنگند، با یهود و نصاری و کفار و مشرکین در دین‌شان موافقت کند، چگونه خواهد بود. آیا چنین شخصی سزاوارتر به عذر نمی‌باشد؟ و نیز سزاوارتر به حکم ارتداد و کفر نمی‌باشد؟^۱

دلیل هفتم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِيْ شَيْءٍ اِلَّا اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰتًا﴾ [آل عمران: ۲۸] «مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند و هر که چنین کند (رابطه او با الله گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) الله نیست - مگر آن که (ناچار شوید و) خویشان را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقيه کنید)».

الله عزوجل مؤمنان را از به دوستی گرفتن کافران به جای مؤمنان و اینکه با محبت کردن به ایشان، سبب شادمانی و سرور آن‌ها شوند، نهی کرده است و بر این عمل وعید مترتب کرده و فرموده است: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِيْ شَيْءٍ﴾ یعنی: هرکس این نهی الله عزوجل را مرتکب شود درحقیقت وی از الله عزوجل براءت و دوری جسته است.^۲ یعنی با ارتکاب این نهی در حقیقت از الله عزوجل براءت و دوری جسته و نیز الله عزوجل از او اعلام براءت و بیزارى کرده است، چرا که با این عمل از دینش بازگشته و

۱- بتصرف من مجموعه التوحید، ص ۲۳۴، ۲۳۵.

۲- تفسیر ابن کثیر (۳/ ۴۴) لسورة آل عمران.

مرتد شده و وارد کفر شده است. اما این کلام الله عزوجل: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾^۱ یعنی: مگر اینکه مسلمانان در میان آنها مغلوب بوده و توانایی اظهار دشمنی با ایشان را به سبب شکنجه شدن نداشته باشند و بدین سبب با زبان از آنها اظهار رضایت می‌کنند، درحالی که قلبش مطمئن به ایمان به الله عزوجل و مملو از عداوت و دشمنی و بغض و کینه نسبت به دشمنان الله عزوجل می‌باشد.

دلیل هشتم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَءِخْوَانَكُمْ ءَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [التوبة: ۳۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هریک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه‌گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند مسلماً ستمگرند».

در این آیه الله عزوجل به جدایی و فاصله گرفتن از کفار امر کرده‌اند، گرچه این کفار از پدران یا فرزندان باشند. و نیز از موالات و دوستی و به یاری گرفتن آنها، اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده و آنرا اختیار کند، نهی کرده و بر دوستی گرفتن آنها، وعید مترتب کرده است. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ءُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ءُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ءَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [المجادلة: ۲۲] «مردمانی را نخواهی یافت که به الله و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با الله و رسولش دشمنی ورزیده باشند،

۱- انظر: تفسير الطبري، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲- تفسير ابن كثير لسورة التوبة، ۲۴.

هرچند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مؤمنان، الله بر دل‌های‌شان رقم ایمان زده است و با نفخه ربانی خود یاری‌شان داده است و تقویت‌شان کرده است و ایشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند. الله از آنان خوشنود و ایشان هم از الله خوشنودند. اینان حزب الله هستند. هان! حزب الله، قطعاً پیروز و رستگار است».

و این‌گونه است که رابطه‌ی ایمان و عقیده بر رابطه‌ی برادری و نسبی گرچه این رابطه نزدیک‌تر از نزدیک باشد، مقدم می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله در مورد این آیه می‌گوید: «الله عزوجل خیر داده که ای پیامبر، مومنی را نمی‌یابی که با دشمنان الله و رسولش ﷺ محبت ورزد، چرا که نفس ایمان، منافی مودت و محبت با آن‌ها می‌باشد، همانطور که یکی از دو ضد، نفی‌کننده‌ی دیگری می‌باشد. بدین ترتیب هرگاه ایمان یافت شود، ضد آن نفی می‌گردد که عبارت است از موالات و یاری و دوستی با دشمنان الله عزوجل؛ بنابراین اگر شخصی با قلبش با دشمنان الله عزوجل دوستی می‌کند، این مساله دلیلی بر آن است که در قلبش ایمان واجب نمی‌باشد».

و ابن حزم رحمه‌الله می‌گوید: «صحیح است که این کلام الله عزوجل ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ﴾ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ بر ظاهرش حمل می‌گردد، که هرکس اینچنین باشد، کافری از گروه کفار می‌باشد. و این حقی است که هیچ دو نفر از مسلمانان در آن اختلاف ندارند».

دلایل قرآنی در این مورد بسیارند و از خلال ادله‌ای که ذکر شد، واضح و مشخص گردید که هیچ مجالی برای شک کردن در این مطلب نیست که اسلام هیچ مسلمانی

۱- مجموع الفتاوی، ۱۷/۷.

۲- المحلی (۱۳۸/۱۱).

صحیح نیست، مگر زمانی که از نظر اعتقاد و قول و عمل، الله متعال و رسولش و مومنان را به دوستی گرفته و از شرک و مشرکین با اعتقاد و قول و عمل، مادامی که بر کفر و شرکشان هستند، بیزاری و دوری جوید و پیوسته بر این اعتقاد باشد تا اینکه الله عزوجل را با آن ملاقات کند. و دلایل از احادیث نبوی در این مورد بسیار می باشد که ما احادیث ذیل را از میان احادیث نبوی اختیار کرده ایم:

- ۱- نسایی، احمد و بیهقی در «الکبری» از جریر رضی الله عنه روایت می کنند که می گوید: نزد رسول الله آمدم، درحالی که ایشان بیعت می دادند؛ پس گفتم: دستتان را بدهید تا با شما بیعت کنم و برای من شروطی مقرر کنید، چرا که شما داناترید؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَبَايِعُكَ عَلَى أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتُنَاصِحَ الْمُسْلِمِينَ، وَتُفَارِقَ الْمُشْرِكِينَ»^۱. «با تو بیعت می کنم بر اینکه الله عزوجل را عبادت کنی و نماز را برپا داری و زکات را پرداززی و مسلمانان را نصیحت کرده و خیرخواه آن ها باشی و از مشرکین فاصله گرفته و دور و جدا شوی».
- ۲- از بریده رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لَا تَقُولُوا لِلْمَنَافِقِ سَيِّدًا، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ سَيِّدًا فَقَدْ أَسْحَطْتُمْ رَبِّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ»^۲. «به منافق، سید و آقا نگوئید، چرا که اگر او را سید و آقا شمارید (با بزرگ شمردن دشمن الله عزوجل) الله متعال را خشمگین کرده اید».

۱- أخرجه أحمد (۳۶۵/۴) والنسائي، كتاب البيعة، باب البيعة على فراق المشرك (۱۴۸/۷) وفي الكبرى (۷۸۰۰) والمروزي في تعظيم قدر الصلاة (۷۶۴) والبيهقي في السنن الكبرى (۱۳/۹) والطبراني في الكبير (۳۵۹/۲) (۲۳۱۸) و صححه الألباني في الصحيحة (۶۳۶).

۲- أخرجه ابوداود، كتاب الأدب، باب لا يقول المملوك: ربي وربتي (۴۹۷۷) وأحمد (۳۶۴/۵، ۳۷۴) والبخاري في الأدب المفرد (۷۶۰) والنسائي في الكبرى (۱۰۰۷۳) والحاكم (۳۴۷/۴) والبيهقي في الشعب (۴۸۸۳) و صححه على شرط الشيخين العلامة الألباني في الصحيحة (۳۷۱).

۳- احمد و ابوداود و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُحَالِلُ!». «انسان بر دین دوستش می‌باشد، پس هریک از شما دقت کند که چه کسی را به دوستی می‌گیرید».

۴- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ»^۱. «محکم‌ترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌ی ایمان، محبت به خاطر الله عزوجل و بغض و دشمنی ورزیدن به خاطر الله عزوجل می‌باشد».

۵- از ابوامامه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ»^۲. «هرکس به خاطر الله عزوجل

۱- أخرجه ابوداود، كتاب الأدب، باب من يومر أن يجالس (٤٨٣٣) والترمذي كتاب الزهد، باب (٤٥) (٢٣٧٨) وقال: حسن غريب، وأحمد (٣٠٣/٢، ٣٣٤). وعبد بن حميد في المنتخب (١٤٣١) والحاكم (١٧١/٤) وحسنه لغيره الألباني في الصحيحة (٩٢٧).

۲- أخرجه الطيالسي (٣٧٨) وابن أبي شيبة في مصنفه (٣٠٤٤٣) وفي مسنده (٣٢١) والطبراني في الكبير (١٠٥٣١، ١٠٥٣٧) والصغير (١٣٠١) والحاكم (٤٨٠/٢) وحسنه بمجموع طرقه الألباني في الصحيحة (١٧٢٨، ٩٩٨).

۳- أخرجه أبوداود، كتاب السنة، باب الدليل على زيادة الإيمان ونقصانه (٤٦٨١) والطبراني في الكبير (٧٦١٣، ٧٧٣٧، ٧٧٣٨) وفي مسند الشاميين (١٢٦٠)، والأوسط (٩٠٨٣) واللالكائي في شرح أصول الاعتقاد (١٦١٨) والبغوي في شرح السنة (٣٣٦٣) والبيهقي في الاعتقاد (٢٢٧)، وفي الشعب (٩٠٢١) من طريق القاسم بن عبدالرحمن عن أبي أمامة -رضى الله عنه- وإسناده حسن وله شاهد من حديث معاذ بن أنس: أخرجه الترمذي، كتاب صفة القيامة، باب (٦٠) (٢٥٢١) وقال: «حديث حسن»، وأحمد (٤٣٨/٣، ٤٤٠) والحاكم (١٦٤/٢)، والبيهقي في الشعب (١٥) والطبراني في الكبير (٤١٢/٢٠) وصححه بمجموع الطريقين الشيخ الألباني في الصحيحة (٣٨٠).

دوست بدارد و نیز به خاطر او دشمنی ورزد و به خاطر او بدهد و منع کند، ایمان را کامل کرده است».

و از دلایل عملی واقعی که در باب مفهوم ولاء و براء اتفاق افتاده است رفتار و کرداری است که اصحاب رسول الله ﷺ بدان مزین و آراسته بودند. چنانکه در عظمت و بزرگی، همچون این نمونه‌ها در مبحث ولاء و براء نمی‌باشد؛ سخن گفتن از همه‌ی این حالات مقدور نمی‌باشد؛ از این رو به برخی از آن‌ها می‌پردازیم تا ببینیم چگونه کسانی که رسول الله ﷺ آن‌ها را تربیت کرده و پرورش دادند، این مسأله‌ی مهم و مفهوم اساسی و بزرگ را که امروز از واقعیت زندگی امت در این روزگار غایب شده - جز کسی که الله عزوجل بدو رحم کند - در زندگی‌شان تطبیق دادند.

از وقایع زیبایی که در این راستا رخ داد، واقعه‌ای بود که برای مغیره بن شعبه رضی الله عنه رخ داد؛ و آن زمانی بود که رسول الله ﷺ در حدیبیه توقف کرد؛ در آن روز عروه بن مسعود ثقفی پیش از اسلام آوردنش، درحالی که آن وقت سید و بزرگ ثقیف بود، نزد رسول الله آمده و در حین مذاکره با رسول الله ﷺ ریش ایشان را می‌گرفت - این عمل از عادات عرب بود که در زمان ملاطفت و رغبت به یکدیگر بر مبنای مهربانی و ابراز علاقه انجام می‌دادند. - در این زمان مغیره بن شعبه رضی الله عنه که برادرزاده عروه بن مسعود بود، بالای سر رسول الله ﷺ ایستاده بود، درحالی که شمشیر در دست و کلاه خود بر سر داشت؛ هر بار که عروه دستش را به سوی ریش رسول الله دراز می‌کرد، مغیره با دسته‌ی شمشیر به دست عمویش می‌زد و بدو می‌گفت: دستت را از ریش رسول الله دور نگهدار؛ عروه سرش را بلند کرده و گفت: این مرد کیست؟ همه گفتند: مغیره بن شعبه. عروه گفت: ای بی‌وفا، مگر من نبودم که برای جبران خیانت و نیرنگ تو، آن همه تلاش و کوشش کردم؟ «گفتنی است مغیره رضی الله عنه در زمان جاهلیت با گروهی همراه شده بود و سپس آن‌ها را کشته و اموال آن‌ها را به غارت برده بود، وی پس از این ماجرا مسلمان شد، رسول الله ﷺ فرمودند: «مسلمان شدن را می‌پذیرم و در برابر مالی که ربوده‌ای، مسئولیتی ندارم» پس

از این عروه ارتباط و محبت یاران رسول الله ﷺ را زیر نظر گرفت. راوی می‌گوید: عروه دو چشمی به اصحاب رسول الله ﷺ نظر دوخته بود. به الله عزوجل سوگند رسول الله ﷺ آب دهان نمی‌انداخت، مگر اینکه آب دهانش بر دست یکی از یارانش قرار می‌گرفت که آنرا بر چهره و بدنش می‌مالید و اگر آنها را به کاری امر می‌کرد، آن عمل را فوراً انجام می‌دادند و زمانی که وضو می‌گرفت، برای آب وضویش نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن صدای‌شان را در نزد او پایین می‌آوردند و به خاطر تعظیم و احترام رسول الله ﷺ به هنگام نگاه کردن به ایشان، خیره نمی‌شدند. چون عروه نزد دوستانش بازگشت گفت: ای مردم، سوگند به الله من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام ولی هرگز ندیده‌ام که یاران‌شان به آنها احترامی بگذارند همچون احترام یاران محمد به او^۱.

و در روایت احمد از روایت ابواسحاق از زهری آمده است که مغیره بن شعبه رضی الله عنه به عروه گفت: دستت را از محاسن رسول الله ﷺ بکش قبل از اینکه به الله عزوجل سوگند دستت به محاسن رسول الله ﷺ (با قطع کردن آن با شمشیرم) نرسد. راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ از این عمل برادرزاده‌ی مسلمان با عمومی مشرک، تبسم کردند.

و بزار در مسندش و ابن حبان در صحیحش از ابوهریره رضی الله عنه روایتی را تخریج کرده که می‌گوید: رسول الله ﷺ بر عبدالله بن ابی بن سلول گذشتند درحالی که در سایه‌ی ساختمان بلندی بود که ابن سلول گفت: پسر ابوکبشه^۲ بر ما خاک پاشیده و ما را خاک آلود کرده است.

فرزند ابن سلول، عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، سوگند به

۱- أخرجه البخاري عن حديث طويل: كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب (۲۷۳۱، ۲۷۳۲).

۲- ابوکبشه، شوهر حلیمه‌ی سعدیه که رسول الله ﷺ را شیر داد، می‌باشد و ابن سلول این را از باب تنقیص گفت.

کسی که تو را گرامی داشته و بر تو کتاب نازل کرده است، اگر بخواهی حتما با سرش نزدت می‌آیم. که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا، وَلَكِنْ بِرَّ أَبَاكَ وَأَحْسِنُ صَحْبَتَهُ». «خیر، لیکن به پدرت نیکی کن و با وی رفتاری نیکو داشته باش»^۱.

و نیز موضع عبدالله^۲ در برابر پدر منافقش را در روزی که این سخن خطرناک را گفت: «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»^۳ از یاد نبردیم.^۴ و شایسته نیست که موضع سعد بن ابی وقاص ﷺ در برابر مادرش^۵ و نیز موضع مصعب بن عمیر ﷺ در برابر برادرش^۱ و همچنین موضع ابو عبیده بن جراح ﷺ در برابر پدرش را فراموش کنیم.

۱- أخرجه ابن حبان في صحيحه (٤٢٨) والبزار في مسنده (الكشف ٢٧٠٨) وابن وهب في جامعه (١١٣) والطبراني في الأوسط كما في جميع (٣٠١/١) وقال الهيثمي (٥٢٨/٩) رواه البزار ورجاله ثقات وحسنه الشيخ الأرنؤوط.

۲- أخرجه ابن حبان في صحيحه (٤٢٨) والبزار في مسنده (الكشف ٢٧٠٨) وابن وهب في جامعه (١١٣) والطبراني في الأوسط كما في المجمع (٣٠١/١) وقال الهيثمي (٥٢٨/٩): رواه البزار ورجاله ثقات وحسنه الشيخ الأرنؤوط.

۳- می‌گویند: اگر (از غزوه بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند.

۴- پس از اینکه عبدالله بن ابی بن سلول این سخن را در مورد رسول الله و یارانش گفت، عبدالله پسر این منافق که مرد شایسته و از نیکان صحابه بود، از پدرش بیزاری جست و بر دروازه مدینه ایستاد و شمشیرش را از غلاف بیرون کشید، وقتی پدرش سر رسید، به او گفت: به الله سوگند، از اینجا گذر نمی‌کنی تا آنکه رسول الله به تو اجازه‌ی ورود بدهد، چرا که عزیز اوست و ذلیل تویی. وقتی پیامبر اکرم به دروازه‌ی مدینه رسیدند به او اجازه‌ی ورود دادند. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۲ (مترجم)

۵- سعد بن ابی وقاص ﷺ از سوی مادر کافرش در معرض فتنه قرار گرفت. مادرش اعتصاب غذا کرد و گفت: آب و غذا نخواهم خورد تا وقتی که به دین پدرت برگردی، طبرانی روایت نموده که سعد گفت: این آیه در مورد من نازل شد که: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا

لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ﴿۸﴾ [العنكبوت: ۸]. «اگر آن دو (پدر و مادرتان) تو را مجبور کردند که با من شریک قرار دهی، چیزی که اصلاً بر آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن.» سعد می‌گوید: به مادرم گفتم چنین مکن زیرا من دینم را به خاطر هیچ چیزی ترک نخواهم کرد. سه شبانه روز متوالی چیزی نخورد تا اینکه سخت ضعیف و ناتوان گردید. وقتی من این حالت او را دیدم، گفتم: مادرم، تو می‌دانی به الله عزوجل سوگند، اگر صد جان داشته باشی و یکی را پس از دیگری از دست بدهی من از دین و آیینم دست بردار نیستم. مادرم وقتی که وضعیت را چنین دید، غذا خورد. تفسیر ابن کثیر، ج ۳ ص ۴۶۶. و مسلم روایت نموده که: مادر سعد سوگند خورد که هرگز با سعد سخن نگوید، تا وقتی که به دینش کفر ورزد و نیز آب و غذا نخواهد خورد. و گفت: تو می‌گویی که الله عزوجل تو را توصیه نموده است تا با پدر و مادرت به نیکی رفتار کنی و من مادرت هستم و تو را به این کار دستور می‌دهم. سعد می‌گوید: سه شبانه روز مادرم از خوردن و آشامیدن خودداری کرد تا اینکه به علت ضعف و ناتوانی بیهوش گردید، یکی از پسرانش به نام عمار، به او آب داد و سعد را دعای بد کرد، الله متعال در قرآن کریم این آیه را نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي﴾ و نیز این آیه دیگری در این مورد آمده است: ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵] «در دنیا با آن‌دو به خوبی رفتار کن.» سعد می‌گوید: وقتی آن‌ها می‌خواستند به او غذا بدهند، دهانش را با چوبی باز می‌کردند، سپس آن‌را می‌بستند. برآستی که سعد دچار مشکل بزرگی گردیده بود اما موضع او، موضعی بی‌نظیر بود که به جوشش فوق‌العاده ایمان در قلبش دلالت می‌نماید. و بیانگر این است که او هرگز حاضر نیست ایمان را معامله کند و بلکه حاضر بود نتیجه‌ی این امر را هر چه باشد، با جان و دل پذیرا باشد. به نقل از الگوی هدایت. (مترجم)

۱- مصعب بن عمیر رضی الله عنه پرچمدار مسلمانان و برادرش ابو‌عزیر بن عمیر در صف مشرکان در جنگ بدر بود و به اسارت مسلمانان درآمد و در دست یکی از انصار قرار گرفت، وقتی مصعب او را دید، به آن انصاری گفت: دستانش را محکم ببندید، زیرا مادرش سرمایه‌دار است. ابو‌عزیر گفت: تو برادر منی، آنگاه چنین در مورد من سفارش می‌کنی. مصعب رضی الله عنه گفت: او (انصاری) برادر من است نه تو؛ این تنها یک شعار نبود، بلکه مصعب رضی الله عنه عملاً آن‌را ثابت کرد. و این‌ها ارزش‌های والایی هستند که بایستی بشر براساس آن زندگی نماید. این ارزش‌ها از عقیده سرچشمه می‌گیرد که هر نوع روابط نسبی و اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد (الگوی هدایت، ص ۴۳) (مترجم)

هرکس سیرت و زندگانی مردانی را مطالعه کند که رسول الله ﷺ آن‌ها را تربیت کرد، مبهوت و سرگردان در برابر نمونه‌هایی قرار می‌گیرد که تاریخ بر آن‌ها سایه افکنده و سیرت آن‌ها را با تجلیل و بزرگی روایت کرده است. و بدین ترتیب بود که رسول الله ﷺ استحقاق عزت و نصرت و رهبری و سروری را از سوی الله عزوجل داشتند.

از روزی که این مفهوم اساسی و قاعده‌ی بزرگ - قاعده‌ی ولاء و براء - ضایع گردید مسلمانان ضعیف شده و هویت‌شان نیز ضعیف گردید و امت‌شان به لرزه درآمده و از منزلت و جایگاه‌شان کاسته شد.

چقدر حزن و اندوه در غیاب این مفهوم بزرگ و اساسی از واقعیت زندگی مسلمانان و روابط‌شان و آویخته شدن‌شان به ریسمانی که سست‌تر از خانه‌ی عنکبوت است، قلب را می‌فشارد.

براستی که بشریت در گذشته و حال روابط متعددی همچون روابط قومی و وطنی و تنظیمات حزبی کفری را تجربه کرده است، که همگی آن‌ها به سرعت دچار شکست شده‌اند و هیچیک از آن‌ها نتوانسته گروه‌های مختلف را دور هم جمع کرده یا اینکه آن‌ها را یکی کند. و نیز نتوانسته که شکست خوردگان را نصرت و یاری کند و انصاف و عدالت را در میان مظلومان و ظالمان رعایت کند.^۱

کلید گشایش قلب‌ها به روی محبت و نصرت و رحمت، در وابستگی به این دین و فهم صحیح آن و تطبیق عملی مفهوم ولاء و براء در زندگی امت نهفته است تا اینکه بدین ترتیب فاصله‌ای که بایستی به منظور بقای هویت و جایگاه و منزلت و شخصیت امت مسلمان وجود داشته باشد، تحقق پذیرد. براستی اعتراف می‌کنم که معالجه‌ی این مفهوم بزرگ و با عظمت در زندگی مردم از خلال این صفحات، امری قاصر و تلاشی گذرا می‌باشد. و این نقص را تضرع‌ام در پیشگاه الله عزوجل جبران می‌کند که برایم آسان گرداند تا در بحثی مستقل به طور جداگانه بدان بپردازم. به اذن الله تعالی.

چرا که آن مساله‌ای بسیار بزرگ و اساسی به بزرگی عقیده‌ی توحید می‌باشد، بلکه آن اصلی از اصول اسلام بوده که شایسته است با وجود این واقعیت تلخ دردناکی که مسلمانان در این روزگار و در هر مکان در آن به سر می‌برند، به طور ویژه فهمیده شود. چرا که هیچ ناحیه و منطقه‌ای از مناطق مختلف زمین نیست مگر آنکه در آن صدایی از مسلمانانی بلند است که شکنجه شده و در زیر گام‌های کفار یا کسانی که آن‌ها را یاری می‌کنند، مغلوب می‌باشند. اتفاقاتی که در بوسنی افتاد، از ما دور نیست و شرایط دردناک مسلمانان در فلسطین و عراق و چین و افغانستان و سودان و دیگر کشورها (سوریه و یمن) بر هیچکس پوشیده نیست.

ففي كل أفق على الإسلام دائرة	ینهد من هولها رضوی و تهلان
ذبح و صلب و تقتیل یاخوتنا	کما اعدت لتشفی الحقد نیران
یستصر خون ذوی الإیمان عاطفه	فلم یغثمهم بیوم الروع أعوان
فالیوم لا شاعر یکی و لاصحف	تحکي و لامرسلات عندشان
هل هذه غیره أم هذه ضعه	للكفر ذکر وللإسلام نسیان ^۱

«در هر ناحیه‌ای بر علیه اسلام مصیبت بزرگ و فراگیری واقع می‌شود، که از ترس آن، کوه‌های بلند رضوی و تهلان تحت الشعاع قرار می‌گیرد. با برادران مان هر نوع معامله‌ای می‌کنند، از ذبح گرفته تا اعدام و ترور؛ چنان‌که خودش را برای این کارها مهیا کرده تا آتش کینه‌اش را بهبود بخشد. مومنان، مهربانی و شفقت را به فریاد می‌خوانند، اما در روز ترس، یاری‌دهندگان آن‌ها را یاری نمی‌کنند. امروز نه شاعری می‌گوید و نه روزنامه‌ای مصیبت‌ها را به تصویر می‌کشد و نه دستگاه‌های فرستنده امواج، اخبار را. آیا این غیرت است یا خواری و پستی که برای کفر یادی و برای اسلام فراموشی است.»

۱- آغانی الکفاح، بقلم شعراء الدعوة الإسلامية، ص ۶۵.

استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند:

دوست دارم با ذکر برخی از استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند، سخن از ولاء و براء را زودتر به پایان برسانم، تا اینکه دوستان مان فهم اشتباه و برداشت نادرستی از نصوصی که پیشتر گذشت، نداشته باشند و نحوه تعامل آنان با این نصوص درست و صحیح باشد.

۱- نرمی و لطافت به هنگام ابلاغ دعوت^۱:

برائت و بیزاری جستن از کافران به معنای پنهان کردن دعوت اسلام از آن‌ها و رها کردن ایشان در گمراهی که در آن هستند، نمی‌باشد. بلکه اسلام بر اهلس واجب کرده که مردم را به سوی خیر دعوت داده و آن‌ها را به معروف، امر و از منکر نهی کنند و نیز بر هدایت‌شان حریص باشند. و نیز نسبت به بازگشت آنان به سوی اسلام، تمایل و رغبت موکدی داشته باشند. و این امر میسر نمی‌گردد مگر با وارد شدن به قلب‌ها از راه آن و جلب رضایت آن؛ چرا که اسلام راه دعوت دادن کفار و غیر آن‌ها را حکمت و فراستی جامع و عمیق و اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد و نیز مناظره و مباحثه به شیوه‌ای نیکو قرار داده است، چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ^۲ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^۳﴾ [النحل: ۱۲۵] «ای پیامبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه و آگاهانه و به گونه بس زیبا و گیرا و پیدا؛ و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزاست.) بی‌گمان

۱- مستفاد من دراسة في الولاء والبراء للشيخ عبدالرحمن عبدالخالق، طبعة دارالعلم، بنها ص ۱۳۳-۱۴۳.

پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند».

و این بدان سبب است که نفس‌های غافل و ناآگاه و قلب‌های سخت و سنگین، به سوی اسلام بازنگشته و نیز نرم و لطیف نمی‌گردند مگر با لطافت و اظهار محبت و شفقت و حرص بر هدایت آن‌ها؛ بر این اساس بود که الله عزوجل زمانی که موسی و هارون را به سوی فرعون فرستاد، به آن‌ها فرمود: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ [طه: ۴۴] «سپس به نرمی با او (درباره ایمان) سخن بگوئید، شاید (غفلت خود و عظمت خدا را) یاد کند و (از عاقبت کفر و طغیان خویش و عذاب دوزخ) بهراسد». و موسی علیه‌السلام با فرعون چنین برخورد نمود و به نیکویی با وی گفتگو کرد و پس از اینکه فرعون دشمنی‌اش را با وی اعلان کرد، امرش را به الله عزوجل سپرد.

و نیز رسول الله ﷺ در ابلاغ دعوت به مشرکان و کافران و معاندان، این‌گونه عمل می‌کرد. و نحوه برخورد رسول الله ﷺ با آن‌ها یکسان بود، چه آن‌ها از مشرکان عرب بودند و یا اینکه یهودی و نصرانی بودند. و در این روش از الله عزوجل اطاعت کردند.

و نیز الله متعال فرمودند: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ [العنکبوت: ۴۶] «با اهل کتاب! (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرم‌تر و آرام‌تر و به قبول نزدیک‌تر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسل به زور یا گستاخی شوند و از حد اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدت و حدت در مقابله با آنان بلامانع است)».

و نیز فرمودند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵] «(ای پیامبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان».

و نیز فرمودند: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا حَسِيلًا﴾ [المزمل: ۱۰] «در برابر چیزهائی که می‌گویند، شکیبائی کن و به گونه پسندیده از ایشان دوری کن».

این آیات که به سوی حکمت و نرمی و لطافت و گذشت بزرگوارانه و بدون سرزنش، دعوت می‌دهند، درحقیقت با آیاتی که به شدت عمل و غلظت با کفار و مشرکین و منافقین فرامی‌خوانند، در تناقض نیست. چرا که این شدت و غلظت در برخورد با آن‌ها، فقط در زمان جنگ می‌باشد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا

الَّتِي جَهْدِ الْكُفَّارِ وَالْمُنْفِقِينَ وَأَغْلَظَ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾ [التحریم: ۹] «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است، و در آخرت) جایگاه‌شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!»

و نیز می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَتَلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلَيَجِدُوا فِيكُمْ غِلَظَةً﴾ [التوبة: ۱۲۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیک‌ترند و باید که (در جنگ) از شما شدت و حدت (و جرأت و شهامت) ببینند.»

و بدین ترتیب، برای ما تفاوت میدان دعوت و میدان جهاد و قتال آشکار می‌شود. چنان‌که در مقام دعوت، نرمی و ملاطفت و اختیار کردن سخنان زیبا و نیکو در راستای رغبت در متمایل شدن قلب‌ها به سوی اسلام می‌باشد و در مقام جهاد و قتال، شدت و غلظت می‌باشد. بایستی که فهمی دقیق و عقل و خردی عمیق برای این امر وجود داشته باشد تا اینکه در تعاملی خاص با نصوص قرار نگیریم همچون قرار دادن نصوص در جایگاه نادرست یا استشهاد به آن‌ها در محلی غیر از جایگاه خودشان.

۲- حلال بودن ازدواج با زنان اهل کتاب و خوردن ذبیحه‌ی اهل کتاب:

تردیدی نیست که اهل کتاب چه یهودیان و یا نصرانی‌ها، از جمله کسانی هستند که چون دعوت اسلام را شنیده و بدان گردن نهاده‌اند، الله عزوجل بر آن‌ها حکم کفر و جاودانگی در آتش کرده است، چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ

اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿٧٦﴾ لَقَدْ كَفَرَ

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ [المائدة: ۷۲-۷۳] «بی‌گمان کسانی کافرند که
می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. (در
صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی‌اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که
پروردگار من و پروردگار شما است. بی‌گمان هرکس انبازی برای الله قرار دهد، الله
بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش
(دوزخ) است. و ستمکاران یار و یآوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند). بی-
گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است! (در صورتی که)
معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می‌گویند
دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل
ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید».

و این نص صریح و واضحی در کفر آن‌ها به سبب سخنان زشت و ناروای‌شان در
مورد الله عزوجل می‌باشد. همچنین شکی نیست که آن‌ها با این سخنان از مسمای اهل
کتاب خارج نمی‌شوند، چرا که الله عزوجل پیوسته آن‌ها را با این اسم، با وجود آن
اعتقادشان، مخاطب قرار داده است. همچون اینکه می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي
دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ
أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ أَنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا
اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ
وَكَيْلًا ﴿۱۷۱﴾ [النساء: ۱۷۱] «ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید (و درباره عیسی راه
افراط و تفریط نپوئید) و درباره الله جز حق مگوئید (و او را به اوصاف ناشایستی همچون
حلول و اتحاد و اتخاذ همسر و انتخاب فرزند، نستائید). بی‌گمان عیسی مسیح پسر مریم،
فرستاده الله است (و او یکی از پیامبران است و پسر خدا نیست آن گونه که شما
می‌پندارید) و او کلمه الله (یعنی پدیده فرمان: کُنْ) است که الله آن‌را به مریم رساند (و

بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند) و او دارای روحی است (که) از سوی الله (به کالبدش دمیده شده است) پس به الله و پیامبرانش ایمان بیاورید (و الوهیت را خاصّ الله بدانید و هیچ یک از انبیاء را در الوهیت انباز الله نسازید) و مگوئید که (خدا) سه تا است (بلکه خدا یکتاست و جز الله، خدای دیگری وجود ندارد. از این سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است. خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. (چگونه به انباز و زن و فرزند نیازی خواهد داشت) و حال آن که از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و کافی است (که تنها) الله مدبّر (مخلوقات خود) باشد».

براستی الله عزوجل آنان را با اینکه چنین سخنانی را بر زبان می‌آوردند، با مسمای اهل کتاب، مخاطب قرار داده است و علاوه بر این الله عزوجل برای مسلمانان، خوردن گوشت حیوان (حلال گوشتی) را که اهل کتاب ذبح کرده‌اند و نیز ازدواج با زنان اهل کتاب را حلال قرار داده است و این امری است که در بین مسلمانان بر آن اجماع می‌باشد و شاهد بر آن کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حُلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حُلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِيرِينَ ﴿٥٠﴾» (امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه حلال گردید و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد. هرکس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد (از جمله ایمان به احکام حلال و حرام برخی از خوراکی‌ها و ازدواج‌های مذکور در اینجا) اعمال او باطل و بی‌فایده می‌گردد و در آخرت

از زمره زیانکاران خواهد بود».

از این آیه فهمیده می‌شود که خوردن از ذبیحه‌ی یهود و نصاری با برائت و بیزاری جستن از آن‌ها، در تعارض نمی‌باشد، اگرچه این ذبیحه هدیه آورده شود، چرا که رسول الله ﷺ از گوسفندی که زنی یهودی به ایشان هدیه کردند میل فرمودند.^۱ و همچنین ازدواج با زنان یهودی و نصرانی با برائت جستن و بیزاری از آن‌ها در تعارض نمی‌باشد. و شکی نیست که مودت و محبتی که در قلب شوهر نسبت به همسرش می‌باشد، مودتی فطری است که از نهی از آن مودت و محبتی با کفار که در مورد آن نصوص قرآن و سنت وارد شده است استثنا می‌باشد؛ همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المجادلة: ۲۲] «مردمانی را نخواهی یافت که به الله و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با الله و پیامبرش دشمنی ورزیده باشند».

۳- رفتار زیبا و پسندیده و نیکی کردن به آن‌ها:

همچنین این مساله، اصل براء و بیزاری جستن از کفار و مشرکین را نقض نمی‌کند. و اصل و اساس در این مساله، کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَىكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [المتحنة: ۸] «خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

و نیز عیادت بیماران‌شان و قبول کردن هدیه‌های‌شان و هدیه دادن به آنها و دعای هدایت کردن برای آنها، در نیکی کردن به آنها داخل می‌باشد. چرا که رسول الله ﷺ برای گروه‌ها و اقوام زیادی از کفار و مشرکین دعا کردند تا الله عزوجل آن‌ها را هدایت

۱- كما عند البخاري، كتاب الهبة، باب قبول الهدية من المشركين (۲۶۱۷) ومسلم، كتاب الإسلام، (۲۱۹۰).

کند، همانطور که در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «اللَّهُمَّ اهْدِ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ^۱». «پروردگارا مادر ابوهریره را هدایت فرما».

و این زمانی بود که ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله تقاضا کرد تا برای مادر کافرش دعای هدایت کند تا اینکه مسلمان شود.

و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می گوید: طفیل بن عمرو دوسی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله، طایفه‌ی دوس ابا کرده و کفر ورزیده است، آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند که (با نفرین رسول الله) دوس نابود خواهد شد. اما رسول الله صلی الله علیه و آله (برخلاف انتظار آنها) دعای خیر کرده و فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ^۲». «پروردگارا دوس را هدایت کن و مشرف به اسلام بگردان^۳». و پس از اینکه صحابه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: یا رسول الله، تیرهای ثقیف ما را پاره پاره کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله برای آنها دعا فرمودند: «اللَّهُمَّ اهْدِ ثَقِيفًا^۳». «پروردگارا، طایفه ثقیف را هدایت فرما».

-
- ۱- أخرجه مسلم في فضائل الصحابة، باب من فضائل أبي هريرة الدوسي رضي الله عنه (۲۴۹۱).
 - ۲- أخرجه البخاري في كتاب المغازي، باب قصة دوس والطفيل بن عمرو الدوسي (۴۳۹۲) وفي الجهاد والسير باب الدعاء للمشركين بالهدى ليتألفهم (۲۹۳۷) وفي الدعوات باب الدعاء للمشركين (۶۳۹۷) ومسلم في فضائل الصحابة باب من فضائل غفار (۲۵۲۴).
 - ۳- أخرجه أحمد (۳/۳۴۳)، والترمذي، كتاب المناقب، باب مناقب في ثقیف وبني حنیفة (۳۹۴۲) وقال: «هذا حديث حسن صحيح غريب» وابن أبي شيبة في المصنف (۶/۴۱۳) و(۷/۴۱۱)، وابن ابی عاصم في الاحاد (۱۵۱۵) والدقاق في معجمه (۸۶) وابن عدی في الكامل (۱/۳۱۸) وأعله العلامة الألباني في ضعيف الترمذي ودفاع عن الحديث النبوي (۳۴) وتخریج فقه السيرة (۳۹۸) ودفع هذا الاعلال الشيخ الدويش في تنبيه القاريء (۲۵۱) ولعله الصواب، وللحديث وجه آخر، أخرجه ابن شيبة في تاريخ المدينة (۲/۴۹۹) من حديث غطيف بن أبي سفيان قال: فذكره وسنده واه، والحديث صححه كذلك الشيخ الأرنؤوط في تحقيق المسند.

اما در مورد قبول کردن هدیه‌های آن‌ها به نیت انس و الفت گرفتن آنان با اسلام، ثابت شده که رسول الله ﷺ هدایای مشرکین را قبول می‌کردند. امام بخاری رحمه‌الله در صحیحش بابی با این عنوان قرار داده است: «بَابُ قَبُولِ الْهَدِيَّةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «باب قبول کردن هدیه از مشرکان» سپس می‌گوید: از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَارَةَ، فَدَخَلَ قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ أَوْ جَبَّارٌ، فَقَالَ: أَعْطُوهَا آجَرَ». «ابراهیم علیه‌السلام همراه ساره همسرش هجرت کرد و به شهری وارد شد که در آن پادشاهی یا ستمکاری فرمان می‌راند، آن پادشاه گفت: هاجر را که کنیزش بود به ساره بدهید». و نیز برای رسول الله ﷺ گوسفندی بریان هدیه داده شد که آمیخته به زهر بود. و ابوحمید گفته: پادشاه ایله برای رسول الله ﷺ قاطری سفید و چادری بخشید که رسول الله ﷺ نامه‌ای به وی نوشته و او را بر سرزمینش حاکم قرار داد!

سپس حدیث انس را روایت می‌کند که می‌گوید: عبایی ابریشمی به رسول الله ﷺ هدیه دادند، با اینکه رسول الله ﷺ از پوشیدن لباس‌های ابریشمی منع می‌فرمود. آن عبا مورد پسند مردم قرار گرفت. رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْحِجَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دستمال‌های سعد بن معاذ در بهشت زیباتر از این است».

اما در مورد هدیه دادن به کفار و مشرکین، امام بخاری رحمه‌الله در صحیحش پس از بابی که ذکر آن گذشت، بابی تحت عنوان «بَابُ الْهَدِيَّةِ لِلْمُشْرِكِينَ» «باب هدیه دادن به مشرکین» آورده است. سپس می‌گوید: و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الممتحنة: ۸] «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش

۱- صحیح البخاری کتاب الهبة، باب قبول الهدية من المشركين رقم (۲۸) حدیث (۲۶۱۵، ۲۶۱۶، ۲۶۱۷)

وهو في صحیح مسلم (۲۴۶۹).

بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.» و در این باب حدیث ابن عمر رضی الله عنهما را روایت می‌کند که می‌گوید: عمر رضی الله عنه دید که مردی پارچه‌ی ابریشمی می‌فروشد. وی به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: این پارچه را خریده و روز جمعه و زمانی که نمایندگان (اقوام مختلف) نزدتان می‌آیند، بپوشید؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذَا مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ». «کسی چنین لباسی را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نباشد». سپس از آن پارچه‌ها برای رسول الله صلی الله علیه و آله آورده شد و رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از آن‌ها را برای عمر فرستاد، عمر رضی الله عنه گفت: چگونه آنرا بپوشم درحالی‌که در مورد آن فرمودی آن چرا که فرمودی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنِّي لَمْ أَكُكُهَا لِتَلْبَسَهَا تَبِيعُهَا، أَوْ تَكْسُوهَا». «من آن را نداده‌ام که تو آنرا بپوشی، آنرا بفروش یا به کسی بده». عمر رضی الله عنه آنرا برای برادر خود که از اهل مکه بود، پیش از آنکه وی اسلام بیاورد، فرستاد.^۱

و نیز در این باب حدیث اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها را روایت می‌کند که می‌گوید: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله مادرم درحالی‌که مشرک بود، به دیدنم آمد. من از رسول الله صلی الله علیه و آله سوال کردم و گفتم: مادرم به خانه من آمده و از من انتظار هدیه و نیکی دارد، آیا با وی صله رحم کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ». «آری با مادرت صله‌ی رحم کن (حق خویشاوندی را رعایت کن)».^۲

تاکید می‌کنم که نیکی و پیوند خویشاوندی و احسان کردن، مستلزم محبت و مودت داشتنی که از آن در کلام الله عزوجل نهی شده، نمی‌باشد، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المجادلة: ۲۲].

و در مورد هدیه دادن به مشرک این عبارت حافظ ابن حجر مرا شگفت زده کرده که

۱- انظر: صحيح البخاري مع الفتح (۵/ ۲۷۵) كتاب الهبة، باب الهدية للمشركين حديث (۲۶۱۹).

۲- صحيح البخاري، (۲۶۲۰).

می‌گوید: هدیه دادن به مشرک چه نفی آن و چه اثبات آن مطلق نمی‌باشد.

اما در مورد عیادت بیماران کفار و مشرکین:

امام بخاری در صحیح از انس روایت می‌کند که گفت: غلامی یهودی که خدمتکار رسول الله ﷺ بود، بیمار شد. رسول الله ﷺ برای عیادتش آمده و نزدیک سرش نشستند و بدو فرمودند: «أَسْلِمُ» «اسلام بیاور». وی به پدرش که نزد او نشسته بود نگاه کرد. پدرش به وی گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن. پس اسلام آورده و مسلمان شد. پس از آن رسول الله ﷺ درحالی که از خانه خارج می‌شد، فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». «سپاس پروردگاری که او را از آتش دوزخ نجات داد»^۱.

ابن بطال رحمه‌الله می‌گوید: «عیادت مشرک تنها زمانی مشروع است که امید اجابت وی برای وارد شدن به اسلام می‌باشد. اما اگر تمایلی نسبت به وارد شدن به اسلام نداشته باشد، عیادتش جایز نیست»^۲. حافظ بن حجر رحمه‌الله بر این سخن وی حاشیه زده و گفته است: «صحیح‌تر آن است که عیادت مشرک بر اساس مختلف بودن مقاصد، متفاوت می‌باشد. چرا که گاهی با عیادت وی مصلحت دیگری واقع می‌گردد»^۳.

خلاصه، این برخی از استثنائاتی بود که اصل براء را از جهت عملی آن نقض نمی‌کند. و مقصودم از آوردن آن‌ها به دنبال این بحث آن بود که برادران بزرگووارم، در تعاملی اشتباه نسبت به نصوص خاص یا عام با قرار دادن آن‌ها در جایگاهی غیر از محل خودشان، قرار نگیرند، به ویژه زمانی که بسیاری از ما در مورد چنین مسائل عملی سوال پرسیدند.

۱- أخرجه البخاري، كتاب المرضي، باب عيادة المشرك (۵۶۵۷).

۲- فتح الباري (۱۰/۱۲۵).

۳- نفس المصدر السابق.

از الله عزوجل می خواهیم که فهم و عمل صحیح نصیبمان بفرماید، براستی که او ولی و عهده دار آن است.

مبحث سوم: لا إله إلا الله ... تحکیم شریعت

اسلام عقیده‌ای است که شریعتی که امور زندگی را تنظیم می‌کند، از آن صادر می‌شود. بنابراین عقیده، اصلی است که ارکان شریعت بر آن متمرکز می‌باشد. و هرگز الله عزوجل از مردم، شریعت را قبول نمی‌کند مگر اینکه عقیده‌شان صحیح و سالم باشد و به الله عزوجل و وحدانیت او در الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات و افعالش، ایمان داشته و به عالم غیب و جهان آخرت و آنچه که در آن است از حسابرسی و جزا و پاداش و بهشت و جهنم، یقین داشته باشند.

اگر عقیده در قلب‌ها رسوخ کند، آن وقت است که بنای جامعه‌ای ممکن می‌باشد که در حیاتش، چه در روابط با پروردگارش و چه در روابطش با انسان‌ها و جهان هستی ملتزم به شریعت الله عزوجل است. و بر این اساس بوده که اولین امری که پیامبران - که بر همه‌ی آنها سلام و درود باد - بدان دعوت داده‌اند، عقیده بوده است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله را بپرستید و از طاغوت دوری کنید». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

بنابراین اسلام، مجرد عقیده‌ای وجدانی که از زندگی بشری به دور باشد، نیست، بلکه عقیده اصل دین بوده و شریعتی که امور مختلف زندگی را تنظیم می‌کند، از آن صادر می‌گردد. مثال آن در درخت سرسبز و سایه‌دار اسلام، همچون تنه در برابر شاخه‌ها و

میوه‌ها می‌باشد. بگونه‌ای که اگر عقیده صحیح بوده و در قلب رسوخ پیدا کند، ساقه‌ی آن محکم و استوار شده و شاخه‌های آن کشیده و پهن می‌گردد و برگ‌های آن آشکار می‌شود و شکوفه زده و میوه‌هایش در زندگی انسان با استقامت در راه و منهج الله عزوجل و توقف کردن در حدود او و التزام و پایبندی به شریعتش و رفتار اسلامی استوار به دست می‌آید.

تنها بدین سبب الله عزوجل پیامبرانش را با عقیده به سوی بندگانش فرستاد تا اینکه توحیدشان را برای الله عزوجل و برائت و بیزاریشان را از خداگونه‌هایی که شریک الله عزوجل قرار داده‌اند، اعلان کنند. و تا اینکه به مقتضای آن، با جامه عمل پوشاندن به امر و نهی الله عزوجل و انقیاد و التزام و پایبندی به شریعتش در عمل و رفتار و منهج، بدان اذعان کنند. و اگر این‌گونه نبود، عقیده تنها ادعایی بود که واقعیت، آن را تصدیق نمی‌کرد. بلکه با منهج و روش و نظام جامعه متناقض بوده و ادعای آن ادعایی دروغ و بهتانی بزرگ بود.

و در واقع حقیقت ایمان به یگانگی الوهیت الله عزوجل و عبودیت انسان برای او، برای ایمان آورندگانی نمی‌باشد که بعد از ایمان آوردن به این مسأله، در دینداری کردن با هر روشی که به حکمی جز حکم الله عزوجل حکم می‌کند، خود را آزاد دانسته و در برابر شریعت الله عزوجل خضوع و فروتنی نمی‌کنند.

چرا که هیچ رسولی تنها با عقیده‌ای مجرد از احکام و تشریعات عملی، مبعوث نشده است و بلکه با عقیده‌ای که همراه آن شریعت بوده مبعوث شده تا اینکه الله عزوجل بعد از او رسولی دیگر فرستاده است.

الله عزوجل در مورد عیسی علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا إِلٰهَ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ [آل عمران: ۵۰] «و (من پیامبری‌ام که) تصدیق کننده آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از

چیزهائی را که (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفیفی از سوی الله) برای تان حلال کنم».

و در مورد تورات می‌فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالتَّنَفُّسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَاللِّسَانَ بِاللِّسَانِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ [المائدة: ۴۵] «و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحت‌ها قصاص دارد».

بنابراین، بین عقیده‌ای که در نفوس مستقر می‌شود و آثار آن که بایستی در حیات و رفتار و قضاوت و حکم و مدیریت آن در سطح فرد و جامعه ظاهر گردد، تلازمی ضروری می‌باشد.

اسلام شامل احکامی اعتقادی می‌باشد که دربردارنده اموری است که بر مکلف اعتقاد به آن در مورد الله عزوجل و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز قیامت و خیر و شر تقدیر واجب است؛

و نیز شامل احکامی اخلاقی می‌باشد که متعلق به فضائلی است که بر مکلف واجب است آراسته بدانها باشد؛

و نیز شامل احکام عملی در زمینه اقوال و افعال و عقود و تصرفاتی است که از او صادر می‌شود؛

و نیز شامل حیاتی تبعدی است که به سبب آن قلب مسلمان متوجه الله عزوجل شده و در جوانب مختلف زندگی الله متعال را در نظر می‌گیرد.

حیات در اسلام به معنای نظامی اخلاقی می‌باشد که به منظور اشاعه‌ی فضیلت و ریشه کن شدن رذیلت به پا خاسته است. و نظامی سیاسی که اساس آن اقامه‌ی عدل در بین مردم می‌باشد. و نظامی اجتماعی که هسته‌ی آن خانواده‌هایی صالح و ستون‌های آن،

تعهد فرزندان جامعه نسبت به یکدیگر می‌باشد. و نظام اقتصادی که عامل تعیین کننده‌ی آن و کار و محصول به دست آمده و ثمره‌ی آن بر وفق منهج اسلامی می‌باشد. و به طور کلی اسلام، منهج و برنامه‌ای کامل برای فعالیت‌های بشری می‌باشد.

بنابراین، عقیده‌ی توحید، وجوب تحکیم و حکمیت شریعت اسلامی را اقتضا می‌کند. و عمل به احکام شریعت از مقتضیات توحید می‌باشد.^۱ با این همه باز هم منکر زشتی که هیچکس فکرش را نمی‌کرد، اتفاق افتاد و آن دست کشیدن از شریعت الله عزوجل بود. و بزرگ‌تر و تلخ‌تر از آن، متهم کردن شریعت به عجز و ضعف و ناتوانی و جمود می‌باشد. و اینکه شریعت توانایی آن را ندارد که با روح عصری که در آن هستیم و پیشرفت و ترقی همگانی آن، موافقت و همراهی کند. و بدین امر تنها در حد سخن گفتن اکتفا نکرده و بلکه از این هم تجاوز کرده و شریعت را متهم به بیگانه بودن با بسیاری از جوانب زندگی کرده است و به جای آن قوانین وضعی فرانسوی و آمریکایی و انگلیسی و سوسیالیستی و دیگر قوانین مستبد و نادرست را حل کننده اوضاع دانسته است.

و مثال آن‌ها در این مورد، همچون مثال سوسکی است که از بوی خوش مشک اذیت شده و بلکه با بوی متعفن در مستراح زندگی کرده و از این وضع خود بسیار شادمان است. گاهی بسیاری از نادانان و ناآگاهان چنین گمان نموده و فکر می‌کنند که تشریح و نظام قانونی بشری، از جمله تشریح و قوانین وضعی ملحدین و زنادقه و سکولارها و کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و سرمایه‌داران و طرفداران دموکراسی و دیگر کسانی که هوی و هوس‌شان بر آن‌ها حکم می‌کند و شهوات و شبهات بر آن‌ها سیطره دارند، بسان کشتی نجات دهنده‌ای است که ایشان را از وسط بادهای طوفان و امواج متلاطم و فتنه‌های ویرانگر و تاریکی‌های بسیار سیاه که بسیاری از مردم در آن همچون کسی که شیطان سخت او را دچار جنون و دیوانگی کرده، تلو تلو می‌خورند، نجات می‌دهد؛ و این گونه همگی آن‌ها نامراد و زیانمند گردیدند: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

۱- من کتاب «وجوب تحکیم الشریعة الإسلامية، للشیخ الفاضل مناع خلیل القطان».

﴿المائدة: ۵۰﴾ «آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟» و چه کسی حکمش از حکم الله عزوجل نیکوتر و بهتر است؟ و چه کسی تشریح و قانون‌گذاری وی از تشریح و قانون‌گذاری الله عزوجل، نیکوتر و بهتر است؟ چه کسی ادعا می‌کند که به مخلوقات از خالق و مدبر امورشان داناتر است؟ و چه کسی گمان می‌کند که وی به احوال مردم و آنچه بدان در هر زمان و مکانی نیاز دارند، داناتر و آشناتر از خالق مردم است؟ ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ﴿[المالك: ۱۴]﴾ «مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!» آیا الله عزوجل نمی‌دانست که اوضاع تغییر خواهد کرد؟ و امور دگرگون خواهد شد؟ و چیزهای جدیدی ایجاد خواهد شد؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند که الله عزوجل تغییرات احوال و امور را نمی‌داند. (العیاذ بالله)

مقوله مهم شیخ محمد بن ابراهیم در انواع کفر اعتقاد

شیخ محمد بن ابراهیم رحمه‌الله در رساله‌اش: «تحکیم القوانين» می‌گوید: «ابن کثیر می‌گوید: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ ﴿[المائدة: ۵۰]﴾ یعنی برای کسی که از الله عزوجل شریعت را دریافت کرده و بدان ایمان آورده و یقین کرده و دانسته که الله عزوجل آگاه‌ترین و دادگرتترین و استوارترین کسانی است که دادگری و فرمانروایی از او انتظار می‌رود و از پدر نسبت به فرزندش، به مخلوقاتش مهربان‌تر است و عالم و قادر به هر چیزی بوده و در هر چیزی عادل می‌باشد، چه کسی حکمش از الله عزوجل عادلانه‌تر است.

پس از این شیخ محمد بن ابراهیم انواع کفر اعتقادی را مطرح کرده و می‌گوید:

- ۱- دسته‌ی اول آن است که حاکمی که به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم می‌کند، احق بودن حکم الله متعال و رسولش را انکار می‌کند.

۲- دسته دوم آن است که حاکمی که به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم می‌کند، حقانیت حکم الله متعال و رسولش را انکار نکرده ولی اعتقاد دارد که حکم غیر رسول الله ﷺ در حکمیتی که مردم در زمان اختلاف با یکدیگر بدان نیاز دارند بهتر و کامل‌تر و فراگیرتر از حکم رسول الله ﷺ می‌باشد چه به طور مطلق و یا در حوادث و اتفاقاتی که در طول زمان و تغییرات اوضاع پدید می‌آید. تردیدی نیست که این نوع نیز کفر می‌باشد. چرا که برتری دادن قوانین بشری که در واقع ساخته و پرداخته‌ی اذهان و پس مانده‌ی افکار بشر است، بر قوانین الله الحکیم الحمید می‌باشد.

احکام و قوانین الله و رسولش ﷺ با اختلاف زمان‌ها و تغییر اوضاع و حوادث تغییر نمی‌کند، چرا که هیچ مساله‌ای نیست - هر چه که باشد - مگر اینکه حکم آن در کتاب الله عزوجل و سنت پیامبرش ﷺ یا به صورت نص واضح و آشکاری و یا به صورت استنباطی وجود دارد، حال برخی آن‌ها را می‌فهمند و برخی دیگر نمی‌فهمند.

و معنای اینکه علما گفته‌اند که فتوی با تغییر اوضاع، تغییر می‌کند چنان نیست که افرادی که بهره‌ی اندکی از علم دارند و یا شناخت و درک درستی از احکام دین و اسباب و حکمت‌های آن ندارند، تصور می‌کنند؛ چنان‌که گمان برده‌اند تغییر فتوا بر اساس خواسته‌های شهوانی، حیوانی و اهداف مادی و تخیلات انحرافی قابل تغییر است، لذا مشاهده می‌شود که سرسختانه از موضع خود دفاع کرده و نصوص را تا بتوانند پیرو نظریات خود قرار می‌دهند و در همین راستا معنای آیات و احادیث را تغییر می‌دهند و عوض می‌کنند.

اما مقصود علما از تغییر فتوا با تغییر اوضاع و زمان، آن است که: «فتوا با اصول شریعت و علت‌هایی که باید رعایت شوند و همچنین با مصلحت‌هایی که مراد الله و رسولش می‌باشند سازگار باشد». بدیهی است که طرفداران قوانین ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر از این چیزها به دور هستند و آن‌ها به هیچ چیز جز آنچه با اهداف و خواسته-

های‌شان سازگار باشد هر چه که باشد، توجه ندارند و واقعیت‌های جاری بهترین گواه بر این حقیقت است.^۱

۱- سوم: حاکم معتقد است که قوانین ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر از قوانین قرآن و سنت، بهتر نیست بلکه همانند آن است، چنین حاکم و فرمانروایی نیز همانند دو نوع اول کافر و از دین خارج است، چرا که اعتقاد او ایجاب می‌کند که مخلوق و خالق با هم برابر هستند و چنین اعتقادی با آیه‌ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و آیات دیگری که بیانگر کمال یکتایی پروردگار و منزّه بودن او تعالی از همانندی با مخلوقات در ذات، صفات، افعال و داوری بین مردم در مسایل اختلافی است، مخالف می‌باشد. و درحقیقت این افراد مخالف آیات فوق هستند و آن‌ها را رد می‌کنند.

چهارم: شخص چنین اعتقادی ندارد که حکم‌کننده‌ی به قوانین غیر الهی همانند حکم‌کننده‌ی به (قرآن و سنت) است. چه رسد به این که آن‌را بهتر بداند، اما معتقد است حکمرانی با قانونی که مخالف با قوانین قرآن و سنت است، جواز دارد، چنین فردی همانند حاکمانی که ذکر کردیم (کافر) است و هر حکمی که برای آن‌ها مصداق دارد بر وی نیز صادق می‌آید، چرا که معتقد به چیزی است که با نصوص صحیح و صریح قطعی حرام است.

پنجم: این نوع (عدم حکم به قوانین قرآن و سنت) بزرگترین، فراگیرترین و آشکارترین موردی است که با شریعت از روی عناد و در جهت نابودی احکام الهی و به هدف مخالفت با الله و رسولش انجام می‌گیرد و از نگاه جمع بندی و ترتیب، اصل، فرع، شکل، نوع، حکم، لازم الاجرا بودن و داشتن منبع و مرجع شباهت زیادی با دادگاه‌های اسلامی دارد. همان‌طور که دادگاه‌های شرعی منابع و مراجعی دارد که همه به قرآن و سنت بر می‌گردد، منابع این قوانین و مراجع آن قانون فرانسه، قوانین کشور آمریکا، قوانین کشور انگلستان و دیگر قوانین مذاهب و ادیان خود ساخته‌ای است که منتسب به شریعت هستند که قوانین این دادگاه‌ها از مجموعه این‌ها تلفیق شده است. هم اکنون این دادگاه‌ها در بسیاری از شهرها و کشورهای اسلامی با آمادگی و امکانات کامل مشغول به کار هستند و مردم دسته دسته به این‌ها رجوع می‌کنند و قضات در این دادگاه‌ها در میان مردم با قوانین مخالف قرآن و سنت، قضاوت می‌کنند. مردم را بر اجرای قوانین این دادگاه‌ها ملزم می‌کنند که باید آن‌را قبول نمایند و پذیرش آن‌را بر مردم الزامی کنند. چه کفری بالاتر از این است و چه چیزی بیشتر از این با رسالت محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم مخالف است!!!

پس ای گروه خردمندان و ای فرهیختگان و عاقلان! چگونه می‌پسندید که دستورات افرادی همانند خودتان و اندیشه‌های امثال خود شما بر شما به اجرا در آید و یا نظر افرادی که بیش از شما کمتر است و خطا و اشتباه در حق‌شان جایز است و حتی خطاها و اشتباهات‌شان از نظریات صحیح آن‌ها به مراتب بیشتر است. حتی در قوانین و احکام‌شان چیز صحیحی وجود ندارد؛ مگر مسایلی که به صورت نص یا استنباط برگرفته از دستورات الله و رسولش است. آیا می‌گذارید که آنان در جان‌ها، خون‌ها، آبرو و شرف، خانواده‌ها، همسران و فرزندان، اموال و سایر حقوق (فردی و اجتماعی) شما قضاوت کنند و قوانین الله و رسولش که مصون از اشتباه هستند و هیچ گونه باطلی از پیش رو و نه از پشت سر به آن راه ندارد چرا که از جانب پروردگار حکیم و حمید نازل شده است ترک کنند و بی‌اعتبار شمارند؟!!!!

پذیرش حکمیت و قوانین پروردگار، در واقع تسلیم شدن در برابر خالق است که آن‌ها را آفریده تا او تعالی را عبادت کنند، لذا همان طور که سجده برای مخلوق جایز نیست و فقط برای الله جایز است، مردم موظف هستند فقط الله را عبادت کنند و مخلوق را عبادت نکنند به همین صورت نباید تسلیم فرمان و داوری کسی جز پروردگاری شوند که حکیم، علیم، حمید، رؤف و رحیم است. نه حکم و قانون مخلوق ستم پیشه و جاهل که تردیدها، شهوت‌ها، شبهه‌ها وی را هلاک گردانیده است. بر دلشان غفلت سنگدلی و تاریکی‌ها چیره است. به این ترتیب بر خردمندان لازم است که خود را از چنین مهلکه‌ای نجات دهند، چرا که حکومت مطابق قوانین ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر به بردگی کشاندن انسان و حکمرانی بر مبنای هواها، هوس‌ها، اشتباهات و خطاهاست. علاوه بر این مصداق این آیه قرار خواهند گرفت: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [المائدة: ۴۴] «هرکس به آنچه الله نازل کرده است، حکم [قضاوت و داوری] نکند، کافر است».

ششم: آنچه بسیاری از سران عشایر و قبایل صحرا نشین و... به نقل از ماجراهایی که برای پدران و اجدادشان پیش آمده است و از عادات و رسوم‌شان به شمار می‌رود و در اصطلاح محلی آن‌را (سلوم) می‌نامند که از پدران‌شان به ارث برده‌اند و در میان خود بر اساس آن حکم و قضاوت می‌کنند و در هنگام اختلاف و مراجعه و حکم آن‌را به مرحله‌ی اجرا می‌گذارند، از باقی مانده‌های جاهلیت و اعراض و روی‌گردانی از فرمان الله و رسول است. لاحول ولاقوة الا بالله.

قسم دوم: کفر عملی است که حاکمی را که به غیر آنچه الله متعال نازل کرده حکم نموده، از دین خارج نمی‌گرداند، آن طور که ابن عباس رضی الله عنه آیه‌ی: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

آه از این فتنه‌های خطرناک، آه از این بیماری دردناک؛ براستی که این امر بسیار خطرناک می‌باشد. براستی امت از نقطه بلند و پرآوازه‌ی خود به ورطه‌ی خواری و ذلیلی و سستی سقوط نکرد مگر روزی که از کتاب پروردگارش و سنت رسولش ﷺ جدا شد و شروع به زبان دراز کردن گاهی به سوی شرق ملحد و گاهی به سوی غرب کافر کرد؛ درحالی که در مقابل وی آبخوری گوارا و چشمه‌ای زلال و صاف و ریسمانی نیرومند و نوری واضح و روشن و مصدر عزت و شرف و رهبری و فرماندهی بود.

به الله سوگند هرگز امت به هویت و کرامت و سروری و رهبری‌اش باز نمی‌گردد مگر زمانی که در تمامی امور زندگی به سوی الله عزوجل، خالق و سازنده‌اش، بازگشته و مطیع و فرمانبردار و تسلیم در برابر او جل جلاله باشد. همانطور که الله عزوجل بدان امر کرده و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به طور کامل وارد اسلام شوید». حافظ ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «الله عزوجل بندگانش را که بدو ایمان آورده و رسولش ﷺ را تصدیق

الْكُفْرُونَ ﴿٤٤﴾ [المائدة: ۴۴] را تفسیر کرده است. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه، این نوع کفر را از درجه‌ای پایین‌تر از کفر اکبر دانسته است (کفر دون کفر).

ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرمود: این نوع کفر، کفری نیست که شما به آن گرایش دارید. «ابن کثیر (۶۲/۲)». مطابق گفته‌ی ابن عباس کسانی که حکم به غیر ما انزل الله می‌کنند، در درجه‌ای پایین‌تر از کفر اکبر قرار دارند که در واقع هوای نفس، حاکم و قاضی را وادار می‌کند که به غیر «ما أنزل الله» حکم کند حال آن که معتقد است حکم الله و رسولش حق است و قبول دارد که خودش در اشتباه بوده و از هدایت منحرف است. هر چند این نوع کفر فرد را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌گرداند لیکن گناه و معصیت بزرگی است که از تمام گناهان کبیره مانند: زنا، نوشیدن شراب، دزدی، سوگند دروغ و... بزرگتر است؛ زیرا این معصیتی است که الله تعالی آنرا در کتاب خود کفر نامیده است و اگر بزرگ‌تر از گناهان کبیره نبود آنرا کفر نمی‌نامید.

از الله تعالی خواهیم که همه‌ی مسلمانان را در بازگشت به کتاب خود با خشنودی و فرمانبرداری متحد کند که او توانا و قادر بر این است! (به نقل از کتاب تحکیم القوانین) (مترجم)

کرده‌اند، امر فرموده که تمامی دستگیره‌های اسلام و شرایع آنرا بگیرند و نیز به تمامی اوامر آن عمل کرده و تمامی نواهی آنرا ترک کنند.

عوفی از ابن عباس و مجاهد و طاووس و ضحاک و عکرمه و قتاده و سدی و ابن زیاد در مورد این کلام الله عزوجل ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ نقل می‌کند که می‌گویند: یعنی به طور کامل وارد اسلام شوید. و ضحاک از ابن عباس و ابوالعالیه و ربیع بن انس روایت می‌کند که گفتند: ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ یعنی به طور کامل در طاعت الله عزوجل درآئید.^۱ سپس ابن کثیر می‌گوید: الله عزوجل همه‌ی بندگان مومنش را امر فرموده که به تمامی شعبه‌های ایمان و شرایع اسلام که بسیارند، تا آنجا که می‌توانند عمل کنند.»

و قرطبی رحمه‌الله می‌گوید: «از آنجایی که الله عزوجل بیان فرمودند که مردم بر سه دسته مومن و کافر و منافق می‌باشند، پس فرمودند: بر یک ملت واحد باشید و بر اسلام جمع شوید و بر آن ثابت قدم بمانید. «السلام» در اینجا به معنای اسلام می‌باشد. و این نظر مجاهد بوده و ابومالک آنرا از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است.

سپس امام قرطبی می‌گوید: و امام طبری حمل لفظ را بر معنای اسلام ترجیح داده است.^۲ و معنای آیه را شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی برای ما به روشنی بیان کرده و می‌گوید:^۳ «این دستوری است از جانب پروردگار که در آن از مومنان می‌خواهد ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ کاملاً وارد دین اسلام شوند، بگونه‌ای که همه‌ی اوامر آنرا به جا آورند و هیچ چیزی از آنرا ترک ننمایند و هوی و هوس خویش را پروردگار و معبود قرار ندهند، بدین ترتیب که امری که شریعت آنرا واجب کرده است، چنانچه با

۱- تفسیر ابن کثیر، (۱/۲۵۵) طبعه دارالمعرفة.

۲- الجامع لأحكام القرآن (۳/۲۲، ۲۳) وتفسیر الطبري (۲/۱۱۹) ط. دارالسلام.

۳- تیسیر الکریم الرحمن لسورة البقرة، ۲۰۸.

خواهشات و آرزوهای نفسانی آنان سازگار باشد، آنرا انجام داده و اگر با آرزوهای شان سازگار نباشد، آنرا ترک کنند؛ زیرا واجب است که هواهای نفسانی تابع و پیرو دستورات دین باشد. و باید به اندازه‌ی قدرت و توانایی خویش اعمال خیر انجام دهند و در آنچه توان آنرا ندارند، با نیت و قلب بدان پردازند تا از اجر و پاداش آن بی‌نسیب نمانند. بنابراین التزام و پایبندی به دستوراتی که الله عزوجل فرستاده است، بدون کمترین تردیدی واجب است. و در حقیقت این همان عبادتی است که حق الله عزوجل نسبت به بندگانش می‌باشد.

شیخ محمد بن ابراهیم رحمه الله در بیان اینکه تحکیم و قانونگذاری شریعت الله عزوجل همان معنای شهادتین می‌باشد می‌گوید:^۱ «تحکیم شریعت الله عزوجل و نه تحکیم غیر آن، نیمه‌ی دیگر عبادت الله عزوجل و نه عبادت غیرالله می‌باشد، چرا که مضمون شهادتین آن است که الله عزوجل تنها معبود بر حق بوده و هیچ شریکی برای او قرار داده نشود و فقط رسول الله کسی باشد که با آنچه با آن از جانب الله متعال آمده، از او پیروی شده و داور و حکم باشد. و شمشیرهای جهاد جز بدین سبب و نیز جز به منظور محقق ساختن آن در انجام و ترک انجام و تحکیم در زمان نزاع و اختلاف، از غلاف بیرون کشیده نشده است.»

علامه شنفیطی رحمه الله در «أضواءالبیان» می‌گوید:^۲ «بدان که الله عزوجل در آیات بسیاری صفات کسی را که مستحق آن است که حکم برای او باشد، بیان کرده است، لذا بر هر عاقلی لازم است که در این صفات ذکر شده که إن شاء الله آنها را توضیح خواهیم داد، تامل کند و نیز در مقابل، در صفات بشری که قوانین وضعی را قانون‌گذاری می‌کند، تامل کند و ببیند که آیا صفات کسی که بایستی تشریح و قانون‌گذاری برای او باشد در بشر وجود دارد؟ - برآستی که الله عزوجل از اینکه در تشریح و قانونگذاری شریکی

۱- فتاوی و رسائل محمد بن ابراهیم (۲۵۶/۱۲).

۲- أضواء البیان (تفسیر سورة الشوری، ۱۰).

داشته باشد، برتر و منزه و پاک است - بدین ترتیب اگر صفات تشریح کننده بر بشر منطبق بود، که هرگز این گونه نمی باشد، پس از آن ها پیروی کند و اگر آشکار شد که بشری که قانونگذاری می کند حقیرتر و فرومایه تر و ذلیل تر و کوچک تر از آن است که قانونگذاری کند، پس بایستی که آن ها را در جایگاه بشری خود قرار داده و او را تا حد مقام ربوبیت بالا نبرد.

براستی الله عزوجل پاک است از آنکه برای او در عبادتش یا حکمش یا فرمانروایی اش شریکی باشد.

از جمله آیاتی که الله عزوجل در آن صفات کسی را بیان می کند که حکم و تشریح برای او می باشد، آن است که می فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰] «در هر چیزی که اختلاف پیدا کردید داوری آن به الله واگذار می گردد».

پس از آن در مقام بیان صفات کسی که حکم برای او می باشد، می فرماید: ﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۱۰﴾ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۲﴾﴾ [الشوری: ۱۰-۱۲] «چنین داوری الله است که پروردگار من است و من بدو پشت می بندم، (و برای قضاوت در منازعات و رفع اختلافات و حل مشکلات) به (کتاب) او مراجعه می کنم. او آفریننده آسمان ها و زمین است. او شما را به صورت مرد و زن و چهارپایان را به شکل نر و ماده در آورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما (انسان ها و تولید و تکثیر نسل حیوان ها) می افزاید. هیچ چیزی همانند الله نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می ماند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می نماید و از جمله زاد و ولد انسان ها و حیوان ها را می پاید). کلیدهای آسمان ها و زمین در دست اوست. برای هرکس که بخواهد روزی را فراوان و یا کم می گرداند. او از همه چیز کاملاً آگاه

است».

آیا در کافران فاجری که نظام و قانونی شیطانی تشریح نموده و قانون‌گذاری می‌کنند، کسی هست که مستحق آن باشد که به پروردگاری وصف گردد که امور به سوی او باز می‌گردد و بر او توکل می‌شود و خالق آسمان‌ها و زمین است، یعنی خالق و مخترع آن‌ها بدون مثالی پیشین باشد و برای همیشه زوج‌هایی را آفریده است؟

پس ای مسلمانان بر شما لازم است که صفات کسی را بدانید که مستحق حکم و تشریح و قانون‌گذاری و حلال و حرام کردن می‌باشد و تشریح و قانون‌گذاری کافر خسیس و حقیر و جاهل را نپذیرید.

و از جمله آیاتی که بیانگر صفات کسی است که مستحق تشریح و قانون‌گذاری می‌باشد، آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۲۶] «تنها او است که غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند. شگفتا او چه بینا و شنوا است! (او همه چیز را می‌بیند و همه چیز را می‌شنود! ساکنان آسمان‌ها و زمین) بجز الله برای‌شان سرپرستی نیست (که عهده‌دار امور آنان شود) و در فرماندهی و قضاوت خود کسی را انباز نمی‌گرداند».

آیا در میان کافران فاجری که قانون‌گذاری می‌کنند، کسی مستحق آن هست که این-گونه وصف گردد که برای او غیب آسمان‌ها و زمین می‌باشد؟ و یا شنوایی و بینایی او در حدی می‌باشد که همه‌ی مسموعات را شنیده و همه‌ی آنچه که هست، می‌بیند؟ و برای هیچکس جز او ولی و مددکاری نمی‌باشد؟!

براستی که الله عزوجل از اینکه شریکی و همتا و همانندی در این امور داشته باشد، پاک و منزه بوده و در مرتبه بسیار والاتر و برتری از آن می‌باشد.

و از جمله آیاتی که بر این مساله دلالت دارد، آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ

تُرْجَعُونَ ﴿۸۸﴾ [القصص: ۸۸] «همراه الله معبود دیگری را به فریاد مخوان. جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد. همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود. فرماندهی از آن اوست و بس؛ و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتاب احوال و اعمال-تان رسیدگی می‌کند و در میان‌تان داوری خواهد کرد)».

آیا در کافران فاجری که قانون‌گذاری می‌کنند کسی هست که مستحق آن باشد که این‌گونه وصف گردد که او اله واحد است و هر چیزی غیر از وجه او هلاک و نابود می‌گردد؟ و مخلوقات به سوی او باز می‌گردند؟

پاک و منزّه است پروردگاران و بسیار بزرگوارتر و مقدس‌تر از آن است که مخلوق ذلیلش با صفات او وصف گردد.

و از آیاتی که بر این مسأله دلالت دارد آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصْلِينَ﴾ [الأنعام: ۵۷] «حکم تنها حکم الله می‌باشد، حقیقت را بیان می‌کند و او بهترین داوران و جداکنندگان (حق از باطل) است».

آیا در کسانی که شریعت و قانون وضع می‌کنند، کسی هست که مستحق آن باشد که به پیروی از حق و بیان آن و بهترین جداکنندگان حق از باطل، وصف گردد؟

و از آیات دیگر آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنَ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ ءَإِنَّ لِلَّهِ أَذْنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ [یونس: ۵۹] «بگو: به من بگوئید: آیا چیزهایی را که الله برای شما آفریده و روزی شما کرده است و (خودسرانه) بخشی از آنها را حرام و بخشی از آنها را حلال نموده‌اید، بگو: آیا الله به شما اجازه داده است (که از پیش خود چنین کنید) یا این که بر الله دروغ می‌بندید (و از زبان الله چیزهایی می‌گوئید و می‌کنید که الله بدانها دستور نداده است؟)».

آیا از میان کسانی که ذکرشان گذشت، کسی هست که مستحق آن باشد که این‌گونه توصیف گردد که او کسی است که رزق را برای مخلوقات، نازل می‌کند و حلال و حرام جز با اجازه‌ی او ممکن نیست؟ چرا که ناگزیر کسی که رزق را خلق کرده و آنرا نازل

می‌گرداند، همان کسی است که تصرف در روزی با حرام و حلال کردن آن برای اوست؟ براستی که الله عزوجل پاک و منزه است از آنکه شریکی برای او در تحلیل و تحریم باشد.»

براستی این قضیه از خطرناک‌ترین قضایای عقیده می‌باشد که در آن یا اسلام است یا جاهلیت؟ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «آیا آن‌ها خواهان حکم جاهلیتند؟ و برای قومی که یقین دارند، حکم چه کسی از حکم الله بهتر است.»

حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه، بر کسانی که از حکم الله عزوجل که در برگیرنده هر خیری و نهی کننده‌ی از هر شری می‌باشد، روی-گردانده و به سوی غیر آن از آراء و امیال و اصطلاحاتی که دیگران بدون سندی از شریعت الله عزوجل وضع کرده‌اند، روی آورده‌اند، این عمل‌شان را انکار کرده است. همانطور که اهل جاهلیت در بین خود به گمراهی‌ها و جهالت‌هایی که با آراء و نظریات و امیال و اهواءشان وضع کرده بودند، حکم می‌کردند و همانطور که قوم تاتار به سیاست‌های پادشاهی، که برگرفته از آراء و نظریات پادشاهشان چنگیز خان بود، حکم می‌کردند. چنگیزخان قانون یاسق را برای‌شان وضع کرده بود که در واقع آن کتابی شامل احکام اسلامی بود که آن احکام را از شرایع متفاوت از جمله یهودیت و نصرانیت و اسلام و غیر آن‌ها گرفته بود و در آن بسیاری از احکام تنها برخاسته از نظر و هوا و هوس خود وی بود. و بدین گونه شریعتی را برای فرزندانش مقدر کرد تا از آن پیروی کرده و بر آن حکم کرده و آنرا بر کتاب الله عزوجل و سنت رسولش، مقدم دارند. که هرکس چنین عمل کند، کافر بوده و جنگیدن با او واجب می‌باشد، تا اینکه به حکم الله و رسولش باز گردد و در مسائل کوچک و بزرگ به غیر آن حکم نکند»^۱.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۳.

براستی این قضیه، از خطرناکترین قضایای عقیده می‌باشد که در آن یا کفر می‌باشد و یا ایمان!! الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴] «و هر که مطابق آیات الهی حکم نکند، آن‌ها واقعاً کافرند».

علامه شنقیطی رحمه‌الله در «أضواء البیان» می‌گوید: «آنچه از سیاق و ظاهر آیات برمی‌آید، آن است که آیه‌ی: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ در مورد مسلمانان نازل شده است، چرا که الله عزوجل قبل از آن، مسلمانان این امت را مخاطب قرار داده و فرموده است: ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوُا اللَّهَ وَآخِشُوا اللَّهَ وَآخِشُوا النَّاسَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ «پس، از مردم مترسید، از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک بفروشید». و پس از آن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ بنابراین، مخاطب مسلمانان می‌باشد، همانطور که از سیاق آیات و ظاهر بر می‌آید. بر این اساس است که کفر گاهی کفر اصغر (کفر دون کفر) می‌باشد و گاهی انجام آن به همراه حلال شمردن آن و یا قصد انکار احکام الله عزوجل و رد آن‌ها با وجود علم بدان بوده که کفر اکبر می‌باشد؛ اما کسی که بر اساس و مبنایی جز حکم الله عزوجل حکم می‌کند، درحالی‌که می‌داند با این کار مرتکب گناه شده و عملی قبیح و زشت انجام داده و تنها هوی و هوسش او را بدان واداشته است، در این صورت، همچون سایر مسلمانانی می‌باشد که گناهی را مرتکب می‌شوند. و سیاق قرآن همچنین بیانگر آن است که آیه ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ در مورد یهود و آیه‌ی ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾ در مورد نصاری می‌باشد.

بدان که توضیح این بحث از این قرار است:

هریک از الفاظ «الکفر، الفسق، الظلم» که در شرع اطلاق می‌شوند، گاهی مقصود از آن‌ها معصیت و گناه و گاهی مراد از آن‌ها کفری است که صاحبش را از دین خارج می‌گرداند. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ و هرکس به آنچه الله عزوجل نازل کرده بر مبنای مخالفت و ابطال حکم الله عزوجل، حکم نکند، پس ظلم و فسق و کفرش، عبارت

از کفری است که او را از دین خارج می‌گرداند و هرکس به آنچه الله عزوجل نازل کرده، با این اعتقاد که وی مرتکب حرامی شده و عملی قبیح مرتکب گشته، حکم نکند، کفر و فسق و ظلمش، عبارت است از کفری که وی را از دین خارج نمی‌گرداند.

دانستی که آیه اول در مورد مسلمانان و آیه‌ی دوم در مورد یهود و آیه‌ی سوم در مورد نصاری می‌باشد و نصوص وارده از آیات و احادیث را نمی‌توان در شان نزول آنها محصور کرد و به موارد مشابه آن نسبت نداد، بلکه معنا و مفهوم عمومی آیات و احادیث مبنای عمل قرار می‌گیرد؛ و تحقیق احکام مختلف آنچه بود که مشاهده کردی و علم نزد الله عزوجل می‌باشد»^۱.

ابن الجوزی رحمه‌الله در تفسیر این آیه می‌گوید^۲: «و فصل الخطاب آن است که هرکس بر آنچه الله عزوجل نازل کرده، بر مبنای انکار آن حکم نکند درحالی که می‌داند الله عزوجل آن را نازل کرده است چنان‌که یهود مرتکب این امر شدند، چنین شخصی کافر می‌باشد؛ و هرکس به آنچه الله عزوجل نازل کرده، بر مبنای تمایلات و خواهشات نفسانی و هوی و هوس و نه انکار آن، حکم نکند، چنین شخصی ظالم و فاسق می‌باشد. علی ابن طلحه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که وی فرمود^۳: هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند کافر است و هرکس بدان اقرار کرده و بدان حکم نکند، فاسق و ظالم است.

۱- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن (ج ۲، ص ۹۳، ۹۴).

۲- زادالمسیر (۲/۳۶۶، ۳۶۷).

۳- أخرجه الطبري في تفسيره (۱۲۰۱) من طريق علي بن أبي طلحة عن ابن عباس قوله. قلت: وعلى بن أبي طلحة لم يسمع من ابن عباس قال الألباني: لكنه جيد في الشواهد (الصحيححة ۶/ ۱/ ۱۱۴).

و طبری در تفسیرش و حاکم در مستدرک و مروزی در «تعظیم قدر الصلاة» و ابن عبدالبر در تمهید^۱ از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کنند که گفت: هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر است. برآستی آن کفری نیست که به سوی آن می‌روند و آن کفری که شخص را از دین خارج کند، نمی‌باشد. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ کفر دون کفر (کفر اصغر) می‌باشد.

علامه قرطبی در «الجامع لأحكام القرآن» می‌گوید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و «الظالمون» و «الفاستقون» تمامی این آیات در مورد کفار نازل شده است و گفته شده در آن اضمار و پوشیدگی می‌باشد، بدین معنا که هرکس بر مبنای رد قرآن و انکار احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله بدانچه الله عزوجل نازل کرده، حکم نکند، کافر می‌باشد. که ابن عباس و مجاهد این را گفته‌اند. و آیه در این مورد عام می‌باشد. ابن مسعود و حسن می‌گویند: این آیات در مورد هرکس که به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم کند از جمله مسلمانان و یهود و کفار، عام می‌باشد. یعنی زمانی که معتقد بر حلال بودن آن باشند، اما اگر کسی این عمل را مرتکب شود، درحالی که معتقد بر ارتکاب حرام باشد، وی از مسلمانان فاسق می‌باشد و امر وی در اختیار الله عزوجل می‌باشد، بخواهد او را عذاب کند و یا او را ببخشد^۲.

و حافظ ابن کثیر در تفسیرش اقوال بسیاری را ذکر کرده و می‌گوید: «براء بن عازب و حذیفه بن یمان و ابن عباس و ابومجلز و ابورجاء عطاردی و عکرمه و عبید الله بن عبدالله و حسن بصری و ... می‌گویند: این آیات در شان اهل کتاب نازل گشته است. و حسن بصری افزوده و گفته است: و آن نیز بر ما واجب است. و سدی می‌گوید: ﴿وَمَنْ

۱- أخرجه الطبري (۱۲۰۹۱) والحاکم في المستدرک (۳۴۲/۲) المروزی في تعظیم قدر الصلاة (۵۶۶) وابن

عبد البر في التمهید (۴/۲۳۷).

۲- انظر الجامع لأحكام القرآن العظيم (۵/۱۱۰) طبعة الهيئة المصرية العامة للكتاب.

لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ و هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرد، عمداً یا مستبدانه و ستمگرانه ترک کند، درحالی که می‌داند، وی از کافران می‌باشد. و علی ابن طلحه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که در مورد این آیه فرمود: هرکس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر می‌باشد و هرکس بدان اقرار کند، (و بدان حکم نکند) ظالم و فاسق می‌باشد.

و عبدالرزاق نیز می‌گوید: «معمر از ابن طاووس روایت می‌کند که گفت: از ابن عباس در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾﴾ سوال شد که گفت: آن کفر است. ابن طاووس می‌گوید: این کفر همچون کفر کسی که به الله عزوجل و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران کفر می‌ورزد، نمی‌باشد.

و ثوری از ابن عباس از عطاء روایت می‌کند که گفت: این نوع کفر، کفر دون کفر (کفر اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) و فسق دون فسق (فسق اصغر) می‌باشد. که آن را ابن جریر روایت کرده است.^۲

و امام بغوی در تفسیرش می‌گوید: ابن عباس و طاووس می‌گویند: آن کفری که فرد را از دین خارج کند، نمی‌باشد، بلکه هرگاه این عمل را مرتکب شود نسبت به آن کافر شده است و چنین شخصی همچون کسی که به الله عزوجل و روز قیامت کفر می‌ورزد، نمی‌باشد. عطاء می‌گوید: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد. و عکرمه می‌گوید: معنای آیه چنین است: هرکس بر مبنای انکار آنچه الله عزوجل نازل کرده، بدان حکم نکند، قطعاً کافر است و هرکس بدان اقرار کرده و به آن حکم نکند، ظالم و فاسق می‌باشد.^۳

۱- فی تفسیره (۱/ ۱۹۱) ط مکتبه الرشد ومن طریقہ الطبری فی تفسیره (۱۲۰۵۵).

۲- انظر تفسیر القرآن العظیم للحافظ ابن کثیر (۲/ ۵۸) طبعه دارالجیل، بیروت.

۳- انظر: معالم التنزیل فی التفسیر والتأویل (۲/ ۲۶۰) وما بعدها طبعه دارالفکر.

و امام شوکانی در تفسیر آن، اقوالی مشابه آنچه پیشتر گذشت، ذکر می‌کند و می‌گوید: و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم حدیثی را از ابن عباس رضی الله عنه تخریج کرده‌اند که در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) می‌گوید: هرکس حکمی را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر می‌باشد و هرکس بدان اقرار ورزیده و بدان حکم نکند، ظالم و فاسق می‌باشد.

و فریابی و سعید بن منصور و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم و بیهقی در سنن حدیثی را از ابن عباس رضی الله عنه در مورد این کلام الله متعال: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۲) تخریج کرده‌اند و حاکم آن را صحیح دانسته است که می‌گوید: آن کفری نیست که به سوی آن می‌روند و آن کفری که صاحبش را از دین خارج گرداند، نمی‌باشد بلکه کفر دون کفر (کفر اصغر) می‌باشد؛ و عبد بن حمید و ابن منذر روایتی را از عطاء بن ابی رباح تخریج کرده‌اند که در مورد این آیه می‌گوید: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد.^۱

بر این اساس امام ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «صحیح آن است که حکم به آنچه الله عزوجل آن را نازل نکرده است، بر حسب حال حاکم، شامل هر دو نوع کفر (کفر اصغر و کفر اکبر) می‌باشد. چنان‌که اگر حاکم معتقد به وجوب حکم به آنچه الله عزوجل نازل کرده، باشد و با این اعتقاد از روی سرکشی و نافرمانی، از آن رو بر گرداند و در عین حال اعتراف دارد که با این عمل مستحق عقوبت و عذاب می‌باشد، در این صورت این عملش کفر اصغر می‌باشد و اگر بر این اعتقاد باشد که حکم کردن به آنچه الله عزوجل نازل کرده، واجب نمی‌باشد و وی در عمل و ترک آن، مخیر است، با اینکه یقین دارد که آن حکم الله متعال است، در این صورت این عملش کفر اکبر می‌باشد. و اگر نسبت به آن

۱- انظر الدر المنثور في التفسير بالمأثور للسيوطي (۳/ ۸۷) طبعة دارالفکر.

جاهل بوده و در آن دچار اشتباه و خطا گشته و خطاکار بوده، حکم خطاکاران و کسانی که به اشتباه دچار عملی شده‌اند، برای وی می‌باشد»^۱.

پس از این امام ابن قیم با تفصیلی بدیع که کمتر همچون آن‌را در جایی دیگر می‌توان یافت، این مساله خطیر و مهم را توضیح داده و می‌گوید: «متضاد ایمان عملی، کفر عملی می‌باشد و متضاد ایمان اعتقادی کفر اعتقادی می‌باشد؛ و رسول الله ﷺ آنچه را که ما گفتیم، در حدیث صحیح اعلان کرده و فرمودند: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^۲. «دشنام دادن مسلمان فسق و جنگیدن با او کفر است». در این حدیث رسول الله ﷺ بین جنگیدن با مسلمان و دشنام دادن او تفاوت قائل شده‌اند، بگونه‌ای که دشنام دادن به مسلمان را فسق و جنگیدن با او را کفر قرار دادند و بدیهی است که مقصود رسول الله ﷺ کفر عملی بوده است نه کفر اعتقادی؛ و این کفر صاحبش را به طور کلی از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند همانطور که شخص زناکار و دزد و کسی که شراب می‌نوشد با این اعمال از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شوند، گرچه اسم ایمان از آن‌ها زائل می‌گردد.

این تفصیل، همان نظر صحابه‌ای است که داناترین امت به کتاب الله عزوجل و به اسلام و کفر و لوازم آن‌دو بودند. کسانی که چنین مسائلی جز از آن‌ها گرفته نمی‌شود. چرا که متاخرین مراد و مقصود آن‌ها را نفهمیده‌اند و به دو دسته تقسیم شده‌اند: گروهی صاحبان گناهان کبیره را از دین خارج می‌دانند و بر صاحبان آن‌ها به جاودانگی در آتش، حکم می‌کنند (خوارج) و گروهی صاحبان گناهان کبیره را مومنانی کامل الایمان می‌دانند (مرجئه) که آن‌ها غلو کرده و این‌ها جفا کرده‌اند. و الله عزوجل اهل سنت را بر راهی کامل و دیدگاه میانه و وسط هدایت کرده است، اهل سنتی که در میان مذاهب گوناگون به مانند اسلام در میان ملل دیگر می‌باشد. پس در اینجا کفر دون کفر (کفر اصغر) و نفاق

۱- مدارج المساکین، ج ۱/ ۳۳۷.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان باب خوف المؤمن من أن يحبط عمله وهو لا يشعر (۴۸) ومسلم، كتاب الإيمان، باب قول النبي ﷺ: سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ (۶۴).

دون نفاق (نفاق اصغر) و شرک دون شرک (شرک اصغر) و فسق دون فسق (فسق اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) می‌باشد. سفیان بن عیینه از هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) روایت می‌کند که فرمود: مقصود از آن کفری که به سوی آن می‌روند، نیست^۱. و عبدالرزاق می‌گوید: معمر از ابن طاووس از پدرش خیر داده که وی گفت: از ابن

۱- شیخ الإسلام ابن تیمیه در «اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم (۱/ ۲۰۸)» می‌گوید: «کفری که معرف به الف و لام باشد، غالباً جز به کفر اکبر حمل نمی‌شود؛ همچون این فرموده‌ی الله متعال در مورد کسانی که به غیر آنچه الله متعال نازل کرده حکم می‌کنند: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد این آیه وارد شده که می‌گوید: این کفر، کفری غیر از کفر (اکبر) می‌باشد (کفردون کفر)، که حاکم در مستدرک (۲/ ۳۱۳) از طریق هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده، از وی ثابت نیست. چرا که احمد و یحیی بن معین، هشام بن حجیر را ضعیف دانسته‌اند. علاوه بر این در این مورد، خلاف این قول نیز از وی روایت شده است. عبدالرزاق در تفسیرش از معمر از ابن طاووس از پدرش روایت می‌کند که از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد این آیه سوال شد: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آن کفر است. که این قول از ابن عباس محفوظ می‌باشد، یعنی آیه در اطلاق خود باقی است و اطلاق آیه بر این دلالت دارد که مقصود از کفری که ابن عباس رضی الله عنهما بدان تصریح کرده کفر اکبر می‌باشد. چگونه به اسلام کسی که شرع را کنار گذاشته و آنرا ترک می‌کند و بلکه آنرا با آراء یهود و نصاری و مشابه آنها تغییر داده و شرع را تبدیل کرده و ماهیت آنرا عوض می‌کند، حکم می‌شود؟ درحالی‌که علاوه بر اینکه این عمل وی، تبدیل شرع نازل شده می‌باشد، اعراض از شرع مطهر، که خود کفری مستقل است، می‌باشد. اما آنچه ابن جریر در تفسیرش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفته: (لیس کمن کفر بالله والیوم الآخر وبکذا وکذا) «این کفر همچون کفر به الله متعال و روز قیامت و کفر به چنین و چنان نیست، مراد از آن این نیست که حکم به غیر ما انزل الله کفر اصغر یا کفر دون کفر است؛ و هرکس این فهم و برداشت را از قول ابن عباس رضی الله عنهما داشته باشد، بر او لازم است که دلیل بیاورد و بر گمانش اقامه‌ی برهان کند. در صورتی که ظاهر کلام ابن عباس رضی الله عنهما بیانگر آن است که: کفر اکبر مراتب متفاوتی دارد که بعضی از آنها نسبت به بعضی

عباس رضی الله عنه در مورد این آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱۴) سوال شد، فرمود: آن کفر می‌باشد و این کفر مانند کفر به الله متعال و فرشتگان، کتب و رسلش نیست. و در روایت دیگری که از ایشان وارد شده، آمده که فرمود: کفری است که از دین خارج نمی‌کند. و طاوس گفته است: کفری نیست که از دین خارج کند. و کعب از سفیان از ابن جریج از عطاء روایت کرده که گفت: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد. و آنچه عطاء بدان تصریح کرده، برای کسی که قرآن را فهمیده، روشن و واضح بوده و در آن بیان شده است.

براستی الله متعال حاکمی را که بغیر ما انزل الله حکم می‌کند، کافر نامیده است و جاحد و منکر آنچه را که بر رسولش نازل کرده، نیز کافر نامیده است، درحالی که کفار نسبت به هم در یک حد مساوی و برابر نیستند. همچنین کافر، ظالم نامیده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آیه ۲۵۴ می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^(۱۵) «و کافران ستمگرند». و الله متعال متجاوز در حدود، نکاح، طلاق، رجعت و خلع را نیز ظالم نامیده است، الله عزوجل در سوره طلاق آیه ۱ می‌فرماید: ﴿...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾ «و هرکس از قوانین و مقررات الهی پافراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند». و پیامبرش یونس نیز فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۱۶) [الأنبياء: ۸۷] «معبود به حقی جز تو نیست و تو پاک و منزهی (از هرگونه

دیگر شدیدتر می‌باشد. بنابراین کفر به الله متعال و فرشتگان و روز قیامت شدیدتر از کفر حاکمی است که به غیر آنچه الله متعال نازل کرده حکم می‌کند و ما هم اینچنین می‌گوییم: براستی که کفر حاکمی که به غیر ما انزل الله حکم می‌کند، خفیف‌تر از کفر کسی است که به الله متعال و ملائکه و... کفر ورزیده است. و این بدان معنی نیست که این حاکم، مسلمان است و کفرش، کفری اصغر است، هرگز؛ بلکه این‌گونه حاکمی به دلیل ترک کردن و کنار گذاشتن شریعت الله متعال از دین خارج می‌باشد. و ابن کثیر در این مورد اجماع را نقل کرده است. به البداية والنهاية بنگر (۱۳ / ۱۱۹).

کم و کاستی و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می‌گذرد و تصور می‌کنیم. پروردگارا بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب)».

و آدم صلی الله فرمود: ﴿...رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...﴾ [الأعراف: ۲۳] «پروردگارا، ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم».

و موسی کلیم الله فرمود: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ [القصص: ۱۶] «پروردگارا، من بر خویشتن (با کشتن یک تن) ستم کردم، پس (به فریادم برس و) مرا ببخش».

درحالی‌که قطعاً این ظلم به مانند آن ظلم نیست.

همچنین کافر، فاسق نیز نامیده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آیات ۲۶ و ۲۷ می‌فرماید: ﴿...وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿۲۶﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...﴾ «و اما الله متعال جز کجروان و منحرفان را با آن گمراه و حیران نمی‌گرداند. آن کسانی که پیمانی را که قبلاً با الله متعال (به واسطه فطرت و عقل و پیامبران) محکم بسته‌اند، می‌شکنند».

همچنین در سوره بقره آیه ۹۹ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿۹۹﴾﴾ «بی‌گمان ما آیه‌های روشنی (به وسیله جبرئیل بر قلب تو القاء کردیم و) برای تو فرستادیم (که جویندگان راه حق، در برابر آن‌ها سرتعظیم فرود می‌آورند) و جز بیرون روندگان (از دایره قانون فطرت و دشمنان حق و حقیقت) کسی بدانها کفر نمی‌ورزد». و آیاتی که بیانگر این مساله است در قرآن بسیار می‌باشد.

و همچنین مومن نیز فاسق نامیده شده، الله متعال در سوره حجرات آیه ۶ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَدِمِينَ ﴿۶﴾﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری را به شما

رسانید درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان) آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید».

این آیه در مورد حکم بن ابی العاص نازل شد. واضح و آشکار است که این فاسق با آن فاسق متفاوت می‌باشد. و الله متعال در سوره نور آیه ۴ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾» کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه (بر ادعای خود، حاضر) نمی‌آورند، بدیشان هشتاد تازیانه بزیند و هرگز گواهی دادن آنان را (در طول عمر بر هیچ کاری) نپذیرید، و چنین کسانی فاسق (و متمرد از فرمان خدا) هستند».

و در مورد ابلیس در سوره کهف آیه ۵۰ می‌فرماید: ﴿...فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ «و از فرمان پروردگارش تمرد کرد». و در سوره بقره آیه ۱۹۷ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ «پس کسی که حج را بر خویشان واجب کرده باشد (و حج را آغاز نموده باشد، باید آداب آنرا مراعات دارد و توجه داشته باشد که) در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه (فسق) و جدالی نیست (و نباید مرتکب چنین اعمالی شود)». و واضح است که این فسوق همچون آن فسق نیست (که فرد را از دین خارج کند).

همانطور که در این آیات روشن گردید، کفر و همچنین ظلم و فسق نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند و جهل نیز اینچنین است، بگونه‌ای که یک نوع جهل، کفر می‌باشد همانطور که الله متعال در سوره اعراف آیه ۱۹۹ می‌فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾» گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم پوشی کن».

و نوع دیگری از جهل می‌باشد که کفر نیست، همچون این فرمایش الله متعال در سوره نساء آیه ۱۷: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ...﴾. «بی‌گمان خداوند تنها توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی (و سفاقت و حماقت ناشی از شدت خشم و غلبه شهوت بر نفس) به کار زشت دست می‌یازند، سپس هرچه زودتر (پیش از مرگ، به سوی الله) برمی‌گردند (و از کرده خود پشیمان می‌گردند)».

همچنین شرک دو نوع می‌باشد، شرکی که فرد را از دین خارج می‌کند و آن شرک اکبر است و شرکی که صاحبش را از دین خارج نمی‌کند و آن شرک اصغر است و شرک عملی مانند ریا می‌باشد. الله متعال در مورد شرک اکبر می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲] «بی‌گمان هرکس انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند».

و فرموده است: ﴿خُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَظَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱] «حقگرا و مخلص الله باشید و هیچ‌گونه شرکی برای الله قرار ندهید. زیرا کسی که برای الله انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حسیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تکه‌های بدن) او را می‌ریابند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود)».

و در مورد شرک ریا می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] «پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

و اما مثال شرک اصغر این فرمایش رسول الله ﷺ می باشد که فرمودند: ^۱ «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ». «هرکس به غیرالله سوگند یاد کند، شرک ورزیده است». معلوم و آشکار است که سوگند یاد کردن به غیرالله فرد را از دین خارج نمی کند و احکام کفار را نیز بر وی واجب نمی گرداند.

و این فرمایش رسول الله ﷺ از این قبیل می باشد: ^۲ «اتَّقُوا هَذَا الشَّرْكَ؛ فَإِنَّهُ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ التَّمَلِّ». «از این شرک پرهیز کنید، براستی که آن مخفی تر از راه رفتن مورچه می باشد».

پس دقت و توجه کن، چگونه شرک و کفر و فسق و ظلم و جهل به دو دسته تقسیم شده است، بخشی که کفر است و فرد را از دین خارج می کند و بخشی که صاحبش را از دین خارج نمی کند.

همچنین نفاق دو نوع می باشد، نفاق اعتقادی و نفاق عملی:

نفاق اعتقادی عبارت است از آنچه الله متعال آن را در قرآن بر منافقین انکار کرده است و به سبب آن پایین ترین قسمت آتش را بر آنها واجب کرده است.^۳

۱- أخرجه أحمد (۲/ ۱۲۵، ۵۸، ۳۴)، والطیالسی فی مسنده (۱۸۹۶) و ابوداود کتاب الأیمان والنذور، باب فی کراهیة الحلف بالأبء (۳۲۵۱)، والترمذی فی کتاب النذور والأیمان، باب ما جاء فی کراهیة الحلف بغیر الله (۱۵۳۵) وقال: هذا حدیث حسن. و صححه شیخنا الألبانی فی الإرواء (۲۵۶۱)، والصحیحة (۲۰۴۲)، وصحیح الجامع حدیث رقم (۶۲۰۴) طبعة المكتب الإسلامی.

۲- أخرجه أحمد فی المسند (۴/ ۴۰۳)، و ابن أبی شیبة (۶/ ۷۰)، والطبرانی فی الأوسط (۳۴۷۹) من حدیث ابی موسی رضی الله عنه وله شواهد حسنة بها شیخنا الألبانی فی صحیح الترغیب (۳۶).

۳- همانطور که الله متعال در سوره نساء آیات ۱۴۴-۱۴۵ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اٰن تُرِيدُوْنَ اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ﴿۱۴۴﴾ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا ﴿۱۴۵﴾ «بی گمان منافقان (نشانه های ایشان را می نمایاند و کفر خویش را پنهان می دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می زنند! درحالی که خداوند (خونها

و نفاق عملی همچون این رهنمود نبوی ﷺ در حدیث صحیح می‌باشد که فرمودند:^۱
 «أَيُّ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ». «نشانه منافق سه چیز است: هرگاه سخن بگوید دروغ می‌گوید؛ هرگاه وعده می‌دهد خلاف وعده می‌کند و هرگاه او را امین بدارند، خیانت می‌کند».

همچنین در حدیث صحیح آمده است:^۲ «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». «هرکس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافقی خالص است و هرکس، در او یکی از آنها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد تا زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از:

۱- هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می‌کند.

۲- هنگام صحبت کردن، دروغ می‌گوید.

۳- اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می‌شکند.

۴- هنگام دعوا، دشنام می‌دهد و ناسزا می‌گوید».

لذا این نفاق عملی می‌باشد که گاهی با اصل ایمان جمع می‌شود.

و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند. بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإیمان، باب علامات المنافق (۳۳) ومسلم، كتاب الإیمان، باب بیان خصال المنافق (۵۹).

۲- أخرجه البخاري، كتاب الإیمان، باب علامات المنافق (۳۴) ومسلم، كتاب الإیمان، باب بیان خصال المنافق (۵۸).

پس از این امام ابن قیم رحمه الله می گوید: در اینجا اصل دیگری می باشد و آن اینکه گاهی در یک شخص، کفر و ایمان، شرک و توحید، تقوا و فجور و نفاق و ایمان جمع می شود. این از بزرگ ترین اصول اهل سنت و جماعت می باشد که اهل بدعت همچون خوارج و معتزله و قدریه با آن مخالفت کرده اند.

سپس می گوید: در اینجا اصل دیگری می باشد و آن اینکه لازمه ی قرار یافتن شعبه ای از شعب ایمان در شخص، نامیده شدن آن فرد، به مومن نمی باشد، گرچه آنچه در وی استقرار یافته، ایمان است. همچنین لازمه ی قرار یافتن شعبه ای از شعبه های کفر در فرد، نامیده شدن شخص به کافر نمی باشد، گرچه آنچه در وی استقرار یافته، کفر است. همانطور که از قرار یافتن شعبه ای از شعب علم در فردی، نامیده شدن وی به عالم لازم نمی آید؛ و در صورت شناخت و آگاهی در بعضی از مسائل فقه و طب لازم نمی آید که فرد طیب و یا فقیه نامیده شود. و این قرار یافتن شعبه ای از ایمان [در فرد کافر] و یا قرار یافتن کفر و نفاق [در فرد مسلمان] مانع از آن نیست که آن شعبه از ایمان، ایمان و یا آن شعبه از کفر، کفر و یا آن شعبه از نفاق، نفاق نامیده شود. و گاهی آن فعل بر وی اطلاق می شود، همچون اینکه رسول الله فرمودند: «فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»^۱، «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ»^۲، «مَنْ أَتَى كَاهِنًا، أَوْ عَرَّافًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ»^۱. پس هر کس صفتی

۱- أخرجه أحمد (۳۴۶/۵، ۳۵۵)، والترمذي، كتاب الإیمان، باب ما جاء في ترك الصلاة (۲۶۲۱) وقال: هذا حديث حسن صحيح. والنسائي، كتاب الصلاة، باب الحكم في تارك الصلاة (۲۳۱/۱)، وفي الكبرى (۳۲۹)، وابن ماجه كتاب إقامة الصلاة والسنة فيها، باب من جاء فيمن ترك الصلاة (۱۰۷۹)، وابن أبي شيبة في المصنف (۱۶۷/۶) وابن حبان في صحيحه (۱۴۵۴) والحاكم في المستدرک (۴۸/۱) وقال: هذا حديث صحيح الإسناد لا تعرف له علة بوجه من الوجوه. ووافقه الذهبي وعبدالله بن أحمد في السنة (۷۶۹) وصححه العلامة الألباني في صحيح الجامع (۴۱۴۳) وصحيح الترغيب (۵۶۴).

۲- تخریج آن پیشتر گذشت.

از صفات کفر از وی صادر شود، مطلقاً مستحق اسم کافر نمی‌باشد، همچنین شایسته نیست به کسی که مرتکب عمل حرامی شده، گفته شود: آن عمل را از روی فسق انجام داده و با این عمل حرام فاسق شده است. چرا که با یکبار انجام آن عمل، بر وی اسم فاسق لازم نمی‌آید مگر زمانی که آن عمل حرام بر وی غلبه پیدا کرده و در او تکرار شود»^۲.

پس از نقل اقوال صحیح و متعدد از سلف صالح امت، لازم است به مسائل مهمی که می‌آید، پردازیم:

مسئله‌ی اول: این قضیه، مسئله‌ای خطیر و بزرگ می‌باشد. در این حیطة‌ی دشوار، دو گروه دچار لغزش شده‌اند که عبارتند از:

گروه اول: خوارج و کسانی که از آن‌ها تبعیت می‌کنند؛ بگونه‌ای که در مسئله‌ی تکفیر، مبالغه و افراط کرده و در آن بسیار غلو کردند و بر اساس فهم ناشی از این آیه: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ﴾^(۱) تنها حکام را تکفیر نکردند و بلکه مسلمانان و کسانی را که اسلام‌شان به اجماع مسلمانان ثابت می‌باشد، به سبب مشایعت و جانبداری و طرفداری‌شان از آن حکام، تکفیر کرده‌اند. و در نزدشان این مشایعت و طرفداری، با عدم انکار ظاهری عملکرد آنان با دست و زبان، تحقق یافته است. درحالی-که این برداشت، صحیح نمی‌باشد. چرا که عدم انکار ظاهری با دست و زبان، مطلقاً به

۱- أخرجه أحمد (۴۲۹/۲)، وإسحاق بن راهويه في مسنده (۴۲۳/۱) وأبوداود، كتاب الكهانة والتطير، باب ما جاء في الكاهن (۳۹۰۴)، وابن ماجه، كتاب الطهارة وسننها، باب النهي عن إتيان الحائض (۶۳۹)، والنسائي في الكبرى (۹۰۱۶) من حديث أبي هريرة مرفوعاً. وله شاهد عن ابن مسعود؛ أخرجه الطيالسي في مسنده (۳۸۲)، والشاشي في مسنده (۸۲۵)، والبخاري في مسنده (البحر الزخار ۱۶۵۵) من حديث ابن مسعود مرفوعاً، وللحديث شواهد أخرى وقد صححه العلامة الألباني في الصحيحة (۳۳۸۷) والإرواء (۲۰۰۶) وصحيح الجامع (۵۹۴۲).

۲- انظر هذا البحث القيم مفصلاً في كتاب الصلاة، للإمام ابن القيم رحمه الله (ص ۲۵-۳۱) الطبعة الثانية.

معنای مشایعت و جانب‌داری از کسانی که شریعت الله عزوجل را تبدیل کرده‌اند، نمی‌باشد. چرا که هرکس توانایی آنرا ندارد که با دست و زبان، انکار کند، بلکه رسول الله ﷺ انکار منکر را بر حسب قدرت و توانایی اشخاص واجب قرار داده‌اند. همانطور که در حدیث ابوسعید رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَوْعَى الْإِيمَانِ»^۱. «هرکس از شما امر منکری را مشاهده کرد آنرا با دست تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش و این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است». و بلکه رسول الله ﷺ انکار قلب که مقتضای آن عدم رضایت و متابعت و پیروی از کفر و معصیت می‌باشد، جهاد نامیده است، همانطور که در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شد که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ، وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ أَنْهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ حَرْدَلٍ»^۲. «هیچ پیامبری قبل از من نبوده که بر امتی مبعوث گردد مگر اینکه از امتش دوستان و یارانی برای او بوده که سنتش را گرفته و بدان عمل می‌کردند و به او امرش اقتدا می‌کردند و سپس کسانی پس از آنها جانشین‌شان می‌شدند که به گفته‌ی خود عمل نمی‌کردند و کاری می‌کردند که بدان مامور نشده بودند، هرکس با آنها جهاد و مبارزه کند مومن است و هرکس با زبانش با آنها جهاد و مبارزه کند مومن است و هرکس با قلبش با آنها جهاد و مبارزه کند، مومن می‌باشد و پس از این (مخالفت با قلب) به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی (ذره‌ای) ایمان وجود ندارد».

۱- أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب بيان كون النهي عن المنكر من الإيمان (٤٩).

۲- أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب بيان كون النهي عن المنكر من الإيمان (٥٠).

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله این مساله را در شرح آیهی سورهی توبه ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ و حدیث عدی بن حاتم ؓ توضیح داده و می گوید: و آنهایی که علما و عبادتگزاران شان را خداگونه هایی به جز الله عزوجل گرفتند بدین گونه که در حلال کردن آنچه الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه حلال قرار داده از آنها اطاعت می کنند، بر دو وجه می باشند:

(الف) وجه اول آن است که می دانند آنها دین الله عزوجل را تبدیل کرده و با این همه از آنها تبعیت نموده و پیروی می کنند و معتقد به تحریم آنچه الله عزوجل حلال کرده و تحلیل آنچه حرام کرده می باشد. و در این امر از روسای خود پیروی کرده با اینکه می دانند، آنها با دین انبیاء مخالفت کرده اند، که در اینصورت چنین افرادی کفر ورزیده و در تشریح دین برای الله و رسولش ﷺ شریک قائل شده اند، گرچه برای روسای شان نماز نگزارده و برای آنها سجده نکرده اند. بنابراین هرآنکه دیگری را در آنچه که مخالف با دین است با اینکه می داند او بر خلاف دین است، تبعیت کند و بدانچه که وی برخلاف رهنمودهای الله و رسولش ﷺ می گوید، اعتقاد داشته باشد، همچون کسانی که از آنها تبعیت می کند، مشرک می باشد.

(ب) وجه دوم آن است که آنها به حرام بودن حرام و حلال بودن حلال اعتقاد و ایمان دارند، لیکن روسای شان را در معصیت و نافرمانی از الله عزوجل اطاعت می کنند، همانطور که مسلمانی با اینکه معتقد است فلان عمل گناه و معصیت است ولی باز آنرا انجام می دهد، حکم چنین شخصی همچون حکم کسانی است که با این اعتقاد مرتکب گناه می شوند.

خلاصه، پس از اطالهی کلام در این مبحث، نتیجه آن شد که گروه اول در تکفیر افراط کرده و حاکم و محکوم را با هم، تکفیر کرده اند.

گروه دوم: این دسته کسانی هستند که با گروه اول در تناقض بوده و افراط خوارج و کسانی را که از آنها در تکفیر تبعیت می کنند، مردود دانسته و حتی که تکفیر کسانی را

که کفرشان به اجماع مسلمانان ثابت شده است، به خاطر ترس از واقع شدن در آنچه که خوارج و پیروان آنها بر آن بودند، ترک کرده‌اند؛ و چه بسا که در این روش به برخی از اقوال صحیحی که از سلف صالح امت نقل شده آنها بدون تحقیق انگیزه خاص و عامی که بایستی بر اساس آن، بین دلالت‌ها، نصوص و واقعی که ایجاد شده ربط داده شود، استناد کرده‌اند.

بدین مقدار اکتفا می‌کنم و از بیان مسائلی که قصد توضیح‌شان را در این مساله‌ی خطیر و مهم داشتم به مساله‌ی دوم می‌پردازیم.

مساله‌ی دوم: حکم به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده است، هر دو نوع کفر را در بر می‌گیرد، کفر اصغر و کفر اکبر؛ و این بر حسب حال حاکم می‌باشد. بگونه‌ای که اگر حاکم بر این اعتقاد باشد که حکم کردن به آنچه الله متعال نازل کرده، واجب نیست و بر او لازم نیست که با وجود علم و یقین به اینکه آن حکم الله عزوجل است، بدان حکم کند، بدون هیچ اختلافی چنین عملی، کفر اکبر می‌باشد. اما اگر حاکم بر این اعتقاد باشد که حکم کردن بر اساس آنچه الله عزوجل نازل کرده، واجب بوده و آن حق و نیکو می‌باشد و با وجود این به سبب خواهشات نفسانی و نه انکار آن، از حکم الله عزوجل سرکشی کند و بلکه معتقد است با این عمل مرتکب امری حرام و زشت و قبیح شده است، در این صورت کفر و فسق و ظلمش خارج کننده‌ی وی از دین نمی‌باشد.

و تنها چنین عملی است که در واقع انگیزه و دلیل کفر دون کفر خواندن حکم کردن به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده از سوی ائمه‌ی سلف می‌باشد. و دلیل چنین حکمی هرگز متوجه کسی نمی‌باشد که حکم الله عزوجل را از پایه و اساس رد کرده و بدان راضی نیست و بلکه حکم شریعت الله عزوجل را متهم به نقص یا جمود می‌کند، یا اینکه بر شریعت این اتهام را وارد می‌سازد که متناسب با روح عصر نمی‌باشد. که در مورد چنین شخصی هیچ اختلافی وجود ندارد که وی مرتکب کفری که صاحبش را از دین خارج می‌کند، شده است. بنابراین، تفاوت زیادی می‌باشد بین اینکه شریعت اصلی باشد

که قضاوت و داوری به سوی آن باز می‌گردد و اینکه شریعت محکوم در برابر قوانین دیگر باشد.

حافظ ابن کثیر رحمه‌الله می‌گوید: «بنابراین، هرکس شریعت محکم و استوار را که از جانب الله عزوجل بر محمد بن عبدالله ﷺ خاتم پیامبران نازل شده، ترک کند و قضاوت و داوری و حکمیت را به سوی غیر آن از شرایع منسوخ دیگر برد، کافر می‌شود، چه برسد کسی که قضاوت و داوری و حکمیت را مخصوص یاسق قرار دهد و آن را بر شریعت الله عزوجل مقدم بدارد؟ که هرکس چنین کند، یقیناً به اجماع مسلمانان کافر می‌گردد^۱ اما سوال اینجاست که آیا یاسق یا یاسا را می‌شناسید؟!»

حافظ ابن کثیر پاسخ این سوال را داده و می‌گوید: «یاسق یا یاسا، عبارت است از کتابی که شامل مجموعه‌ای از احکام می‌باشد که واضح و ترتیب دهنده آن، چنگیز خان، آن‌ها را از شرایع مختلف از جمله یهودیت و نصرانیت و اسلام گرفته است و در آن بسیاری از احکام می‌باشد که آن‌ها را بر اساس نظر و هوی و هوسش آورده است و بدین ترتیب، در میان فرزندان شرع و قانونی مقرر نمود که از آن پیروی کرده و آن را بر حکم کردن به کتاب الله عزوجل و سنت رسولش، مقدم داشتند^۲.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «تردید نیست که هرکس بر وجوب حکم کردن به آنچه الله عزوجل بر رسولش ﷺ نازل کرده، اعتقاد نداشته باشد، کافر است، بنابراین کسی که برای خود حلال بداند که در بین مردم، نه با پیروی از آنچه الله عزوجل نازل کرده، بلکه بر اساس آنچه آنرا عدل می‌داند، حکم کند، کافر می‌باشد، چرا که هیچ امتی نیست مگر اینکه ادعای امر کردن به حکم عادلانه می‌کند. بگونه‌ای که گاهی عدل در دین‌شان آنچه بزرگان و ریش‌سفیدان‌شان آنرا عدل می‌دانند، می‌باشد. بلکه بسیاری از منتسبان به اسلام بر اساس عادات‌شان که الله عزوجل آن‌ها را نازل نکرده است، حکم

۱- البدایة والنهاية (۱۳/۱۱۹).

۲- تفسر ابن کثیر، (۲/۶۷).

می‌کنند، همچون بیابان‌نشینانی که در گذشته بودند و مانند اوامری که برخی خود وضع کرده و در میان خود از آن اطاعت می‌کنند و بر این اعتقادند که این اوامر همان چیزی است که شایسته است به جای کتاب و سنت بدان حکم شود؛ و این نیز کفر می‌باشد. بدین ترتیب بسیاری از مردم اسلام آورده‌اند درحالی که جز به عاداتی که اطاعت شوندگان به آن‌ها امر کرده و در بین‌شان جاری کرده‌اند، حکم نمی‌کنند. بنابراین اگر آن‌ها بدانند که حکم کردن جز به آنچه الله عزوجل نازل کرده، جایز نمی‌باشد و با وجود این، به آن عادات و رسوم ملتزم شده و بلکه حکم کردن برخلاف آنچه را الله عزوجل نازل کرده حلال بدانند، در اینصورت کافر می‌باشند و گرنه افرادی جاهل می‌باشند!

اما معنای کلام شیخ الاسلام:

از مسلمانان کسانی هستند که در ظاهر به غیر شریعت ملتزم و پایبند می‌باشند و در بینشان براساس عادات و آداب و رسوم که جاری است، حکم می‌کنند؛ اما این عمل را از روی رد کردن شریعت، انجام نمی‌دهند، بلکه گاهی این عمل از روی جهل یا شبهه یا تاویل از آن‌ها سر می‌زند. بر همین اساس شایسته نیست که به مجرد عمل ظاهری‌شان، گرچه عملشان کفر باشد، تکفیر شوند. تا اینکه بدانند و بفهمند که عملشان منافی حقیقت التزامشان به شریعت الله عزوجل می‌باشد. بدین ترتیب هرکس از آن‌ها بعد از تعریف و بیان و اقامه‌ی حجت و فهمیدن دلایل شرعی، بر عملش اصرار ورزد، کافر می‌باشد. بلکه در این صورت شیخ الاسلام، وی را حلال شمارنده این عمل نامیده است. و علامه قرآنی محمد امین شنقیتی رحمه‌الله پس از ذکر بسیاری از آیات قرآن می‌گوید: «با نصوص قرآنی که پیشتر ذکر کردیم، در نهایت وضوح روشن می‌گردد، کسانی که از قوانین وضعی پیروی می‌کنند - که در واقع شیطان این قوانین را بر زبان دوستانش، بر مبنای مخالفت با آنچه الله عزوجل بر زبان فرستادگانش تشریح کرده، به

عنوان قانون نهاده است - تردیدی در کفر و شرکشان نیست و این جز از کسانی که الله عزوجل بصیرتش را محو کرده و وی را در برابر نور وحی کور کرده، سر نمی‌زند.» پس از این علامه شنیطی نکته‌ی مهمی را ذکر کرده و می‌گوید: «بدان که واجب است میان نظام و قوانین وضعی که مقتضای تحکیم آن، کفر به خالق آسمان‌ها و زمین است و میان نظام و قوانینی که تحکیم آن مقتضی کفر به الله عزوجل نمی‌باشد، تفصیل قائل شد. و توضیح این مطلب آن است که قوانین به دو دسته تقسیم می‌شوند:

قوانین اداری و شرعی:

اما قوانین اداری که مقصود از آن‌ها ثبت و ضبط امور و دقت و استواری امور است، به روشی که مخالف با شریعت نباشد، هیچ‌گونه مانعی برای آن‌ها نمی‌باشد و از صحابه و کسانی که پس از آن‌ها بودند هیچکس با آن‌ها مخالفت نکرده است. و عمر بن خطاب رضی الله عنه به قوانین بسیاری از این نوع، عامل بود، درحالی‌که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله چنین قوانینی نبود. همچون اینکه اسامی سپاهیان را به منظور ثبت اسامی در دیوان می‌نوشت، تا کسانی را که غائب و حاضرند، بررسی کند. بنابراین همچون این امور اداری که به سبب اتقان و اطمینان و بهتر انجام شدن امور مقرر می‌گردد و با شریعت مخالفتی ندارد، اشکالی در آن نیست و از این قبیل است تنظیم امور موظفین و تنظیم اداره‌ی امور بر روشی که با شریعت مخالفتی نداشته باشد، که این نوع از قوانین و تنظیمات وضعی، اشکالی در آنها نبوده و از قواعد شرعی مبتنی بر مراعات مصالح عمومی خارج نمی‌باشد. اما نظام و قوانین شرعی که مخالف با تشریح و قانونگذاری خالق آسمان‌ها و زمین است، سپردن تحکیم و قضاوت و داوری به آن‌ها، کفر ورزیدن به خالق آسمان‌ها و زمین می‌باشد. همچون ادعای بی‌انصافی در مورد برتری مرد به زن در میراث و اینکه بایستی هر دو در بحث میراث مساوی باشد و به هر دو یک مقدار سهم داده شود؛ و از این قبیل است ادعای ظلم بودن تعدد زوجات و اینکه طلاق ظلمی در حق زن می‌باشد؛ و اینچنین ادعاهای پوچ و برخاسته از هوی و هوس؛ تحکیم این نوع نظام و قانون‌گذاری در مورد اشخاص و اموال و آبرو و نسب و عقل‌ها و دین‌شان در سطح جامعه، کفر ورزیدن به

خالق آسمان‌ها و زمین بوده و نافرمانی و تجاوز به نظام و قوانین آسمانی می‌باشد که کسی که همه‌ی مخلوقات را آفریده است، آن‌را وضع کرده است درحالی‌که او داناتر به مصالح‌شان می‌باشد. الله عزوجل پاک و منزّه است از اینکه همراه او تشریح کننده و قانونگذاری دیگر باشد: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾^۱ «شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که الله بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟)».

و شیخ بزرگوار ما عبدالعزیز بن عبدالله بن باز رحمه‌الله می‌گوید: «علما اجماع کرده‌اند که هرکس بر این اعتقاد باشد که حکم غیرالله بهتر و نیکوتر از حکم الله عزوجل می‌باشد یا اینکه هدایت و روش غیر رسول الله ﷺ از هدایت و روش رسول الله ﷺ بهتر و نیکوتر می‌باشد، چنین شخصی کافر می‌باشد. همانطور که اجماع کرده‌اند که هرکس بر این اعتقاد باشد که برای شخصی از مردم خارج شدن از شریعت محمد ﷺ یا تحکیم به غیر آن، جایز است، چنین شخصی کافر و گمراه می‌باشد»^۲. و نیز می‌گوید^۳: «برای کسی که بر این اعتقاد باشد که احکام و قوانین و نظرات مردم، بهتر از حکم الله و رسولش ﷺ می‌باشد، یا اینکه شبیه و همانند یکدیگر می‌باشند، یا اینکه ترک حکم الله متعال و رسولش بهتر است و به جای آن احکام و قوانین وضعی بشری را حلال بداند، اگرچه معتقد باشد که احکام و قوانین الله عزوجل بهتر و کامل‌تر و عادلانه‌تر است، ایمانی برای او نیست.»

و شیخ بزرگوار ما محمد بن صالح العثیمین رحمه‌الله می‌گوید: «هرکس بر مبنای خوار شمردن و حقیر دانستن، بر اساس آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم نکند، یا اینکه بر این

۱- أضواء البيان (۴/ ۹۲، ۹۳).

۲- مجموع فتاوی و مقالات متنوعه (۱/ ۲۷۴).

۳- رساله «وجوب تحکیم شرع الله ونبذ ماخالفه» لسماحة الشيخ عبدالعزيز بن عبدالله (ص ۳۹ و مابعدها) ط دارالمسلم.

اعتقاد باشد که حکم غیر الله و رسولش ﷺ برای انسان‌ها بهتر و سودمندتر است، چنین شخصی کفری خارج کننده از دین ورزیده است و کافر گشته است و از میان چنین اشخاصی کسانی هستند که قوانین مخالف شریعت اسلامی برای مردم، وضع می‌کنند تا اینکه منهج و روشی آسان در اختیار مردم باشد تا مردم در مسیر آن حرکت کنند.^۱

و از جملات زیبای شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف رحمه‌الله آن است که می‌گوید: «از انواع کفر اکبر که آشکار و واضح می‌باشد، وضع قانونی ملعون به جای آنچه که روح الامین بر قلب محمد ﷺ با زبان عربی روشن و آشکار نازل کرده تا اینکه از جمله‌ی بیم دهندگان باشد و با آن در بین جهانیان حکم کند و هرگاه با یکدیگر اختلاف کردند، به سوی آن بازگردند، می‌باشد»^۲.

از این رو ممکن نیست عاقلی، جدای از کسی که عالم است، تصور کند که شخصی، مومنی صادق و بر این اعتقاد باشد که دین الله عزوجل بر او حکمی را فرض کرده، ولی با وجود این حکم الله عزوجل را تغییر داده و از آن روی گرداند و با اراده و اختیار، حکم دیگری را جایگزین آن کند و پس از این، به چنین شخصی به اسلام و ایمان حکم کند. علاوه بر این لازم است بدانیم که مناط کفر کسانی که غیر شریعت الله عزوجل بر آن‌ها حکم شده و تحمیل می‌شود، آن است که این قضاوت و حکم را بپذیرند و بدان راضی باشند که در اینصورت آن‌ها نیز کافر می‌شوند، همانطور که گذشت.

مساله‌ی سوم: شایسته است پس از تقریری که گذشت، از مساله‌ی مهم دیگری غافل نشویم و آن اینکه: حکم کردن به کفر شخصی معین، بایستی به همراه تحقق شروط و انتفاء موانع باشد و واجب است که در این امر شتاب زده عمل نکنیم و به خوبی اندیشه کرده و نیز بر عملی ثابت با دریافت و اشراف بر ادله‌ی صحیح با انگیزه‌های خاص و عام آن، باشیم تا اینکه دلایل شرعی را در مکان نادرست آن گواه نگیریم و بدین ترتیب در

۱- المجموع الثمین (۱/۳۶).

۲- رساله تحکیم القوانين (ص ۵) ط دار المسلم.

معصیت و گناهی بزرگ واقع نشویم و یا اینکه بدون علم از جانب الله عزوجل سخن گفته و حکم برانیم.

و از کلمات زیبای امام ابن قیم در کتاب شگفت انگیزش «اعلام الموقعین» آن است که می‌گوید: «برای مفتی و حاکم و قاضی، امکان فتوی و حکم کردن وجود ندارد، مگر زمانی که برخوردار از دو نوع فهم باشد:

۱- فهم واقع و فقه آن در راستای استنباط علمی حقیقت آنچه واقع شده به وسیلهی قرائن و نشانه‌ها و علامت‌ها، تا اینکه کاملاً بدان احاطه پیدا کند.

۲- فهم حکمی که در آنچه واقع شده، واجب است. و آن عبارت است از فهم حکمی که الله عزوجل بر اساس آن در کتابش یا بر زبان پیامبرش در مورد مسأله‌ای که رخ داده، حکم کرده است و سپس تطبیق هر یک بر دیگری [تطبیق واقع و مسأله‌ای که رخ داده با آن حکم و نیز تطبیق حکم با آنچه اتفاق افتاده است].^۱

برادر ایمانی، مسأله بسیار خطیر و مهم است و در واقع این مسأله‌ای بزرگ از مسائل بزرگ اصولی می‌باشد که امت در آن اختلاف کرده‌اند.

در اینجا برای تان کلامی دقیق و زیبا از شیخ الاسلام و المسلمین، ثابت قدم در بیان حق و نصرت دین، ابن تیمیه رحمه‌الله نقل می‌کنم که می‌گوید: «براستی من بیش از هر کسی از اینکه به شخص معینی از مردم، نسبت کفر و فسق و معصیت داده شود، نهی می‌کنم. مگر زمانی که دانسته شود که بر وی حجتی (قرآن و سنت) اقامه شده که هر کس با آن مخالفت کند، گاهی کافر و گاهی فاسق و گاهی گناه کار می‌شود. برای این امت خطایش بخشیده شده است و این خطا مسائل خبری، قولی و مسائل عملی را نیز در بر می‌گیرد و پیوسته سلف صالح امت در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف می‌کردند در حالی که هیچیک از آن‌ها بر دیگری، شهادت کفر و فسق و معصیت و گناه نمی‌داد.

۱- إعلام الموقعین (۱/ ۸۷، ۸۸).

می‌گویم، اقوالی که از سلف صالح و ائمه در باب تکفیر به صورت مطلق نقل شده، مثلاً کسی که چنین و چنان بگوید، حق می‌باشد. لیکن واجب است که بین کلامی که گفته شده و تطبیق آن بر فردی معین تفاوت قائل شد و این اولین مسأله‌ای از مسائل اصولی بزرگ بود که امت در آن اختلاف کردند و آن مسأله‌ی وعید می‌باشد، چرا که نصوص قرآن در باب وعید مطلق می‌باشد. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا﴾^۱ [النساء: ۱۰] و دیگر نصوصی که با این مضمون وارد شده که: هرکس چنان عملی انجام دهد، برای وی چنان عقوبتی است. این نصوص، مطلق و عام می‌باشد و به مانند سخنان برخی از سلف صالح می‌باشند که گفته‌اند: هرکس چنین بگوید: وی چنان است.

گاهی حکم وعید در مورد شخصی معین ملغی می‌باشد، که یا سبب آن توبه، یا حسناتی که گناهان را محو می‌کند، یا مصیبت‌هایی که موجب بخشش می‌شوند و یا شفاعتی مقبول می‌باشد. و تکفیر از جمله‌ی وعید می‌باشد، بگونه‌ای که گاهی شخصی معین و مشخص گرچه کلامی که می‌گوید، تکذیب آنچه رسول الله ﷺ فرمودند، می‌باشد لیکن گاهی چنین شخصی تازه مسلمان است که آشنایی کامل به اصول عقاید اسلامی ندارد، یا اینکه مسلمانی است که در صحرایی دور زندگی می‌کند که دسترسی به علم نداشته و نیز علما بدو دسترسی ندارند، که چنین شخصی در چنین حالت و وضعیتی به سبب انکار آنچه انکار کرده تکفیر نمی‌شود، تا اینکه حجت بر وی اقامه گردد؛ و گاهی نیز شخص نصوص مربوط به مسأله‌ای را نشنیده و یا اینکه شنیده اما در نزد وی ثابت نمی‌باشد. و یا اینکه آن را با نص دیگری در تعارض می‌داند که موجب شده آن نص را تاویل کند گرچه با این تاویل مرتکب خطا شده است. و من همیشه حدیثی را که در صحیحین می‌باشد در این مورد ذکر می‌کنم که در مورد شخصی است که گفت: هرگاه از دنیا رفتم، مرا بسوزانید، جسد مرا خرد کنید و سپس مرا در دریا رها کنید چرا که به الله

۱- بیگمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند.

سوگند اگر دست الله عزوجل به من برسد، قطعاً مرا عذاب دردناک می‌دهد که کسی از جهانیان را آنچنان عذاب نداده است. پس از اینکه وی مُرد، با وی چنین کردند. چون در پیشگاه الله عزوجل حاضر شد، الله متعال به وی فرمود: چه چیزی موجب شد تا این عمل را انجام دهی؟ آن مرد گفت: ترس از تو؛ پس الله عزوجل او را بخشید^۱. این شخص در قدرت الله عزوجل مبنی بر بازگرداندن وی پس از ذره ذره شدن شک کرده و بلکه بر این اعتقاد بود که دیگر بازگردانده نمی‌شود و این اعتقاد به اتفاق مسلمانان کفر می‌باشد، ولی این شخص بدان جاهل بوده و آنرا نمی‌دانست، درحالی که مومن بوده و از الله عزوجل می‌ترسید که او را مجازات کند و بدین سبب الله عزوجل او را بخشید.

و نیز کسی که از اهل اجتهاد و مجتهد بوده و به سبب تاویل، عمل یا قولی خلاف اصول عقاید اسلامی مرتکب شده باشد، درحالی که وی از کسانی است که بر متابعت و پیروی از رسول الله ﷺ حریص می‌باشد، سزاوارتر به مغفرت و بخشش از چنان شخصی که ذکر آن گذشت، می‌باشد^۲.

بنابراین هرکس که به چیزی از مظاهر کفر ملبس گردیده، مطلقاً کافر نمی‌باشد، بلکه بایستی میان حکم بر فعل که کفر است و میان حکم بر فاعلی که با ارتکاب آن عمل کافر می‌شود یا نه تفاوت قائل شد. چرا که شرایط هریک از دو حکم، متفاوت و مختلف می‌باشد^۳.

بدین‌گونه که حکم بر فعل، ظاهر و آشکار می‌باشد و این شریعت است که به کفر بودن آن عمل حکم کرده است اما در مورد فاعل، بایستی به قصد وی که منجر به آن

۱- أخرجه البخاري، كتاب التوحيد، باب قوله تعالى: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ﴾ (۲۷۵۶) من حديث أبي هريرة مرفوعاً وانظر صحيح البخاري (۳۴۷۸، ۳۴۸۱).

۲- مجموع الفتاوى لشيخ الإسلام (۳/ ۲۲۹- ۲۳۱) بتصرف يسير.

۳- و این از آن‌روست که گاهی شخصی عملی را که در نصوص کفر نامیده شده، انجام می‌دهد اما با وجود ارتکاب آن عمل کفری، به سبب عذر به جهل و... کافر نمی‌گردد. (مترجم)

عمل شده توجه شود، چرا که در واقع حقیقت نیت است که ثواب و عقاب و مدح و ذم مبتنی بر آن می‌باشد. و نیز این امکان وجود ندارد که در این مقام گفته شود: اقتضای شرط کردن نیت در حکم به کفر شخص معین، معلق کردن حکم به تکفیر، بر روشن شدن امر باطن می‌باشد و برای هیچکس این امکان وجود ندارد که باطن او را بداند و یا بر آن اطلاع یابد. چرا که ظاهر و باطن در نزد اهل سنت و جماعت متلازم یکدیگر می‌باشند، لیکن با وجود فراهم آمدن شروط و انتفاء موانع.

بر این اساس بایستی قبل از حکم کردن به کفر شخصی معین، شروطی محقق گردد و به مجرد انجام فعل ظاهری تکفیر نمی‌شود.

که این شروط در محقق شدن دو امر خلاصه می‌گردد:

۱- اقامه حجت بر آن شخص خاص، بگونه‌ای که معذور به جهل یا تأویل نباشد.

۲- مکره نباشد، بگونه‌ای که به سبب تقیه معذور بوده باشد.

این موضوع احتیاج به توضیح بیشتری دارد:

پس می‌گوییم، شخص معین تکفیر نمی‌شود مگر زمانی که حجت فرستاده شده [قرآن و سنت] بر وی رسیده باشد و آنرا به خوبی فهمیده باشد تا شبهاتی که بر وی عرضه شده زائل گردد. و این سخن که اقامه‌ی حجت، گرچه آنرا نفهمد، محقق می‌گردد، سخنی نادرست می‌باشد؛ بلکه حجت اقامه نمی‌گردد مگر بر کسی که آنرا فهمیده و مقصود آنرا بداند، اما اینکه پس از فهمیدن و فهم کردن حجت، به وسیله آن هدایت می‌شود یا نه، این حکمی دیگر است که از مناط اقامه‌ی حجت خارج می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «کتاب و سنت بر آن دلالت دارند که الله عزوجل کسی را عذاب نمی‌کند مگر پس از اینکه رسالت بدو ابلاغ شده باشد، پس کسی که رسالت به طور کلی بدو نرسیده باشد، عذاب نمی‌شود و کسی که رسالت به طور اجمالی

و بدون برخی از تفصیلات آن به وی رسیده باشد، عذاب نمی‌شود، مگر به سبب انکار آنچه از حجت فرستاده شده که بر وی اقامه گردیده است»^۱.

و قاضی ابوبکر بن العربی رحمه‌الله می‌گوید: «جاهل و خطاکار این امت، گرچه عملی کفری یا شرکی انجام دهد، مشرک یا کافر نمی‌گردد، چرا که وی معذور به جهل و خطا می‌باشد مگر اینکه حجتی که تارک آن کافر می‌گردد بر وی به صورت آشکار و واضح و روشن که در آن هیچگونه پوشیدگی و ابهامی نباشد، بیان گردد و وی از آن سر باز زند یا آنچه را که جزء بدیهیات دین اسلام است و از مسائلی است که اجماع روشن و آشکار و قطعی بر آن می‌باشد و هر مسلمانی بدون دقت و تامل آن را می‌داند، انکار کند»^۲.

و در تفسیر قرطبی در تفسیر این کلام الله عزوجل: ﴿أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [الحجرات: ۲] آمده است^۳: «پس همانطور که کافر جز با اختیار کردن ایمان و برگزیدن آن بر کفر، مومن نمی‌شود، همچنین به اجماع، مومن تا زمانی که قصد کفر را نداشته و آن را اختیار نکرده است، کافر نمی‌گردد. و همچنین کافر، به سبب آنچه که نمی‌داند، کافر نمی‌باشد (بلکه کافر بودن وی از آن رو می‌باشد که از حقی که دانسته روی گردانده است)».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله در رد بر بکری می‌گوید: «پس از شناخت آنچه رسول الله ﷺ با آن آمده، ضرورتاً می‌دانیم که ایشان برای امتش، به فریاد خواندن هیچیک از مردگان را مشروع قرار نداده است، چه خواندن انبیاء و چه صالحین و چه غیر آنها. نه به لفظ استغاثه و طلب یاری کردن و نه به الفاظ دیگر و نه به لفظ استعاذه و پناه بردن به آنها و نه به الفاظ دیگر؛ همانطور که رسول الله ﷺ برای امتش سجده کردن به میت و مرده و زنده را مشروع قرار نداده است. و نیز مانند این امور را مشروع قرار نداده

۱- مجموع الفتاوی، (۴۱۳/۱۲).

۲- انظر: محاسن التاویل للقاسمی (۱۳۰۷/۵).

۳- تفسیر القرطبی (لسورة الحجرات، ۲) (۲۰۳/۱۶). ط دارالکتب العلمیة.

است، بلکه می‌دانیم رسول الله ﷺ از همه‌ی این امور نهی کرده است و می‌دانیم که این اعمال از جمله‌ی شرکی است که الله عزوجل و رسولش ﷺ آن را حرام اعلام کرده‌اند، اما به سبب غلبه‌ی جهل و قَلت علم نسبت به آثار رسالت، تکفیر بسیاری از متاخرین بدین سبب ممکن نمی‌باشد، تا اینکه بر ایشان، در مورد آنچه مخالفت کرده‌اند، کلام وحی‌ای که رسول الله با آن از جانب الله متعال آمدند، تبیین و روشن گردد.^۱

شیخ الاسلام بیان کرد که وی کسی را که ملبس به چیزی از مظاهر شرک شده و مرتکب آن گردیده تا زمانیکه حجت فرستاده شده بر وی اقامه نگردد، تکفیر نمی‌کند. چرا که امکان آن وجود دارد که وی جاهل بوده و حجت شرعی به وی نرسیده باشد، یا اینکه آن عمل شرکی را از روی تاویل، به علت شبهه‌ای که به سبب آن معذور می‌باشد، انجام داده است تا اینکه آن شبهه زائل گردد.

و شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله می‌گوید: «اما آنچه دشمنان در مورد من ذکر می‌کنند، که من بر اساس ظن و گمان پی در پی تکفیر می‌کنم، یا اینکه جاهلی را که بر وی اقامه‌ی حجت نشده، تکفیر می‌کنم، این بهتان بزرگی است که با آن می‌خواهند مردم را از دین الله و رسولش، متنفر سازند».^۲

و شیخ رحمه‌الله در رساله‌اش به شریف می‌گوید:^۳ «و اما دروغ و بهتان همچون اینکه می‌گویند: ما به طور عمومی تکفیر می‌کنیم و هجرت به سوی ما را بر کسی که قادر به اظهار دینش باشد، واجب می‌دانیم و کسی را که تکفیر نکند، تکفیر می‌کنیم و نیز کسی را که نجنگد، تکفیر می‌کنیم. و همچون این سخنان و بلکه سخنانی بدتر و بیشتر از آن؛ درحالی که همه‌ی این سخنان بهتان و دروغی می‌باشد که به وسیله‌ی آن مردم را از دین

۱- الرد علی البکری، لابن تیمیة (ص ۳۷۶).

۲- مجموع مؤلفات الرسائل الشخصية (۵۸).

۳- مصباح الظلام فی الرد علی من کذب علی الشیخ الإمام ص ۲۹. للشیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن

الله و رسولش ﷺ باز می‌دارند. زمانی که ما کسانی را که بتی بر قبر عبدالقادر و نیز بتی را بر قبر احمد بدوی و امثال آنها عبادت می‌کنند، به سبب جهل‌شان و نبود کسی که آنها را آگاه کند، تکفیر نمی‌کنیم، چگونه کسی را که به الله عزوجل شرک نورزیده، در صورتی که به سوی ما هجرت نکند و تکفیر نکند و قتال نکند، کافر می‌دانیم؟ پروردگارا تو پاک و منزّه هستی، این بهتان بزرگی است.»

و شیخ عبداللطیف در مورد این حکم شیخ، امام محمد بن عبدالوهاب تاکید کرده و می‌گوید: «شیخ ما رحمه الله - یعنی شیخ محمد بن عبدالوهاب - این امر را مقرر و موافق با علمای امت و براساس اقتدا به آنها بیان کرده است و جز پس از اقامه‌ی حجت و واضح و روشن شدن دلایل شرعی تکفیر نمی‌کرد، حتی که وی در مورد تکفیر جاهلی که از بندگان قبور بود، زمانی که کسی نبود وی را آگاه کند، توقف می‌کرد»^۱.

بنابراین بر ما آشکار گردید، آنچه در ابلاغ حجت معتبر است، عدم امکان جهل می‌باشد و این جز با علم به حال شخص بر وجه مخصوص نمی‌باشد. و این به منظور تاکید بر آن است که آیا حجت شرعی که فرستاده شده به طور یقینی بر وی ابلاغ گردیده یا اینکه بدو نرسیده است.

و نیز آنچه در ابلاغ حجت معتبر می‌باشد، ازاله‌ی شبهات ناشی از تاویل اشتباه و نادرست می‌باشد. زیرا آنکه شبهه‌ای دارد، حجتی را که بر وی اقامه می‌گردد، به خاطر موافقت آن با شبهه‌اش، تاویل می‌کند، آنها بدون اینکه قصد تکذیب رسول الله ﷺ و رد شریعت را داشته باشد؛ و بدین ترتیب گمان می‌کند که آن مفهوم حجتی است که بر وی ابلاغ گردیده است. و اینچنین شخصی به سبب تاویلش معذور می‌باشد، چرا که وی در حقیقت خطا کرده است، البته زمانی که یقیناً بدانیم که وی حجتی را که بدو اقامه گردیده، تکذیب نکرده و مخالفت با آن را حلال نمی‌داند؛ و این منهج سلف صالح امت می‌باشد.

۱- انظر: مصباح الظلام في الرد على من كذب على الشيخ الإمام ص ۳۲۴، ۳۲۵.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «برای تکفیر شخصی معین، شروطی می باشد که بایستی تحقق یابد و نیز مواعی می باشد که بایستی منتفی گردد؛ و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نمی باشد مگر زمانی که شروط تحقق یافته و مواعی منتفی گردد. این مساله با این توضیح بیشتر روشن می گردد که امام احمد و عموم ائمه، که این نصوص عام - (من قال کذا فهو کافر) هرکس چنین و چنان بگوید، کافر است - را مطلق ذکر می کردند اما بیشتر کسانی را که مطابق این نصوص چنین و چنان می گفتند، به طور مشخص و معین تکفیر نمی کردند ... سپس شیخ الاسلام می گوید: «اما اینکه از امام احمد در این باب دو روایت ذکر شده، بایستی در آن تامل و دقت شود یا اینکه نیاز به تفصیل دارد و آن اینکه: هر آنکه امام احمد وی را به طور معین تکفیر کرده به سبب اقامه‌ی دلیل بر وی بوده که شروط تکفیر در وی تحقق یافته و مواعی آن در حق وی منتفی گردیده است. و هرکس را که امام احمد به طور معین تکفیر نکرده، به سبب منتفی بودن شروط و عدم انتفاء مواعی در حقش بوده است و این توضیح مطلق بودن کلامش در بحث تکفیر علی سبیل العموم می باشد»^۱.

بنابراین در اقامه‌ی حجت بایستی هر نوع شبهه‌ی معتبر، در مقابل شخصی که دچار شبهه شده و آن شبهه وی را از اعتقاد به آنچه حجت و دلایل شرعی اقتضاء می کند، بازداشته، زایل گردد. وگرنه در صورتی که بازم آن حجت اقامه شده را بر اساس شبهه‌ای که دارد و آن شبهه برطرف نشده، تاویل کند، به سبب زایل نشدن شبهه معذور می باشد. در این مورد داستان قدامه بن مضمون رضی الله عنه و شراب نوشیدن وی و حلال شمردن آن بر اساس تاویل، مشهور می باشد^۲. و زمانی که عمر بن خطاب رضی الله عنه خواست که حد را بر وی جاری کند، قدامه گفت: این حق برای شما وجود ندارد که بر من شلاق زده و حدی

۱- مجموع الفتاوی (۱۲/۴۷۸-۴۸۹).

۲- رواه عبدالرزاق فی المصنف (۹/۲۴۰، ۲۴۳) وابن سعد فی الطبقات (۵/۵۶۰) والبيهقي في السنن (۸/۱۶) وابن شيبه في تاريخ المدينة (۳/۸۴۳، ۸۴۲) وأوردها الحافظ ابن حجر في الإصابة (۳/۲۲۰).

جاری کنید. عمر رضی الله عنه گفت: چرا؟ قدامه گفت: الله عزوجل می فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ [المائدة: ۹۳] عمر رضی الله عنه در پاسخ وی گفت: در تاویل دچار خطا و اشتباه شدی، اگر تقوای الهی را پیشه می کردی، از آنچه که الله عزوجل بر تو حرام کرده، اجتناب و دوری می کردی. سپس عمر بن خطاب رضی الله عنه به شلاق زدن وی امر فرمود.

قدامه رضی الله عنه یکی از صحابه می باشد که حجت در بحث تحریم شراب، بر وی ابلاغ شده و نیز از جمله اعرابی می باشد که لغت قرآن را خوب می فهمند. لیکن وی نهی تحریم شراب را به سبب شبهه‌ای که بر وی عارض شده بود، تاویل کرده و معتقد بود که تحریم عامی که در آیه ذکر شده، آیهی سورهی مائده آن را خاص کرده است و به سبب این فهم و برداشت از آیه، با اعتقاد حلال بودن شراب، آن را نوشیده و عمر رضی الله عنه وی را به سبب حلال شمردن نوشیدن شراب تکفیر نکرد [درحالی که حلال دانستن شراب کفر اکبر می باشد] چرا که حلال شمردن شراب توسط وی از روی تکذیب حکم حرام بودن شراب، یا رد کردن آن نبود و بلکه فقط از باب تاویل اشتباه و نادرست بود.

ابن تیمیه در مورد حلال شمردن شراب توسط قدامه رضی الله عنه می گوید: «زمانی که این امر برای عمر بن خطاب رضی الله عنه ذکر شد او و علی بن ابی طالب و سائر صحابه اتفاق کردند که اگر وی به تحریم شراب، اعتراف کرد (فقط به دلیل شراب خوردن) وی را شلاق بزنند. و اگر پس از اقامه‌ی حجت بر وی و دفع شبهه بر حلال شمردن آن اصرار ورزید، وی را (به سبب حلال شمردن حرام) بکشند»^۱.

لازم است بدانیم امکان معذور بودن و عدم آن به عنوان مانعی که همگی اشخاص با تنوع حالشان در آن مساوی باشند، امری منضبط نمی باشد و بلکه امکان معذور بودن و عدم آن امری نسبی می باشد. بگونه‌ای که گاهی برخی از مردم با شبهه‌ای معذور می باشند

درحالی که برخی دیگر از مردم با همان شبهه معذور نمی‌باشند و این به سبب متفاوت بودن احوال مردم و آشکار بودن آثار رسالت یا اخفای آن و یا به سبب احوال خاصی که شخصی معین را احاطه کرده و مانند این‌ها می‌باشد. و هر زمان که تاویل در امری ظاهر و آشکار باشد عرصه‌ی معذور دانستن، محدود می‌شود و هر زمان که تاویل در امری مخفی و پوشیده باشد، دایره و عرصه‌ی معذور دانستن وسیع می‌گردد. اما در حالت اکراه بدیهی است که الله عزوجل، احدی را جز کسی که در معرض اکراه واقع شده باشد، در کفر ظاهری معذور نمی‌داند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳۶﴾ [النحل: ۱۰۶-۱۰۷] «کسانی که پس از ایمان آوردن‌شان کافر می‌شوند - بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌های‌شان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند)، خشم الله (در دنیا) گریبانگیرشان می‌شود و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند. این (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می‌دهند و گرامی‌ترش می‌دارند و الله گروه کافران را (به سوی بهشت) رهنمود نمی‌گرداند».

پرواضح است که برای برداشته شدن وصف کفر از شخصی که تظاهر به کفر کرده است، بایستی که وی در معرض اکراه بوده باشد، وگرنه با تظاهر به کفر، قطعاً کافر می‌گردد.

شیخ محمد بن صالح العثیمین رحمه‌الله این احکام را به طور خلاصه و دقیق بیان کرده و می‌گوید: «بر این اساس قبل از حکم کردن بر مسلمانی به فسق یا کفر، واجب است که به دو امر توجه گردد:

۱- دلالت کتاب یا سنت بر اینکه آن قول یا عمل که از وی سرزده، موجب کفر و

فسق می‌شود.

۲- انطباق آن حکم بر شخصی معین که آن سخن را گفته و یا آن عمل را انجام داده است، بگونه‌ای که شروط تکفیر یا تفسیق در حق وی کامل شده و موانع منتفی گردد.

و از مهم‌ترین شروطی که لازم است تحقق یابد آن است که وی عالم و آگاه به مخالفتش با آنچه از کتاب و سنت که به سبب آن منجر شده تا کافر و یا فاسق گردد، باشد. چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ سَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵]

«کسی که با پیامبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به) دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است، رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱۶﴾ [التوبة: ۱۱۶]

«خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است، گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کند، به عقاب و عذاب‌شان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسط پیامبر) برای آنان بیان کند. بی‌گمان خداوند آگاه از هر چیزی است.»

و از جمله موانع تکفیر آن است که مسلمان بدون اراده‌ی خود، در آنچه کفر و فسق است، واقع گردد که این نیز صورت‌های مختلفی دارد. همچون اینکه بر آن کفر و یا فسق، اکراه و اجبار شده باشد. و از این جمله است کسی که فکرش بسته شده و به سبب شدت خوشحالی یا ناراحتی و یا ترس و مانند این‌ها، نمی‌داند چه می‌گوید؛ سپس شیخ

ابن عثیمین می‌گوید: شیخ الاسلام می‌گوید: اما مسأله‌ی تکفیر، صحیح آن است که هر یک از امت محمد که اجتهاد کرده و قصد و نیت وی رسیدن به حق بوده، ولی دچار خطا و اشتباه شده، تکفیر نمی‌شود. بلکه خطا و اشتباه وی بر او بخشیده می‌شود. و هرآنکه برای وی آنچه رسول الله ﷺ با آن آمده، بیان شده و آشکار گردد و پس از آن به دشمنی با رسول الله ﷺ برخیزد، پس از اینکه راه هدایت برای وی روشن گشته و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد، چنین شخصی کافر می‌باشد و هرکس از هوی و هوسش پیروی کرده و در طلب حق، کوتاهی کند و بدون علم سخن بگوید، گناه کار می‌باشد که گاهی فاسق بوده و گاهی برای وی حسنات و نیکی‌هایی می‌باشد که بر سیئات و گناهانش ترجیح داده می‌شود.^۱

با این توضیح تفاوت میان سخن و کسی که آن را گفته و نیز تفاوت میان عمل و کسی که آن را انجام داده، دانسته می‌شود؛ بنابراین، هر سخن یا عملی که فسق و یا کفر باشد، این‌گونه نیست که به گوینده و یا انجام دهنده آن، براساس آن، حکم به فسق یا کفر شود. و هرآنکه در روش مردم در این باب، بنگرد، عجیب‌ترین چیزها را مشاهده می‌کند و شدت نیازمندی‌اش در پناه بردن به الله عزوجل و درخواست هدایت و ثبات برحق و پناه بردن به او از گمراهی و انحراف، می‌شناسد.^۲

بنابراین به هنگام حکم کردن بر شخصی معین، تانی و تامل و عدم شتابزدگی واجب است و سخن نگفتن بدون علم و عدل واجب می‌باشد و لازم است که پیوسته این رهنمود نبوی ﷺ را یادآور شویم که فرمودند: «إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا». و در روایتی آمده است که: «إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ، وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ».^۳ «هرگاه

۱- مجموع الفتاوی (۱۲/۱۸۰).

۲- بتصرف من القواعد المثلی فی صفات الله وأسماؤه الحسنی للشیخ ابن عثیمین (۸۷، ۹۰) ط مکتبة السنة.

۳- أخرجه البخاري، كتاب الأدب، باب من كفر أخاه بغير تأويل فهو كما قال (۶۱۰۴) ومسلم، كتاب الإیمان، باب بیان حال ایمان من قال لأخیه المسلم: یا کافر (حدیث ۶۰) (۱۱۱) واللفظ له.

شخصی برادر مسلمانش را تکفیر کند این کفر به یکی از آن دو باز می‌گردد.» و در روایتی آمده است که: «چنانچه گفته‌اش به جا باشد، (حکمی که از جانب وی صادر گشته، وارد است) اما اگر گفته‌اش ناحق بوده و وی این‌گونه نباشد کفر به خودش بازگشته و خودش کافر می‌گردد.» از الله عزوجل، ثبات بر حق، و عصمت از لغزش را خواهیم، براستی که او عهده‌دار آن و توانای بر آن می‌باشد».

اما بعد؛ عزیزانم، پس عقیده‌ی توحید و جوب تحکیم شریعت را اقتضا می‌کند و عمل به احکام شریعت اسلامی در جوانب مختلف زندگی با تمام گستردگی آن از مقتضیات توحید می‌باشد. و اولین نشانه‌ی بارز جامعه‌ی اسلامی آن است که این جامعه به منظور عبودیت و بندگی الله عزوجل به یگانگی، در تمام جوانب زندگی‌اش به پا خیزد، عبودیتی که شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله آنرا شکل داده و ایجاد کرده است. و این عبودیت در جانب اعتقادی پدیدار شده، همانطور که در شعائر تعبدی ظاهر گشته است و همانطور که در شرایع دیگر نیز جلوه پیدا کرده است.

بدین ترتیب آنکه اعتقاد به وحدانیت الله عزوجل نداشته باشد، بنده‌ای تنها برای الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٥١﴾ وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَعَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾﴾ [النحل: ۵۱-۵۲] «الله فرموده است که دو معبود دوگانه برای خود برنگزینید، بلکه الله معبود یگانه‌ای است پس تنها و تنها از من بترسید و بس. آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و همواره (تعیین نحوه) دینداری و (کار) قانونگذاری حق او و اطاعت و انقیاد از وی واجب و لازم است. پس (وقتی که عالم هستی از آن الله و قوانین تکوینی و تشریحی و اطاعت و انقیاد همه چیز و همگان از اوست) آیا از غیر الله می‌ترسید؟»

و کسی که شعائر تعبدی را برای کسی جز الله عزوجل و یا کسی به همراه او جل-جلاله قرار دهد، در واقع بنده‌ی الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ

اَلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۳۳﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله، آن پروردگار جهانیان است. او را شریکی نیست به من چنین امر شده است و من از نخستین مسلمانانم».

و نیز کسی که شرائع و قوانین را از کسی جز الله از طریق رسول الله، فرا می‌گیرد، در واقع فقط بندهی الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱] «آیا معبودانی دارند که بدون اذن الله آئینی برای آن‌ها ساخته‌اند؟» و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] «آن چه پیامبر برای شما از احکام الهی آورده است آنرا اجرا کنید و آن چه شما را از آن بازداشته است از آن دست بکشید». بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به قوانین وضعی که مخالف و متضاد با شریعت پروردگار مخلوقات می‌باشد، اقرار و اذعان نکرده و بدانها گردن نهد و بر وی واجب است که آنرا انکار کرده و تا حد توانش با آن مبارزه کند.

دوست دارم کسانی را که حزن و اندوه قلوبشان را شکسته و بی‌تاب کرده، بشارت دهم، آنانی که چیزی از امور را مالک نبوده و در اختیار ندارند؛ بشارت به اینکه با ریخته شدن آروزها در این شب تاریک و در این تاریکی‌های شدید، به فضل الله عزوجل امت را می‌بینم که به سوی الله متعال بازگشته و به صورت عملی شروع به انتقال از بحران بانگ و فریاد، به بانگ و فریاد بحران کرده است.

اینک گردان‌های بیداری اسلامی مبارک، پی‌درپی ایجاد شده و رشد می‌کنند و اینک جوانان پسر و دختر مسلمان می‌باشند و اینک قلوب عموم مسلمانان هر عملی از عملیات تخریب و هدم و تبعید و ویرانی و در هم شکستن را انکار کرده و رد می‌کند. در وقتی که پرچم‌های اباحی‌گری و الحاد در هم شکسته شده؛ و این وعدهی الله عزوجل می‌باشد و وعدهی الله متعال حق و راست می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۸﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ

أَلْحَقْ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾ [الصف: ۸-۹] «می‌خواهند نور الله را با دهان‌های‌شان خاموش کنند ولی الله کامل‌کننده‌ی نور خویش است، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. اوست آن خدایی که پیامبر خود را همراه با هدایت و دین راستین بفرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

و من هر مرد و زن مسلمانی را عهده‌دار این مسئولیت و حامل این امانت می‌دانم تا که از همین الان برای دین الله عزوجل حرکت کرده و تنبلی نکند و از حرکت و تلاش و جهادش برای دین الله عزوجل نکاسته و گمان نکند که دین تنها مسئولیت داعیان و علماست و آن‌ها فقط عهده‌دار آن می‌باشند، بلکه بایستی بدانند، او خود سربازی برای دین الله عزوجل می‌باشد؛ و تو ای زن مسلمان، پرده‌دار و نگهبان و محافظ دین الله عزوجل هستی؛

پس برخیزید که وقت عمل فرا رسیده؛ برخیزید، متحد و شانه به شانه، با اتفاق، بدون ارتکاب منکری برای تغییر این منکر بزرگ و اساسی؛ با حکمت عمیق و پند و اندرز نیکو و سخنان رقیق و ملائم و اخلاقی گوارا و رفتاری ستودنی و عملی با اطمینان و نو.

پس برخیزید و امانت را بر دوش حمل کنید و پرچم توحید را بالا برید. اسلام را با تمام معنا و مقتضیاتش بر مردم تعلیم داده و بیاموزید.

برادرانم، به منظور عملی جدی در راستای اسلام که در شرایط کنونی، امت‌مان را زنده گرداند، بایستی که فهم خوبی در اموری که ذکر می‌کنم، داشته باشید، تا اینکه کسی ادعا نکند که وی عصر خود را نمی‌شناسد و مسئولیت خود را نمی‌داند و ابعاد مختلف وظیفه‌اش را که مکلف بدانهاست، درک نمی‌کند:

۱- بایستی که درک و شناخت دقیقی در مورد حقیقت اسلام و حقیقت جاهلیت داشته باشید، تا اینکه از نظر علمی، فهم، تفکر و رفتار، مسلمان باشید، همانطور که از نظر قلبی و عاطفی مسلمان هستید؛ و بدین ترتیب مزین به بهره‌ی بزرگی از

فهم و کفایت اسلامی لازم باشید، تا اینکه جوانب مختلف امور زندگی را بر مبنای منظور و مقصد اسلام و فهم روح شریعت و قواعد آن هدایت کنید و بدین ترتیب اسلام را به واقعیت حیات بازگردانید، همانطور که نیروهای اولیه‌ی اسلام این‌گونه بودند؛ تا برای دشمنان دین که تازه جوانه زده‌اند و بلکه برای همه دنیا ثابت کنید که اسلام دینی است که سعادت و پیشرفت و ترقی در همه‌ی جوانب حیات را برای هر آنکه آنرا دریافت کرده و بدان ملتزم گردیده، تضمین می‌کند؛ و این تنها ادعا نیست، بلکه واقعیتهای ملموس می‌باشد. و هرگز این عمل صورت نمی‌پذیرد مگر با فهم صحیح و عمل جدی و آماده‌سازی کادرهایی متخصص از مسلمان در هر عرصه‌ای از عرصه‌های زندگی.

۲- بر شماست که به نشر دعوت و تعریف کامل و شامل اسلام در بین صفوف عوام و توده مردم همت ورزید تا اینکه تاریکی جهل‌شان زدوده شده و آن‌ها را مزین به دلیل و حجت و بینه در امر دین‌شان گردانید. و تا اینکه ناپاک از پاک برای‌شان تبیین گردد؛ و هرگز این عمل صورت نمی‌گیرد مگر با رفتار و عملکردتان ای کسانی که به دین عمل می‌کنید. بر ما لازم است که اسلام را با رفتار و اخلاق و فهم و اعمال‌مان برای مردم تفسیر کنیم، زیرا کسی که دعوت داده و سخن می‌گوید درحالی که عمل نمی‌کند، با این رفتار، بزرگ‌ترین ضرر را متوجه دعوتش کرده و در واقع این تناقض بین قول و عمل می‌باشد که موجب کشت بذر نفاق در قلوب می‌گردد و اطمینان مردم به ما را زایل می‌گرداند، بنابراین این امر نیازمند اخلاص در نیت و صدق در عمل می‌باشد. ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ۗ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ﴿۳﴾ [الصف: ۲-۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم الله می‌گردد».

۳- دوستان من، نباید تلاش‌تان در جهت رسیدن به اسلام، در حالی باشد که در ابزار و به کارگیری وسایل رسیدن به اسلام از آن منحرف می‌باشید. چرا که اسلام، بر پایه‌های ناسالم یا ستون‌های ضعیف و قواعدی متزلزل بنا نشده است، بلکه بر شما واجب است که بر علمی دقیق و فهمی عمیق و صبری جمیل باشید، چرا که اهدافی که محقق شدن آن‌ها را خواستاریم، اهدافی بزرگ و اساسی می‌باشد. ما اراده‌ی تصحیح عقیده و عبادت و تحکیم شریعت را داریم.

به طور خلاصه: هدف ما بازگرداندن مردم به اسلامی که رسول الله ﷺ با آن آمده، می‌باشد، نه اسلامی که دیگران آن‌را فهمیده‌اند. پس هیچ گامی را برای اسلام بردار، مگر با حسابی دقیق و حکمت و بصیرت و فهمی عمیق بر مبنای منهج و روش سلف صالح، تا اینکه گام ابتدایی‌مان موافق با این منهج هدایت‌گر (منهج سلف) باشد. پس از این نیز گام جدیدی را بردارید مگر پس از بازبینی و مرور نتایج گام قبلی و بررسی ثمره‌ی آن و آنچه که با آن و بر آن بوده است. آری، بررسی آنچه از کوتاهی‌ها و ضعف‌ها که در آن بوده، تا اینکه موانع و مشکلاتی که با آن مواجه شده، دانسته شود و تا اینکه بدانیم چگونه ممکن است بر این موانع در مسیر التزام به منهج سلف رضوان الله علیهم چیره شد؟

دوستان من، همه‌ی این امور بدان سبب است که گامی را که منجر به مانعی در مسیرمان گردد و هیچگونه فایده‌ای نداشته باشد، تکرار نکنیم، یا اینکه به سبب آن بار دیگر دچار خطا نشویم و به نظر من، این از خطرناک‌ترین تحدیاتی است که حرکت اسلامی معاصر با آن مواجه می‌باشد؛ و این به خاطر عدم استنتاج کامل خطاهای برخی از گروه‌هایش در اینجا و آنجا می‌باشد که با بررسی خطاها و لغزش‌ها از آن‌ها بهره‌مند نمی‌شود. و تردیدی نیست که این نیازمند دیدگاهی وسیع می‌باشد.

۴- معتمد که این بند از قید و بندهای این منهج عملی از مهمترین بندها می‌باشد که عبارت است از: دوری از به کارگیری سلاح و اعمال زور به منظور تغییر اوضاع؛

چرا که همچنین این روش نوعی از شتابزدگی می‌باشد که منجر به ثمره‌ای که انتظار آن می‌رود نمی‌شود و سودمند نمی‌باشد. و این امری است که هریک از جوانان انقلابی که از الله عزوجل می‌خواهم آن‌ها را حفظ کند، بایستی آن‌را لحاظ کنند و در واقع این تلاشی است برای رسیدن به هدف از کوتاه‌ترین راه، ولی صحیح نیست، بلکه عاقبت این امر و ضرر آن بسیار بزرگ‌تر از همه‌ی روشهای دیگر می‌باشد و تمنا دارم که از تجربه‌هایی که بر امت گذشته، بهره بگیریم.

آری دعوتان را علنی نشر دهید و مردم را علنا به اسلام دعوت دهید و قلوب را دگرگون سازید و آن‌را از جاهلیت به سوی اسلام بازگردانید و این با سلاح اخلاق نیکو و ویژگی‌های پسندیده و صفات پاکیزه و رفتار صادقانه و حکمت بلیغ و پند و اندرز نیکو میسر می‌گردد؛ و بعد از همه‌ی این مراحل، در نتیجه و مقصود عجله نکنید، چرا که هرکس در رسیدن به چیزی قبل از موعد مقررش شتاب ورزد، با محروم شدن از آن مجازات می‌گردد و الله عزوجل با شتاب‌زدگی احدی عجله نمی‌کند و هیچکس بر دینش و اولیانش از الله عزوجل نسبت به آن‌ها با غیرت‌تر نیست، پس بایستی که ما بذر صحیح را مطابق و موافق با کتاب و سنت بر اساس فهم سلف صالح امت، بکاریم و نتایج را به الله عزوجل که مالک تمامی امور است، واگذاریم.

در هدایت شدن مردم عجله نکنید و در هلاک شدن تکذیب‌کنندگان، از جانب الله متعال شتاب نورزید و بگویید: پروردگارا، بسیاری از مردم را دعوت دادیم، جز اندکی دعوت‌مان را استجابت نکردند؛ و نگوئید: پروردگارا بسیار صبر کردیم پس چرا عذاب خود را بر ظالمان نازل نمی‌کنی؟ هرگز این در شان و منزلت ما نیست؛ و این امر مخصوص الله عزوجل می‌باشد و شایسته است که ادب را در برابر الله عزوجل رعایت

کنیم و تمام امور را به الله عزوجل واگذاریم، که او هرچه بخواهد انجام می‌دهد. ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^۱ [الانبیاء: ۲۳].

و دعوت‌ها جز با قلبی که متوجه الله عزوجل بوده و در پی دنیا و کسب جاه و مقام نمی‌باشد و تنها با دعوت دادن، خواستار وجه الله عزوجل و در پی رضای اوست اقامه نمی‌گردد. ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸] «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند) و الله را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایستی‌ها) می‌دانم و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک الله نمی‌انگارم)».

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹]
«کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم و قطعاً الله با نیکوکاران است (و کسانی که الله در صف ایشان باشد، پیروز و بهروزند)».

۵- بدانید که اسلام آمده تا همه چیز را به ما بیاموزد، حتی آداب قضای حاجت را؛ با وجود این آیا ممکن است که از وضع پایه‌هایی سالم و قواعدی استوار به منظور بنای دولت و حکومتی بر مبنای اسلام، غفلت کرده باشد؟

بنابراین بر هریک از فرزندان بیداری اسلامی، به طور عام و بر هر حرکت اسلامی به طور خاص، واجب است که هیچ حرکت کوچک یا بزرگی نکنند، مگر از خلال فهمی دقیق و درایت و بینشی عمیق بر اساس ضوابط و قواعد شرعی، چرا که موضوع دین می‌باشد.

۱- «خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حق خُرده گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند (و در افعال و اقوالشان جای ایراد و سؤال بسیار است)».

در نتایج شتابزده عمل نکنید، چرا که هرکس در بدست آوردن چیزی قبل از فرا رسیدن موعد آن، عجله کند، با محروم شدن از آن، مجازات می‌گردد!

يا جيل صحتونا أعيذك أن أرى في الصف من بعد الإخاء تمزقا
لك في كتاب الله فجر صادق فاتبع هداة ودعك ممن فرقا
لك في رسولك قدوة فهو الذي بالصدق والخلق الرفيع تخلفا
يا جيل صحتونا ستبقى شاخا ولسوف تبقى بالتزامك اسما

«ای نسل انقلابی و بیدار ما، از الله عزوجل می‌خواهم که تو را پناه دهد، از اینکه بینم که پس از برادری در صفوف از هم جدا گشته‌اید. برایت در قرآن فجری صادق است، پس هدایت آن‌را پیروی کن و کسی را که تفرقه‌انگیزی می‌کند رها کن. پیامبرت اسوه و الگوی توست که مزین به صدق و اخلاق والایی می‌باشد. ای نسل بیداری و انقلابی ما، بزرگ و باعزت خواهی ماند و با التزامت به دین، با عزت و بلند مرتبه خواهی ماند.»

اما وصیت پایانی که تضرع و دعا می‌باشد:

و در پایان، از الله عزوجل می‌خواهم که ما را برای دین خودش به خدمت گرفته و چشمانمان را با نصرت اسلام و عزت مسلمین روشن گرداند و فرجامی نیکو روزی‌مان گرداند و نیز علم و فهم و عمل، روزی‌مان گرداند. و دین و کتاب و بندگان مومنش را نصرت و یاری دهد. براستی که او عهده‌دار و سرپرست آن می‌باشد.

فصل دوم:

شروط لا إله إلا الله

شامل مباحث ذیل:

مقدمه: اصل این شروط

مبحث اول: شرط علم

مبحث دوم: شرط یقین

مبحث سوم: شرط قبول

مبحث چهارم: شرط انقیاد

مبحث پنجم: شرط صدق

مقدمه:

اصل این شروط

در فصل گذشته بیان گردید که کلمه‌ی توحید، تنها کلمه‌ای که همچون سرعت تیر در قالب حروفی بر زبان جاری گردد، نمی‌باشد، آنهم در وقتی که بسیاری از کسانی که آنرا تکرار می‌کنند، غافل از شروط مهمی می‌باشند که کلمه‌ی توحید بدانها مقید است و نیز از مقتضیات آن که واجب است مقرون به نطق آن باشند، غافل می‌باشند.

لذا کلمه‌ی توحید منهجی شامل و کامل می‌باشد که تمامی جوانب زندگی را در برمی‌گیرد. پس کسی که آنرا با زبان بگوید و با قلب تصدیق کند و اعضا و جوارح وی بدان ملتزم گردد، کاملاً و با تمام جوانب مختلف حیاتش وارد دین الله عزوجل شده است و پس از این در شان و منزلت وی نیست که تنها در بخشی از حیاتش ملتزم به احکام الله عزوجل باشد و در جوانب دیگر، از عبودیت و بندگی برای الله عزوجل عاری باشد و بدین ترتیب از روش‌ها و برنامه‌ها و اوضاع و قوانین دیگر انتخاب نموده و اختیار کرده و با آن‌ها زندگی و حیاتش را تنظیم کند. برآستی این شان کسی که «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کرده و معنای آنرا دانسته و مقتضای آنرا فهمیده باشد، نیست.

به حسن رحمه‌الله گفته شد: برخی مردم می‌گویند: هرکس بگوید «لا إله إلا الله» وارد بهشت می‌شود؟ حسن گفت: هرکس لا إله إلا الله بگوید و حق و فرض آنرا ادا کند، وارد بهشت می‌شود!

و به وهب بن منبه گفته شد: آیا مفتاح و کلید بهشت «لا إله إلا الله» نیست؟ وی در پاسخ گفت: هیچ کلیدی نیست مگر دارای دندان‌هایی می‌باشد، پس اگر با کلیدی که دارای دندان‌ها

بود، آمدی، در بهشت برایت باز می‌گردد و گرنه بهشت برایت گشوده نمی‌شود.^۱ و از قواعد مقرر در اصول فقه آن است که^۲: «زمانی که حکم و سبب یکی باشد، مطلق بر مقید حمل می‌گردد. پس هرگاه نصوصی مطلق ذکر گردد و نصوص دیگری که در حکم و سبب با آن‌ها یکی باشد، ذکر گردد، نصوص مطلق بر نصوص مقید حمل می‌گردد.» و احادیث شریفی که در فضل توحید وارد شده‌اند و بیانگر آن هستند که وارد شدن به بهشت و تحریم آتش، مرتبط به کلمه‌ی اخلاص و توحید «لا إله إلا الله» می‌باشند، این گونه احادیث، احادیث مطلق می‌باشند که احادیث مطلق دیگری در این مورد اشاره شده که آن‌ها را مقید به شروطی کرده است.

به عنوان مثال: رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ» «هرکس بمیرد و بداند که هیچ معبود بر حقی جز خدای یگانه نیست، وارد بهشت می‌شود.» و نیز فرمودند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ». «گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز خدای یکتا وجود ندارد و من فرستاده و رسول خدا هستم، هر بنده‌ای با این دو شهادت الله عزوجل را ملاقات کند و در آن تردیدی به دل راه ندهد، وارد بهشت خواهد شد.»

و به ابوهریره رضی الله عنه در حدیثی طولانی فرمودند: «فَمَنْ لَقِيَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيَقِنًا بِهَا قَلْبُهُ بَشَرْتُهُ بِالْجَنَّةِ». «هرکس را که در پشت این دیوار ملاقات

۱- أخرجه البخاري، معلقا، كتاب الجنائز، باب من كان آخر كلامه «لا إله إلا الله» (فتح، ۳/ ۱۳۱۱) ووصله في التاريخ الكبير (۱/ ۹۵) وأبو نعيم في الحلية (۴/ ۶۶) والبيهقي في الأسماء والصفات ص ۱۹۰ وإسحاق بن راهويه في مسنده كما في المطالب العالية (۲۹۷۲) وحسنه ابن حجر رحمه الله.

۲- انظر: المستصفي للغزالي (۲۶۲) والإحكام للآمدی (۳/ ۴) وما بعدها) ومذكرة أصول الفقه على روضة الناظر: للشنقيطي (۴۱۱) ط داراليقين.

کردی که گواهی دهد: هیچ معبود بر حقی جز الله عزوجل وجود ندارد و در دلش بدان یقین داشته باشد او را به داخل شدن در بهشت بشارت بده».

و نیز فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». «هرکس از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی به حق جز الله عزوجل نیست و محمد فرستاده‌ی اوست، الله متعال آتش جهنم را بر او حرام می‌کند».

و فرمودند: «أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ». «نیک‌بخت‌ترین مردم نسبت به شفاعت من در روز قیامت، کسی است که از روی اخلاصی که برخاسته از قلبش باشد، بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست».

و فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِدَلِّكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». «براستی الله عزوجل آتش را بر گوینده‌ی لا اله الا الله که با گفتن آن خواستار دیدار وجه الله باشد، حرام گردانیده است».

همه‌ی این احادیث شرطها و قیدهایی را که کلمه‌ی توحید مقید به آنهاست، بیان می‌کند؛ و بیانگر آن است که کلمه‌ی توحید، تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد، بلکه شرایط و قیدهایی دارد. و این شرطها و قیدها، بر اساس استقراء و استنباط و تتبع و بررسی در دلایل صحیح، از کتاب و سنت گرفته شده است. لذا خواهیم دید که برای هر یک از این شروط، از کلام الله عزوجل و احادیث صحیح رسول الله ﷺ آنچه که این شروط را تایید و ثابت می‌کند، می‌باشد و همه‌ی آنها حقیقت توحید عملی را که شایسته است مردم بر آن باشند تاکید می‌کنند و بیانگر آنند که حقیقت توحید، مجرد جاری کردن کلمه‌ی لا اله الا الله بر زبان نمی‌باشد بلکه بایستی کسی که آن را می‌گوید، نسبت به آن مخلص، صادق و عالم به شروط و مقتضیات و اوامر و نواهی و حدود آن باشد. یا به طور خلاصه، عالم به حرام و حلال آن یعنی آنچه را که حلال و حرام کرده، باشد؛ و قلبش بدان یقین داشته و

بدان ایمانی جازم که هیچگونه شکی هرگز در آن راه ندارد، داشته باشد، چرا که ایمان به الله عزوجل بدون علم یقینی، مفید و سودمند نمی‌باشد و یقین عبارت است از همه‌ی ایمان؛ و بایستی به کلمه‌ی توحید، التزام کامل داشته و آنرا در همه‌ی امور زندگی اش قبول کند و به همراه همه‌ی این‌ها، نهایت محبت با الله عزوجل و رضایت از الله عزوجل را دارا باشد و با قلب و اعضا و جوارح به آنچه الله و رسولش ﷺ دوست دارند، متمایل باشد؛ گرچه آن چیز مخالف با هوی و هوس وی باشد؛ و نیز از هر آنچه الله و رسولش ﷺ نسبت به آن بغض و کراهت داشته آنرا ناپسند می‌دانند، اعراض و روی گردانی کند، گرچه هوی و هوسش بدان متمایل باشد.

این شرطها در این شعر زیبا جمع شده است:

وبشروط سبعة قد قیدت وفي النصوص الوحي حقاً وردت
فإنه لم ينتفع قائلها بالنطق إلا حيث يستكملها
العلم واليقين والقبول والانقياد فإدر ما أقول
والصدق والمحبة والإخلاص وفقك الله لما أحبه

«کلمه‌ی توحید مقید به شروط هفتگانه می‌باشد که در نصوص وحی وارد شده‌اند. پس تنها نطق به کلمه‌ی توحید گوینده‌اش را نفع نمی‌رساند، مگر زمانی که شروط آنرا کامل گرداند. که این شروط عبارتند از: علم و یقین و قبول و انقیاد و صدق و محبت و اخلاص؛ الله عزوجل تو را در آنچه که دوست دارد، موفق بگرداند.»

این شروط هفتگانه را شیخ حافظ ابن احمد حکمی^۱ رحمه‌الله در کتاب ارزشمندش، «معارج القبول بشرح سلم الوصول إلى علم الأصول في التوحيد» ذکر کرده است. بزودی به

۱- شیخ حافظ ابن احمد بن علی حکمی یکی از علمای کشور عربستان می‌باشد. وی عالمی از علمای منطقه‌ی جنوب (تهامه) می‌باشد که در ۲۴ رمضان در سال ۱۳۴۲هـ/۱۹۴۲ م در روستای السلام از توابع شهر (المضایا) در جنوب شرقی شهر جازان متولد شد. در خانه‌ای صالح رشد کرد سپس علم

هریک از این شرطها می‌پردازیم، تا توحید عملی را توضیح دهیم که واجب است به صورت حقیقی در حیات امت، در وقتی که اهل توحید در آن غریب شده‌اند، ایجاد گردد. آنهم در وسط جاهلیت جاهلانی که همه‌ی استعدادها و امکانات مادی و معنوی را برای مبارزه با توحید و اهل آن در قالب طرح و نقشه‌هایی خبیث و بدنهاد به منظور جاهل کردن مسلمانان به حقیقت توحید، بسیج کرده‌اند تا با این تلاش حقیقت توحید را از زندگی و حیات مردم و واقعیتی که در آن هستند، کاملاً جدا کنند.

معنای «لا إله إلا الله»^۱:

«لا إله إلا الله» یعنی: هیچ پرستش شونده و معبود بحقی، جز خداوند بلندمرتبه در عالم هستی وجود ندارد.

کلمه‌ی «لا إله إلا الله» بر دو رکن اساسی استوار است:

را از شیخ بزرگوارش عبدالله قرع‌اوی رحمه‌الله آموخت. در طلب علم نبوغ خاصی داشت بگونه‌ای که چون به سن ۱۹ سالگی رسید، شیخش از وی خواست تا کتابی در باب توحید تالیف کند و از او خواست تا کتاب به صورت شعر باشد تا حفظ آن برای طلاب آسان باشد. بدین ترتیب منظومه‌ی ارزشمندش، «سلم الوصول إلى علم الأصول في التوحيد» را نگاشت. و مورد تحسین استادش و علمای معاصر بود. پس از این تالیف در مبحث حدیث و فقه و سیره و علم میراث و دیگر علوم، شروع به تالیف کرد و سرانجام در بهار زندگی‌اش درحالی‌که ۳۵ سال از عمر مبارکش می‌گذشت در سال ۱۳۷۷ هـ به ملاقات پروردگارش شتافت. الله عزوجل از او قبول کرده و ما و او را به همراه سید و آقای داعیان جمع بفرماید. بنگر: معارج القبول (۱/۳۳۱-۳۳۸ ط. نزار). [کتاب ارزشمند ایشان «اعلام السنة المنشورة لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة» که اعتقاد اهل سنت و جماعت را در قالب سوال و جواب مطرح می‌کند با عنوان «فرازهایی از عقیده اهل سنت و جماعت» به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)]

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله نوشته‌ی مصطفیٰ حلیمه ص ۲۵-۳۷. (مترجم)

رکنی که متضمن جانب نفی مطلق، برای وجود معبودی است که شایستگی آن را داشته باشد که در چیزی پرستش شود و مقصود از قسمت نخست شهادت توحید «لااله...» نیز همین است.

رکن دیگری که متضمن جانب اثبات است؛ اثبات آن که معبود بحق، تنها الله یکتا و بلندمرتبه است و منظور و مقصود از قسمت دوم شهادت توحید «الاالله» نیز همین است. هرگاه بعد از حرف نفی (لا)، حرف استثنای (إلا) بیاید، نشانگر نهایت حصر و قصر برای آن معبود بحقی است که همان خداوند بلندمرتبه و یگانه‌ی بدون شریک است.

از این تعریف ملاحظات و تحلیل‌های زیر را استنباط می‌نماییم:

۱- هر کسی (تنها) به جانب نفی شهادت توحید، بدون جانب اثبات آن روی بیاورد، مومن نمی‌شود و همچنین هرآنکه (صرفاً) به جانب اثبات شهادت توحید، بدون جانب نفی آن روی بیاورد، مؤمن نمی‌گردد؛ و انسان مؤمن نمی‌شود مگر آن که هر دو رکن نفی و اثبات را با هم، در اعتقاد و قول و عمل (خویش)، در ظاهر و باطن به جای آورد.

همچنان که خداوند بلند مرتبه در مورد اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَعْتَرَزْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ﴾ [الكهف: ۱۶] «و چون از این قوم جدا می‌شوید و از چیزهایی که می‌پرستند به جز الله کناره‌گیری می‌کنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغین آنان جدا می‌سازید) پس به غار پناهنده شوید (و دین خویش را نجات دهید)».

اصحاب کهف هر دو رکن «لا إله إلا الله» را به طور همزمان به کار بستند: کناره‌گیری از مشرکین و آنچه از طاغوت‌ها و خدایان دروغین که پرستش می‌شدند... اما از عبادت خدای پاک و منزّه دوری نکردند؛ چون تنها خدای یکتا شایسته‌ی عبادت کردن است و واجب است که طاعت و عبادت صرفاً برای او انجام گیرد.

و همچنین خداوند بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم - علیه‌السلام - می‌فرماید: ﴿وَإِذْ

قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٦٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٦٧﴾ ﴿الزخرف: ۲۶-۲۷﴾ [و آن گاه که ابراهیم خلیل به پدر و قوم مشرک خود گفت: من از آنچه که شما آن‌ها را پرستش می‌کنید بی‌زاری می‌جویم، به جز از (عبادت) خدایی که مرا آفرید و حتما من را هم به دین حق راهنمایی و به راه نیک‌بختی هدایت می‌کند].

باز پروردگار بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم - علیه‌السلام - می‌فرماید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنْتُمْ وَعَابَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الشعراء: ۷۵-۷۷] «آیا (می‌دانید که چه کار می‌کنید و) می‌بینید که چه چیز را پرستش می‌کنید؟ هم شما و هم پدران پیشین شما، همه‌ی آن‌ها (که شما معبود خود می‌دانید) به جز پروردگار جهانیان، دشمن من هستند».

به این ترتیب ابراهیم - علیه‌السلام - دشمنی و کناره‌گیری خود را از تمام خدایان باطلی که پرستش می‌شدند، اعلان کرد و عبادات و موالاتش را صرفاً برای خداوند بلند مرتبه‌ای که تنها او معبود بحق است، خالص گردانید.

این آیات و آیات دیگری از این قبیل، بیانگر آن است که مشرکین در گذشته، خداوند بلندمرتبه را پرستش می‌کردند، ولی در عبادات‌شان او را با معبود دیگری به طور هم‌زمان شریک قرار می‌دادند ... بنابراین اگر (ابراهیم و دیگر پیامبران علیهم‌السلام) از همه‌ی آنچه قوم‌شان عبادت می‌کردند اعلام براءت می‌نمودند و آفریدگار پاک و منزّه را که (تنها او) سزاوار عبادت کردن است مستثنی نمی‌کردند، این اعلام بی‌زاری (آنان) شامل همه‌ی آنچه (از طرف ایشان) مورد پرستش قرار می‌گیرد، اعم از خدای بلندمرتبه... و دیگر معبودهای (دروغین و باطل) می‌شد.

۲- مقصود ما از آوردن کلمه‌ی «بحق» در تعریف و معنی «لا إله إلا الله» برای آن است که با این قانون مهم، خدایان دروغین و باطلی که به جای خداوند بلندمرتبه پرستش می‌شوند با نداشتن نشانه و علامت «حق بودن» در توصیف آن‌ها، موجودیت معبودی آنان بگونه‌ای که مستحق عبادت شدن باشند، از بین می‌رود... بنابراین

هرگاه این خدایان دروغین باطل، به جای خداوند بلندمرتبه مورد عبادت قرار بگیرند، شایستگی هیچ‌گونه پرستشی را که در حیطه‌ی عبادت باشد ندارند، چون این (معبودان دروغین) مالک حقیقی نیستند؛ ویژگی‌ها و صفاتی که آن‌ها را به درجه‌ی الوهیت برساند، ندارند و به همین خاطر انجام عبادت برای آنان به جای الله یا همراه او جایز نمی‌باشد.

بنابراین، اگر گفته شود: آیا در هستی به غیر از خداوند بلندمرتبه، معبودها و طواغیت دیگری که مورد عبادت قرار گیرند، یافت می‌شوند...؟

(در پاسخ) به آن‌ها می‌گوییم: (آری) خدایانی یافت می‌شوند اما صاحب ویژگی‌ها و صفات الوهیت نمی‌باشند ... و هرگاه هم مورد پرستش واقع شوند، آن پرستش، باطل و نادرست است. و شهادت توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وجود خدایان (دروغین و باطل) را در هستی به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه نفی مطلق خدایان و معبودانی می‌کند که مستحق (داشتن) خصوصیات الوهیت، به صورتی که شایستگی پرستش به جای خداوند بلندمرتبه یا همراه او را داشته باشند^۱.

پس قسمت نخست شهادت توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی: معبودی بحق جز الله نیست و او خدای حقی است که دارنده‌ی ویژگی‌ها و صفات الوهیت می‌باشد و کسی است که مستحق آن است که به تنهایی و بدون هیچ شریکی پرستش شود و کسی است که بر همه‌ی بندگان واجب است تمامی آنچه را که در حیطه‌ی عبادت شرعی است، برای وی انجام دهند.

۳- با این تعریف و تفسیر برای شهادت توحید، می‌توانیم به باطل بودن (نظریه‌ی) کسانی که - و چه بسا در روزگار ما هم بسیارند - شهادت توحید را صرفاً به توحید ربوبیت، تعریف و تفسیر می‌کنند، پی ببریم.

۱- آیه‌ی مبارکه‌ی ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾

[لقمان: ۳۰] این موضوع را به روشنی بیان می‌کند.

از جمله‌ی گفتارشان در معنا و تعریف شهادت توحید «لا إله إلا الله» این (عبارات) است: آفریننده، زیان رساننده، سود دهنده، روزی بخشنده، میراننده، زنده کننده و فرمان‌روایی جز خداوند پاک و منزّه نیست...! اگر چه خداوند بلند مرتبه متصف به تمامی این اوصاف است و همه‌ی این معانی حق است اما این (معانی) در برگرفته‌ی تمام معانی مورد نظر شهادت توحید نمی‌باشد...! حتی مشرکین هم در گذشته این‌گونه معنی کردن «لا إله إلا الله» را قبول داشتند و به این سبب با انبیاء مخالفت نمی‌کردند، بلکه در این (مسأله) که تنها خدای یکتا سزاوار و شایسته‌ی عبادت کردن است، مخالف بودند. آن‌ها با علم و اقرار به این که تنها خدای یکتا، آفریننده، فرمان‌روا، زیان رساننده و سود دهنده است، عبادات‌شان را برای خدایان (ساختگی و دروغین) و طاغوت‌ها و بت‌های‌شان به جای خداوند یگانه و بلندمرتبه انجام می‌دادند...! به این خاطر کافر و مشرک بودند و از سوی انبیا و رسولان - صلوات‌الله‌و- سلامه‌علیهم - مستحق جهاد و قتال شدند.

همچنان که خداوند بلندمرتبه در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵] «هرگاه از آنان (که معتقد به شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: الله».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۵] «بگو، زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آن الله، بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌شوید».

با این همه، از این جهت که عبادت‌شان را برای غیرالله انجام می‌دادند، مشرک بودند. بنابراین کسی که شهادت توحید را بر زبان آورد و مقصودش صرفاً ربوبیت باشد، حقانیت شهادت توحید را آن‌گونه که الله و رسولش ﷺ به آن فرمان داده‌اند، ادا نکرده است تا در روز قیامت به او نفع برساند؛ و بدون هیچ شک و تردیدی از جمله مشرکین می‌باشد.

۴- شهادت توحید (لا إله إلا الله) شامل هر سه نوع از انواع توحید سه گانه می باشد؛

توحید الوهیت، توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات.

جنگال برانگیزان اهل ارجاء (مرجئه‌های عصر) ادعا می کنند که داعیان توحید در این روزگار، نوع چهارمی از توحید را آورده اند که قبلا از کسی از آنان سابقه نداشته است و آن را «توحید حاکمیت» نام نهاده اند...!

می گویم: این (نظر با توجه به دلایلی که) بعدا ذکر می شود، دروغ و ظلمی در حق داعیان توحید است ... اتهام آن ها را به چند طریق رد می نمایم:

الف) همانا این نوع از توحید که به توحید حاکمیت نام گذاری شده است، ایمان و دین فرد جز با (انجام) آن صحت نمی یابد و معنای آن هم یکتا و یگانه قرار دادن خداوند بلندمرتبه در حاکمیت و قانون گذاری است و (در حقیقت) حاکمیت قدری و شرعی همه از آن خداوند بلندمرتبه است و کسی از آفریده هایش (حق) شراکت در آن را ندارد. و همان گونه که آفرینش و تدبیر همه ی امور از آن خداست، حاکمیت و دستور هم، همه از آن اوست ... و در (اثبات) این معنی، نصوص شرعی زیادی وارد است، از آن جمله:

الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۰] «فرمان روایی از آن الله است و بس (این اوست که بر کائنات حکومت می کند و از جمله؛ عقاید و عبادات را وضع می نماید) الله دستور داده است که جز او را پرستش نکنید. این دین راست و ثابتی است (که ادله و براهین نقلی و عقلی بر صدق آن گواهند) ولی بیشتر مردم نمی دانند (که حق این است و غیر این، پوچ و ناروا است)».

و نیز الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۲۶] «در فرمان دهی و قضاوت خود کسی را شریک نمی کند».

و نیز می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ۴۱] «الله فرمان می راند و فرمانش هیچ گونه مانعی (مقابل) ندارد».

و نیز فرموده است: ﴿أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو طبق آنچه الله نازل کرده است، سرپیچی می کنند و) جویای حکم جاهلیت (برخاسته از هوی و هوس) هستند؟ چه کسی برای افراد معتقد، بهتر از الله حکم می کند؟»

و نیز الله متعال فرمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ [المائدة: ۱] «الله هر چه را بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می کند.»

و نیز فرموده است: ﴿وَمَا آخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰] «اگر در مورد چیزی (از امور دنیا یا دین) اختلاف پیدا کردید، قضاوت و حکم آنرا به الله ارجاع دهید.»

و نیز فرموده است: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «ای پیامبر، اگر از آنان اطاعت کنید، بی گمان شما (هم مثل ایشان) مشرک خواهید بود.»

و نیز فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی آیند تا (اینکه) تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت و داوری تو) باشند.»

در حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ﴾^۱ همانا الله (خود) داور است و حکم (و قضاوت) هم به او بر می گردد.

نصوص شرعی دیگری که بر این نوع از توحید دلالت کند، بسیار است، هرکس آنرا رد کند، ایمان را به طور کامل رد کرده است و لازمه‌ی (پذیرفتن این نوع از توحید) آن

۱- أخرجه أبو داود، كتاب الأدب، باب في تغيير اسم القبيح (۴۹۵) والنسائي في كتاب آداب القضاة،

است که تمامی نصوص مذکور پیشین و غیر از آنرا نیز رد می‌نماید. (ب) همچنان که قبلاً نیز بحث شد، لازمه‌ی اعتبار توحید حاکمیت به آن معنا نیست که به عنوان قسم چهارم توحید، به اقسام سه‌گانه‌ی معروف توحید اضافه شود و کسی هم چنین چیزی نگفته است، بلکه تمامی اهل علم، (قسمت عمده‌ای از) توحید حاکمیت را در توحید الوهیت جای می‌دهند و نیز برخی قسمت‌های آن در توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات قرار می‌گیرد.

اما با افزایش شرک در امت، از جهت حکم نمودن به غیر آنچه الله متعال نازل نموده است و نیز داوری و قضاوت را نزد قوانین طاغوت بردن، لازم گردید که داعیان (توحید)، برای آگاه نمودن عامه‌ی مردم به این نوع از توحید (توحید حاکمیت) به طور مستقل از آن بحث کنند. و این (جدا کردن توحید حاکمیت از اقسام سه‌گانه‌ی معروف توحید) مانند آن است که کسی دریابد، مردم از جهت مسائلی مانند استغاثه، محبت، طاعت، فروتنی، خضوع و... دچار شرک و تفریط شده‌اند و به آن‌ها بگوید: توحید طلب و دعا یا توحید محبت و طاعت یا توحید فروتنی و خضوع و... را برای الله به جا آورید و خالصانه آنرا (برای او) مراعات کنید. و این گفته‌ی درستی است و کتاب‌های علما از امثال این‌گونه جمله‌ها و تعابیر انباشته است، ولی کسی نمی‌گوید: این علما، توحید چهارم یا پنجم یا ششم... را آورده‌اند. چون گفته‌هایشان از چارچوب اقسام سه‌گانه‌ی معروف توحید خارج نمی‌شود و اگر به طور اختصاصی و تفصیلی در مورد توحید حاکمیت بحث می‌کنند، به خاطر اهمیت و نیاز مردم به آن است و این‌گونه (شرح و توضیح‌ها) ضرری ندارد.

انسان‌های زیادی در این روزگار هستند که اگر به آن‌ها بگویی: به توحید الوهیت پایبند باشید، معنی و مقصود تو را نمی‌فهمند و این سبب می‌شود که توحید الوهیت را برای او توضیح دهید و بگویی: توحید دعا و طلب و قصد و نیت را مراعات کن و توحید محبت را بر خود لازم بدان... و محبوب ذاتی را تنها همان خدای بلند مرتبه

بدانید و بس؛ و توحید طاعت (و فرمان برداری از خداوند) را نیز مراعات کن؛ در مورد توحید حاکمیت نیز چنین است و هرگاه مردم را ببینی که به جای حکم به شریعت و دستورات خداوند به قوانین و احکام طاغوت روی آورده‌اند (لازم می‌شود که آن‌ها را بر حذر دارید و بگویی): حاکمیت را تنها از آن خدای یگانه بدانید.

معنای شرط^۱:

شرط: علمای اصول، شرط را به چیزی تعریف کرده‌اند که وجود چیزی متعلق به وجود آن باشد و برای وجودش لزومی به وجود چیز دیگری نباشد، اما با عدم وجودش، عدم وجود آن چیز ثابت گردد.

به عنوان مثال: یکی از شروط «لا إله إلا الله» «نطق و اقرار» است و «لا إله إلا الله» بدون وجود آن، تحقق و صحت نمی‌یابد؛ ولی وجود نطق و اقرار به تنهایی مستلزم وجود بقیه‌ی شروط نیست.^۲

و به همین ترتیب، بقیه‌ی شروط «لا إله إلا الله» که ان شاء الله به تفصیل در مورد هر کدام بحث خواهیم کرد، وجود هریک شرطی برای صحت توحید است. و شرط صحت شهادت توحید (لا إله إلا الله) مستلزم وجود تمامی این شروط است و در صورت عدم یکی از این شروط، وجود (کامل) لا إله إلا الله به طور مستقیم منتفی می‌شود و به صاحبش سودی نمی‌رساند و برای تحقق «لا إله إلا الله» و تحقق نفع رسانی آن، چاره‌ای جز تحقق کامل و بدون نقص شروط و ارکان آن وجود ندارد.^۳

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۳۷ (مترجم).

۲- یک مثال ساده: نماز خواندن، بدون وضو گرفتن باطل است ولی بعد از وضو گرفتن، شرط نیست که فرد نماز بخواند، شاید قرآن بخواند.

۳- به عبارتی ساده‌تر: وجود هر کدام از شروط «لا إله إلا الله» لازم است ولی کافی نیست؛ اما شرط لازم و کافی صحت شهادت توحید، تحقق کامل و بدون نقص شروط «لا إله إلا الله» می‌باشد.

و اکنون بحث تفصیلی شروط «لا إله إلا الله» را آغاز می‌کنم، چیزی که شما را به خاطر آن، به این بحث مهم دعوت نموده‌ایم.

مبحث اول: شرط علم

مقصود از علم به معنا و مفهوم کلمه‌ی توحید، علم بدان از هر دو جنبه‌ی نفی و اثبات می‌باشد که منافی جهل به کلمه‌ی توحید می‌باشد.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹] «بدان که قطعاً هیچ معبود به حقی جز الله وجود ندارد».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ﴾ [الزخرف: ۸۶] یعنی: مگر کسانی که شهادت به لا اله الا الله دهند ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [۸۱] درحالی که در قلب‌های‌شان معنای آنچه را که بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، درک می‌کنند.

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ «خداوند گواهی می‌دهد که هیچ معبود بر حقی جز او نیست و نیز گواهی می‌دهد که او دادگری می‌کند و فرشتگان و اهل علم نیز گواهی می‌دهند که هیچ معبود بر حقی جز او نیست و او عزیز و حکیم است».

و نیز می‌فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ۹] «آیا آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند برابرنند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند».

و می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۳] «و این مثال‌هایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز دانایان آن‌را درک نمی‌کنند».

و در احادیث از عثمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ!». «هر آنکه در حالی بمیرد که می داند هیچ معبود به حقی جز الله نیست که لایق و شایسته عبادت باشد، داخل بهشت می شود».

می گویم (مولف): این کلامی مجمل در باب شرط علم می باشد که نیاز به کمی توضیح و تفصیل در مورد علم به صفت عام آن و علم به لا إله إلا الله به صورت خاص دارد.

امام ابن قیم رحمه الله می گوید: «علم عبارت است از آنچه که بر آن اقامه‌ی دلیل می شود، و سودمندترین آن، آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن آمده است می باشد. و علم حیات قلب‌ها و نور خردها و شفاء دل‌ها و چمنزار عقول و لذت ارواح، همدم و همیار وحشت زدگان و راهنمای سردرگمان و میزانی است که با آن اقوال و اعمال و احوال ارزیابی می شود. و علم، حاکم جداکننده‌ی شک و یقین، گمراهی و هدایت، درستی و کجی می باشد. با علم الله عزوجل شناخته شده و عبادت می گردد و با آن ذکر شده و به یگانگی پرستش می شود. با علم حمد و ستایش الله جل جلاله و بزرگی او گفته می شود. با علم رهروان به سوی حق جل جلاله هدایت می شوند. از طریق علم کسانی که به سوی حق جل جلاله در حرکت اند، بدو می رسند. و از درب علم قاصدان به سوی او وارد می شوند. با علم شرایع و احکام دانسته شده و حلال از حرام مشخص می گردد. با علم است که صله‌ی ارحام صورت می گیرد. با علم است که مرضیات دوست دانسته می شود و با شناخت و پیروی از آنهاست که طولی نمی کشد که به الله جل جلاله رسیده می شود. علم امام است و عمل ماموم. علم رهبر است و عمل تابع. علم دوست زمان غربت است و هم صحبت در خلوت و همدم در زمان وحشت. علم برطرف کننده‌ی شبهه است، ذکر آن تسبیح و بحث از آن جهاد و طلب آن قربت و بخشش آن صدقه و مُدارست آن برابر با نماز و روزه و نیاز بدان بسیار بزرگتر

۱- أخرجه مسلم في الإيمان، باب الدليل على أن من مات على التوحيد دخل الجنة (۲۶) / انظر معارج القبول (۲/ ۴۱۸) طبعة دار ابن القيم.

و مهمتر از نیاز به آب و غذا می‌باشد.

امام احمد رحمه‌الله می‌گوید: مردم به علم بیشتر از آب و غذا نیاز دارند، چرا که شخص در روز، یک یا دو بار به آب و غذا احتیاج دارد، در حالی که نیاز وی به علم به تعداد نفس-هائیش می‌باشد^۱.

آری، براسستی برترین آنچه در این دنیا خواسته می‌شود، علم شرعی می‌باشد و الله عزوجل پیامبرش ﷺ را امر کرده تا درخواست افزونی در علم کند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] «و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیافزای.» چرا که علم مقدم بر قول و عمل می‌باشد. و امام بخاری در صحیحش بابی تحت این عنوان ذکر کرده است: «بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ» علم قبل از قول و عمل؛ چرا که علم شرط صحت قول و عمل می‌باشد و آن دو تنها با وجود علم، معتبر می‌باشند. و علم بر هر دوی آنها مقدم می‌باشد. چرا که علم، تصحیح کننده نیتی است که تصحیح کننده قول و عمل می‌باشد. همانطور که ابن منیر می‌گوید و همانطور که حافظ در «الفتح» آنرا نقل کرده است^۲.

اهمیت این شرط^۳ از آن جهت برای ما روشن می‌شود که در موضوع توحید، بر عمل مقدم می‌شود و در حقیقت لازمه‌ی عمل کردن به کلمه‌ی توحید می‌باشد، چون عمل نمودن به توحید جز با شناخت معنای کلمه توحید میسر نمی‌شود. و علم و شناخت در هر چیزی بر عمل نمودن به آن مقدم می‌شود و عکس آن صحیح نمی‌باشد. و هرکس این قاعده را برعکس نماید و عمل را بر علم و شناخت مقدم نماید بدون بینش و آگاهی و از روی جهل و نادانی الله متعال را پرستش نموده است. والعیاذ بالله این مساله وی را به انحراف و گمراهی و بدعت در دین می‌کشاند. و هر فردی که نتواند علم و معرفت به معنای کلمه‌ی

۱- مدارج المساکین (۲/ ۴۶۹، ۴۷۰).

۲- فتح الباری (۱/ ۲۰۰) ط الحدیث.

۳- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۷۳-۸۲ (مترجم).

توحید را پیدا کند، به ناچار از عمل نمودن به آن نیز محروم می‌شود. به همین سبب صحابه کرام به خاطر اهمیت و اولویت توحید، به فراگیری آن قبل از هر علم دیگری توجه می‌کردند. همچنان که در حدیثی از جناب بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده که فرمود: ما جوانانی بودیم که رسول الله صلی الله علیه و آله قبل از آموختن قرآن به ما ایمان - یعنی توحید - را آموزش می‌داد و سپس قرآن را به ما آموخت تا ایمان‌مان را بیشتر کند.^۱ و رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه یکی از اصحاب را برای دعوت کردن به اسلام به جایی می‌فرستاد به او دستور می‌داد که در آغاز، اهل آن دیار را قبل از هر چیزی به سوی توحید فراخواند. همچنان که در حدیثی متفق علیه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله آنگاه که معاذ بن جبل رضی الله عنه را به سوی سرزمین یمن روانه نمود، به او فرمود: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبَادَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، - وفي رواية: «لا إله إلا الله» فَإِذَا عَرَفُوا اللَّهَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ...»^۲. «تو پیش مردمانی خواهی رفت که اهل کتاب هستند؛ پس اول کاری که می‌کنی باید آنان را به عبادت الله متعال - و در روایتی دیگر آمده است «لا إله إلا الله» - دعوت کنی، وقتی که الله متعال را به درستی شناختند، پس از آن به ایشان بگو: الله متعال در هر شبانه روز پنج نماز را بر شما واجب کرده است».

مقصود رسول الله صلی الله علیه و آله از فرموده‌ی «فَإِذَا عَرَفُوا اللَّهَ» به معاذ بن جبل رضی الله عنه این است که: هرگاه آن اهل کتاب، الله متعال را با اسماء و صفات و ویژگی‌هایش شناختند و حق توحید و یکتاپرستی پروردگار را به خوبی ادا کردند و در این زمینه تو را اطاعت نمودند، آنگاه آن‌ها را با خبر کن که الله متعال در هر شب و روزی پنج نماز را بر شما فرض کرده است. رهنمود این حدیث در واقع بر خلاف روش داعیان متاخر است. چنان‌که آن‌ها را می‌بینی قبل از آنکه مردم را در آغاز به توحید خالص و شناخت معنای آن دعوت کنند، به انجام دادن نماز و

۱- صحیح سنن بن ماجه ۵۲.

۲- أخرجه البخاري (۱۴۵۸) (۱۴۹۶) ومسلم (۱۹).

روزه و زکات فرامی‌خوانند. بلکه حتی پس از آن هم آنان را به توحید دعوت نمی‌کنند و اهمیتی برای آن قائل نیستند. بنابراین جای تعجب نیست اگر بینی برخی از این داعیان خود به ورطه‌ی شرک افتاده‌اند و آگاهانه یا نا آگاهانه به آن مشغولند و دقت و توجهی برای آن ندارند و به خاطر عدم شناختی که به شرک دارند خود را از آلودن به آن محفوظ نمی‌کنند و چون به فضیلت و ارزش توحید ناآگاه هستند برای آن اهمیتی قائل نیستند و در صدد تعلیم آن بر نمی‌آیند. و چه بسا شرک‌های بسیاری وارد امت می‌شود که داعیان با احترام از کنار آن‌ها می‌گذرند و در بسیاری از مواقع برخوردی جز تهنیت گفتن و تایید نمودن از خود بروز نمی‌دهند؛ همچون شرک‌یات ایجاد شده از سوی دموکراسی جدید که هدف و مقصودش کنار زدن دین و به الوهیت رساندن مخلوق و پرستش و عبادت بنده برای بنده است. و با تأسف، بسیاری از سرزمین‌های مسلمین و غیر از آنان به این نوع شرک مشغول می‌باشند!

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه‌الله می‌فرماید: «دین رسول الله ﷺ توحید می‌باشد و آنهم شناخت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و عمل به مفاهیم و مقتضیات آن است و اگر گفته شود همه مردم این را می‌گویند؛ گفته می‌شود: برخی از آن‌ها لا إله إلا الله را می‌گویند، اما معنای آن‌را صرفاً در توحید ربوبیت، یعنی آفرینندگی و رزاقی و امثال آن منحصر می‌کنند و برخی دیگر از آنان معنای آن‌را اصلاً نمی‌فهمند و تعداد دیگری از آنان نیز به مفاهیم و مقتضیات آن عمل نمی‌کنند. و برخی دیگر هم از درک حقیقت آن عاجز هستند و عجیب‌تر از آن کسانی از آنها هستند که از سویی توحید را شناخته‌اند و از سویی دیگر با توحید و اهل توحید به عداوت و ستیز برمی‌خیزند. تعجب آورتر و شگفت‌انگیزتر از آنهم

۱- در صورت تمایل برای شناخت شرک‌یاتی که مصدرشان دموکراسی جدید است و نیز برای شناخت و آگاهی از مشایخ و بزرگانی که با خشنودی به تایید آن پرداخته‌اند و در کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود به استقرار آن کمک نموده‌اند به کتاب اینجانب «حکم الإسلام في الديمقراطية والتعددية الحزبية» مراجعه کنید.

این است که کسی توحید و مردمان منسوب به آن (اهل توحید) را دوست بدارد، اما تفاوت میان دوستان و دشمنان اهل توحید را نداند.

سبحان الله... آیا ممکن است دو گروه مختلف در یک دین وجود داشته و هر دو بر صراط حق باشند؟! نه به خدا سوگند که چنین نیست و بعد از حق جز گمراهی چیز دیگر نیست.

می‌گویم (مصطفی حلیمه): تعداد کسانی که در روزگار ما مدعی توحیداند و بسیار درباره عقیده صحیح بحث می‌کنند، زیاد هستند. و در عین حال دشمنان توحید را دوست می‌دارند و به سود آنان به مجادله بر می‌خیزند و عرصه عذر و تاویل را برای آنها می‌گشایند و در مقابل نیز با اهل توحید دشمنی می‌ورزند و نسبت به آنها بدگمان هستند و آنها را با زشت‌ترین القاب و عبارات آماج تهمت قرار می‌دهند و میدان عذر و تاویل را بر آنان تنگ می‌نمایند.

در اینجا اهمیت و ارزش مقصود از علمی که به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله بحث شد برای ما روشن می‌شود. آیا این علم صرفاً علمی شناختی و نظری و تئوری است که دل‌ها را تحرک و گرمی و حرارتی نمی‌بخشد؟! یا اینکه علمی است که صاحبش را وادار به عمل به توحید و مقتضیات آن می‌کند...؟

می‌گویم: بدون شک منظور از علم، علمی است که باعث افزایش ایمان و یقین دارنده‌ی آن می‌شود. و او را وادار به جنب و جوش در راه اعلای کلمه‌ی این دین «لا إله إلا الله» می‌کند.

علمی است که صاحبش را وادار می‌کند که موالات و دشمنی و دوستی و بغض و کینه و ناراحتی را صرفاً در راه الله و به خاطر او انجام دهد.

علمی است که دارنده‌اش را به دشمنی با دشمنان توحید و اهل آن و موالات و دوستی با اهل توحید و سربازانش برمی‌انگیزد.

علمی است که صاحبش را به فهم حقیقی دلایل توحید و خواسته‌های آن رهنمون

می‌کند.

علمی است که دارنده‌اش را به عمل نمودن و التزام به کلمه «لا إله إلا الله» وادار می‌کند. علمی است که سرچشمه آن کتاب و سنت است و از راه و روش اهل کلام و مسائل پیچیده و دشوار آنان بدور می‌باشد.

اما شناخت تئوری و نظری خشک و خالی لا إله إلا الله که سبب حرارت و گرمی قلوب و افزایش یقین نشود و دارنده‌اش را به التزام و عمل نمودن به توحید وادار نکند، هیچ سود و نفعی جز افزودن جرم و گناه برای او در بر ندارد.

ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - و پیشوایان مذهبی و راهبان اهل کتاب نیز صاحب چنین شناخت نظری و تئوری نسبت به لا إله إلا الله بودند و با این وجود شناخت سطحی مذکور هیچ نفعی به آنان نرساند.

همچنان که الله متعال در مورد آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶] «کسانی که کتاب به ایشان داده‌ایم (یهودیان و مسیحیان) او را (محمد ﷺ) می‌شناسند، همانگونه که پسران خود را می‌شناسند».

اما چون این شناخت آنان را به متابعت و فرمانبرداری از تعالیم و هدایت شریعت الهی اسلام رهنمون نگردانید، هیچ نفع و سودی به آن‌ها نرسانید.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «الله متعال خبر داده که علمای اهل کتاب همانگونه که کسی از آنان فرزندش را از میان دیگر فرزندان مردم می‌شناسد، به صحت آنچه که محمد ﷺ آورده است، آگاهی دارند. سپس الله متعال خبر داده که اینان باوجود این واقعیت و یقین علمی، آنچه را که در کتاب‌های‌شان (تورات و انجیل) درباره رسول الله ﷺ آمده است از مردم پنهان می‌کنند. ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ درحالی که می‌دانند.

ابن تیمیه رحمه‌الله در «درء تعارض العقل و النقل (۱/۲۴۲)» می‌فرماید: «کفر، تکذیب نمودن آنچه که رسول الله ﷺ آورده است یا امتناع و خودداری کردن از پیروی ایشان، با آگاهی داشتن از حقیقت و صدق آن می‌باشد، مثل کفر فرعون و یهود و امثال آن‌ها.

پس شناخت خشک و خالی به توحید یک چیز است و علم به توحید که صاحبش را به التزام و عمل و فهم صحیح توحید رهنمون کند، چیز دیگری است و مقصود ما از شرط علم (که به عنوان یکی از شروط لا إله إلا الله) قبلا در مورد آن بحث نمودیم، همین نوع علم اخیر است.

و اگر گفته شود - اگر چه گفته هم شده است - کارها به هم گره خورده است، پس مردم را بر ایمان عوام و عقیده پیرزنان رها کن؛ چرا که از برخی علما همانند جوینی و امثال آن نقل شده است که آرزو داشتند بر ایمان و عقیده‌ی پیرزنان نیشابور و باور مردم عوام بمیرند...!!؟

پس چگونه بین (این گفته‌ی جوینی و امثال او) با ضرورت یادگیری و دانستن توحید که قبلا بحث شد هماهنگی ایجاد کنیم...!!؟

به ترتیب زیر به این سوال پاسخ می‌دهم:

نخست: شرط داشتن علم به «لا إله إلا الله» و دانستن مطالبات و حقوق آن، بر اساس آنچه پیشتر ذکر کردیم، مقید به دلایل قرآن و سنت است و گفته‌ی بشر نیست که بتوان آن را رد نمود و به آن بی‌توجه بود.

دوم: این مقوله‌ای که از جوینی و امثال او از علما نقل شده است، مرادشان این بوده که بدحالی خویش را در اشتغال به دانش فلسفه و کلام - که به دور از هدایت کتاب و سنت می‌باشد - بیان کنند. سرگشتگی و پریشانی و شک و تردیدی که در نتیجه‌ی دنباله‌روی از کلام و فلسفه و دوری از قرآن و سنت به آن دچار شده بودند، آن‌ها را واداشت که آرزو کنند بر عقیده‌ی پیرزنان نیشابور یا باور مسلمانان عوام که ایمان‌شان به شبهات و هوی و هوس متکلمان آلوده نشده است، از دنیا بروند و آرزو می‌کردند که ای کاش به این علم بی‌ارزش (کلام و فلسفه) مشغول نمی‌شدند. و البته مقصود آن‌ها به این معنا نبوده که ایمان پیرزنان یا عوام، هدفی مطلوب‌تر و بهتر از ایمان علما و دانشمندان و فقیهان علم توحید است که دانش خود را برگرفته از قرآن و سنت و تدبیر در آن‌ها تحصیل نموده‌اند.

و اکنون نمونه‌هایی از آراء و اقوال جویینی و امثال او را برایتان ذکر می‌کنم تا منظور و مقصود گفتارشان را که بدترین تاثیر بر افراد ضعیف النفس و بیمار قلب گذاشته است دریابی!

ابن ابی العز الحنفی رحمه الله در شرحش بر عقیده طحاویه می‌فرماید: «عاقبت کار غزالی رحمه الله در مسائل کلامی به توقف و تردید انجامید و سپس از همه‌ی آن روش‌ها دست کشید و به مطالعه‌ی احادیث صحیح رسول الله ﷺ روی آورد و درحالتی از دنیا رفت که صحیح بخاری بر روی سینه‌اش بود.

همچنین ابو عبدالله عمرالرازی در کتابش که در مورد «اقسام اللذات» است، می‌گوید: «و روان‌های ما در کالبدهای مان در ترس و نگرانی است و حاصل آنچه را در دنیا کسب نمودیم جز بدبختی و عذاب چیز دیگری نیست و در طول حیات مان از بحث و گفت و گوها، بهره‌ای غیر از قیل و قال نبردیم!! و براستی در روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی دقت زیادی نمودم و ندیدم که بیماری را شفا دهد و تشنه‌ای را سیراب گردانند، اما پی بردم که نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به الله متعال، طریق قرآن است. در اثبات وجود الله متعال بر روی عرش در قرآن آمده است:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اُسْتَوَىٰ ﴿٥﴾﴾ [طه: ۵] «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت».

﴿اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ﴿١٠﴾﴾ [فاطر: ۱۰] «سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود».

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴿١١﴾﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیزی شبیه و مثل الله متعال نیست».

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهٖٓ عِلْمًا ﴿١١٠﴾﴾ [طه: ۱۱۰] «ولی آنان به علم او احاطه ندارند».

سپس می‌گوید: و هرکس مثل آنچه من تجربه کرده‌ام، تجربه کند، به شناختی همانند

شناخت من پی می‌برد.»

همچنین شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی می‌گوید: «در نزد فلاسفه و اهل

کلام چیزی جز سرگستگی و پشیمانی نیافته است.»

ابوالمعالی جوینی هم می‌گوید: «ای دوستان! خود را به علم کلام مشغول نکنید، قطعاً اگر می‌دانستم علم کلام مرا به جایی می‌رساند که اکنون به آن رسیده‌ام، خود را به آن مشغول نمی‌کردم و در هنگام مرگ گفت: خود را به دریای بی‌کران (فلسفه و کلام) زدم و اهل اسلام و علوم‌شان را به تمامی رها کردم و خود را در چیزی که از آن نهی نموده بودند، انداختم. و اکنون اگر الله متعال رحمت خود را شامل حالم نکند، پس وای به حال ابن الجوینی! و الان در حالی می‌میرم که بر عقیده‌ی مادرم یا باور پیر زنان نیشابور هستم...!!»

همچنین شمس الدین خسروشاهی از یکی از دانشمندان پرسید: «عقیده‌ی شما چیست؟ گفت: آنچه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. شمس الدین گفت: آیا به این عقیده‌ات یقین داری؟ گفت: بله. گفت: الله متعال را به خاطر این نعمت که به تو ارزانی داشته، شکر کن؛ اما به الله متعال سوگند، من عقیده‌ام را نمی‌دانم. به الله سوگند من عقیده‌ام را نمی‌دانم. و آنقدر گریست که محاسنش تر شد!!»

ابن ابی العز در تحلیل آنچه گذشت، می‌گوید: «اینان (فلاسفه و متکلمین) را می‌یابیم که در هنگام مرگ به مذهب و عقیده‌ی پیرزنان رجوع می‌کنند و عاقبت آنان - اگر از عذاب الله متعال هم در امان بمانند - همانند درجه و منزلت کودکان و زنان و بادیه‌نشینانی خواهند بود که از اهل علم پیروی و تقلید می‌کنند!».

می‌گوییم: خواننده گرامی، در خلال مبحث گذشته دانستی که این گفتاری که از برخی از اهل علم نقل شد، صرفاً برای بیان شومی سرانجام بدی است که به آن رسیده‌اند و نیز اظهار زشتی کسب علم - به ویژه علم عقاید و مسائل توحید - از طریق اهل کلام و فلسفه می‌باشد و به راستی علم حقیقی (عقیده و توحید) تنها از سرچشمه‌ی مخصوص خود که قرآن و سنت است، به دست می‌آید. و همچنین دانستی که این مقوله (که از علمای کلام و فلسفه نقل شد) ارتباط صحیحی با داعیانی که مردم را به جهل درباره‌ی توحید فرا

می‌خوانند، ندارد و نیز گفتارشان دلیل و علتی بر دست کشیدن انسان از فراگیری علم و فقه توحید، از جایگاه صحیح شریعت اسلام نیست»^۱.

الله عزوجل به اینکه اهل علم ترس و خشیت او را دارند، شهادت داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾ [فاطر: ۲۸] «تنها بندگان دانا و دانشمند، از الله، ترس آمیخته با تعظیم دارند. قطعاً خداوند توانا و چیره و بس آمرزگار است».

و الله عزوجل اهل علم را در شهادت دادن به بزرگترین و بزرگوارترین آنچه به آن شهادت داده می‌شود، یعنی توحید، گواه و شاهد گرفته است، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸] «خداوند گواهی می‌دهد که هیچ معبود بر حقی جز او نیست و نیز گواهی می‌دهد که او دادگری می‌کند و فرشتگان و اهل علم نیز گواهی می‌دهند که هیچ معبود بر حقی جز او نیست و او عزیز حکیم است.» در این آیه الله عزوجل ابتدا از خویش شروع کرده و سپس فرشتگان و پس از آن اهل علم را ذکر کرده است و این عدالتی در بالاترین و شریفترین درجات آن می‌باشد».

و الله عزوجل شان و منزلت اهل علم را بالا برده و می‌فرماید: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱] «خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد».

و در صحیح مسلم از عامر بن واثله روایت است که گفت: نافع بن عبد الحارث درحالی - که والی عمر بن خطاب رضی الله عنه در مکه بود، با عمر در عصفان ملاقات کرد؛ عمر رضی الله عنه به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خود کردی؟ نافع گفت: ابن ابزی؛ عمر رضی الله عنه گفت: ابن ابزی کیست؟ نافع گفت: مردی از بزرگان آزاد شده ماست. عمر رضی الله عنه گفت: آیا برده‌ی

۱- پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله. (مترجم)

آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع در پاسخ گفت: او قاری کتاب الله و عالم به فرائض است. عمر رضی الله عنه گفت: آری راست گفتی، پیامبرتان صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهِدَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا، وَيَضَعُ بِهِ آخَرِينَ»^۱. «براستی الله عزوجل به وسیله‌ی این کتاب برخی را عزت و رفعت بخشیده (یعنی کسانی که علم آن را گرفته و به دیگران می‌رسانند) و برخی دیگر را بر زمین زده و بی‌ارزش می‌سازد (کسانی که به قرآن و علم آن اعتنا نکنند)».

و در حدیث صحیح از معاویه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»^۲. «هرکس که الله عزوجل در حق او اراده خیر نماید به وی فهم دین نصیب خواهد کرد».

از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا، سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَّصِعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ، وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، حَتَّى الْحَيَاتَانِ فِي الْمَاءِ، وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»^۳. «هرکس راه جستجوی علم

۱- أخرجه مسلم في كتاب صلاة المسافرين، باب فضل من يقوم بالقرآن ويعلمه (۸۱۷).

۲- أخرجه البخاري في كتاب العلم باب من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين (۷۱، ۳۱۱۶، ۳۶۴۱، ۷۳۱۲، ۷۴۶۰) ومسلم في كتاب الزكاة، باب النهي عن المسألة (۱۰۳۷) وفي كتاب الإمارة باب لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم (۱۰۳۷ / ۱۷۰).

۳- أخرجه أبو داود، كتاب العلم، باب الحث على طلب العلم (۳۶۴۱) والترمذي، كتاب العلم، باب في فضل الفقه على العبادة (۲۶۸۲) وقال: «لا نعرف هذا الحديث إلا من حديث عاصم بن رجاء بن حيوة، وليس هو عندي بمتصل». وابن ماجه في المقدمة، باب فضل العلماء والحث على طلب العلم (۲۲۳) وأحمد في مسنده (۱۹۶/۵) والدارمي (۳۴۲) وابن حبان في صحيحه (۸۸)، وابن أبي شيبة في مسنده (۴۷) وحسنه لغيره الشيخ الألباني في صحيح الترغيب والترهيب (۷۰)، وصحيح الجامع (۶۲۹۷).

را در پیش گیرد، الله عزوجل راه رسیدن به بهشت را برایش آسان می‌گرداند. و فرشتگان بال‌های‌شان را به نشانه‌ی رضایت، برای طالب علم می‌گسترانند؛ و همانا برای طالب علم، کسانی در آسمان و زمین هستند و حتی ماهی‌ها در آب، طلب بخشش می‌کنند؛ و برتری عالم بر عابد، همچون برتری ماه بر ستارگان می‌باشد. براستی که علما ورثه‌ی انبیاء می‌باشند. انبیاء درهم و دینار از خود به ارث نمی‌گذارند و تنها میراث آن‌ها علم می‌باشد. که هرکس این ارث را دریافت کند بهره‌ی بزرگ را برداشته است».

و آیات و احادیث در فضیلت علم، بیشتر از آن است که در شمارش آید، لذا آنچه ذکر کردیم، ان‌شاءالله کافی است، چرا که در اینجا مقصود سخن گفتن از علم و فضل آن نیست و بلکه مقصود در این باب، علم به لا إله إلا الله می‌باشد. و مقصود از آن علم به نفی و اثبات آن و اوامر و نواهی و حدود و احکامی را که اقتضا می‌کند، می‌باشد. و این را در فصل اول، به طور مفصل بیان کردیم و اشکالی ندارد که به طور خلاصه در اینجا بدان پردازیم. چرا که تمرکز در این مسأله، لازم می‌باشد، تا اینکه به خوبی واضح گشته و در اذهان و قلوب رسوخ کند. چرا که آن قاعده‌ی دین و اساس آن می‌باشد؛ همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «این قواعدی که متعلق به تقریر توحید و برکندن ماده‌ی شرک و غلو می‌باشد، هر چه بیان آن متنوع و عبارات آن واضح‌تر و روشن‌تر باشد، بهتر و بهتر می‌باشد»^۱.

آری این امر بسیار بزرگ است، بحث ایمان و کفر، صدق یا نفاق، بهشت و یا جهنم می‌باشد ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ [الشوری: ۷] «گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ».

چه بسیار از مردم بودند که به سبب جهل به معنای لا إله إلا الله و مقتضای آن گمراه شدند، از الله عزوجل برای خود و شما سلامت و عافیت را خواستاریم.

این کلمه‌ی بزرگ متضمن نفی و اثبات می‌باشد، بگونه‌ای که الوهیت را از هر چیزی جز الله متعال، نفی کرده و آنرا تنها برای الله عزوجل که هیچ شریکی برای او نیست، ثابت می‌کند. و اصل الوهیت، عبارت است از عبادت؛ و عبادت، اسم جامعی است برای هر آنچه از اقوال و اعمال ظاهری و باطنی که الله عزوجل دوست داشته و بدان راضی است^۱. و ناگزیر برای آن دو رکن می‌باشد که هر دو بایستی با هم باشند که عبارتند از: کمال محبت به همراه کمال خضوع و فروتنی برای الله عزوجل. همچنین برای کلمه طیبه دو شرط برای قبول آندو می‌باشد که عبارتند از: اخلاص و اتباع. و تمامی دین با انجام آنچه الله عزوجل بدان امر کرده و ترک آنچه از آن نهی کرده است، عبادت می‌باشد.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید:

و الأمر و النهی الذي هو دينه و جزاؤه يوم المعاد الثاني^۲

«امر و نهی، دین الله عزوجل می‌باشد و جزا و پاداش حق در روز قیامت می‌باشد.»

تردیدی نیست، عبادتی که به خاطر آن خلق شده‌ایم عبارت است از: عبادتی خالص که ملبس به شرک، یا عبادت کردن چیزی جز الله عزوجل، هر کس یا هر چه که باشد، نباشد.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «(تنها) الله را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید». الله عزوجل در این آیه، امر به عبادت که آنرا فرض کرده، مقرون به نهی از شرک که آنرا حرام قرار داده و آن شرک در عبادت می‌باشد، آورده است؛ لذا آیه بر آن دلالت دارد که اجتناب از شرک، شرط در صحت عبادت می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت)».

۱- العبودية لشيخ الإسلام (۳) وهو في مجموع الفتاوى (۱۰/۱۴۹).

۲- القصيدة النونية (۲/۲۶۳).

عبادت با تمام انواعش، از میل همراه با حب، فروتنی و خاکساری قلب صادر شده که صدور آن با رهبت و رغبت (ترس و امید) همراه است. و در مورد همه این‌ها، جز الله عزوجل کسی مستحق آنها نیست، پس هرآنکه چیزی از انواع عبادات را برای غیرالله قرار دهد، درحقیقت شرک ورزیده است، گرچه به توحید ربوبیت برای الله عزوجل اقرار کند. همانطور که الله عزوجل بر مشرکان آنگاه که به خالق و رازق و مدبر بودن الله عزوجل ایمان داشتند، به شرک ورزیدن حکم فرمودند. چرا که عبادت صحیح نمی‌باشد مگر با برائت و بیزاری جستن از عبادت هر آنچه به جای الله عزوجل پرستیده شود، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] سپس الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸].

هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند که این کلمه نفی تمامی مثل و ماندها و خداگونه‌ها را در بردارد و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲] «پس شرکاء و همانندهایی برای الله قرار ندهید، درحالی که شما (از روی فطرت) می‌دانید (که چنین کاری درست نیست)». و نقل کلام حافظ ابن کثیر در مورد این آیه گذشت که فرمود: «یعنی چیزی از ند و مثل و ماندها را که نفع و ضرری نمی‌رسانند، شریک الله عزوجل قرار ندهید، درحالی که می‌دانید جز الله عزوجل، پروردگاری که شما را رزق و روزی دهد، نیست و قطعاً می‌دانید توحیدی که رسول الله ﷺ شما را به سوی آن می‌خواند، حقی است که در آن هیچگونه تردیدی نمی‌باشد».

و در صحیحین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتیم یا رسول الله، کدامین گناه از همه‌ی گناهان بزرگ‌تر است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ»^۱ «شریک و مثل و مانند قرار دادن برای الله درحالی که او تو را آفریده است».

۱- أخرجه البخاري في كتاب التفسير باب ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ (۴۷۶۱) ومسلم في كتاب الإيمان باب كون الشرك أقبح الذنوب وبيان أعظمها بعده (۸۶).

و از طفیل بن سَخْبَرَه رضی الله عنه برادر مادری ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است که می-گوید: «در خواب دیدم که از گروهی از یهودیان گذشتم، پس گفتم: شما چه کسانی هستید، گفتند: ما یهود هستیم، گفتم: چه قوم خوبی هستید اگر نمی گفتید: عزیر پسر خداست. گفتند: شما چه قومی خوبی هستید، اگر نمی گفتید آنچه الله عزوجل و محمد بخواید. سپس بر گروهی از نصاری گذشتم. پس گفتم: چه قوم خوبی هستید اگر نمی گفتید: مسیح پسر خداست. پس گفتند: و شما چه قوم خوبی هستید اگر نمی گفتید: آنچه الله عزوجل و محمد بخواید. چون صبح شد عده‌ای را از آن خواب باخبر ساختم. سپس نزد رسول الله آمده و ایشان را از آن خواب آگاه نمودم. پس فرمودند: «هَلْ أَخْبَرْتَ بِهَا أَحَدًا؟» «آیا کس دیگری را هم از آن خواب خبر داده‌ای؟» گفتم: بله؛ چون رسول الله ﷺ نماز ظهر را خواندند، برخاسته و پس از حمد و ثنای الله عزوجل فرمودند: «إِنَّ طُفَيْلًا رَأَى رُؤْيَا فَأَخْبَرَ بِهَا مَنْ أَخْبَرَ مِنْكُمْ، وَإِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ كَلِمَةً كَانَتْ يَمْنَعُنِي الْحَيَاءُ مِنْكُمْ، أَنْ أَنَهَاكُمْ عَنْهَا، فَلَا تَقُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ مُحَمَّدٌ وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ». «طفیل خوابی دیده که برخی از شما را از آن آگاه نموده است. و شما سخنی را گفته‌اید که حیاء از شما مرا از اینکه شما را از آن نهی کنم، باز می‌دارد؛ لذا نگویید: آنچه الله و محمد بخواید و لیکن بگویید: آنچه که تنها الله عزوجل بخواید.»

۱- أخرجه أحمد في مسنده (۵/ ۷۲، ۳۹۹) والدارمی في سننه (۲۶۹۹) مختصراً وأبو يعلى في مسنده (۴۶۵) والطبرانی في الكبير (۸/ ۳۲۵) وابن أبي شيبة في مسنده (۶۵۲)، والمروزي في تعظيم قدر الصلاة (۸۷۴)، وابن أبي عاصم في الأحاد والمثاني (۲۷۴۳)، والحاكم في مستدرکه (۳/ ۵۲۳) وصححه لشواهد الألباني في الصحيحة (۱۳۸).

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که شخصی به رسول الله ﷺ گفت: آنچه الله عزوجل و تو بخواهی؛ که رسول الله ﷺ فرمودند: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا، قُل: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ» «آیا مرا همتا و همانند و شریک الله قرار دادی؟ بگو: آنچه که فقط الله بخواهد»^۱.

برادر بزرگوارم، به حریص بودن رسول الله ﷺ در حمایت از توحید بنگر که چگونه از هر آنچه ممکن است با توحید آمیخته شود، چه از اسبابی که منجر به زوال آن می شود و یا حتی آنچه که موجب نقصان آن می شود، حمایت می کند.

هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند، کلمه‌ی توحید عبارت است از کفر ورزیدن به طاغوت و تنها ایمان آوردن به الله عزوجل. و طاغوت همانطور که ابن قیم رحمه الله می گوید عبارت است از: «هر آنچه بنده از حد آن تجاوز کند و از اندازه آن درگذرد، طاغوت می باشد، خواه آن چیز معبود باشد و خواه متبوع و فرمانروا؛ پس طاغوت هر قومی کسی است که تحاکم را به جای الله عزوجل و رسولش ﷺ نزد او می برند، یا اینکه او را به جای الله عزوجل عبادت می کنند، یا بدون اینکه بصیرتی از جانب الله عزوجل داشته باشند از آن پیروی می کنند، یا اینکه وی را در آنچه که نمی دانند اطاعت از الله متعال است یا اطاعت از غیر اوست، اطاعت می کنند.»

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند، کلمه‌ی توحید، ربوبیت را از هر چیزی جز الله عزوجل نفی می کند و تنها ربوبیت را برای او جل جلاله اثبات می کند؛ پس همانطور که خالق‌ی جز الله نمی باشد و نیز رازقی جز الله عزوجل نمی باشد و نیز مدبر و زنده کننده و قبض روح کننده‌ای جز الله عزوجل نیست، واجب است که همه‌ی انواع عبادت را تنها به

۱- أخرجه أحمد في مسنده (۱/ ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۸، ۳۴۷) والبخاري في الأدب المفرد (۷۸۳) والنسائي في عمل اليوم والليلة (۹۹۵) وابن ماجه في كتاب الكفارات (۲۱۱۷) وحسنه شيخنا الألباني في الصحيحة (۱۳۹).

۲- إعلام الموقعين (۱۱/ ۸۵).

سوی الله عزوجل برگرداند.

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند، حکم تنها برای الله عزوجل می‌باشد و برای هیچ فردی، یا هیئتی، یا مجلس و یا دولتی این حق وجود ندارد، که برای بشریت به جای الله عزوجل قانون‌گذاری نموده و دست به تشریح زند.

بنابراین از آنجا که خلق کردن تنها برای الله عزوجل می‌باشد و در آن شریکی برای او جل جلاله نیست و اوست که مردم را روزی می‌دهد و اوست که تدبیر نظام هستی را عهده‌دار است و امور آن را هدایت می‌کند و در همه‌ی این‌ها شریکی برای او نیست؛ و از آنجا که تنها اوست که مستحق عبادت شدن بدون هیچ‌گونه منازع یا شریکی می‌باشد، بنابراین تنها و تنها الله عزوجل است که صاحب حق در تشریح حکم می‌باشد و مطلقاً هیچ توجیه و مجوزی وجود ندارد که در این مورد شریکی برای او باشد.

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند که از مقتضیات بزرگ و اساسی کلمه‌ی توحید، ولاء و دوستی با الله عزوجل و رسولش و مومنان و براء و بی‌زاری از شرک و مشرکین می‌باشد.

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند که اسماء جلال و صفات کمال عبارتند از: آنچه الله عزوجل برای خودشان ثابت کرده‌اند و یا اینکه داناترین مردم به او، بنده و رسولش محمد ﷺ برای او جل جلاله ثابت کرده است و تمامی مومنان بدان ایمان دارند. بنابراین بر ما واجب است که به همگی این اسماء و صفات، بدون تحریف الفاظ و معانی آن‌ها و بدون تعطیل یا کیفیت قائل شدن یا تشبیه و تمثیل‌شان، به آن‌ها ایمان بیاوریم. برآستی پروردگاران بسیار بزرگ‌تر و بلندمرتبه‌تر از آن است که همتا و مثل و مانند، نظیر و شبیه و مثیلی برای او باشد. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

برادرم، آیا نگفتم که لا إله إلا الله، دین و اساس آن است و راس امور دین می‌باشد و بقیه‌ی ارکان دین و فرائضی که از آن نشأت گرفته و شعبه شعبه شده، کامل کننده‌ی آن می‌باشند؟ آری لا إله إلا الله دین شامل و منهج حیات کامل می‌باشد.

این کلمه‌ی توحید بوده و آن معنا و مقتضای آن می‌باشد؛ پس آن‌را به خوبی بدان تا در دنیا و آخرت سعادت‌مند و رستگار باشی و فضل و عطاء به دست الله عزوجل می‌باشد.

مسئله‌ای مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید^۱:

بدان که این مسأله (جهل به توحید) از جمله مسائلی است که بسیاری از مردم در آن به خطا رفته‌اند؛ دسته‌ای از آنان به زیاده‌روی و افراط روی آورده‌اند و گروهی دیگر به تفریط و کم کاری متمایل شده‌اند.

همانا در مورد این مسأله، بیان قول واحد - معذور یا غیر معذور، کافر یا غیر کافر بودن کسی - صحیح نیست مگر با تفصیلی که جانب حق را روشن کند و بیان آشکار منهج میانه‌ای که مدلل به نصوص شریعت باشد و عقیده‌ی اهل سنت و جماعت نیز بر آن قرار گرفته باشد. بر همین اساس می‌گوییم: جاهل به توحید دو قسم است: کافر اصلی و مسلمانی که اهل قبله است.

و همچنین کافر اصلی جاهل به توحید نیز بر دو قسم است: قسم معذور به جهل و قسم غیر معذور به جهل.

کافر جاهلی که برای جهلش صاحب عذر است، کافری است که برنامه‌ی پیامبران به هیچ وجه به او نرسیده است و خودش هم به سبب وجود شرایط سختی که مانع شده برنامه و پیام پیامبران به او برسد، نتوانسته است آن‌را دریابد.

قول ارجح درباره‌ی این فرد آن است که نمی‌توان به او حکم (دخول) به دوزخ یا بهشت داد. و چنین شخصی در روز قیامت، حکم صاحب عذرهایی را دارد که در پیشگاه خداوند (برای جهل‌شان) عذر می‌آورند، مثل شخص کوری که هیچ چیزی نشنیده یا فرد احمق دیوانه‌ای که عقل ندارد و یا صاحب فترتی که در زمان فترت از دنیا رفته و پیام پیامبران به او نرسیده است و بر همین اساس امام احمد رحمه‌الله و دیگران، حدیث صحیح

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۸۳-۹۰. (مترجم)

مشهوری را در این زمینه از ابوهریره رضی الله عنه و سایر صحابه رضی الله عنهم روایت کرده‌اند ... اما ندادن حکم قطعی و عذاب آخرت بر او، مانع از ندادن حکم کفر و صفت آن بر وی، در این دنیا نمی‌شود!

اما قسم دیگر (که برای جهلش عذری ندارد) کسی است که اگر چه جاهل است، اما عذری برای جهلش ندارد و حکم کفر در دنیا و آخرت بر او اطلاق می‌گردد و اگر (توبه نکند) و در حالت کفر و شرک بمیرد، به طور قطع دچار عذاب آخرت هم می‌شود؛ و صفتش هم این است که دعوت و پیام پیامبران به وی تبلیغ شده، اما تمایل و تحرکی برای پذیرفتن آن از خود بروز نداده است و می‌بینی که سستی و غفلت در او، بر توجه به علم و فراگیری آن برتری دارد...!

و همچنین کافر (جاهل دیگری که عذری برای جهلش ندارد) کسی است که در جهل فرو افتاده است و اگر بخواهد، می‌تواند آنرا برطرف کند، اما به خاطر دنیا و متعلقات آن و یا هر سبب و علت دیگر، از انجام این کار امتناع می‌ورزد...!

این دو دسته که از آن بحث نمودیم، هر چند (هر دو) به حقیقت توحید جاهل‌اند، اما این جهل آن‌ها پس از آن که برنامه‌ها و پیام پیامبران به آنان ابلاغ شده است، مانع از وعیدشان در آخرت نمی‌شود و حکم کفر در دنیا و آخرت بر آن‌ها اطلاق می‌گردد؛ پس هر جهل برای صاحبش عذر نمی‌شود، همان‌طور که هر جهل نیز نمی‌تواند برای صاحبش عذر نباشد (یعنی جهل گاهی برای صاحبش عذر است و گاهی عذر نیست).

همچنین مسلمان جاهل دارای انواعی است:

۱- باید توجه کرد، کفری که پیام و برنامه‌ی پیامبران به او تبلیغ نشده است، پیکار نمودن با وی قبل از ابلاغ دعوت به او جایز نمی‌باشد و این درست بر خلاف وضع کفری است که دعوت پیامبران به او رسیده، ولی وی آنرا رد نموده و بر آن پشت کرده است و در این حالت جنگیدن با وی قبل از دادن هرگونه اخطار و تبلیغی صحیح است.

۱- قسمتی داخل اسلام شده‌اند؛ اما نسبت به بعضی از اصول توحید یا برخی از آن چه داخل در معنی عبادت می‌شود، آگاه نیستند و به خاطر ضعف و ناتوانی، قدرت برطرف کردن آن‌را ندارند؛ مثل فردی که تازه مسلمان شده است یا کسی که در منطقه‌ای خالی از علم و منابع علمی سکونت می‌کند که نه علم به او می‌رسد و نه او توانایی دسترسی به علم را دارد؛ این شخص اگر چه (در اصول عبادی و توحید) هم مرتکب کفر شود، اما (به خاطر جهلی که ذکر شد) حکم کفر در این دنیا بر او اقامه نمی‌گردد و احکام و تبعات آن نیز بر وی اجرا نمی‌شود. و همچنین حکم وعید آخرت به او داده نمی‌شود؛ مگر آنکه بر وی اقامه‌ی حجت کنند و برنامه و پیام رسالت به او رسانده شود و یا موانعی که بین وی و فراگیری علم توحید، جدایی و فاصله انداخته است از میان برود.

۲- دسته‌ای دیگر نسبت به برخی از اصول و شروط ضروری توحید که ایمان جز به آن‌ها صحت نمی‌یابد، جاهل هستند و جهل‌شان هم از عدم توانایی نیست و اگر وضعی هم باشد، آن گونه نیست که نتوان با اراده، آن‌را از بین برد. و آن‌ها صرفاً به خاطر راحتی و آسایش خود و دنیا و لذت‌های آن، از انجام این کار سر باز می‌زنند. چنین افرادی، اگر چه کفرشان ناشی از جهل نسبت به توحید و ضروریات دین است، اما (درحقیقت) برای جهل‌شان عذری ندارند و حکم‌شان در این دنیا کفر است و اگر بر همین حالت (و بدون توبه) از دنیا بروند، حکم‌شان در آخرت نیز همان است و برای تکفیرشان نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون هر بامداد و شامگاهی بر آنان اقامه‌ی حجت می‌شود و برنامه‌ی رسول الله ﷺ بر ایشان عرضه می‌گردد، اما آن‌ها خود خواهان و طالب توحید نیستند.

۳- گروهی دیگر با برخی از آنچه داخل در فروع عقیده و توحید است، مخالفت کرده‌اند، مثل گفتار اشاعره و (ماتریدیه و) غیر آنان در باب مسائل اسماء و صفات باری تعالی؛ آن‌ها در این دنیا گنهکار محسوب شده و صفت گمراهی و بدعت در

دین، بدون دادن حکم کفر بر ایشان اقامه می‌گردد.

اما حکم ایشان در آخرت، آن‌ها و سایر گناهکاران اهل قبله به صورت (فردی) و معین به عذاب جهنم یا (نعمت) بهشت حکم داده نمی‌شوند و قضاوت در مورد سرانجام کار آنان به خداوند بلندمرتبه باز می‌گردد که اگر بخواهد آن‌ها را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد از آنان در می‌گذرد. البته این گفته به صورت عمومی، درباره‌ی گفتار چنین کسانی و صاحبان این گونه گناهان، به قوت خود باقی است که آن‌ها مستحق وعید و عذاب خداوند در روز قیامت می‌باشند، به خاطر نصوص زیادی که (از قرآن و سنت) در مورد این مساله وارد شده است.

۴- اما کسی که به خاطر تأویل یا اجتهادی معتبر یا جهلی دارای عذر، با مسائلی در عقیده مخالفت کند، صفت گمراهی و بدعت در دین بر وی اطلاق نمی‌گردد؛ اگر چه آن کار وی در ذات خود گمراهی و بدعت باشد؛ تا این که حجت و دلیل شرعی، برای از میان بردن ضعف و ناتوانی وی در فهم و درک مقصود شارع (خداوند) که با آن به مخالفت برخاسته است، اقامه گردد.

مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل:

اقامه‌ی حجت بر جاهل مخالف، دارای قوانین و مقرراتی است از آن جمله:

۱- آن جاهل مخالف برای جهلش عذر داشته باشد؛ و حالت آن هم این است که دفع نمودن جهلی که وی به سبب آن، به مخالفت با (موضوعی در) شرع و دین گرفتار شده است، ممکن نباشد...!

اما اگر جهلش ناشی از عجز و ناتوانی نباشد یا به سبب عجز و ضعفی باشد که صاحبش امکان دفع آن‌را داشته باشد، ولی این کار را نکند، (چنین فردی) از جمله‌ی آن کسانی نیست که برای جهل‌شان صاحب عذر هستند و اگر مرتکب کفر بواح هم گردد، برای تکفیر وی نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون حجت و دلیل بر وی عرضه شده، اما او آن‌را نخواسته و تحرکی هم از خود نشان نداده است.

۲- اقامه‌ی حجت شرعی بر جاهل مخالف باید با ارائه‌ی معلومات شرعی صحیح صورت بگیرد، بگونه‌ای که سبب از بین رفتن مواد جهلی شود که وی به علت آن با شرع در افتاده است.

به عنوان مثال: اگر کفر او به خاطر حلال شمردن شراب باشد، اما بیان شرعی و دینی درباره‌ی حرام بودن زنا و ربا و... به وی ارائه گردد، اقامه‌ی حجت شرعی در مورد او صورت ننگرفته است مگر آن که بیان و حجت شرعی لازم در مورد حرام بودن شراب به او رسانده شود؛ چون بیان (دلایل) حرام بودن زنا، ناتوانی وی را در ندانستن حرام بودن شراب، از بین نمی‌برد.

۳- شرط است که اقامه‌ی حجت شرعی بر شخص جاهل با زبانی که آنرا می‌فهمد و مقصود آنرا به خوبی در می‌یابد، صورت گیرد، اما شرط نیست که به آن قانع شود، چون دریافت بیان (شرعی و دینی) چیزی است که شرط می‌باشد و قناعتی که سبب التزام وی شود، چیز دیگری است که شرط نیست.

۴- مسأله‌ی مهم در اقامه‌ی حجت آن است که فرد جاهل (دلایل را) با زبانی که مقصود آنرا به خوبی می‌فهمد دریافت کند، بدون در نظر گرفتن وسیله‌ی انتقال این معلومات شرعی و دینی که به واسطه‌ی آن، جهلش برطرف می‌گردد. و ممکن است که این وسیله‌ی حامل اقامه‌ی حجت: کتاب، مجله، رادیو، سایت‌های اینترنتی، داعیان دین و... باشد.

شرط مهم در این وسیله آن است که حاوی معلومات شرعی صحیح باشد و جاهل جاهل را (به موضوعی که به آن آگاهی ندارد) برطرف نماید؛ اما برای اقامه‌کننده‌ی حجت، شرط نیست که عالم و مجتهد اصولی باشد، آن‌گونه که مرجئه‌های زمانه بر اساس عقل و هوس‌های خویش، آنرا (به عنوان شرطی برای اقامه‌کننده‌ی حجت) واجب شمرده‌اند. ولی اگر گفته شود: آگاهی اقامه‌کننده‌ی حجت در موضوعی که می‌خواهد بر جاهل مخالف اتمام حجت کند، لازم و ضروری است، گفته‌ی حق و درستی است؛ چون کسی که

به چیزی جهل داشته باشد همانند آن است که آنرا ندانسته باشد و کسی که چیزی ندارد، نمی‌تواند آنرا به دیگران ببخشد.

۵- برای اقامه‌ی حجت شرعی بر کافر اصلی (یهودی و مسیحی) که قبلاً پیام و انذار رسول الله ﷺ به او ابلاغ نشده، تنها کافی است که این عبارت را بشنود: محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا به سوی جهانیان است و به شهادت و گواهی دادن به «لا إله إلا الله» دعوت می‌کند. اگر این عبارت، با زبانی که آنرا می‌فهمد به او رسانده شود، بر وی اقامه‌ی حجت صورت گرفته است. و اگر پس از این ابلاغ، آنرا نپذیرد یا از آن روی بگرداند یا در پذیرش آن سستی ورزد، عذر به جهل نخواهد داشت و در دنیا و آخرت کافر محسوب می‌شود و در صورتی که بر همین «کفر» بمیرد دچار وعید (و عذاب آخرت) می‌گردد و بر وی گواهی کفر هم داده می‌شود.

و دلیل ما بر آنچه بحث نمودیم، این فرموده‌ی رسول الله ﷺ است که می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱. «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، هرکس در این امت (امت دعوت)، چه یهودی و چه مسیحی، که خبر مبعوث شدن من به او برسد، سپس بمیرد و به آنچه با آن فرستاده شده‌ام، ایمان نیاورده باشد، داخل جهنم می‌شود».

بنابراین، حدیث فوق بر این دلالت می‌کند که هرکس «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را بشنود و به آن ایمان نیاورد برای همیشه وارد جهنم می‌شود.

۶- اما عبارت و جمله‌ای که به وسیله‌ی آن بر مسلمانان جاهل اقامه‌ی حجت می‌شود، با توجه به نوع مخالفتی که در آن افتاده است و طبق موقعیت جاهل و شبهاتی که در محیط زندگی او رواج دارد، فرق می‌کند؛ مثلاً امکان دارد با عباراتی یا حدیثی یا

۱- رواه مسلم (۱۵۳).

آیه‌ای، علیه مخالفت (یک مسلمان جاهل) اقامه‌ی حجت نمود (و جهل او را برطرف کرد) و مخالفت‌های دیگری هست که اتمام حجت آن نیازمند شرح و بیان و تفصیل بیشتری می‌باشد و چه بسا با توجه به نوع شبهات و میزان مخالفت‌ها، به مناظره‌ها و مراجعات زیادی نیاز پیدا کنند.

همچنین مخالفت‌هایی وجود دارند که کفر در آن سری و آشکار نیست. (و به خاطر ایهام‌وار بودن) می‌توان آن‌را به چند صورت معنی و تأویل نمود... در این گونه حالت‌ها، لازم است که مقصود صاحب (و گوینده‌ی) آن مراعات گردد و دقت شود که آیا منظور و مقصود او، صورت کفر آمیز بوده است یا نه؛ و به ویژه اگر این مخالفت‌های غیر صریح از کسانی که مشهور به علم و اجتهاد و دارای سابقه‌ی جهاد و محنت و ابتلاء در راه دین هستند، سر زده باشند؛ شایسته است که در حق چنین افرادی، دایره‌ی تأویل را گسترش دهیم و مقصود و دیدگاه آنان را مراعات نماییم و در آغاز و قبل از دادن هرگونه حکم در مورد ایشان، لازم است که ببینیم چه چیزی آن‌ها را وادار به (چنین) مخالفتی کرده است. توجه داشته باشید که این گونه مراعات نمودن، در حق کسی که کفر بواح و آشکار از وی سر زده است، جایز نمی‌باشد^۱.

۱- پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم).

مبحث دوم:

شرط یقین

نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین^۱

از شروط (اقرار به) شهادت توحید، نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین، نسبت به خواسته‌ها و شرط‌های آن است. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِء وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿۹﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿۱۰﴾ [ابراهیم: ۹-۱۰] «و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده اید (و دلایل و معجزات و رسالت شما را قبول نمی‌کنیم) و درباره‌ی چیزی که ما را به آن می‌خوانید، سخت در شک و گمانیم (و به یکتاپرستی و قانون آسمانی باور نداریم) پیامبران‌شان به ایشان گفتند: مگر درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، (بدون مدل و نمونه‌ی پیشین) شک و تردیدی در میان است؟»

ایشان به خاطر آن که در صحت دعوت پیامبران در فراخواندن آنان به سوی دین توحید تردید داشتند، کافر شدند. درحالی‌که همه‌ی پیامبران در طول تاریخ، مردمان را به سوی توحید و گواهی دادن به «لا إله إلا الله» دعوت می‌کردند. و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ [الانبیاء: ۲۵] «و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به وی وحی کرده‌ایم، که معبودی بحق جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید». و هر پیامبری به قومش گفته است: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ﴿۱۰۰﴾ [الأعراف: ۱۰۰] «برای شما معبودی بحق جز الله نیست، پس تنها او را عبادت کنید».

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۹۵-۹۶. (مترجم)

و الله متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی
آن‌ها این بوده است) که تنها الله را پرستش کنید و از طاغوت دوری کنید».

و وقتی که در توحید شک نمودند، پس به اجبار در وجود خدای بلندمرتبه‌ای که ایشان
را به بهترین شیوه آفریده است، نیز شک نمودند. همچنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:
﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [إبراهیم: ۱۰] «آیا درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی
آسمان‌ها و زمین، شک و تردیدی در میان است؟»

بنابراین آنان به وجود خداوند بلندمرتبه شک نکردند، بلکه به توحید خداوند پاک و
منزه تردید نمودند، سپس لازم شد که به وجود خدای بلندمرتبه‌ای که تنها او شایسته‌ی
عبادت می‌باشد، شک نمایند.

طبق این قاعده، هرکس به توحید یا هر چیز آشکاری از امور ضروری دین شک داشته
باشد، درحقیقت به وجود خدای بلندمرتبه و صداقت انبیا و رسولان او شک دارد؛ آن‌هایی
که هرچه را پروردگار پاک و منزه از امور دین به آنان وحی نموده است، به مردم
رسانده‌اند.^۱

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یقین عبارت است از ایمان کامل.^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید: «مقصود ابن مسعود رضی الله عنه آن است که یقین، عبارت است از
اصل ایمان، بگونه‌ای که اگر قلب یقین حاصل کند، تمامی اعضا و جوارح برای ملاقات الله
عزوجل با اعمال صالح برانگیخته می‌شوند.» حتی که سفیان ثوری رحمه الله می‌گوید: «اگر

۱- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم).

۲- أخرجه البخاري تعليقاً في كتاب الإيمان باب: قول النبي ﷺ: (بني الإسلام على خمس) (۱/ ۴۵ فتح)

ووصله الطبراني في الكبير (۸۵۴۴) والحاكم (۴/ ۴۴۶) والبيهقي في الشعب (۴۱۸) ووکیع في الزهد

(۲۰۲) وصححه الحافظ في الفتح (۱/ ۴۸) وقد روی مرفوعاً وحکم علیه بالنکارة الشيخ الألباني في

الضعيفة (۴۹۹).

یقین آنچنان که باید، در قلب واقع گردد، از اشتیاق بهشت و به سبب فرار از جهنم، به پرواز در می‌آید^۱. و ایمان همانطور که نزد اهل سنت و جماعت معروف است، عبارت است از: نطق با زبان و اعتقاد به قلب و عمل با اعضا و جوارح، که افزایش و کاهش می‌یابد. بگونه‌ای که با انجام طاعات، افزایش و با انجام معاصی و گناهان کاهش می‌یابد.

امام ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید:^۲ «یقین نسبت به ایمان، به منزله‌ی روح برای جسد می‌باشد و هرگاه صبر و یقین با یکدیگر ازدواج کرده و یکجا شوند، حصول امامت در دین، از میان آن‌ها متولد می‌گردد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴] «و از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما (و برابر قوانین ما، مردمان را) راهنمایی می‌نمودند، بدان گاه که بنی‌اسرائیل (در راه خدا بر تحمل سختیها) شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل (یقین) پیدا کردند».

بنابراین، یقین روح اعمال قلب که آن روح اعمال اعضا و جوارح است، می‌باشد. و یقین حقیقت صدیقیت می‌باشد. و هر زمان که یقین به قلب متصل گردد، پر از نور و روشنایی می‌گردد. و هر شک و تردید و خشم و اندوه و ناراحتی از آن منتفی می‌گردد و بلکه پر از محبت الله عزوجل و ترس و رضایت و شکر و سپاسگذاری از او و توکل بر او و انابت و بازگشت به سوی او می‌شود.

و یقین به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله عبارت است از: یقین منافی هر شک و تردیدی؛ بدین‌گونه که گوینده‌ی کلمه‌ی توحید، نسبت به مدلول این کلمه، یقین جازم داشته است. چرا که ایمان جز با علم یقینی و نه علم ظنی فایده‌ای ندارد؛ پس ایمان چگونه می‌باشد زمانی که شک و تردید در آن داخل باشد؟ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

۱- فتح الباری (۶۳/۱) کتاب الایمان.

۲- مدارج الساکین (۴۱۳/۲) بتصرف.

الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ [الحجرات: ١٥] «مؤمنان تنها کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند و با مال و جان خویش در راه الله به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند».

الله عزوجل در این آیه، در صدق ایمان‌شان به الله عزوجل و رسولش ﷺ شک نداشتن را شرط کرده است. و کسی که شک و تردید در آن داشته باشد، از جمله‌ی منافقین می‌باشد، کسانی که الله عزوجل در مورد آنان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسْتَعْذِرُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ [التوبة: ٤٥] «تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند که (در جهاد شرکت نکنند که مدعیان دروغینند و) به الله و روز جزا ایمان ندارند و دل‌های‌شان دچار شک و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود بسر می‌برند»^۱. و تردیدی نیست که اگر این یقین، در قلب واقع گردد، صاحبش قطعاً حلاوت و شیرینی ایمان را می‌چشد. زمانی که مومن حلاوت این ایمان را بچشد، ایمان بر اعضا و جوارح و اقوال و اعمالش، منعکس می‌گردد؛ و بدین ترتیب ایمان، به واقعیت تبدیل می‌گردد. چرا که ممکن نیست ایمان در قلب استقرار یابد و پس از آن، مطیع غیر الله باشد و یا اینکه غیرالله را دوست داشته باشد، یا اینکه از غیرالله بخواهد یا طلب یاری و مدد کند یا اینکه حکمی غیر از حکم الله و رسولش را قبول کند، یا اینکه با دشمنان الله و رسولش، دوستی و محبت کند یا اینکه با دوستان الله و رسولش دشمنی ورزد؛ آری ایمان تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد لیکن ایمان حقیقتی است که تکالیفی را به دنبال دارد و امانتی است سنگین که مسئولیت به دنبال دارد.

حسن رحمه الله می گوید: ^۱ «ایمان آرزو کردن و خودآرایی نیست، بلکه آن چیزی است که در قلوب استقرار یافته و اعمال آن را تصدیق می کند. پس هرکس سخنی نیکو و عمل نیکو انجام داد، ایمان از وی قبول می شود و کسی که سخن نیکو گفته و عمل شر انجام دهد، ایمان از وی قبول نمی شود.» و در صحیح مسلم از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده که فرمودند: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيْمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا» ^۲ «کسی طعم ایمان را می چشد که راضی باشد: الله عزوجل پروردگار او بوده و اسلام دین او و محمد پیامبر او باشد.»

امام نووی رحمه الله می گوید: «صاحب تحریر رحمه الله می گوید: معنای به چیزی راضی شدم، آن است که بدان قناعت و اعتقاد داشته و به همراه آن چیز دیگری نمی خواهم. بنابراین معنای حدیث آن است که تنها کسی طعم ایمان را می چشد که طالب غیر الله نباشد و غیر از روش اسلام را مجاز نداند و جز در مسیری که موافق با شریعت محمد صلی الله علیه و آله باشد، حرکت نکند؛ تردیدی نیست کسی که صفت او چنین باشد، حلاوت ایمان به قلبش رسیده و طعم آن را می چشد.»

قاضی عیاض رحمه الله می گوید: «معنای حدیث آن است که ایمانش صحیح بوده و نفسش مطمئن و ثابت به آن می باشد و ایمان به باطنش سرایت کرده است، چرا که رضایت وی به آنچه در حدیث ذکر شده، دلیل ثبوت معرفت و فراست و روشن بینی وی و آمیختگی قلبش با آن می باشد؛ چرا که هرکس به امری راضی باشد، آن امر بر وی آسان می گردد. و مومن نیز چنین می باشد که هرگاه ایمان وارد قلبش می شود، برای وی انجام طاعات الله

۱- أخرجه الخطيب في اقتضاء العلم والعمل (٥٦) وابن أبي شيبة في مصنفه (٢٢/١١) و (٥٠٤/١٣) و عبدالله بن مبارك في الزهد (١٥٦٥) و عبدالله ابن أحمد في زوائد الزهد (٣٢٢).

۲- أخرجه مسلم في كتاب الإيمان، باب الدليل على أن من رضي بالله ربا وبالإسلام ديناً وبمحمد رسولاً فهو مؤمن (٣٤).

عزوجل آسان گشته و از آنها لذت می برد. و الله اعلم^۱.

و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می گوید: «در مسیری همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که توشه های سفر قوم گم شد. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: حتی که تصمیم به ذبح کردن شترهای حامله شان گرفتند. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، امر کنید تا توشه هایی را که باقی مانده، جمع کرده و بر آنها به درگاه الله عزوجل دعا کنید. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پس چنین کردند. پس صاحب گندم با گندم و صاحب خرما با خرما آمد. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: مجاهد گفت: کسی که هسته ی خرما داشت با آن آمد، گفتم: با هسته های خرما چه می کنند؟ مجاهد گفت: آنرا مکیده و بروی آن آب می نوشند. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پس برای این عمل ندا داده شد، تا اینکه همگی گرد توشه های شان جمع شدند که رسول الله صلی الله علیه و آله در این هنگام فرمودند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۲. «گواهی می دهم که معبود بر حقی جز الله عزوجل وجود ندارد و من فرستاده ی او هستم، هیچ بنده ای نیست که با این دو (شهادتین) الله عزوجل را ملاقات کند، مگر اینکه وارد بهشت می گردد».

در این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله به همراه لا اله الا الله، شرطی قرار دادند تا اینکه گوینده ی آن از اهل بهشت باشد و همانطور که در حدیث واضح گردید، آن شرط عدم شک و تردید که همان یقین است، می باشد. و در حدیثی طولانی مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله او را با کفش های شان فرستاده و بدو فرمودند: «...أَذْهَبُ بِنَعْلَيْ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيَتْ مِنْ وَّرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ»^۳. «با این دو کفش من برو و هرکس را که در ورای این دیوار ملاقات کردی که از روی یقین قلبی

۱- صحیح مسلم، بشرح النووی، کتاب الإیمان باب ذاق طعم الإیمان من رضي بالله ربا (۲/۲) طبعة الريان.

۲- أخرجه مسلم، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً (۲۷).

۳- أخرجه مسلم کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً (۳۱).

گواهی می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست، پس او را به بهشت بشارت بده».

امام نووی سخن در این مورد را خلاصه کرده و می‌گوید: «آنچه بنده به سبب آن مستحق مدح و ولایت و دوستی از سوی مومنین می‌باشد، امور سه‌گانه‌ای می‌باشد که عبارتند از: تصدیق با قلب و اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح؛ و هیچ اختلافی وجود ندارد که اگر شخصی به کلمه‌ی توحید اقرار کرده و بدون علم و معرفت و شناخت نسبت به پروردگارش عمل کند، مستحق اسم مومن نمی‌باشد و اگر پروردگارش را شناخته و عمل کند ولی با زبان انکار کرده و آنچه را که از توحید شناخته، تکذیب کند، مستحق اسم مومن نمی‌باشد؛ و همچنین اگر به الله عزوجل و پیامبرانش - که درود و سلام الله عزوجل بر همه‌ی آنها باد - اقرار کرده و فرائض را انجام ندهد، مطلقاً مومن نامیده نمی‌شود، گرچه در کلام عرب تنها با تصدیق مومن نامیده می‌شود، اما در کلام الله عزوجل، تنها با تصدیق مستحق اسم مومن نمی‌باشد، چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ﴿﴾ [الأنفال: ۲-۴]

«مؤمنان واقعی، تنها کسانی هستند که هر وقت نام الله برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمان‌شان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (و خویشان را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانی‌اند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند».

الله عزوجل در این آیه خبر داده، مومن کسی است که این صفات وی باشد؛ و ابن بطال در «بَابُ مَنْ قَالَ إِنَّ الْإِيمَانَ هُوَ الْعَمَلُ» می‌گوید: «پس اگر گفته شود: قبلاً گفتید، ایمان عبارت است از تصدیق؛ گفته شده: تصدیق اولین منزل از منازل ایشان می‌باشد و

موجب وارد شدن تصدیق کننده در حیطه‌ی ایمان می‌گردد اما موجب استکمال منازل ایمان برای وی نمی‌گردد و مطلقاً مومن نامیده نمی‌شود؛ این مذهب جماعت (گروه) اهل سنت می‌باشد که ایمان عبارت است از: قول و عمل.

سپس ابن بطال در باب دیگری می‌گوید: مهلب می‌گوید: اسلام درحقیقت، عبارت است از ایمانی که عبارت است از گره خوردن قلب تصدیق کننده با اقرار زبانی که نزد الله عزوجل جز آن سودمند نمی‌باشد.»

سپس امام نووی رحمه‌الله می‌گوید: «بر اساس آنچه از مذاهب سلف و ائمه‌ی خلف ذکر کردیم، به صورت واضح و آشکار، مشخص گردید که ایمان افزایش و کاهش می‌یابد.

سپس می‌گوید: و بر این اساس است که ایمان صدیقین، قوی‌تر از ایمان غیر ایشان می‌باشد، چرا که برای‌شان شبهه‌ای ایجاد نمی‌گردد و با عارضه‌ای ایمان‌شان متزلزل نمی‌گردد؛ بلکه پیوسته قلوب‌شان آسوده‌خاطر و نورانی می‌باشد گرچه احوال بر آنها تغییر یابد. اما جز آنها از جمله کسانی که پیشوای مسلمانان صلاح دیده تا از راه احسان از آنها دلجویی شود (مولفه‌ قلوبهم) و کسانی که بدانها نزدیک‌اند و نیز دیگرانی همچون آنها، اینچنین نیستند. و این مساله از جمله مسائلی است که انکار آن امکان ندارد و هیچ عاقلی در این شک و تردیدی ندارد که تصدیق آحاد مردم با تصدیق ابوبکر صدیق رضی الله عنه مساوی نبوده و یکسان نمی‌باشد»^۱.

بنابراین یقین شرطی از شروط لا إله إلا الله می‌باشد، بدینگونه که گوینده‌اش آنرا با زبان گفته و قلبش آنرا تصدیق کند و با اقوال و اعمالش، آنرا محقق گرداند؛ و این حقیقت ایمان می‌باشد. و یقین عبارت است از ایمان کامل، همانطور که ابن مسعود رضی الله عنه فرمود.

۱- صحیح مسلم بشرح النووی، ملخصاً کتاب الإیمان، باب الإیمان یزید وینقص والإیمان: قول وعمل (۱/۱۴۵) وما بعدها بتصرف.

مبحث سوم:

شرط قبول

قبول با فتح قاف، به معنای محبت و راضی بودن به چیزی و تمایل نفس به آن و پذیرفتن آن می‌باشد، همانطور که ابن منظور در لسان العرب می‌گوید^۱. بنابراین کسی که معنای لا إله إلا الله و آنچه را که لا إله إلا الله از نفی و اثبات و ولاء و براء، اقتضای آن را دارد، بداند و قلبش بدان یقین پیدا کرده و آن را تصدیق کند، تصدیقی استوار و ثابت که متزلزل نمی‌شود و خیالات در آن تأثیری ندارد، بر وی واجب است که کلمه‌ی توحید را با آنچه از اوامر و نواهی و حدود متضمن آن است، قبول کند و این غایت و نهایت محبت نسبت به الله عزوجل و رضایت از او جل جلاله می‌باشد؛ و بر وی واجب است که با تمامی جوانب زندگی و حیاتش، در پهنه و گستره‌ی این کلمه‌ی بزرگ و عظیم داخل شود. و بدین ترتیب از احکام آن جدا نشده و از حکمرانی و فرمانروایی و سلطه‌ی آن، فرار نکرده و از برنامه‌ها و نظام‌ها و قوانین وضعی، آنچه را که می‌خواهد، برای خود اختیار نکند.

بر وی واجب است به اوامر و نواهی آن، اذعان داشته و مطیع آن‌ها باشد و در حدود آن توقف کند، چرا که قبول این کلمه، تنها در حد نطق و به زبان آوردن آن باقی نمی‌ماند. و اگر تنها بحث قبول کردن آن، به این آسانی و به معنای به زبان جاری کردن بود، قطعاً قریش آن را قبول می‌کرد، بدون اینکه جان خود را به میدان‌های جنگ بر ضد رسول الله ﷺ بکشاند و در این جنگ‌ها نفیس‌ترین و ارزشمندترین و گران‌ترین و بهترین جوانان و اموالی را که در اختیار داشت، به کار گیرد. بلکه قریش بر یقینی کامل و مطلق بود که بر قبول این کلمه، تغییری شامل و کامل در تمامی جوانب زندگی، از اول تا

۱- لسان العرب (۱۱/ ۵۴۰)، طبعه دارالفکر.

آخرش مترتب می‌باشد. و تنها بدین سبب است که تمامی جاهلیت‌ها در روی زمین، در هر زمان و مکانی از قبول کردن این کلمه خودداری کرده و موضع اعراض و روی گردانی از آن‌را در پیش می‌گیرند؛ بلکه برای جنگیدن با آن، همهی امکانات را به کار می‌گیرند، تا کلمه‌ی توحید را از محتوا و مقتضا و مضمون آن به کلی عاری گردانند. تا اینکه این کلمه نزد بسیاری از مسلمانان به کلمه‌ای که تنها بر زبان تکرار می‌شود، تبدیل گردد؛ و بدین ترتیب آن‌ها را می‌بینی که از غیرالله می‌خواهند و از غیرالله طلب یاری و کمک می‌کنند و به غیر او جل جلاله اعتماد کرده و برای غیر او ذبح و قربانی می‌کنند و به غیر او پناه برده و به غیر او جل جلاله سوگند یاد می‌کنند؛ و آنها را می‌بینی که با یکدیگر بر مبنای ربا معامله می‌کنند و می‌بینی که شراب می‌نوشند و در بسیاری از امور زندگی از مضمون «لا إله إلا الله» دور می‌باشند - مگر آن کس که الله عزوجل بدو رحم کند - در وقتی که بسیاری از مردم فریب خورده و گمان می‌کنند که حقوق لا إله إلا الله که بر آن‌ها واجب است در مورد کلمه‌ی توحید محقق گردانده‌اند.

این مساله مرا به یاد مقوله‌ی نماینده انگلیس لورد کرومر در مورد مصر و سودان می‌اندازد که در کتابش «مصر الحدیثه» نوشته و می‌گوید: «باید از مظاهر دروغی و ساختگی و جعلی برای اسلام محافظت گردد تا بدین ترتیب از بدگمانی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها در آثار اندکی که از اسلام مانده است، جلوگیری شود تا اینکه مسلمانان متوجه کید و مکر و حيله‌ای نشوند که دسیسه‌کاران برای‌شان چیده‌اند. و با این حيله، با اطمینان به اینکه اسلام‌شان پیوسته نیکوست، بدان پافشاری کرده و به منظور حمایت و یاری عقیده‌ای که از ریشه درآمده است، بیدار نشوند.

بنابراین شرط قبول برای این کلمه‌ی بزرگ، شرطی مهم و خطیر می‌باشد که هرکس آن‌را رد کند و کلمه‌ی توحید را قبول نکند، العیاذ بالله کافر می‌باشد. و فرقی نمی‌کند که این رد کردن از روی کبر یا عناد و یا حسد باشد. الله عزوجل در مورد کفاری که کلمه‌ی توحید را از روی تکبر رد کردند، می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلَهِتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٣٦﴾ [الصافات: ۳۵-۳۶] «(چرا که) وقتی که بدانان گفته می‌شد: جز الله معبودی نیست، بزرگی می‌نمودند (و خویشتن را بالاتر از آن می‌دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند) و می‌گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟!»

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَجْعَلِ الْأِلَهَةَ إِلَّاهَا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾ وَأَنْطَلِقُ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمُشُوا وَأَصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهِتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا آخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾﴾ [ص: ۵-۷] «آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است. سرکردگان ایشان راه افتادند (و به یکدیگر گفتند) که بروید و (محکم به بتان خویش بچسبید و) بر (عبادت) خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود. ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم. این جز دروغ ساختگی نیست.»

هرآنکه کلمه‌ی توحید را قبول کرده و از اوامر و نواهی آن، اطاعت کند و در حدود آن توقف کند، چنین شخصی مومنی است که به سبب آن، در دنیا و آخرت نجات می‌یابد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾﴾ [یونس: ۱۰۳] «پس از آن (که بلا و عذاب گریبانگیر کافران گردید) پیامبران خود و مؤمنان را می‌رهانیم (این هم اختصاص به اقوام گذشته و پیامبران و مؤمنان پیشین ندارد، بلکه) همین طور ایمان آورندگان (به تو) را (نیز) نجات خواهیم داد و این حقی است بر ما (حقی مسلم و تخلف ناپذیر)».

و در حدیث صحیح بخاری از ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ، كَمَثَلِ الْعَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قَبِلَتْ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّا وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيَعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ

وَعَلَّمَ، وَمَثَلٌ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِدَلِّكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ^۱. «مثال علم و دانشی که الله عزوجل مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب کرده و سپس در آن زمین گیاه و دانه می روید. و زمینی که سخت است و آب را بروی خود نگاه می دارد و الله عزوجل به وسیلهی آن آب، به بندگانش نفع می رساند و بندگان الله عزوجل از آن می نوشند و به دیگران نیز می نوشانند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می کنند؛ و بارانی که در شوره زار بارد، نه آب را در خود نگه می دارد و نه گیاهی می رویاند. این زمین مثل کسی است که به احکام الهی توجهی نکرده و اهمیتی نداده است و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده ام قبول نکرده است».

هرکس برخی از احکام کلمه‌ی توحید را قبول کرده و برخی دیگر را رها کند، درحقیقت عملی را مرتکب شده که یهود آن را مرتکب گردیده‌اند؛ الله عزوجل در مورد آن‌ها می فرماید: ﴿أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْمِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾﴾ [البقرة: ۸۵] «آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می آورید و به بخش دیگر (دستورات آن) کفر می ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوائی در این جهان نیست و در روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می شوند و خداوند از آنچه می کنید بی خبر نیست».

شیخ ابوبکر جزائری در تعلیقش بر این آیه در تفسیرش می گوید: «از جمله هدایت‌ها و روشنگری‌های آیات، مواجه شدن امت اسلام با خواری و رسوائی و عذاب آخرت به سبب تطبیق تنها برخی از احکام شریعت و رها کردن برخی دیگر می باشد و از این قبیل

۱- أخرجه البخاري، كتاب العلم باب فضل من علم وعلم (۷۹) ومسلم كتاب الفضائل باب بيان ما بعث

به النبي من الهدى والعلم (۲۲۸۲).

است کفر کسی که احکام شرع را به اختیار انتخاب می‌کند بگونه‌ای که آنچه را موافق با هوای و مصالح وی می‌باشد، عمل کرده و آنچه را که با مصالح و هوای وی موافق نباشد رها می‌کند. و نیز کفر کسی که دین الله عزوجل را به سبب اعراض و روی گردانی و عدم توجه به آن بر پا نمی‌دارد، از جمله هدایت‌ها و روشنگری‌های آیات می‌باشد^۱.

۱- أيسر التفاسير لكلام العلي الكبير (۱/ ۸۰) الطبعة الثالثة، دار راسم.

مبحث چهارم: شرط انقیاد

انقیاد عبارت است از: خضوع^۱ و تسلیم و اطاعت و فرمانبرداری و گردن نهادن به هر آنچه کلمه‌ی توحید اقتضای آنرا دارد. و این شرط مهمی است که در واقع محک عملی و حقیقی برای ایمان می‌باشد. امکان ندارد کسی ادعای انقیاد و التزام به لا اله الا الله را داشته باشد، بدون اینکه در عرصه‌ی عمل وارد شده و مقتضیات توحید را محقق گردانیده باشد. چرا که انقیاد تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان تکرار گردد، بلکه الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ [الزمر: ۵۴] «و به سوی پروردگار خود برگردید (و با ترک سیئات و انجام حسنات به سوی آفریدگارتان تغییر مسیر دهید) و تسلیم او شوید (و خاضعانه و خاشعانه از او امرش فرمانبرداری کنید)». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَن يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَىٰ اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان: ۲۲] «کسی که مطیعانه رو به الله کند، درحالی که نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است». و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَن أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵] «آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم الله کند، درحالی که نیکوکار باشد».

معنای ﴿يُسَلِّمُ وَجْهَهُ﴾ انقیاد و فرمانبرداری مطیعانه برای الله عزوجل می‌باشد ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ یعنی درحالی که موحد و یکتاپرست می‌باشد. و ﴿بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ همان لا اله الا الله می‌باشد.

از مظاهر انقیاد: انجام عبادات ظاهری و باطنی تنها برای الله عزوجل می‌باشد، بدین

۱- كما في اللسان، ماده قود (۷/ ۵۳۱) ط الحدیث.

گونه که خضوع و رکوع و سجود جز برای او نباشد و نذر و ذبح تنها برای او باشد و جز به او سوگند یاد نشود و طواف تنها و تنها پیرامون بیت‌الله‌الحرام، صورت گیرد و محبت و ترس تنها برای او جل‌جلاله باشد و امید جز به الله متعال نباشد و جز از او طلب یاری و استقامت نشود. و جز بر او توکل نشود. و امور، جز بر الله عزوجل تفویض و سپرده نشود. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من برای الله است که پروردگار جهانیان است. الله را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان (در میان امت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسان‌ها برای الله) هستم».

و از مظاهر انقیاد، اطاعت کردن از رسول الله ﷺ در هر آنچه امر فرمودند و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی نمودند و اتباع و پیروی از سنت و راه و روش و تسلیم شدن در برابر حکمش و راضی بودن بدان می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾﴾ [النساء: ۱۶۵] «آما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیامبرش داوری کرده باشند (و آنرا مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده الله و رسول باشد). هرکس هم از دستور الله و پیامبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

امام طبری رحمه الله^۱ در مورد این کلام الله عزوجل ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ می گوید: «ای محمد، امر اینگونه که آنان پنداشته اند، نمی باشد چنان که گمان کرده اند به آنچه بر تو نازل شده ایمان دارند درحالی که قضاوت و داوری را به سوی طاغوت می برند و زمانی که به قضاوت و داوری و حکمیت تو خوانده می شوند، از تو روی گردانده و اعراض می کنند. الله عزوجل این آیه را با قسم آغاز کرده و می فرماید: ﴿وَرَبِّكَ﴾ به پروردگارت سوگند ای محمد. ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾ تصدیق کننده ی من و تو و آنچه بر تو نازل گشته به شمار نمی آیند. ﴿حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ تا اینکه تو را در اموری که در آن اختلاف کرده اند و حکمش بر آنها پوشیده مانده، حکم و داور و قاضی قرار ندهند. زمانی گفته می شود: شَجَرَ، يَشْجُرُ، شَجُورًا و شَجْرًا و تشاجر القوم، که گروهی در سخنی یا امری با هم اختلاف کرده و در آن مشاجره کنند ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ﴾ و از آنچه بدان قضاوت کردی، ناخوشایندی و ناراحتی در دل نداشته باشند. معنای این سخن آن است که دل های شان از آنچه قضاوت کردی، ناراحت و دلتنگ نشود. (کاملاً راضی باشند).

یعنی دل های شان به سبب آنچه در میان شان قضاوت کردی، از پذیرفتن آن، با انکار یا شک در اطاعت از تو و حقی که با آن در میان شان قضاوت کردی و برای آن ها قضاوتی بر خلاف آن جایز نیست، خودداری نکنند.

و حافظ ابن کثیر رحمه الله می گوید^۲: «الله عزوجل به ذات بزرگوار و مقدس شان سوگند یاد کرده اند که کسی جزء مومنین به شمار نمی آید تا اینکه رسول الله ﷺ را در همه ی امور حاکم، داور و قاضی قرار دهد. بدین ترتیب هر آنچه رسول الله ﷺ بدان حکم فرمودند، درواقع همان حقی است که انقیاد و التزام به آن در ظاهر و باطن بر وی واجب

۱- تفسیر الطبري (۳/ ۲۴۰۰، ۲۴۰۱) ط السلام.

۲- تفسیر ابن کثیر (۴/ ۴۱۴۰، ۱۴۱) ط أولاد الشيخ.

می‌باشد و بر این اساس است که الله عزوجل فرمودند: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ یعنی: هرگاه تو را (ای محمد) حاکم و داور قرار دادند، و در باطن از تو اطاعت کردند و در دل‌هایشان نسبت به آنچه حکم کردی، ناراحتی و دلتنگی نداشته باشند و از آن حکم، در ظاهر و باطن اطاعت و فرمانبرداری کردند و در برابر آن کاملاً و بدون هیچ‌گونه ممانعت و نزاع و ایستادگی تسلیم شدند، آنگاه جزء مومنین به شمار می‌آیند.

و در مورد آیه‌ی سوره‌ی احزاب^۱ ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ [الأحزاب: ۳۶] می‌گوید: «این آیه عام بوده و تمام امور را دربرمی‌گیرد. به این معنا که هرگاه الله عزوجل و رسولش در مورد چیزی حکم کردند، برای هیچکس مخالفت با آن جایز نیست و گنجایش هیچگونه اختیار و رای و نظری در این مقام وجود ندارد.»

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید^۲: «هرکس از سنت رسول الله ﷺ و شریعتش خارج گردد، الله عزوجل به ذات مقدس‌شان سوگند یاد کرده‌اند، جزء مومنین به شمار نمی‌آید، تا اینکه در امور دین و دنیا به حکم رسول الله ﷺ در تمامی کشمکش‌ها و اختلافات‌شان راضی باشد و در قلوب‌شان هیچگونه ملالی نسبت به حکم رسول الله ﷺ احساس نکنند.»

و شاگرد ایشان ابن قیم رحمه الله می‌گوید^۳: «الله عزوجل به ذات پاک خویش سوگند یاد کرده و برای تاکید قبل از آن «لای» نفی آورده است که مردمان ایمان نخواهند داشت تا اینکه رسول الله ﷺ را در همه‌ی منازعات و اختلافات خود در زمینه‌های اصول و فروع و

۱- المصدر السابق (۱۱/ ۱۷۰).

۲- مجموع الفتاوی (۲۸/ ۴۷۱).

۳- التبیان فی أقسام القرآن (۲۷۰) ط الفکر.

احکام شریعت و معاد و سایر صفات و... داور قرار دهند و حتی با وجود پذیرش حکم رسول الله ﷺ ایمان‌شان ثابت نمی‌شود تا اینکه هرگونه ملال و دل‌تنگی را از (وجود) خویش بزدايند و سينه‌های‌شان را برای (پذیرش) قضاوت او (و برنامه و حکم الله عزوجل) گشاده دارند و به تمام معنا آن‌را قبول نمایند و باز ایمان برای آن‌ها ثابت نمی‌شود تا اینکه در مقابل حکم رسول الله ﷺ راضی و تسلیم شوند و هرگونه نزاع و مخالفت و اعتراض را از خود دور کنند.»

سید قطب^۱ رحمه‌الله در «فی ظلال القرآن» در ذیل آیهی ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ می‌فرماید: «بار دیگر در پیش روی خود، شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم، خداوند پاک و منزّه خودش آن‌را بیان و مقرر می‌فرماید و بر آن به ذات خویش سوگند یاد می‌کند و پس از این سوگند، دیگر کسی گفتاری در تعیین شرط ایمان و تعریف اسلام نخواهد داشت و جای هیچ تاویلی برای شخص تاویل‌کننده نخواهد ماند؛ مگر کسی که سرستیز بی‌سود و بی‌ارزشی داشته باشد. و برای اثبات «اسلام» کافی و بسنده است که مردمان از شریعت الله و دستور پیامبرش قضاوت و داوری بخواهند... اما در مسأله‌ی ایمان چنین کاری کافی نیست و بلکه علاوه بر آن باید خشنودی درونی و پذیرش قلبی در میان باشد و دل با اطمینان کامل تسلیم گردد...».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [النور: ۴۷-۴۸] «(از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قرین‌شان فرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌های‌شان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به الله و پیامبر او ایمان داریم و (از او امرشان) اطاعت می‌کنیم؛ اما پس از این ادعا، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد و از حکم قضاوت

۱- به نقل از کتاب شروط ص ۱۳۴-۱۳۹. (مترجم)

شرعی) روی گردان می‌شوند و آنان در حقیقت مومن نیستند. هنگامی که آن‌ها به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا (پیامبر مطابق چیزی که الله نازل فرموده است) در میان‌شان داوری کند، برخی از آنان (نقاب‌شان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی گردان می‌شوند (زیرا می‌دانند حق به جانب ایشان است و پیامبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید و حق را به صاحب حق می‌دهد).

این دسته‌ای که به زبان، ادعای ایمان می‌کنند و اگر از ایشان (درباره ایمان‌شان) بپرسید با قاطعیت خواهند گفت: به الله و رسول او ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم ... اما در حقیقت عمل، این ادعا و گفته‌ی خود را تکذیب می‌کنند و آن هم این است که هرگاه به سوی طاعت عملی و حکم الله و رسولش ﷺ فراخوانده شوند، سرباز می‌زنند و پشت می‌کنند و روی بر می‌گرداند ... و این کار (طاعت عملی و حکم بردن به نزد الله و رسولش) در نظر آن‌ها هیچ معنی (و ارزشی) ندارد. و اینان طبق نص قرآن: ﴿وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ «در حقیقت مومن نیستند».

امام طبری در جلد ۱۸ تفسیرش صفحه‌ی ۱۵۶ (در شرح) آیه‌ی ﴿وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ می‌فرماید: «گویندگان این سخن: ﴿ءَأَمْنَا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا﴾ به سبب ترک بردن داوری و قضاوت نزد رسول الله ﷺ و روی گرداندن (از قضاوت و حکم ایشان) هنگامی که به سوی وی خوانده می‌شدند، مومن و ایمان‌دار نیستند.

و اگر حکم نمودن به غیر آنچه خدای بلندمرتبه نازل فرموده است بر حسب چگونگی حکم و قرائنی که بر آن احاطه دارد و (نیز) بر اساس تفصیلی که در نزد علما معروف است برخی «کفر اکبر» و بعضی «کفر اصغر» محسوب می‌شود ... اما حکم نمودن به غیر ما انزل الله در توحید، یک وجه بیشتر ندارد و آن هم العیاذ بالله «کفر اکبر» است که انسان را از دین خارج می‌سازد.

شیخ سلیمان آل شیخ رحمه‌الله می‌فرماید: «مفهوم و برداشت معنی آیه این است که حکم نمودن «بغیر ما انزل الله» اگر در اصل توحید و ترک شرک باشد (انسان را کافر می‌کند) و یا

اگر در فروع باشد، اما به زبان (به حکم الله متعال) اقرار ننماید و قلب نیز به آن مقید نباشد، (آن هم) کفری حقیقی است که ایمانی به همراه ندارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲﴾﴾ [الحجرات: ۱-۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر الله و رسولش پیشی نگیرید و از الله بترسید؛ چرا که الله شنوای (گفتارتان) و آگاه (از کردارتان) می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گویید، با ایشان به آواز بلند سخن مگویید، تا ندانسته اعمال‌تان بی‌اجر و ضایع نگردد».

مفهوم آیه‌ی مذکور، تسلیم کاملی است که منافعی مقدم نمودن کوچک‌ترین فهم، رای، برداشت و یا قول (هر انسانی) بر حکم الله عزوجل و رسول او ﷺ می‌باشد ... رسالت و برنامه از سوی خداوند است و وظیفه‌ی پیامبر هم ابلاغ این رسالت (به مردم) است و بر ما است که (این برنامه‌ی الهی را) بدون هیچ‌گونه بهانه و اعتراضی و مقدم نکردن آرای خود (بر حکم و برنامه‌ی الله و رسول او) بپذیریم و به آن راضی شویم و گردن نهیم.

و اگر صرفاً با بلند کردن صدا بر صدای رسول الله ﷺ بیم از بین رفتن اعمال (نیک) صاحب آن برود و حال آن که جز شرک و کفر، هیچ چیز عمل کسی را نابود نمی‌کند، پس حال کسی که حکم و سخن و برنامه‌اش را بر حکم و برنامه‌ی رسول الله ﷺ برتری و ترجیح دهد چگونه است؟ آنگونه که نمایندگان در پارلمان‌های قانون‌گذاری انجام می‌دهند. بدون تردید چنین فردی به کفر و شرک و نابودی عمل (نیکش) سزاوارتر است.

ابن قیم در جلد ۱ «الإعلام» صفحه‌ی ۵۱ می‌فرماید: «اگر بلندکردن صدای آن‌ها بر صدای رسول الله ﷺ سبب نابودی اعمال نیک آنان می‌شد، پس حال و وضع کسانی که اندیشه‌ها، خرده‌ها، ذوق‌ها، سیاست‌ها و معارف خود را بر برنامه‌ها و رسالت رسول الله ﷺ

برتری و ترجیح می‌دهند، چگونه است؟ آیا (انجام) چنین کاری به نابود کردن اعمال‌شان سزاوارتر نیست؟

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مومنی، در کاری که الله و رسولش داوری کرده باشند و (آن‌را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول او باشد)».

پس یکی از لوازم و شروط ایمان (انسان مسلمان)، نداشتن اختیار در برابر حکم خدای بلندمرتبه و رسولش ﷺ است؛ و اگر حکم الله متعال (در موضوعی) نازل شود، آن‌ها (جز انتخاب حکم الله) از خود اختیاری ندارند و اجازه نخواهند داشت حکم غیرالله را برگزینند (و پیروی نمایند) و سپس ادعای مسلمانی کنند؛ و تنها در صورتی می‌توانند این کار را انجام دهند (و حکم غیر الله را بپذیرند) که کفر را بر ایمان ترجیح دهند و راضی شوند که حکم و اسم کافران مشرک بر ایشان نهاده شود.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبان آن‌ها را بگیرد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود».

و مقصود از فتنه در اینجا شرک و کفر است.

امام احمد می‌گوید: «به قرآن نگاه کردم، اطاعت (از) رسول الله ﷺ را در سی و سه جای آن یافتیم. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ و پیوسته آن‌را تکرار می‌کرد و می‌گفت: مقصود از فتنه چیست؟ شرک؛ چرا که اگر کسی برخی از اقوال رسول الله ﷺ را رد نماید، ممکن است انحرافی در دلش به وجود بیاید و قلبش را منحرف کند و (در نتیجه) باعث نابودی وی شود. و به او گفته شد: همانا گروهی (از مردم) حدیث رسول الله ﷺ را ترک می‌کنند و به آرای سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! در

پاسخ فرمود: از گروهی از مردم تعجب می‌کنم که حدیث رسول الله ﷺ را می‌شنوند و به اسناد و صحیح بودن آن پی می‌برند، اما در همان حال به آرای سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! چون الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ و چه می‌دانی که فتنه چیست؟ کفر (اکبر) است.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۲۱۷] «و فتنه‌ی شرک و کفر، از قتل بزرگ‌تر است». حدیث رسول الله ﷺ را ترک می‌کنند و هوی و هوس‌های‌شان بر ایشان چیره می‌شود و آنان را به سوی «رای» می‌کشاند.^۱

می‌گوییم: این حکم امام احمد در مورد کسی است که حدیث رسول الله ﷺ را رها می‌کند و به قول سفیان یا علمایی دیگر روی می‌آورد، پس حال (و حکم) کسی که حدیث و حکم رسول الله ﷺ را ترک می‌کند و به گفته و حکم پیشوایان مذهبی و راهبان (یهودی و مسیحی) روی می‌آورند که در پارلمان‌ها و... قانون‌گذاری می‌کنند، چگونه است؟ بدون هیچ شک و تردیدی، این یکی به فتنه و لغزش و انحراف و کفر سزاوارتر (و نزدیک‌تر) است.^۲

و در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم وارد بهشت می‌شوند، مگر آنکه ابا و رزد». صحابه گفتند یا رسول الله، چه کسی (از ورود به بهشت) ابا می‌ورزد؟ فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». «هرکس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هرکس از من نافرمانی و سرپیچی کند، درحقیقت از وارد شدن به بهشت ابا ورزیده است».^۳

بنابراین بر هر مومنی واجب است که آنچه الله عزوجل دوست دارد، دوست داشته باشد، آنهم محبت و دوستی که موجب شود تا آنچه را که بر او واجب شده، انجام دهد. پس اگر

۱- به نقل از الصارم المسلول ابن تیمیه، ص ۵۶.

۲- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم).

۳- أخرجه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۰).

بر این محبت افزوده، تا اینکه آنچه را که بر وی مستحب قرار داده شده، انجام دهد، این محبت فضیلتی اضافه بر آن می‌باشد. و نیز بر هر مومنی واجب است، هر آنچه را که الله عزوجل آنرا ناخوشایند می‌داند، نسبت به آن کراهت داشته و آنرا ناخوشایند بداند، کراهتی که موجب شود تا از آنچه بر او حرام گردیده خودداری کند، پس اگر بر این کراهت افزوده چنان‌که موجب شود تا از آنچه بر وی مکروه تنزیهی قرار داده شده، دست کشیده و از آن نیز خودداری کند، این فضیلتی اضافه بر آن می‌باشد. بنابراین کسی که از ته قلب، محبتی صادق با الله عزوجل و رسولش ﷺ داشته باشد، این محبت موجب می‌شود تا از ته قلب آنچه را که الله عزوجل و رسولش ﷺ دوست دارند، دوست داشته باشد و آنچه را که الله عزوجل و رسولش نسبت به آن کراهت دارند، او نیز نسبت به آن کراهت داشته باشد و آنچه را که الله عزوجل و رسولش بدان راضی هستند، او نیز بدانها راضی باشد و آنچه که الله عزوجل و رسولش نسبت بدان ناراضی هستند او نیز نسبت بدانها ناراضی می‌باشد. و با اعضا و جوارح به مقتضای این حب و بغض عمل می‌کند.^۱

همچنین تردیدی نیست که از مظاهر انقیاد، قبول شریعت الله عزوجل و رد کردن آنچه غیر آن است، می‌باشد. بنابراین حلال آن چیزی است که الله عزوجل آنرا حلال کرده و حرام آن چیزی است که الله عزوجل آنرا حرام کرده است و دین آن چیزی است که الله عزوجل بر زبان رسولش ﷺ تشریح کرده است. بنابراین انقیاد، عبارت است از محکی عملی و حقیقی برای ایمان.

۱- جامع العلوم والحکم لابن رجب (۲/۳۹۵-۳۹۷) حدیث رقم ۴۱.

مبحث پنجم:

شرط صدق

صدق عبارت است از طریق راست و استوار و درست‌تری که هرکس بر مبنای آن حرکت نکند، از جمله هلاک‌شدگان و دور افتادگان از هدایت می‌باشد. با صدق است که اهل نفاق از اهل ایمان و ساکنان بهشت از اهل آتش متمایز می‌شوند. و آن شمشیر الله عزوجل در زمینش می‌باشد که بر هیچ چیزی قرار نمی‌گیرد مگر آن‌را دو نیم می‌کند و با هیچ باطلی مواجه نمی‌شود مگر اینکه قصد آن‌را کرده و بر او غلبه می‌کند؛ هرکس با آن یورش برد، یورش و حمله‌اش باز نمی‌گردد و هرکس با آن سخن گوید، سخن خصومش را علیل و عاجز می‌کند. صدق روح اعمال و آزمایش و محک احوال و مبارزی بر علیه هجوم ترس و وحشت می‌باشد. و دری است که کسانی که به سوی الله عزوجل در حرکتند، از آن بر حضرت ذوالجلال وارد می‌شوند. و آن اصل و اساس و بنای دین و ستون چادر و خیمه‌ی یقین می‌باشد. و درجه‌ی آن پس از درجه‌ی نبوت که بالاترین درجه در میان عالمیان است، می‌باشد؛ و از منازل و جایگاه‌های پیامبران در بهشت، چشمه‌ها و رودها به سوی منازل صدیقین جاری می‌شود. و الله عزوجل اهل ایمان را امر فرموده تا همراه صدیقین باشند، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستگویان باشید». و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹] «و کسی که از الله و پیامبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری

خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پیامبران و راستروان (و راستگویانی که پیامبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه الله فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد) و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!»

اساس ایمان صدق می باشد و اساس نفاق کذب و دروغ؛ چنان که کذب و ایمان در یک جا جمع نمی شوند مگر اینکه هریک از آنها در جنگ با دیگری می باشد. صدق به سه قسمت تقسیم می شود:

صدق در اقوال: که عبارت است از راستی و استواری زبان بر اقوال، همچون استواری خوشه بر ساقه اش.

صدق در اعمال: که عبارت است از: استواری افعال بر امر و متابعت، همچون استواری سر بر بدن.

صدق در احوال: که عبارت است از استواری اعمال قلب و جوارح بر اخلاص. بر این اساس است که مقام صدیقیت عبارت است از: کمال اخلاق و انقیاد و فرمانبرداری و پیروی در اوامر و نواهی در ظاهر و باطن^۱.

آری، صدق طریق رستگاری و سعادت‌مندی در دنیا و آخرت می باشد. در حدیث صحیح که شیخان آنرا تخریج کرده اند، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ

وَيَتَحَرَّى الْكُذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا^۱ «بر شماست که صداقت و راستگویی پیشه کنید، چرا که راستگویی انسان را به سوی نیکی راهنمایی می‌کند و نیکی انسان را به سوی بهشت، هدایت می‌کند و شخص همواره راست می‌گوید و تلاش می‌کند راست بگوید تا اینکه نزد الله عزوجل عنوان صدیق را می‌گیرد. و بر شماست که از دروغ گویی دوری کنید، چرا که دروغگویی انسان را به سوی فسق و فجور سوق می‌دهد. و فسق و فجور انسان را به جهنم می‌کشاند و شخص پیوسته دروغ می‌گوید و تلاش می‌کند که دروغ بگوید، تا اینکه نزد الله عزوجل عنوان کذاب را می‌گیرد.»

در اینجا مقصود آن نیست که از فضیلت صدق و صداقت سخن بگوییم، بلکه مقصود از آن در این باب، صدق در توحید می‌باشد و آن اینکه گوینده‌ی کلمه‌ی توحید، آن را صادقانه از ته قلب بگوید و قلب و زبانش یکی باشد؛ زیرا کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری می‌کند و با قلب آن را تکذیب می‌کند جزو منافقین می‌باشد و العیاذ بالله. برآستی که منافقان کلمه‌ی توحید را در حضور رسول الله ﷺ و نزد ایشان بر زبان تکرار می‌کردند، درحالی که با قلوبشان آن را تکذیب و انکار می‌کردند، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۝۸﴾ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝۹﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝۱۰﴾ [البقرة: ۸-۱۰] «در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به الله و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند. (اینان به نظرشان) الله و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند، ولی نمی‌فهمند. در دل‌هایشان بیماری (حسودی و کینه توزی با مؤمنان) است و خداوند (نیز با یاری دادن و پیروز گرداندن حق) بیماری

۱- أخرجه البخاري، كتاب الأدب باب قوله تعالى: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝۱۱۳﴾ (۶۰۹۴) ومسلم، كتاب

البر والصلة والآداب، باب قبح الكذب وحسن الصدق وفضله (۲۶۰۷).

ایشان را فزونی می‌بخشد و عذاب دردناکی (در دنیا و آخرت) به سبب دروغگوئی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد».

و همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنْفِقُونَ قَالُوا لَوْ شَهِدْنَا لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ﴾ [المنافقون: ۱] «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی!» یعنی (ای پیامبر) منافقان فقط زمانی که نزد تو می‌آیند، این کلمات را می‌گویند. بر این اساس الله عزوجل آنها را در شهادت‌شان و در این خبرشان تکذیب کرده و فرمودند: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾﴾ «ولی الله گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند» و نیز فرمودند: ﴿وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾﴾ «و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند».

بنابراین شرط صدق، شرطی در راس شروط کلمه‌ی توحید می‌باشد، که رسول الله ﷺ آنرا شرطی قاطع برای وارد شدن به بهشت و نجات از آتش قرار دادند، همانطور که در حدیث صحیح از معاذ بن جبل ؓ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ!». «هرکس صادقانه از صمیم قلب و از روی اخلاص گواهی دهد که جز الله متعال معبود به حقی وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست، الله عزوجل او را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند».

و در نص روایات امام بخاری، از انس بن مالک ؓ روایت است که می‌گوید: معاذ پشت سر رسول الله ﷺ بر شتری سوار بود، که رسول الله ﷺ خطاب به وی فرمود: ای معاذ، معاذ گفت: بله یا رسول الله، بفرماید؛ باز فرمود: ای معاذ، معاذ پاسخ داد لیبیک یا رسول الله، در خدمتم. رسول الله ﷺ سه بار آنرا تکرار کرده، آنگاه فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ

۱- أخرجه البخاري، كتاب العلم، باب من خص بالعلم قوما دون قوم (۱۲۸، ۱۲۹) ومسلم كتاب الإيمان باب الدليل على أن من مات على التوحيد دخل الجنة قطعا (۳۲).

يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ» معاذ گفت: یا رسول الله، آیا مردم را از این سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا» بیم آن می‌رود که بر این سخن تکیه کرده و عمل را ترک نمایند. معاذ در پایان عمر، به این دلیل که مبدا به خاطر کتمان این حدیث گناه کار شود، آن را برای مردم روایت کرد.

بنابراین رسول الله ﷺ در این حدیث، شرط نجات یافتن از آتش را برای کسی که این کلمه را بر زبان جاری می‌کند، صادقانه و از صمیم قلب بر زبان جاری کردن کلمه‌ی توحید قرار دادند. لذا تنها تلفظ با زبان بدون تصدیق قلب، شخص را در آخرت سودی نمی‌رساند، گرچه به زبان آوردن آن، عصمت خون و مالش را در دنیا به همراه داشته و برای وی در دنیا سودمند می‌باشد.

و در قصه‌ی اعرابی فقیه، ضمام بن ثعلبه فرستاده‌ی سعد بن ابی بکر که در احادیث صحیح ذکر آن آمده است، رسول الله ﷺ در فلاح و رستگاری و ورود وی به بهشت، صادق بودن او را شرط قرار دادند که داستان وی از این قرار است، چنان‌که در روایت امام مسلم در صحیحش^۱ از انس بن مالک ﷺ روایت است که می‌گوید: از اینکه از رسول الله ﷺ در مورد چیزی سوال کنیم، نهی شده بودیم، که آمدن مردی از اهل صحراء که بسیار عاقل و متین و مزین به آداب سوال کردن و چگونگی سوال پرسیدن بود، ما را به شگفتی واداشت، که از رسول الله ﷺ سوال کرده و ما می‌شنیدیم. آن شخص که از اهل صحراء بود، آمده و گفت: ای محمد، فرستاده‌ات نزد ما آمده و اظهار داشته که ادعا کردی الله تو را فرستاده است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است؛ وی گفت: چه کسی آسمان را آفریده است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: الله؛ گفت: چه کسی زمین را آفریده است؟ فرمودند: الله؛ گفت: چه کسی کوه‌ها را نصب و پابرجا کرده است

۱- أخرجه مسلم، کتاب الإیمان وباب السؤال عن أركان الإسلام (۱۲) وهو من صحيح البخاري (۶۳).

و در آن‌ها قرار داده آنچه که قرار داده؟ فرمودند: الله؛ گفت: به کسی که آسمان و زمین را آفریده و این کوه‌ها را نصب و پابرجا کرده است، تو را سوگند می‌دهم، آیا الله تو را فرستاده است؟ فرمودند: آری؛ وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که بر ما پنج نماز در شبانه روز واجب است؟ فرمود: «صَدَقَ» راست گفته است؛ وی گفت: به کسی که تو را فرستاده، سوگندت می‌دهم آیا الله تو را به این امر کرده است؟ فرمودند: آری؛ وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که بر ما واجب است که در اموالمان، زکات بپردازیم. فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است؛ وی گفت: به کسی که تو را فرستاده، سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمودند: آری؛ وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که روزه‌ی ماه رمضان، سالانه بر ما واجب است؟ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است. وی گفت: به کسی که تو را فرستاده سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمودند: آری، وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که حج بیت الله الحرام، بر هر یک از ما که توان آنرا دارد، واجب است؟ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است؛ راوی می‌گوید: سپس وی در حالی بازگشت که گفت: به کسی که تو را به حق فرستاده نه چیزی بر آن (چه فرستاده‌ات به ما اظهار داشته) اضافه می‌کنم و نه چیزی از آن کم می‌کنم. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «لَئِنْ صَدَقَ لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ» «اگر راست گفته باشد، قطعاً وارد بهشت می‌شود».

آری، اگر در آنچه گفت، با زبان و قلب و عمل صادق باشد، هیچگونه تردیدی نیست که وی از اهل بهشت می‌باشد؛ و این همان ایمان بوده و این صفت مومن می‌باشد. اما منافق والعیاذ بالله، کسی است که سخنش مخالف با عملش و پنهانش با آشکارش و ظاهرش با باطنش مخالف می‌باشد. کلمه‌ی توحید را با زبانش می‌گوید و آنرا با قلبش انکار می‌کند. و در عمل با آن مخالفت می‌کند بگونه‌ای که در صبح بگونه‌ای و شب بگونه‌ای دیگر است و چنین نفسی همطراز و هم‌سنگ کشتی است که در تلاطم امواج و بادها می‌باشد.

بنابراین^۱ الله متعال به بندگانش فرمان داده که او را عبادت کنند و او را به تنهایی و از روی صدق و اخلاص پرستش نمایند و اگر کسی الله را عبادت کند و به تنهایی او را پرستش نماید، اما از روی صدق و اخلاص نباشد، از او پذیرفته نمی‌شود و به توحید خالص عمل نکرده است.

از دلایل صحیح بودن این شرط آن است که اگر لوازم تحقق آن از بین برود و نفی شود، نفاق اکبر جای آن را می‌گیرد که صاحبش را در پایین‌ترین مکان جهنم قرار می‌دهد. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَابِرِينَ﴾ [النساء: ۱۴۵] «بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یابوری برای آن‌ها نخواهی یافت (که به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۸] «خداوند به مردان و زنان منافق و همه‌ی کافران، وعده‌ی آتش دوزخ داده است که جاودانه در آن می‌ماند و جهنم برای (عذاب) ایشان کافی است. (علاوه بر آن) خداوند آنان را نفرین کرده و از رحمت خود به دور داشته است و دارای عذاب همیشگی خواهند بود».

از این شرط بطلان و پوچی مذهب مرجئه‌ی کرامیه به دست می‌آید که می‌گویند: هرکس تنها به صورت لفظی به «لا إله إلا الله» اقرار کند مومن است، اگر چه تصدیق یا اعتقاد قلبی هم به آن نداشته باشد.

مذهب مرجئه‌ی کرامیه، مذهبی کفری و باطل است، چرا که مفهوم و مفاد مذهب آن‌ها این است که اگر منافقی زندیق به صورت لفظی شهادت توحید را «لا إله إلا الله» بر زبان راند درحالی‌که در دلش هم تکذیب و کینه‌توزی خود را نسبت به دین اسلام پنهان کرده باشد، مومن و از اهل بهشت می‌باشد؛ و این تکذیبی آشکار بر ضد نصوص شرعی

۱- به نقل از کتاب شروط ص ۹۲-۹۴ (مترجم)

زیادی است که بیان می‌کنند منافقین داخل بهشت نمی‌شوند، بلکه در پایین‌ترین مکان دوزخ قرار می‌گیرند.

همچنین از این شرط، نامومن و غیر مسلمان بودن کسانی که «لا إله إلا الله» را صرفاً از روی شوخی، بازیچه، تمثیل و نمایش، راضی و ساکت نمودن مردم و نه با جدیت، بر زبان می‌آورند استنباط می‌شود؛ چون اینان این کلمه را با صدق و اخلاص تکلم نمی‌کنند. و همچنین از طرف دیگر بطلان ادعای کسانی که با کید و مکر و حيله و گمراه نمودن می‌خواهند حقیقت کفر و طغیان خود را از دیگران پنهان کنند، برای ما روشن می‌گردد. همچنین اقرار نمودن زندیقان روزگار و داعیان افکار کمونیستی به «لا إله إلا الله» هیچ سودی به آن‌ها نمی‌رساند؛ چون در دل‌شان کفر و نفاق پنهان نموده‌اند که نفی کننده‌ی (اقرار آنان) به «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است.^۱

بنابراین موحدی که در توحید با پروردگارش صادق باشد، درحقیقت کسی است که جز الله عزوجل را عبادت نمی‌کند و جز از الله عزوجل نمی‌ترسد و از غیرالله چیزی نمی‌خواهد و جز از الله عزوجل یاری نمی‌گیرد و جز بر الله عزوجل توکل نمی‌کند. و جز به او جل‌جلاله پناه نمی‌برد و امرش را جز به او نمی‌سپارد و جز برای او ذبح نمی‌کند و جز برای او نذر نمی‌کند و جز از اوامر الله و رسولش ﷺ فرمانبرداری و اطاعت نمی‌کند، و هر آنچه غیر از شریعت الله و رسولش باشد، رد می‌کند و جز برای الله عزوجل دوست نمی‌دارد و جز برای الله متعال دشمنی نمی‌کند و جز برای الله متعال نمی‌بخشد و جز برای الله عزوجل باز نمی‌دارد.

چنین شخصی در همه‌ی احوال و زمان‌ها و اقوال و اعمالش با پروردگارش صادق می‌باشد. و در آن‌ها تناقض و اضطراب نمی‌باشد؛

از توحید سخن نمی‌گویند، درحالی‌که عاری از آن باشد.

۱- پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم).

از توحید سخن نمی‌گوید درحالی‌که نسبت بدان کراهت داشته باشد.
 از توحید سخن نمی‌گوید درحالی‌که خود در وادی و توحید در وادی دیگری باشد.
 از توحید صادقانه سخن نمی‌گوید درحالی‌که پس از آن با آرامش و رضایت خاطر و
 اختیار کامل و بدون اضطرار، با نظام و قوانینی زندگی کند که با آنچه بدان ایمان آورده و
 بر آن اعتقاد دارد، در تناقض باشد.

از توحید سخن نمی‌گوید، درحالی‌که تنها بر این قانع باشد که اسمش در دفتر ثبت
 آمار مسلمانی باشد بدون اینکه با توحید زندگی کند.

از توحید سخن نمی‌گوید، درحالی‌که بپذیرد معامله‌ی ربوی انجام دهد.

از توحید سخن نمی‌گوید درحالی‌که همسر و دخترانش را آرایش کرده، رها کند.

آری در توحید چنین نیست که انسان اوامر الله عزوجل را در برخی جوانب رعایت
 نموده و از آنها پیروی کند و در جوانب دیگر از حدود الله عزوجل تجاوز کند. چرا که
 از مقتضیات توحید آن است که انسان خود را کاملاً تسلیم الله عزوجل کند و با تمام
 جوانب زندگی‌اش، درحالی‌که تسلیم امر الله عزوجل و راضی به حکم رسول الله ﷺ
 می‌باشد، به این دین درآید؛ و این موحد صادق در توحیدش می‌باشد.

الله عزوجل ما و شما را از صادقان قرار دهد.

مبحث ششم: شرط اخلاص

اخلاص عبارت است از: تصفیه کردن عمل با نیت صالح از تمامی شائبه‌های شرک^۱.
الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [البينة: ۵] «و به ایشان دستور داده نشده است جز این که مخلصانه خدای را بپرستند». و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿۲﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر: ۲-۳] «(ای پیامبر!) ما این کتاب را که در برگیرنده حق و حقیقت است، بر تو فرو فرستاده‌ایم. الله را پرستش کن و پرستش خود را سره و خاص او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای الله است و بس».

و همچنین به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿۱۴﴾ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ﴾ [الزمر: ۱۴-۱۵] «بگو: تنها الله را می‌پرستم و بس؛ و عبادت و طاعتم را خاص او می‌کنم و (پرستش او را از هرگونه کفر و شرکی می‌زدایم و) می‌پالایم. اما شما هر چه و هر که را جز او می‌خواهید، بپرستید».

و نیز به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله آن پروردگار جهانیان است. الله را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان (در میان امت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسان‌ها برای الله) هستم».

۱- انظر: المدارج (۲/۹۳) والإحياء (۴/۳۸۲) والتعريفات للجرجاني ص ۲۱.

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُتَنَفِّقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ ۱۱۵ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۱۶﴾ [النساء: ۱۴۵-۱۴۶] «بی گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یابوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند). مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیات خود) بپردازند و به الله متوسل شوند و آئین خویش را خالصانه از آن الله کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود. و الله مؤمنان را اجر بزرگ خواهد داد».

و الله عزوجل می فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [المملك: ۲] «همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود».

فضیل بن عیاض رحمه الله در مورد این آیه می گوید: ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ یعنی تا شما را بیازماید که چه کسی عمل خالص تر و درست تر را انجام می دهد. گفتند: ای ابا علی، عمل خالص و درست تر کدام است؟ گفت: اگر عمل خالصانه انجام شود و درست نباشد، پذیرفته نمی شود و اگر درست باشد و خالصانه انجام نشود (باز) پذیرفته نمی شود. مگر اینکه خالصانه و درست باشد. عمل خالص این است که (تنها) برای الله عزوجل انجام شود و عمل درست یعنی عملی که بر اساس سنت رسول الله ﷺ باشد».

بر آنچه فضیل گفت، این کلام الله عزوجل دلالت دارد که می فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ ﴿۱۱۰﴾ [الکھف: ۱۱۰] پس

۱- أخرجه ابونعيم في الحلية (۹۵/۸) عن الفضيل به وقال: هذه المقالة كذلك إبراهيم عن الأشعث، أخرجه

ابن أبي الدنيا في كتابه «الإخلاص والنية» (۱۹).

۲- جامع العلوم والحكم (الحديث الاول/ ۷۲ ط الرسالة) ومدارج السالكين (۲/ ۸۹).

هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

بنابراین اخلاص شرطی از شروط قبولیت اعمال می‌باشد و چیزی سخت‌تر و دشوارتر از اخلاص برای نفس نمی‌باشد. و چه بسیار از اعمال و اقوال و حالاتی هستند که با شرک با انواع آن بر آن‌ها می‌وزد، اما اخلاص آن‌ها را نابود و هلاک می‌کند.

براستی الله عزوجل از اعمال، چیزی را قبول نمی‌کند مگر آنچه خالص برای رضای الله عزوجل باشد. در حدیث صحیحی که امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ»^۱. «الله عزوجل فرموده است: من از شریک بی‌نیازترینم، هرکس در عملی، شخص دیگری را با من شریک سازد، او را با شرکش رها می‌سازم - او را به حال خودش وامی‌گذارم-».

امام ابن رجب حنبلی رحمه الله می‌گوید:^۲ «بدان که انجام عملی برای غیرالله، انواع مختلفی دارد: گاهی آن عمل ریای محض می‌باشد، بگونه‌ای که شخص با انجام آن، تنها مقصودش ریای در برابر مردم، به منظور هدفی دنیوی می‌باشد و این همچون حال منافقان در نمازشان می‌باشد؛ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^[۱۴۲] [النساء: ۱۴۲] «منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر الله) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند.»

این نوع ریا (ریای محض) تقریباً از هیچ مومنی در نماز و روزه‌اش، سر نمی‌زند، ولی

۱- أخرجه مسلم، في كتاب الزهد، باب من أشرك في عمله غير الله (۲۹۸۵).

۲- جامع العلوم والحكم لابن رجب، الحديث الأول (ص ۷۹) ط الرسالة.

گاهی در مورد صدقه یا حج واجب و یا دیگر اعمال ظاهری و یا به طور کلی اعمالی که بیشتر به چشم آمده و قابل شمارش است، رخ می‌دهد. براستی اخلاص در چنین مواردی سخت است و گران. شخص مسلمان می‌داند که چنین عملی بیهوده است و انجام دهنده‌ی آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب الله عزوجل می‌باشد.

گاهی عمل به خاطر الله عزوجل می‌باشد، ولی توأم با ریا است، در این حالت اگر ریا در شاکله‌ی اصلی عمل، دخیل باشد، بنا بر دلالت نصوص صحیح، آن عمل باطل است. که ابن رجب از این نصوص به حدیث زیر اشاره می‌کند: احمد بن شداد بن اوس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا خَيْرٌ قَسِيمٍ لِمَنْ أَشْرَكَ بِي، مَنْ أَشْرَكَ بِي شَيْئًا فَإِنَّ جَسَدَهُ وَ عَمَلَهُ وَ قَلِيلَهُ وَ كَثِيرَهُ لِشَرِيكِهِ الَّذِي أَشْرَكَ بِهِ، وَأَنَا عَنْهُ غَنِيٌّ»^۱ «هرکس از روی ریا نماز بخواند، شرک ورزیده است و هرکس از روی ریا، روزه گیرد، شرک ورزیده است و هرکس از روی ریا صدقه دهد، درحقیقت شرک ورزیده است، براستی که الله عزوجل می‌فرماید: من بهترین شریک برای کسی هستم که با من شریک قرار داده شده است. (چرا که) هرکس چیزی را با من شریک قرار دهد، براستی که جسد و عمل و کم و زیادش برای شریکی می‌باشد که با آن شرک ورزیده است درحالی که من از چنین شریکی بی‌نیاز هستم.»

سپس می‌گوید: اگر اصل عمل برای الله عزوجل باشد، سپس نیت ریا بر وی عارض شود، در صورتی که فقط در ذهن باشد و فرد بتواند بلافاصله آن را از خودش دور کند،

۱- أخرجه أحمد (۴/ ۱۲۵ و ۱۲۶) والطيبالي في مسنده (۱۱۲۰) والطبراني في الكبير (۷۱۳۹)، والبخاري في مسنده (۳۴۸۲) والبيهقي في الشعب (۶۸۴۴) والشجري في الأمالي (۴۳۴) وابن عدي في الكامل (۴/ ۳۹)، والحاكم في المستدرک (۴/ ۳۲۹) وابن عساکر في تاريخه (۲۶/ ۱۷۸) وغيرهم من طريق: شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم عن شداد بن أوس مرفوعاً. قال الهيثمي في المجمع (۱۰/ ۲۲۱): فيه شهر بن حوشب وثقه أحمد وغيره وضعفه غير واحد. وضعفه الألباني في ضعيف الترغيب (۱۹).

هیچ ضرر و آسیبی متوجه وی نمی‌باشد؛ اما اگر نیت ریا همچنان ادامه یابد، آیا منجر به بطلان عملش می‌شود یا نه؟ یا اینکه عملش بر مبنای اصل نیتش صحیح می‌باشد؟ در جواب این مسأله بین علمای سلف اختلاف وجود دارد. امام احمد و ابن جریر معتقدند که عمل وی باطل نمی‌شود و اصل نیت او مورد توجه قرار می‌گیرد. که این مسأله از حسن بصری و دیگران نیز روایت شده است و در این معنا حدیث ابوذر رضی الله عنه از رسول الله ﷺ هم آمده است، که وی از رسول الله ﷺ در مورد مردی سوال کرد که عملی را برای رضای الله عزوجل انجام می‌دهد و مردم بر انجام آن او را مورد ستایش قرار می‌دهند؛ رسول الله ﷺ فرمودند: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ!». «آن مزدهی زود هنگام مومن است».

بنابراین، هیچ اختلافی نیست که اخلاص شرطی برای صحت هر قول و عمل و قبولیت آن می‌باشد. و اخلاص در توحید، عبارت است از محقق گرداندن توحید و خالص گرداندن عبادت برای الله عزوجل و محقق گرداندن آن و تصفیه و خالص کردن آن از همه‌ی شائبه‌های شرک و بدعت، بگونه‌ای که تنها عبادت برای الله عزوجل باشد و ترس از الله عزوجل و خضوع برای الله عزوجل و امید به الله عزوجل و توکل بر الله عزوجل و استقامت و طلب یاری و مدد از الله عزوجل و نذر و ذبح برای الله عزوجل و خواستن از الله عزوجل و عمل برای الله عزوجل باشد. و بدین ترتیب شخص برای الله عزوجل، متکی بر الله و با الله عزوجل می‌باشد.

محقق کردن توحید در امت، امری سخت و دشوار می‌باشد، چرا که صفت محقق کردن توحید جز در اهل ایمان صادق و بی‌ریا، کسانی که الله عزوجل آن‌ها را خاص قرار داده و از میان آفریده‌هایش برگزیده، یافت نمی‌شود، همانطور که الله عزوجل در مورد یوسف علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا

۱- أخرجه مسلم، كتاب البر والصلة والآداب، باب إذا اثنى على الصالح فهي بشرى ولا تضره (۲۶۴۲)

﴿الْمُخْلِصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴] «ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده ما بود».

در آیه، کلمه‌ی ﴿الْمُخْلِصِينَ﴾ به فتح لام آمده است و در قرائتی با کسره ذکر شده است (المخلصین)^۱. و چنین افرادی در ابتدای این امت بسیار بودند و در آخر این امت جزو غرباء می‌باشند و البته بسیار اندک و از اجر بسیار والایی نزد الله متعال برخوردار می‌باشند.

و الله عزوجل از خلیش ابراهیم علیه‌السلام خبر داده و می‌فرماید: ﴿قَالَ يٰ قَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۷۸-۷۹] «ای قوم من! بی‌گمان من از آنچه انباز الله می‌کنید، بیزارم. بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم». یعنی دینم را خالص گردانیدم و عبادتم را تنها برای کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده قرار داده‌ام، یعنی کسی که آن‌ها

۱- ابن مجاهد رحمه‌الله می‌گوید: علما در فتح لام و کسر آن، در این کلام الله عزوجل ﴿مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾ اختلاف کرده‌اند، بگونه‌ای که ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر آن‌را با کسر (المخلصین) و در سوره‌ی مریم (آیه ۵۱) نیز با کسر (مخلصا) قرائت کرده‌اند. و نیز نافع همچون آن‌ها در سوره‌ی مریم، با کسر قرائت کرده است و سایر قراء با فتح لام (المخلصین) قرائت کرده‌اند و حمزه و عاصم و کسائی لام را با فتحه (المخلصین) و (مخلصاً) در سوره‌ی مریم قرائت کرده‌اند. السبعة في القراءات ص (۳۴۸).

قرطبی رحمه‌الله می‌گوید: معنای آن با کسر لام عبارت است از کسانی که طاعت الله عزوجل را خالصانه انجام می‌دهند. و معنای آن با فتح لام، عبارت است از کسانی که الله عزوجل آن‌ها را برای رسالتش برگزیده است. و قطعاً یوسف علیه‌السلام، دارای این دو صفت بود، چرا که وی در طاعت الله عزوجل مخلص و از جانب الله عزوجل برای رسالت حق جل‌جلاله، برگزیده شده بود. تفسیر القرطبی لسوره یوسف: ۲۴ (۱۱۲/۹) به تصرف.

را بدون مثال پیشین آفریده و ایجاد کرده است؛ ﴿حَنِيفًا﴾ یعنی روی گردان از شرک به سوی توحید؛ و براین اساس است که فرمود: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ و نظیر این آیه در قرآن بسیار می باشد.^۱

از این رو اخلاص کامل به طور مطلق در توحید نمی باشد مگر با برائت کامل از صورت های شرک و اهل آن و خالص گرداندن عبادت تنها برای الله عزوجل و نیز اخلاص در اطاعت از رسول الله ﷺ؛

پس کسی که از همه انواع شرک، بزرگ و کوچک و خفی و پنهانش اجتناب ورزد و عبادتش را برای الله عزوجل خالص گرداند، حقیقتاً موحد می باشد. در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که می گوید: عرض کردم، یا رسول الله، چه کسانی در روز قیامت برای شفاعت شما سعادت بیشتری دارند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَلَّا يَسْأَلَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوْلَ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ جُرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسَعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ»^۲. «ای ابوهریره، چون عشق و علاقه ی تو را نسبت به حدیث دیدم، می دانستم که کسی قبل از تو این سوال را از من نخواهد پرسید. کسانی روز قیامت برای شفاعت من سعادت بیشتری دارند که با اخلاص و از صمیم قلب لا اله الا الله بگویند.»

امام ابن حجر در «الفتح» در شرح این حدیث مبارک می گوید: «رسول الله ﷺ در راستای آرامش و راحتی مردم از هول و هراس موقعیت و مکانی که در آن هستند، برای آنان شفاعت می کند و نیز برای برخی از کفار، در راستای تخفیف در عذاب، شفاعت می کند، همانطور که در احادیث صحیح این مساله در حق ابوطالب ثابت می باشد. و نیز در حق برخی از مومنان، برای خروج از آتش بعد از اینکه وارد آن شده اند، شفاعت

۱- قره عیون الموحدين، للشيخ عبدالرحمن بن حسن (ص ۳۵) ط الثالثة نشر مكتبة ابن الجوزی.

۲- أخرجه البخاري في كتاب العلم، باب الحرص على الحديث (۹۹، ۶۵۷۰).

می‌کنند و نیز در حق برخی از مومنان برای ورودشان به بهشت بدون حساب، شفاعت می‌کنند. و برای برخی به منظور رفع درجات‌شان شفاعت می‌کنند. و بدین ترتیب نقش شفاعت در سعادت و اینکه سعادت‌مندترین آن‌ها به بهره‌مندی از شفاعتِ رسول الله ﷺ مومن مخلص است، ظاهر و آشکار می‌گردد.

ابن قیم رحمه‌الله در معنای حدیث ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «در این حدیث تأمل کن که چگونه بزرگ‌ترین اسبابی که به سبب آن شفاعت حاصل می‌گردد، خالص گرداندن توحید معرفی شده است؛ برعکس آنچه مشرکین انجام می‌دهند و گمان می‌کنند حاصل شدن شفاعت برای آن‌ها با شفیع گرفتن و عبادت کردن آن‌ها و موالات‌شان صورت می‌گیرد، درحالی‌که رسول الله ﷺ آنچه در گمان‌شان بود، دگرگون ساخته و خبر دادند که سبب شفاعت، اخلاص در توحید می‌باشد»^۱.

بنابراین حقیقت توحید جذب و کشش همه جانبه روح به سوی الله عزوجل می‌باشد که هرکس خالصانه از ته دل، گواهی دهد که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل وجود ندارد، وارد بهشت می‌شود. چرا که اخلاص همان کشش قلب به سوی الله عزوجل و توبه خالصانه از گناهان و بازگشت به سوی خداوند متعال می‌باشد. که هرگاه در این حالت بمیرد، بدان دست یافته است. بسیاری از کسانی که آنرا بر زبان آورده‌اند، اخلاص را نمی‌شناسند و بسیاری نیز از روی عادت و تقلید آنرا می‌گویند. و شیرینی ایمان را با درخشندگی قلب درهم نیامیخته‌اند. و از این دسته، افراد بسیاری می‌باشند که در هنگام مرگ و یا قبر دچار سختی می‌شوند. همانطور که در حدیث آمده است (این افراد می‌گویند): از مردم چیزی را شنیدم، من هم همان را به زبان آوردم^۲. و غالب اعمال این

۱- مدارج السالکین، (۱/۳۴۱) بتصرف.

۲- سمعت الناس يقولون شیئا فقلته، أخرجه أحمد (۴/۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۷) وأبو داود، کتاب السنة، باب المسألة فی القبر وعذاب القبر (۴۷۵۳، ۴۷۵۴) وبرقم (۳۲۱۲ مختصراً) والنسائی، کتاب الجنائز، باب الوقوف للجنائز (۴/۷۸ مختصراً) وابن ماجه، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی الجلوس علی المقابر

افراد بر اساس تقلید و اقتدا و پیروی از امثال خودشان بوده و در واقع نزدیکترین افراد به مصداق این کلام الله عزوجل می باشد که می فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۳] «ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته ایم و ما هم قطعاً (بر شیوه ایشان ماندگار می شویم و) به دنبال آنان می رویم».

پس هرگاه فردی با اخلاص و یقین کامل «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد، کمال و یقین موجب می شود که الله عزوجل از هر چیزی برای او محبوب تر باشد، بنابراین در دل او هیچگونه اراده ای نسبت به آنچه الله متعال حرام کرده است، باقی نمی ماند. و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه الله متعال بدان فرمان داده، ندارد و چنین کسی است که آتش بر وی حرام شده است، اگرچه قبل از آن گناهی داشته باشد، ولی پس از چنین ایمان و اخلاص و توبه و محبت و یقین کامل، گناهان او محو و نابود می گردد همانگونه که شب توسط روز محو می گردد. تنها ترسی که متوجه فرد مخلص است این است که مرتکب گناهان شود که در پی آن ایمانش ضعیف شده و لا إله إلا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می شود، به زبان نیاورد و خوف اینکه دچار شرک اکبر و اصغر شود. اگر هم از شرک اکبر سالم بماند اندکی شرک اصغر با او باقی است که گناهی به آن اضافه می شوند و در نتیجه جانب گناهان وی بر جانب حسنات برتری می یابد و گناهان ایمان و یقین را ضعیف می کنند، در نتیجه کلمه ی لا إله إلا الله نزد او ضعیف شده و مانع اخلاص در قلب می گردد. و چنین شخصی همانند کسی است که هذیان می گوید و یا در خواب سخن می گوید، یا

(۱۵۴۸، ۱۵۴۹ مختصراً) والحاكم في المستدرک (۱/۳۷-۴۰) وقال: «صحيح على شرط الشيخين» ووافقه الذهبي من طريق المنهال بن عمرو عن زادن عن البراء- وتهذيب السنن (۴/۳۳۷)، ونقل ابن القيم فيه تصحيحه عن الحافظ أبي نعيم وغيره، وصححه الألباني كما في أحكام الجنائز (ص ۱۵۹) ط المکتب الإسلامي.

همانند کسی است که صدایش را با آیه‌ای از قرآن بی‌آنکه طعم و شیرینی و معنایش را بچشد، نیکو می‌گرداند. چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند، چرا که پس از آن دچار گناهای شده‌اند که ناقض گفته‌ی آنان است. پس هرگاه گناهان فزونی یافتند، گفتن لا إله إلا الله بر زبان سنگینی کرده و قلب از گفتن آن دچار قساوت می‌گردد. از عمل صالح کراهت پیدا کرده و گوش فرا دادن به قرآن، برایش سخت می‌شود و یا با غیرالله خرسند می‌گردد و به باطل اطمینان حاصل می‌کند؛ و سخن زشت و همچنین همراهی اهل غفلت و باطل را برای خود شیرین می‌پندارد و از همنشینی با اهل حق کراهت دارد. چنین فردی اگر لا إله إلا الله را بر زبان آورد، در واقع چیزی را به زبان آورده که در قلبش نیست و عمل وی گفته‌اش را تصدیق نمی‌کند.^۱ و در حدیث عثمان بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهِ»^۲. «یقیناً الله متعال آتش جهنم را بر کسی که بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست و با گفتن آن خواهان (ملاقات) وجه الله می‌باشد، حرام کرده است».

بنابراین اخلاص متضاد شرک ورزیدن می‌باشد. پس کسی که مخلص نباشد، مشرک است. و شرک درجاتی دارد که برخی شرک اکبر، برخی شرک اصغر و برخی شرک خفی و پنهان می‌باشد.

برای انسان به ندرت پیش می‌آید که عملی از اعمالش و یا عبادتی از عباداتش، منفک از این امور باشد، بر این اساس است که گفته شده: هرکس در عمرش لحظه‌ای، خالصانه به منظور لقای وجه الله تعالی سالم بگذرد، نجات می‌یابد. و این به سبب عزت و بزرگی

۱- انظر فتح المجید، ص ۴۷ و ما بعدها.

۲- هذا طرف من حدیث طویل أخرجه البخاری فی کتاب الصلاة باب المساجد فی البيوت (۴۲۵) و مسلم فی کتاب المساجد، باب الرخصة فی التخلف عن الجماعة بعذر (۲۶۳) (۲۳).

اخلاص و دشواری پاک و لطیف کردن قلب از این امور می‌باشد، چرا که عمل خالص آن است که انگیزه‌ای برای آن جز طلب تقرب به الله عزوجل نباشد^۱. آری، اخلاص در توحید امری بسیار بزرگ است که عبارت است از خالص گردانیدن توحید و محقق کردن آن و تنقیه و تصفیه آن از تمامی شائبه‌های شرک و بدعت و اختصاص دادن عبادت تنها برای الله عزوجل و کمال اتباع و پیروی از فرستاده‌اش ﷺ و حاکم قرار دادن او در هر چیزی در کنار رضای کامل به حکم الله و رسولش صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم.

۱- مختصر منهاج القاصدين لأبي قدامة المقدسي، تحقيق: علي حسن عبدالحميد الطبعة الأولى ص ۴۶۲.

مبحث هفتم:

شرط محبت

محبت منافی با نفرت و دشمنی^۱:

یکی دیگر از شرط‌های صحت و درستی شهادت توحید؛ دوست داشتن کلمه‌ی توحید و محبت ورزیدن به اهل آن و کینه و عداوت نمودن با دشمنان کلمه‌ی «لا اله الا الله» و شرک‌های متضاد و مخالف آن می‌باشد.

چگونگی این محبت آن است که الله عزوجل و رسول او ﷺ در نزدش، محبوب‌تر از تمام چیزها غیر از آنان باشد. و تنها الله عزوجل را به خاطر خودش دوست داشته باشیم و غیرالله را صرفاً به خاطر کسب رضای الله دوست بداریم و هیچ کس را نباید هم ردیف و همراه الله دوست بداریم بلکه اگر به کسی دوستی و محبت نمودیم فقط به خاطر دستیابی به رضا و خشنودی الله متعال باشد؛ و اگر انسان به چیزی دوستی و محبت ورزید، نباید آن چیز منغورِ الله متعال باشد و نیز نباید از چیزی احساس تنفر کند که الله متعال آن را دوست دارد، بخصوص توحید که حق الله متعال بر بنده است. (یعنی نباید به توحید کراهیت داشته باشد، بلکه باید به آن دوستی و علاقه و محبت ورزد).

اگر انسان با هم‌تایان و شریکان دروغین الله متعال دوستی و محبت ورزد و به آنچه الله متعال از توحید و دین بر انبیاء و رسولانش نازل فرموده، کینه و دشمنی کند، مرتکب شرک و کفر (اکبر) شده است و از دایره اسلام و ایمان خارج می‌شود و آن چه را از طاعات و اعمال انجام داده باشد به او نفعی نمی‌رساند.

۱- به نقل از کتاب شروط ۱۱۰-۱۱۳. (مترجم)

و دلیل ما هم بر آن چه بحث نمودیم، این فرموده‌ی الله متعال در قرآن است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «برخی از مردم هستند که غیر از الله، شریکانی بر می‌گزینند و آنان را همچون الله دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بسیار دوست‌تر می‌دارند (و بالاتر از هر چیز به او محبت می‌ورزند)».

هرکس مخلوق و آفریده‌ای را صرفاً به خاطر خود وی دوست داشته باشد، به نحوی که برای وی دوستی و دشمنی کند و بدون توجه به موافقت یا مخالفت او با حق، دوست بدارد کسی که وی او را دوست می‌دارد و دشمنی ورزد با کسی که وی با او دشمنی می‌کند، چنین فرد یا افرادی به تحقیق این آفریده را شریک الله متعال قرار داده‌اند و به جای پرستش الله متعال، او را عبادت نموده‌اند، چون تنها کسی که باید به خاطر ذات خودش، مورد دوستی و محبت قرار گیرد، الله متعال است و غیر از ذات او، صرفاً به خاطر او و برای رضای او دوست داشته می‌شود.

ابن تیمیه رحمه‌الله در جلد ۱۰ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۶۷ می‌فرماید: «محبت ورزیدن به چیزی از موجودات به خاطر خود آن، جایز نمی‌باشد و این صرفاً خاص ذات خداوند پاک و منزّه است. بنابراین در این دنیا جایز است هر محبوبی را نه به خاطر خود آن، بلکه به خاطر غیر آن (الله متعال) دوست داشت؛ اما واجب است که پروردگار بلندمرتبه را فقط به خاطر خودش دوست بداریم و این از معانی الوهیت الله متعال است آن چنان که خود می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: ۲۲] «اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از خداوند معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را به دست می‌گرفتند) قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد)».

پس دوست داشتن هر چیزی به خاطر خودش شرک است و نباید جز به خاطر الله متعال و رضای او چیزی یا کسی را دوست داشت و این از خصوصیات الوهیت پروردگار است و کسی جز او استحقاق آن را ندارند و هر محبوبی غیر از الله متعال، اگر

به خاطر الله متعال دوست داشته نشود، محبت ورزیدن به آن باطل است.

ابن قیم رحمه الله در «المدارج» جلد ۱ صفحه‌ی ۹۹ می‌فرماید: «به تحقیق الله متعال، مردمان را به خاطر عبادت نمودن خود آفریده است، عبادتی که جامع کمال محبت او و همراه با فروتنی برای وی و فرمان‌برداری از دستوراتش باشد.

پرستش و عبادت کردن، محبت و دوست داشتن خداوند است، حتی یگانه و یکتا دانستن خداوند هم از روی محبت است و تمامی دوستی‌ها باید (صرفاً) برای الله متعال باشد و نباید همراه او کسی دیگر را دوست داشت و همانا به خاطر الله متعال و رضای اوست که انبیاء و رسولان و فرشتگان و اولیای او هم دوست داشته می‌شوند. پس در حقیقت محبت و دوستی ما به آنان تکمیل‌کننده‌ی محبت و دوستی ما به پروردگار است و محبت ما به آنان جدای از محبت به الله متعال نیست، مثل محبت کسی که از روی کج فهمی همتیانی را جز الله متعال برای خود قرار داده و آن‌ها را همانند دوستی نمودن با الله متعال، دوست می‌دارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَأَلَّفَ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾﴾ [الشعراء: ۹۶-۹۸] «آنان (که معبودهای دروغین را پرستیده‌اند) در آن جا به کشمکش (با معبودهای خود) می‌پردازند و می‌گویند: به الله سوگند ما در گمراهی آشکار بوده‌ایم. آن زمان که شما (معبودهای دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم».

مشرکان آن هنگام که همتایان دروغین و طاغوت‌ها را در عبادت و طاعت با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستند، آن‌ها را در خصوصیت توانایی بر مخلوقات یا تصرف در کائنات یا ضرر و سود رساندن به موجودات، با خدای پاک و منزّه و بلندمرتبه یکسان نمی‌پنداشتند و در حقیقت اینان (همتایان دروغین و طاغوت‌ها) بسیار ناتوان‌تر از آن هستند که در قدرت بر مخلوقات یا تصرف در کائنات و یا زیان و فایده رساندن به موجودات با الله متعال برابری کنند و مشرکان هم آن‌ها را تنها از جهت طاعت و محبت با

الله متعال برابر می‌کردند و به آنان همانند محبت ورزیدن به الله متعال و یا حتی شدیدتر از آن، مهر می‌ورزیدند و دستور طاغوت‌ها و اطاعت از آنها را بر فرمان الله متعال و پیروی از آن مقدم می‌نمودند، پس در نتیجه‌ی این کردار آنها در این نوع عبادت، شرک حاصل شد.^۱

محبت رکن توحید می‌باشد و با کمال آن، توحید کامل می‌گردد و با ناقص بودن آن توحید ناقص می‌شود و هرگاه درخت محبت در قلب کاشته شده و با آب اخلاص و متابعت و پیروی از رسول الله ﷺ آبیاری گردد، انواع ثمره را به دنبال دارد و هر زمان که اراده و خواست الله عزوجل باشد، میوه‌ی آن بدست می‌آید و بدین ترتیب اصل آن در قرارگاه قلب بوده و شاخه‌هایش متصل به سدرۃ‌المتنه‌ی می‌باشد.^۲

آری، کسی که محبت الله عزوجل را دارد، قلبش متصل به ذکر الله عزوجل می‌باشد و حقوق الله عزوجل را ادا می‌کند، پس هر زمان سخن بگوید: با نام الله عزوجل آغاز می‌کند و اگر سخنی بگوید از الله عزوجل سخن می‌گوید و اگر حرکت کند، به امر الله عزوجل حرکت می‌کند و اگر بایستد، به خاطر الله عزوجل است. و بدین ترتیب وی برای الله عزوجل و متکی به الله عزوجل و با الله عزوجل می‌باشد.

محبت روح اعمال می‌باشد که هرگاه اعمال از آن عاری باشد، همچون جسدی می‌باشند که روح در آن نیست؛ و نسبت آن با اعمال همچون نسبت اخلاص با آنها می‌باشد، بلکه محبت حقیقت اخلاص می‌باشد؛ بلکه محبت نفس اسلام است. چرا که اسلام عبارت است از فرمانبرداری به همراه ذل و خضوع و حب و طاعت برای الله عزوجل. پس کسی که محبت در وی نباشد، قطعاً اسلامی برای او نیست، بلکه محبت حقیقت شهادت «لا إله إلا الله» می‌باشد چرا که «الإله» کسی است که بندگان بر اساس محبت و خضوع و فروتنی و خوف و امید و تعظیم و اطاعت از وی، او را عبادت

۱- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم)

۲- مدارج السالکین، (۳/ ۹۰) وما بعدها.

می‌کنند. که به معنای «مالوه» می‌باشد و آن کسی است که قلوب به سوی او متمایل می‌باشد. یعنی نسبت بدو محبت داشته و برای او خضوع و فروتنی می‌کنند. و اصل «التَّائِبُ» تعبد می‌باشد و تعبد آخرین مراتب حب می‌باشد. و زمانی گفته می‌شود او را بنده و شیفته و اسیر محبت خود کرده است که محبت محبوبش وی را خوار و زبون و بر وی سیطره پیدا کرده باشد.

بنابراین محبت، حقیقت عبودیت می‌باشد؛ و آیا انابت و بازگشتن به سوی الله عزوجل، بدون محبت و رضایت و حمد و شکر و خوف و رجاء (امید) ممکن است؟! و آیا صبر جمیل جز صبر محبین است؟ چرا که محب، در حصول آنچه معبودش دوست دارد و بدان راضی است، فقط بر محبوب خود توکل می‌کند؛ و همچنین زهد در حقیقت، همان زهد محبین می‌باشد. چرا که آن‌ها، به سبب محبتی که با محبوب‌شان دارند، در محبت غیر از محبوب‌شان پارسایی و پرهیزگاری می‌کنند؛ و همچنین حیاء در حقیقت همان حیای محبین می‌باشد، چرا که حیاء از میان حب و تعظیم متولد می‌شود. اما حیائی که برخاسته از محبت نباشد، تنها به سبب خوف محض می‌باشد؛ و مقام فقر نیز اینچنین می‌باشد، چرا که فقر در حقیقت، فقر ارواح در برابر محبوب‌شان می‌باشد و آن برترین و بالاترین انواع فقر است، چرا که فقری کامل‌تر از فقر قلب به سوی کسی که او را دوست دارد، نمی‌باشد. و همچنین بی‌نیازی درحقیقت بی‌نیازی قلب با حصول محبوبش از هر چیزی می‌باشد. و شوق به سوی الله عزوجل و دیدار او جل‌جلاله، اینچنین می‌باشد. چرا که لب و جوهر محبت و سیر آن می‌باشد»^۱.

بنابراین، محبت با کلمه‌ی «لا إله إلا الله» و مقتضیات آن و آنچه بر آن دلالت دارد و نیز محبت با اهل توحید و موالات و دوستی و یاری آن‌ها و دشمنی و عداوت با آنچه در تناقض با همه‌ی این‌هاست، اصل دین اسلام می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنْ

۱- مدارج السالکین (منزله المحبة) (۳/۶-۴۳).

اَلتَّائِسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ ﴿البقرة: ۱۶۵﴾ «و دسته‌ای از مردم هستند که همتیانی برای الله متعال می‌گیرند و آن‌ها را مانند الله دوست می‌دارند و آنانکه ایمان دارند الله متعال را بیشتر و سخت‌تر دوست دارند».

امام ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه، خبر داده که هرکس چیزی را غیر از الله عزوجل، همچون الله عزوجل دوست داشته باشد، در واقع وی از جمله کسانی است که شریکی برای الله عزوجل قرار داده است. و این شریک در محبت است نه شریکی در خلقت و ربوبیت؛ چرا که هیچیک از اهل زمین این شریک و همانند را در ربوبیت الله عزوجل قائل نشده است. برخلاف شریک قائل شدن در محبت؛ چرا که بسیاری از اهل زمین، شریکانی برای الله عزوجل در محبت و تعظیم قرار می‌دهند. سپس الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اٰمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ﴾ که در معنای این آیه، دو دیدگاه وجود دارد:

الف) محبت مومنان در برابر رب و پروردگارشان به مراتب بیشتر از محبت و ارج و قدری است که مشرکین برای معبودهای خود قائل‌اند.

ب) محبت مومنان نسبت به الله عزوجل، بیشتر از محبت مشرکان برای شریکان الله عزوجل می‌باشد؛ چرا که محبت مومنان خالص است، اما محبت مشرکین در میان شریکان تقسیم شده است و محبت خالصانه از محبت مشرک شدیدتر است.

و این دو قول مترتب بر دو قولی است که در مورد این کلام الله عزوجل ﴿يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ﴾ می‌باشد:

الف) آنان را همانند الله عزوجل دوست دارند، که محبت آنان را برای الله عزوجل اثبات می‌کند، اما محبتی آمیخته با محبت شریکانی برای الله عزوجل.

ب) مشرکان شریکان را دوست دارند، همانگونه که مومنین پروردگارشان را دوست دارند، سپس الله عزوجل بیان داشته که محبت مومنین برای الله عزوجل بیشتر و شدیدتر از محبت مشرکین برای شریکان می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه قول اول را ترجیح داده و می‌گوید: «مشرکان مورد مذمت قرار گرفته‌اند، چون محبت خود را بین الله عزوجل و غیر او تقسیم کرده‌اند. و محبت‌شان را خالصانه برای الله عزوجل همچون محبت مومنان برای او جل‌جلاله، قرار ندادند. و به سبب این تسویه است که در آتش عذاب درحالی که اله و معبودهای‌شان نیز در آنجا حاضرند، می‌گویند: ﴿تَأَلَّهٖ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۹۷﴾ اِذْ نُسَوِّيْكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۹۸﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸] «به الله سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم».

بدیهی است که مشرکان اله و معبودانی را که غیر از الله عزوجل اتخاذ کرده بودند، در خلقت و ربوبیت با پروردگار جهانیان، یکسان و مساوی قرار نداده بودند، بلکه فقط آن‌ها را در محبت و تعظیم با الله عزوجل مساوی قرار داده بودند. و این همان عدل مذکور در کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّيْهِمْ يَّعْدِلُوْنَ ﴿۱﴾﴾ یعنی غیرالله را با الله متعال در عبادت که عبارت است از محبت و تعظیم، برابر و همتا قرار می‌دهند و این صحیح‌ترین اقوال از میان دو قول می‌باشد.^۱

همچنین^۲ از دلایلی که بر صحیح بودن شرط محبت به عنوان یکی از شروط صحت و درستی توحید دلالت می‌کند این است که عدم محبت نسبت به توحید خود به خود مستلزم وجود ضد آن که کینه و نفرت برای توحید است، می‌باشد؛ و نفرت یا کینه و عداوت با توحید، کفر اکبر است که صاحبش را از دین اسلام خارج می‌سازد. همچنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَتَعَسَا لَهُمْ وَاَصَلَّ اَعْمَلُهُمْ ﴿۸﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَلُهُمْ ﴿۹﴾﴾ [محمد: ۸-۹] «کافران، مرگ بر آنان باد و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بی‌سود گرداند، این عمل بدان خاطر است که چیزی را که

۱- مدارج المساکین، الجزء الثالث، منزلة المحبة.

۲- به نقل از کتاب شروط ۱۱۷-۱۱۹ (مترجم)

خداوند فرو فرستاده است، دوست نمی‌دارند و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند».

علل کفر و نابودی اعمال ایشان - آگاه باش که جز کفر و شرک هیچ چیز عمل آدمی را از بین نمی‌برد- آن بود که آن‌ها نسبت به برنامه‌ی دینی خداوند که بر پیامبران و رسولانش فرستاده بود، کراهیت داشتند و بزرگ‌ترین چیزی هم که پروردگار بلند مرتبه بر انبیای خویش نازل نموده، کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» است.

الله متعال در مورد کافران که در جهنم طلب کمک و یاری می‌کنند، درحالی‌که هیچ فریادرسی ندارند می‌فرماید: ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ ﴿٧٧﴾ لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [الزخرف: ۷۷-۷۸] «آنان فریاد می‌زنند: ای مالک، پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم) او به ایشان می‌گوید: شما (این جا) می‌مانید (و مرگ و نیستی و نابودی در کار نیست). (خداوند به ایشان پیغام می‌دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیامبران برایتان فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیده و با آن دشمنی می‌کردید».

بنابراین، علل و سبب ماندگاری ایشان در جهنم این است که آن‌ها از حقی که از سوی پروردگارشان (به وسیله‌ی پیامبران) به سوی آنان نازل شده بود، کراهیت داشتند و بزرگ‌ترین حقی که به سوی آن‌ها فرستاده شد، اقرار و شهادت به کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» بود، که ایشان از آن نفرت داشتند و به همین سبب، مستحق عذاب و ماندگاری ابدی در جهنم شدند.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ ﴿٢٦﴾﴾ [محمد: ۲۵-۲۶] «کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به

کفر و ضلال پیشین خود بر می‌گردند، بدان خاطر است که شیطان کارهای‌شان را در نظرشان زینت می‌دهد و ایشان را با آرزوهای طولانی می‌فریبد. این (از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که الله فرورستاده است، گفته بودند: در برخی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم».

پس اینان بعد از آن که ایمان برای آن‌ها آشکار شد و داخل آن گشتند، مرتد و کافر شدند (صرفاً) به این دلیل که به کسانی که دشمن چیزی بودند که خداوند فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها که متضاد و منافی شریعت الله متعال و توحید است، از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم؛ بنابراین به سبب همین گفتارشان کافر و مرتد شدند.

پس حال کسی که به ایشان می‌گوید: در تمامی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنم؛ همانند حال طاغوت‌های معاصر که به یهود و نصارا چنین می‌گویند. و نیز حال کسانی که از فرمان‌های طاغوت پیروی می‌کنند و به آن‌ها دوستی و محبت می‌ورزند، چگونه است؟ همانند حال و وضع کسانی که خود را به طواغیت نزدیک نموده و دین و برنامه‌ی آنان، ایشان را وادار کرده که از آن‌ها پیروی و اطاعت کنند و به طاغوت‌ها می‌گویند: در هر کاری از شما اطاعت می‌کنیم و (نیز) از تمامی تعلیمات و فرمان‌ها و قوانین صادره از سوی شما که با شریعت الله متعال در تضاد می‌باشد، پیروی می‌نماییم؟ و حال و وضع کسانی که خودشان (به طور مستقیم) با آنچه الله متعال نازل کرده دشمنی می‌کنند، چگونه است؟

بدون شک اینان در مقایسه با کسانی که به دشمنان برنامه‌ای که الله متعال نازل کرده است می‌گویند: در برخی کارها (که با شریعت الله در تضاد است) نه در تمامی آن‌ها، از شما پیروی و اطاعت می‌کنیم، به کفر و ارتداد سزاوارتر می‌باشند.

طبق این قاعده کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان براند و در همان حال از کلمه‌ی توحید و پیروان آن کینه و نفرت داشته باشد، کافری مرتد است و جایگاه او همراه با

منافقین در پایین‌ترین جای آتش جهنم می‌باشد. و هیچ کدام از اعمال و طاعات (نیکی) که (قبل از مرگ) انجام داده است به او سودی نمی‌رساند.^۱

علامه ابن قیم رحمه‌الله محبت را به چهار دسته تقسیم کرده و می‌گوید: «در اینجا بایستی انواع محبت را که بر چهار دسته می‌باشند، از یکدیگر متمایز نموده و جدا کرد. و هرکس تمایز بین آن‌ها را نداند، گمراه می‌شود:

(الف) محبت الله عزوجل؛ این نوع محبت به تنهایی برای نجات از عذاب الله متعال و رستگاری کفایت نمی‌کند، چرا که مشرکان و بندگان صلیب و یهود و غیر آن‌ها، الله عزوجل را دوست دارند.

(ب) محبت و دوست داشتن آنچه الله عزوجل آن‌را دوست دارد؛ این نوع محبت، محبتی است که شخص را وارد اسلام کرده و وی را از کفر خارج می‌کند که محبوب‌ترین انسان‌ها نزد الله عزوجل کسی است که به این محبت بیشتر پایبند بوده و در آن کوشاتر باشد.

(ج) محبت برای الله عزوجل و در راه الله متعال، که از لازمه‌های محبت کسی است که دوست داشته می‌شود، زیرا محبت کسی که دوست داشته می‌شود، کامل نمی‌شود مگر با دوست داشتن دیگران در راه او و به خاطر او.

(د) محبت (کسی) با الله عزوجل؛ که محبتی شرک آمیز است و هرکس چیزی را با الله عزوجل و نه به خاطر او و نه در راه او دوست بدارد، آن‌را شریک الله عزوجل قرار داده است و این محبت مشرکین است.

و این تقسیم در خلال سخن از جزئیات مهمی که مطرح می‌کنیم، واضح می‌گردد و آن اینکه: بسیاری از مردم، ادعای محبت الله عزوجل و دین و کتاب و فرستاده‌اش را می‌کنند، بدین سبب لازم است تا شروط محبت و ارکان و علامات آن‌را بشماریم، تا هر

۱- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم).

مسلمانی، جایگاه خود در برابر این گمانش را بشناسد و در واقع بهره‌اش از این محبت را بداند.

اولین علامت از علامت‌های محبت بنده نسبت به پروردگارش آن است که: بنده، هر آنچه الله عزوجل دوست دارد، گرچه مخالف هوی و هوسش باشد، انجام دهد و نیز نسبت به هر آنچه الله عزوجل کراهت دارد، او نیز بغض و کراهت داشته باشد. گرچه هوی و هوس وی بدان تمایل داشته باشد. این علامت، نشانه‌ی کمال عبودیت بنده برای الله عزوجل می‌باشد و عبودیت عبارت است از: کمال حب به همراه کمال ذل و فروتنی و خضوع برای الله عزوجل؛ پس هرآنکه محبوبی را دوست داشته باشد و برای او فروتنی و خضوع کند، در حقیقت قلبش برای او عبادت کرده است.

بنابراین کسی که محبتش تنها برای الله عزوجل باشد، اگر چیز دیگری را هم دوست داشته باشد، آن‌را به خاطر الله عزوجل و در راه الله عزوجل یا بدین سبب که وسیله‌ای برای محبت الله عزوجل می‌باشد، دوست دارد. و این محبت الله متعال او را از محبت غیرالله، باز می‌دارد. چرا که حقیقت عبودیت با وجود شریک قائل شدن برای الله عزوجل در محبت، حاصل نمی‌گردد و این محبت برای غیرالله، بدیهی است که بر خلاف محبت الله عزوجل می‌باشد، چرا که محبت الله عزوجل از موجبات و لوازم عبودیت می‌باشد، چرا که انسان بنده‌ی محبوبش می‌باشد، هرکس که باشد، همانطور که گفته شده:

أنت القتیل بکل من أحبته فاختر لنفسك في الهوى من تصطفی^۱
 «تو کشته‌ی هر آن کسی هستی که او را دوست داری، پس در خواهشات و خواسته-
 هایت برای خود، بهترین را اختیار کن.»

۱- فائیه ابن الفارض (الکشکول للبهاء العاملی ۴۱۷) و سلك الدرر فی أعیان القرن الثانی عشر لأبی الفضل

بنابراین کسی که اله او، الله عزوجل نباشد، اله و معبودش هوی و هوس می‌باشد، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ عِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [الجنائیه: ۲۳] «هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است و با وجود آگاهی (از حق و باطل، آرزوبرستی کرده است و) الله او را گمراه ساخته است و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی جز الله می‌تواند او را راهنمائی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟»

پس هر کسی که همراه الله عزوجل غیر او را عبادت می‌کند، درحقیقت، وی بنده‌ی هوی و هوس خویش می‌باشد، بلکه سبب هر گناهی که بنده با آن نافرمانی الله عزوجل را می‌کند، مقدم داشتن هوی و هوس بر اوامر و نواهی الله عزوجل می‌باشد؛ و الله عزوجل کسی را که محبت اهل و مال و خانواده و تجارت و منازلش را بر محبت الله عزوجل و محبت آنچه الله عزوجل آنرا واجب و بدان امر کرده، مقدم دارد، به عقاب و عذاب وعید داده است، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۲۴] «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما و اموالی که فراچنگش آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید و منزلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از الله و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که الله کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). الله کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

بنابراین باید محبت الله عزوجل و آنچه را که الله عزوجل دوست داشته و آن را از بنده اش می خواهد، بر هر آنچه بنده دوست دارد، ترجیح داده شود. و چنین محبتی است که اصل سعادت در دنیا و آخرت می باشد.

و در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَدَّفَ فِي النَّارِ»^۱. «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی و حلاوت ایمان را می چشد: یکی اینکه الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد، دوم اینکه: محبتش با هرکس به خاطر خشنودی الله عزوجل باشد. و سوم اینکه: پس از اینکه الله عزوجل وی را از کفر نجات داده، برگشتن به کفر برایش مانند رفتن در آتش ناگوار باشد».

امام نووی رحمه الله می گوید: «حلاوت و شیرینی ایمان یعنی: لذت بردن از طاعات و تحمل مشقت ها و برگزیدن آنها بر اهداف دنیوی و محبت بنده برای الله عزوجل با انجام اوامر و ترک نواهی و ترک مخالفت با او جل جلاله؛ و همچنین در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله».

شیخ الاسلام رحمه الله می گوید^۲: «بنابراین حلاوت ایمان، متضمن لذت و شادی می باشد که کمال محبت بنده برای الله عزوجل را در پی دارد و این با سه امر ممکن می باشد. تکمیل این محبت و خالص گرداندن آن و دفع ضد آن.

که تکمیل محبت، چنین است که الله و رسولش صلی الله علیه و آله نزد وی از هر چیزی غیر آنها، محبوب تر باشد. و خالص گرداندن آن بدین قرار است که هیچکس را جز به خاطر الله

۱- أخرجه البخاري في كتاب الإيمان باب حلاوة الإيمان (١٦) ومسلم في كتاب الإيمان باب خصال من

اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان (٤٣، ٦٧).

۲- مجموع الفتاوى (٢٠٦/١٠).

عزوجل دوست نداشته باشد. و دفع ضد این محبت، آن است که کراهت و نفرتش نسبت به آنچه ضد ایمان است بسیار بیشتر از کراهت و نفرتش نسبت به افتادن در آتش باشد. و در سنن ابوداود و معجم طبرانی از ابوامامه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». «هرکس برای الله عزوجل دوستی کند و برای الله عزوجل دشمنی کند و برای الله عزوجل ببخشد و برای الله عزوجل منع کند، ایمان (خود) را کامل نموده است».

امام ابن قیم رحمه الله می گوید: «روح کلمه‌ی توحید و سر آن، عبارت است از به یگانگی گرفتن الله عزوجل در محبت و بزرگی و تعظیم و بیم و امید و توابع آن‌ها نظیر توکل و انابت و رغبت و رهبت. و هرچه جز الله عزوجل دوست داشته می شود به تبعیت از محبت او دوست داشته می شود. و بودن آن چیز فقط وسیله‌ای برای ازدیاد محبت اوست و به غیر او امید داشته نمی شود و بر غیر او توکل نمی شود و به غیر او میل و رغبتی و از غیر او ترس صورت نمی گیرد و جز به اسم او سوگند یاد نمی شود و نذری جز برای او تقدیم نمی شود و توبه جز نزد او صورت نمی گیرد و جز از فرمان او اطاعت نمی شود و جز او کفایت نمی کند و در سختی‌ها از غیر او کمک گرفته نمی شود و به غیر او پناه برده نمی شود و جز برای او سجده نمی شود و جز برای او و جز با نام او ذبح نمی شود و همه‌ی این‌ها در یک جمله جمع شده است و آن جمله این است که کسی جز او - در تمام وجوه عبادت - نباید عبادت شود و این محقق شدن لا إله إلا الله است. و به همین دلیل بر کسی که حقیقتاً به لا إله إلا الله شهادت دهد، آتش را حرام کرده است. و محال است کسی که این شهادت را به تحقیق رساند و آنرا به پا دارد، وارد آتش جهنم کند!»^۱.

علامت و نشانه‌ی دوم از علامات محبت بنده نسبت به پروردگارش جل جلاله

۱- الداء والدواء لابن القيم (ص ۳۳۲) وما بعدها.

عبارت است از:

محبت و دوست داشتن رسول الله ﷺ و پیروی کردن از سنتش و سیر کردن در مسیر هدایتش و اطاعت از او در هر آنچه امر کرده و دست کشیدن از هر آنچه نهی کرده باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.»

حافظ ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «این آیهی کریمه، در مورد هر کسی که ادعای محبت الله عزوجل را دارد، درحالی که بر روش رسول الله ﷺ نمی‌باشد، حکم نموده و قضاوت می‌کند. چرا که وی در اینصورت در ادعایش کاذب و دروغگو می‌باشد، تا اینکه از شریعت محمدی و دین نبوی در تمامی اقوال و افعال و احوالش پیروی کند.»

حسن بصری و غیر از او سلف صالح فرمودند: ^۲ «عده‌ای گمان بردند الله عزوجل را دوست دارند که الله عزوجل آن‌ها را با این آیه مورد امتحان و آزمایش قرار داد. و فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. پس نشانه و ثمره‌ی محبت الله عزوجل اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ می‌باشد.

و محبت رسول الله ﷺ واجب و تابع محبت الله عزوجل و لازمه‌ی آن می‌باشد. چرا که آن محبت برای الله عزوجل و به خاطر او می‌باشد، که با افزایش محبت الله عزوجل در قلب مومن، افزایش یافته و با کاهش آن، کاهش می‌یابد. و هر آنکه به خاطر الله عزوجل، دوست داشته می‌شود، تنها در راه الله عزوجل و به خاطر او دوست داشته می‌شود، همانطور که ایمان و عمل صالح دوست داشته می‌شود؛ این محبت با محبتی که شرک آمیز است تفاوت دارد، چرا که در آن شائبه‌ای از شائبه‌های شرک، همچون اعتماد به

۱- تفسیر ابن کثیر لسورة آل عمران: ۳۱.

۲- فقد روی الطبري في تفسيره (۶۸۴۶، ۶۸۴۷، ۶۸۴۹) وغيره من طرق عن الحسن البصري - بألفاظ ومنها - قال: «إن أقواما كانوا على عهد رسول الله يزعمون أنهم يحبون الله، فأراد الله أن يجعل لقولهم تصديقا من عمل، فقال: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ﴾ الآية».

محبوب، از حیث جلب خیر و دفع شر وجود ندارد، درحالی که محبت شرکی، دوست داشتن آن شریک به همراه الله عزوجل و رغبت به سوی او و نه به خاطر الله عزوجل می‌باشد. بر این اساس، تفاوت و تمایز میان محبت در راه الله و به خاطر او که از کمال توحید می‌باشد و محبت همراه الله عزوجل که محبت مثل و ماندها به همراه الله عزوجل می‌باشد و متعلق به قلوب مشرکین است که معبودشان را صفت الوهیت داده‌اند درحالی که این صفت جز برای الله عزوجل جایز نیست، آشکار می‌گردد»^۱.

بنابراین محبت رسول الله ﷺ تابع و لازمه‌ی محبت الله عزوجل و نیز شرطی برای تکمیل ایمان می‌باشد، همانطور که در حدیث متفق علیه از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲. «هیچ یک از شما نمی‌تواند مومن کامل و واقعی باشد، مگر اینکه من برای او از فرزندان و پدر و مادرش و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم».

ابوسلیمان خطابی رحمه الله در شرح خود بر این حدیث می‌فرماید: «معنا و مفهوم این حدیث آن است که (پیامبر ﷺ) می‌فرماید: ای انسان! تو در حب و دوست داشتن من صداقت نخواهی داشت، مگر این که به طور کلی فرمانبردار و مطیع (اوامر) من باشی و رضایت مرا بر خواسته‌های خود ترجیح دهی، اگرچه هلاکت تو هم در آن باشد.

و در صحیح بخاری از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت: یا رسول الله، شما از هر چیزی نزد من، جز خودم، محبوبتری. رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». «نه، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، تا زمانی که من نزد تو از خودت هم محبوب‌تر نباشم (به کمال نخواهی رسید)». عمر رضی الله عنه

۱- انظر: فتح المجید، ص ۳۳۷.

۲- أخرجه البخاري في كتاب الإيمان، باب حب الرسول من الإيمان (۱۵) ومسلم في كتاب الإيمان، باب وجوب محبة رسول الله أكثر من الأهل والولد والوالد والناس أجمعين (۷۰ / ۴۴).

گفت: سوگند به الله عزوجل که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. رسول الله ﷺ فرمودند: «الآن يا عمر» اکنون ای عمر (به کمال رسیدی)»^۱.

بنابراین کسی که ادعای محبت و دوستی رسول الله ﷺ را بدون پیروی و مقدم کردن سخن او بر سخن غیر حق کند، درحقیقت دروغ گفته است، همانطور که الله عزوجل می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَاٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُوْلِ وَاَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ مِّنۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَا اُوْتِيٰكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ ﴿٤٧﴾﴾ [النور: ٤٧] «(از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قرین شان نفرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌های شان نتاییده است، ولی دم از ایمان می زنند) و می گویند: به الله و پیامبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد سرباز زده و از حکم قضاوت شرعی) روی گردان می شوند و آنان در حقیقت مؤمن نیستند».

در این آیه، نفی ایمان از کسی است که از اطاعت رسول الله ﷺ روی برگرداند.^۲ و در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «كُلُّ اُمَّتِي يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ اَبَى». «تمامی امتم جر کسانی که از ورود به بهشت ابا و رزند، وارد آن می شوند». گفتند: یا رسول الله، و چه کسی است که از ورود به بهشت ابا می ورزد؟ فرمودند: «مَنْ اَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ اَبَى». «هرکس از من اطاعت کند، وارد بهشت می شود و هرکس از من نافرمانی کند، درحقیقت از ورود به بهشت ابا ورزیده است».^۳ همچنین در صحیح بخاری از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می گوید: رسول الله ﷺ خواب بودند که چند نفر نزد ایشان آمدند، یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند:

۱- أخرجه البخاري في كتاب الأيمان والنذور، باب كيف كانت يمين النبي ﷺ (٦٦٣٢).

۲- فتح المجيد، ٤٣٠ ط ابن رجب.

۳- أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة: باب الاقتداء بسنن رسول الله (٧٢٨٠).

این دوست شما مثالی دارد، مثالش را بیان کنید. دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او همانند شخصی است که خانه‌ای ساخته و سفره‌ای در آن پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هرکس دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می‌شود و از آن سفره می‌خورد. و هرکس دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی‌شود و از آن سفره نمی‌خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آنرا توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر محمد رسول الله است. پس هرکس از محمد، اطاعت کند در حقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است و هرکس از محمد نافرمانی کند، در حقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و این محمد است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است»^۱.

صاحب کتاب معارج، حافظ حکمی رحمه الله می‌گوید: «از اینجا دانسته می‌شود که شهادت لا إله إلا الله جز با شهادت محمد رسول الله کامل نمی‌شود. و زمانی که دانسته شد محبت الله عزوجل جز با محبت آنچه او جل جلاله دوست دارد و کراهت داشتن نسبت به آنچه او جل جلاله کراهت دارد، کامل نمی‌شود، راهی جز معرفت و شناخت آنچه الله عزوجل آنرا دوست دارد و بدان راضی می‌باشد و نیز شناخت آنچه نسبت به آن کراهت دارد، باقی نمی‌ماند و این جز با اتباع و پیروی از آنچه که رسول الله ﷺ بدان امر کرده و نیز اجتناب از آنچه از آن نهی کرده، امکان پذیر نمی‌باشد. بنابراین محبت الله عزوجل مستلزم محبت رسول الله ﷺ و تصدیق و پیروی از او می‌باشد. و بر این اساس است که الله عزوجل در مواضع بسیاری از قرآن، محبت‌شان را با محبت رسول الله ﷺ مقرون کرده است»^۲.

۱- أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۱).

۲- انظر: معارج القبول، ج ۲ ص ۴۲۷.

اما علامت سوم از علامات و نشانه‌های محبت بنده نسبت به الله عزوجل عبارت است از:

موالات و دوستی و یاری با کسانی که با الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنین دوستی و محبت دارند و نیز دشمنی و عداوت با کسانی که با الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنان دشمنی و عداوت دارند. چرا که ولاء و محبت و دوستی جز برای الله عزوجل نمی‌باشد، و نیز ولاء و دوستی جز با بیزاری و برائت جستن از هر معبودی غیر از الله عزوجل ممکن نیست، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾ [المتحنة: ۴] «رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از الله می‌پرستید، بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به الله یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید».

و نیز می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ [المجادلة: ۲۲] «مردمانی را نخواهی یافت که به الله و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با الله و پیامبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مؤمنان، الله بر دل‌های‌شان رقم ایمان زده است».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را به دوستی نگیرید، آنان خود دوستان

یکدیگرند. هرکس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره آنهاست و الله ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَاٰخُونَكُمْ ءَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [التوبة: ٢٣] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هریک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند، مسلماً ستمگرند».

بنابراین، ممکن نیست در یک زمان، محبت الله و رسولش ﷺ و محبت کفر و اهلش در یک قلب جمع شود، حتی این امر در حالت اکراه به اقرار به کلمه‌ی کفر، امکان پذیر نمی‌باشد، چرا که انسان در حالت رضای قلبی معذور نمی‌باشد. [و تنها معذوریت زبانی در حالت اکراه مورد قبول می‌باشد].

پس کسی که با الله عزوجل و رسولش ﷺ و مومنان، موالات و دوستی کند و در عین حال از شرک و مشرکین براءت و بیزارى نجوید، ایمانش صحیح نمی‌باشد و اسلامش راست و درست نمی‌باشد، همانطور که شیخ سلیمان می‌گوید: «برای مومن دینش جز با موالات و دوستی اهل توحید و عداوت و دشمنی اهل گمراهی و بغض و براءت و بیزارى از آنها صحیح نمی‌باشد، همانطور که ابراهیم علیه‌الصلاة والسلام و کسانی که همراه او بودند، از کفار براءت و بیزارى جستند و همانطور که پیامبر ما محمد ﷺ و اصحاب گرامی ایشان از کفار قریش و هرکس که شبیه آنها بود، بیزارى و براءت جستند. و این است موالات و دوستی و محبت برای مومنان و عداوت و دشمنی با مشرکان که در واقع اصل و اساس دستگیره و دستاویز ایمان و محکم‌ترین آنها می‌باشد»^۱.

امام ابن قیم در «نونیه» در این مورد می‌گوید^۱:

أَتَحِبُّ أَعْدَاءَ الْحَيِّبِ وَتَدْعِي حِبَالَهُ مَا ذَاكَ فِي الْإِمْكَانِ
وَكَذَا تَعَادِي جَاهِدًا أَحْبَابَهُ أَيْنَ الْمَحَبَّةِ؟ يَا أَخَا الشَّيْطَانِ
شَرَطَ الْمَحَبَّةَ أَنْ تُوَافِقَ مَنْ تَحِبُّ عَلَى مَحَبَّتِهِ بِإِلَّا نَقْصَانِ
فَإِنْ ادَّعَيْتَ لَهُ مَحَبَّةً مَعَ خِلَافِكَ مَا يَجِبُ فَأَنْتَ ذُو بَهْتَانِ

«آیا ادعای محبت رسول الله ﷺ می‌کنی درحالی که دشمنان او را دوست داری و نیز با تمام توان با دوستانش مبارزه می‌کنی، این امکان ندارد؛ کجا این محبت است ای برادر شیطان. شرط محبت آن است که با کسی که او را دوست داری در آنچه او دوست دارد موافق باشی، پس اگر ادعای دوستی او را داری درحالی که بر خلاف آنچه او دوست دارد عمل می‌کنی، دروغ می‌گویی.»

بایستی که در این کلمات روشن‌گر در این دو آیه‌ی کریمه، تدبر کنیم، که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨١﴾﴾ [المائدة: ۸۰-۸۱] «بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم الله و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به الله و پیامبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.»

۱- نونیه، ابن قیم رحمه الله تعالى ص ۱۷۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: ^۱ «در این آیات، الله عزوجل بیان فرمودند که ایمان به الله متعال و رسول الله ﷺ و آنچه بر او نازل شده، مقتضی عدم ولایت و دوستی با کفار می باشد. بگونه ای که ثبوت موالات و دوستی با آنها موجب عدم ایمان می باشد. چرا که عدم لازم ملزوم را اقتضا می کند.

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می گوید: هرکس در راه الله متعال دوست بدارد و به خاطر الله متعال دشمنی ورزد و در راه الله عزوجل دوستی کرده و به خاطر الله عزوجل دشمنی ورزد، در این صورت است که به ولایت و دوستی با الله عزوجل می رسد. و بنده، طعم و مزه ایمان را نمی چشد گرچه نماز و روزه اش زیاد باشد تا اینکه اینچنین باشد؛ و معمولاً برادری مردم با یکدیگر بر اساس امور دنیوی می باشد، حال آنکه چنین دوستی چیزی به اهل خود نمی بخشد.^۲ و در حدیثی آمده است که «أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ عَزْوَجَلْ».^۳ «محکم ترین دستاویز ایمان، حب و بغض به خاطر الله عزوجل و در راه او می باشد».

و همچنین در حدیث آمده است: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». «هرکس به خاطر الله عزوجل دوستی ورزد و به خاطر الله عزوجل دشمنی ورزد و به خاطر او جل جلاله ببخشد و به خاطر الله جل جلاله منع کند، ایمان را کامل کرده است».

اما علامت چهارم از علامات و نشانه های محبت بنده نسبت به الله عزوجل، دچار

۱- الاقتضاء (۴۹۰/۱) بتصرف.

۲- أخرجه ابن جرير الطبري، كما في الجامع العلوم لابن رجب (۳۴ ط المعرفة) والمرزوي في تعظيم قدر الصلاة (۳۹۶) ومحمد بن عمر العدني في الإيمان (۵۶) من طريق: ليث عن المجاهد عن ابن عباس وسنده ضعيف.

۳- مسند ابن أبي شيبة (۳۲۱) وشعب الإيمان (۹۰۶۴).

شدن به بلا و صبر بر آن می‌باشد^۱:

از نشانه‌های ایمان و صدق محبت، دچار شدن به بلا و مصیبت و ناراحتی و صبر نمودن بر آن است. همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [العنکبوت: ۲] «آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیامبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظایف و سختی‌هایی که باید در راه تحقق دین اسلام تحمل کنند) آزمایش نمی‌گردند؟»

یعنی: آیا مردم می‌پندارند، همین که ادعای محبت به الله و رسول او بنمایند و خود را از اهل توحید و عبودیت مخلصانه برای الله متعال به حساب آورند، به حال خود رها می‌شوند و در راه دین اسلام و یاری رساندن به آن دچار آزمایش و ابتلا نمی‌گردند...؟! تا خداوند به این وسیله مجاهدان بردبار صادق را از دیگر کسان و آن‌هایی که صرفاً ادعای ایمان می‌کنند و در همان مرحله‌ی نخستین بلا و مصیبتی که در میدان جهاد علیه کافران و مشرکان و مرتدان به آن دچار می‌شوند خیلی زود از دین خود بر می‌گردند و مرتد می‌شوند، جدا نماید.

و همچنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱] «ما همه‌ی شما را (با وجود آگاهی از اعمال-تان) قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود، مجاهدان (واقعی) و صابران شما چه کسانی هستند (و مجاهد نماها و ناشکیبایان سست عنصر نیز چه کسانی هستند) و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه پیکار کرده‌اید یا خیر، دعوت مستمر و خستگی ناپذیر داشته‌اید یا نه و آیا از همه‌ی توان جنگی و علمی خود در نابود کردن کافران سود برده‌اید یا از سرزنش کنندگان ترسیده‌اید؟)».

۱- به نقل از کتاب شروط ص ۱۲۵-۱۳۱ (مترجم).

از این رو صبر و شکیبایی مومنان بر بلا و مصیبت، نشانه و علامتی صادق برای راستی و محبت و عبودیت و پیکار (آنان) در راه الله متعال است؛ اما خداوند در مورد آنانی که ادعای ایمان و توحید می‌کنند، سپس به خاطر کوچک‌ترین فتنه و آزمایش یا سختی و مصیبتی که در میدان‌های پیکار (با کافران) به آن دچار می‌شوند (خیلی زود) از دین خود بر می‌گردند و مرتد می‌شوند، می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أُذِيَتْ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰] «اما هنگامی که به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می‌آیند و چه بسا از دین بر می‌گردند، انگار ایشان) شکنجه‌های مردمان را (در دنیا) همسان عذاب الله (در آخرت) می‌شمارند».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبْ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [الحج: ۱۱] «اگر بلا و مصیبتی به ایشان برسد (به سوی کفر بر می‌گردند و) عقب گرد می‌کنند. به این ترتیب هم (آرامش ایمان به قضا و قدر و یاری خداوند را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست می‌دهند».

انسان به اندازه‌ی دین و ایمان و توحید و صدق و محبتش مورد امتحان و آزمایش الله متعال قرار می‌گیرد، پس اگر ایمانش مستحکم و توحیدش برای الله عزیز و بلندمرتبه، صادقانه و محبتش تنها برای او باشد، به مراتب بلا و سختی‌ها بر او شدیدتر است و پروردگار هم وی را در صبر و شکیبایی بر آن یاری می‌دهد، همچنان که در حدیث آمده است: «يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَىٰ حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتُلِيَ عَلَىٰ حَسَبِ دِينِهِ، فَمَا يَبْرَحُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّىٰ يَتْرُكَهُ يَمِثِّي عَلَى الْأَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ»^۱. «هر فردی به تناسب ایمان خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد؛ پس اگر دارای ایمانی راسخ باشد، به بلای شدیدتری مبتلا خواهد شد و اگر دارای ایمانی ضعیف

۱- رواه الترمذی (۲۳۹۸) و شعب الإیمان (۹۳۱۸) و مسند أحمد (۱۶۰۷).

باشد؛ به همان اندازه دچار سختی‌ها می‌شود. بلاها و مصیبت‌ها از بنده‌ی پروردگار جدا نمی‌شود؛ مگر آن که او در حالی گام بر می‌دارد که گناهی بر او باقی نمانده است.

و رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ الصَّالِحِينَ يُشَدَّدُ عَلَيْهِمْ»^۱. «همانا ابتلا و آزمایش بر صالحین بسیار سخت‌تر است...».

و رسول الله ﷺ فرمودند: «كَمَا يُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ كَذَلِكَ يُضَاعَفُ عَلَيْنَا الْبَلَاءُ»^۲ «ما پیامبران همان طور که اجر و پاداش‌مان دو چندان است، ابتلا و مصیبت هم بر ما هم دو چندان است».

به همین خاطر پیامبران به سبب کمال ایمان و صداقت عبادت‌شان برای الله متعال، نسبت به دیگر مردمان به شدیدترین آزمایش‌ها و محنت‌ها در راه الله و صبر و تحمل بر آن دچار می‌شدند. همچنان که رسول الله ﷺ در حدیثی صحیح می‌فرماید: «أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»^۳. «در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختی‌ها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و سپس کسانی که به لحاظ ایمان به آن‌ها نزدیک‌ترند».

و رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا يُؤْذَى أَحَدٌ مَا أُؤْذِيَتْ فِي اللَّهِ»^۴. «هیچ کس آن گونه که من در راه الله آزار و اذیت شدم، اذیت نشد».

از ابو سعید خدری روایت است: درحالی‌که تب شدیدی بر رسول الله ﷺ چیره بود نزد ایشان رفت. جامه‌ی پُرزدار خوابناکی بر روی ایشان بود، دستش را روی جامه گذاشت، حرارت تب بدن رسول الله ﷺ را با وجود جامه احساس کرد، به ایشان گفت: یا رسول الله، چه قدر تب شدید است؛ رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّا كَذَلِكَ يَشْتَدُّ عَلَيْنَا

۱- شعب الإیمان (۹۷۳۱) و مسند احمد (۲۵۲۶۴) و الحاکم فی المستدرک (۷۹۰۱).

۲- مسند احمد (۱۱۸۹۳) و ابن ماجه (۴۰۲۴) و شعب الإیمان (۹۳۱۷).

۳- سنن الکبری للنسائی (۷۴۴۰) و شعب الإیمان (۹۳۱۹) و مسند أحمد (۲۷۰۷۹).

۴- ابن ماجه (۱۵۱) و الترمذی (۲۴۷۲).

الْبَلَاءُ وَيُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ^۱». «همانطور که بلا و مصیبت بر ما پیامبران شدیدتر است، اجر و پاداشمان هم دو چندان است». ابوسعید رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، چه کسانی در بین مردم به سختی‌ها و بلاهای بیشتری دچار می‌شوند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ...» «پیامبران و سپس بندگان صالح...»

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و به ایشان گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند، من شما را دوست دارم. رسول الله صلی الله علیه و آله هم فرمودند: «إِنَّ الْبَلَايَا أَسْرَعُ إِلَى مَنْ يُحِبُّنِي مِنَ السَّيْلِ إِلَى مُنْتَهَاهَا^۲». «همانا بلاها به کسی که مرا دوست دارد سریع‌تر روی می‌آورد، تا سیل که (با سرعت) به پایان خود می‌رسد».

یعنی: اگر در آن چه می‌گویی صادق هستی، توقع و انتظار بلا را داشته باش ... و نشانه‌ی دوستی و محبت تو با من آن است که در راه الله دچار بلا و محنت شوی و بر آن هم بردباری و صبر پیشه کنی.

اتباع و پیروی ... انتخاب و برگزیدن ... ولاء و براء ... بلا و مصیبت ... این‌ها علامت‌ها و دلایل محبت صادقانه با الله عزوجل و فرستاده‌ی او می‌باشد. پس هرکس فاقد آن‌ها باشد، صدق محبت و توحید و عبودیت برای خدای یگانه را ندارد. اگرچه این انسان به زبانش هم خلاف آن را ادعا کند، درحقیقت او با نداشتن این علامت‌ها خود را با چیزی سیر نموده که به او داده نشده است و هر چند به ظاهر هم مدعی باشد که از مومنین و موحدینی است که الله متعال و رسولش صلی الله علیه و آله را دوست دارد، ولی در واقع، حال و وضع و زبان عمل وی با تمام وضوح و روشنی بر او حکم می‌کند که: او از دروغ‌گویان... و از منافقین کافر است.

۱- ادب المفرد (۵۱۰) وابن ماجه (۴۰۲۴) ومسنند احمد (۱۱۸۹۳).

۲- أخرجه ابن حبان، السلسلة الصحيحة، ۱۵۸۶.

می‌گویم: سپاس الله متعال را؛ همه‌ی احادیثی که قبلاً درباره‌ی مصیبت و بلا ذکر کردیم، صحیح است.

برداشت ما از این احادیث و غیر آنها و درباره‌ی کسانی که در راه الله در بوته‌ی آزمایش قرار گرفته‌اند و به ویژه افرادی از ایشان که بلا و مصیبت در راه الله بر آنان شدت بیشتری دارد، این است که میدان‌های تأویل و عذر را در مورد ایشان گسترش دهیم و حسن ظن را در حق آنان بر سوء ظن ترجیح دهیم ... و این هم خلق و خوی میانه و شریف رسول الله ﷺ است که هرگاه یکی از اصحابش در لغزش و شبهه‌ای شک برانگیز می‌افتاد، بر او سخت نمی‌گرفت و برایش تاویل می‌کرد و به نفع او میدان‌هایی که در آن برای رضای الله متعال به ابتلا و محنت افتاده بود، یادآوری می‌کرد ... نه ای عمر، همانا او از اهل بدر است^۱.

۱- اشاره‌ای به داستان «حاطب ابن ابی بلتعه» می‌باشد که امام بخاری (۳۰۰۷) و امام مسلم (۲۴۹۴) رحمه‌الله‌علیهم هر یک در کتاب صحیح خود در باب فضائل اهل بدر، ذکر کرده‌اند. علی رضی‌الله‌عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ من و زبیر و مقداد بن اسود را احضار کرده و فرمودند: بروید تا به محلی به نام روضه‌ی خاخ (محلی بین مکه و مدینه) می‌رسید، زنی به نام ظعینه در آن جاست نامه‌ای همراه دارد آن نامه را از او بگیرید. ما رفتیم، اسب‌های مان را به سرعت راندیم تا به روضه رسیدیم، همین که به آنجا رسیدیم دیدیم آن زن که نامش ظعینه بود در آنجاست. به او گفتیم: نامه‌ای که همراه داری بیرون بیاور. گفت: من نامه‌ای همراه ندارم. گفتیم: اگر نامه را به ما ندهی لباس‌هایت را از تن بیرون می‌آوریم. آن زن نامه را از میان موهای سرش بیرون آورد. نامه را به نزد رسول الله آوردیم. در نامه نوشته شده بود، از حاطب ابن ابی بلتعه به سوی جماعتی از مشرکین اهل مکه؛ حاطب قسمتی از اسرار رسول الله ﷺ را به مشرکین نوشته بود.

رسول الله ﷺ فرمود: ای حاطب، این نامه چیست؟ حاطب گفت: یا رسول الله، در این مورد نسبت به من عجله نکن، من انسانی هستم که نسبتی با قریش ندارم و از قبیله‌ی دیگری به میان ایشان آمده‌ام، ولی مهاجرین دیگری که با شما هستند، نزدیکان و خویشانی در مکه دارند که به وسیله‌ی آنان خانواده و اموال خود را محفوظ می‌کنند. من کسی را در آنجا ندارم، گفتم: حال که من در آنجا قوم و خویشی ندارم باید کاری بکنم تا در نزد قریش وسیله‌ای به دست آورم و خانواده‌ی خود را به

اما کسی که به بلا و مصیبتی در راه الله متعال دچار نشده است، میدان تاویل و عذر برایش تنگ می‌شود و این قاعده‌ی روشنی است که انسان مسلمان هنگام تعمق و بررسی در مسائل بزرگی همچون مسائل کفر و ایمان باید به آن توجه کند.^۱

از خلال این عرض صریح، واضح گردید که محبت برای کلمه‌ی توحید و مقتضیات آن و بغض و دشمنی با آنچه که آنرا نقض می‌کند، اصل دین اسلام می‌باشد. و در واقع رکن توحید می‌باشد و با کمال آن، توحید کامل شده و با نقص آن، توحید ناقص می‌گردد.

برخی از علماء بر این شروط، شرط‌های دیگری برای لا إله إلا الله ذکر کرده‌اند که بیان آن‌ها در این مقام مفید و سودمند می‌باشد.^۲

این وسیله حفظ نمایم؛ این کار را به خاطر کفر و برگشت از دین اسلام و رضایت به کفر بعد از ایمان به اسلام انجام ندهام. رسول الله ﷺ فرمود: حاطب به شما راست گفت. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: حاطب در جنگ بدر شرکت کرده است، شما نمی‌دانید اهل بدر چه قدر با عظمت می‌باشند، مسلماً خداوند بر تمام اعمال ایشان آگاه است با وجود این در مورد آن‌ها می‌فرماید: هر چه می‌خواهید بکنید، من شما را مورد عفو و بخشش قرار داده‌ام.

۱- پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم).

۲- شروط و یادآوری‌هایی که از این پس ذکر می‌گردد، تا پایان این فصل از کتاب شروط لا إله إلا الله نقل شده است (مترجم).

مبحث هشتم: شرط نطق و اقرار:

برای کسی که بخواهد در دین اسلام داخل شود و حکم و صفت اسلام بر او جاری شود، لازم است در آغاز لفظاً به شهادت توحید اقرار کند، صیغهی آن چنین است: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» و کسی که - با وجود داشتن توانایی گفتار - از اقرار کردن به شهادت توحید امتناع ورزد، مسلمان نیست. همچنان که سعید بن مسیب بن حزن رضی الله عنه در حدیثی «متفق علیه» از پدرش روایت می‌کند: وقتی ابوطالب در آخرین لحظات زندگی بود، رسول الله ﷺ نزد او رفت و دید که ابوجهل بن هشام و عبدالله بن امیه بن مغیره نزد او هستند. رسول الله ﷺ خطاب به ابوطالب فرمود: «يَا عَمَّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» «ای عموی من! کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را بر زبان بیاور؛ این کلمه‌ای است که در نزد الله گواهی آن را برایت می‌دهم». ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز گفتند: ای ابوطالب! آیا از دین عبدالمطلب روی گردان می‌شوی؟ رسول الله ﷺ پشت سر هم کلمه‌ی لا إله إلا الله را بر ابوطالب عرضه می‌کرد و ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز گفته‌ی خود را تکرار می‌کردند. سرانجام آخرین جمله‌ای که ابوطالب به آنان گفت این بود که: بر دین عبدالمطلب هستم و از گفتن کلمه‌ی «لا إله إلا الله» خودداری نمود. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ!». «به الله سوگند، پیوسته برایت دعای عفو و مغفرت می‌کنم؛ مگر آن که الله متعال مرا از آن منع کند». بلافاصله الله متعال در این باره آیه نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [التوبة: ۱۱۳] «پیامبر و مومنان نباید برای مشرکان طلب آمرزش کنند هر چند (این مشرکین) از نزدیکان و خویشاوندان آنان باشند، هنگامی که برای آنان روشن است که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند و) از اهل دوزخند». و خداوند درباره‌ی (ایمان نیاوردن) ابوطالب، به رسول

الله ﷻ چنین فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [القصص: ۵۶] «ای پیامبر تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری (هدایت شود) هدایت کنی (و او را به نعمت ایمان برسانی) و اما این تنها الله است که هرکس را بخواهد، هدایت می‌کند و بهتر می‌داند که چه افرادی (سزاوار ایمان بوده و به سوی صفوف مومنان) راه یابند».

امام مسلم در صحیح خود و ترمذی هم آن‌را از ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که وفات ابوطالب فرا رسید، رسول الله ﷺ نزد او آمد و فرمود: «قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ لَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «بگو: «لا إله إلا الله» تا در روز قیامت، به وسیله‌ی آن برایت گواهی دهم». ابوطالب گفت: اگر قریشیان مرا بدان معیوب و ننگین نمی‌کردند و نمی‌گفتند که هراس از مرگ او را بر آن داشته است، چشمان تو را با گفتن آن کلمه روشن می‌کردم (و مایه‌ی شادی تو می‌شدم)!!! سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

در ایمان نیاوردن ابوطالب عموی رسول الله ﷺ برای کسی که در آن تفکر و تعقل کند، نشانه‌ی بزرگی از نشانه‌های خداوند بلندمرتبه وجود دارد؛ چون این خود شخص رسول الله ﷺ بود که ابوطالب را به دین اسلام دعوت کرد و با وجود آنکه ایشان صاحب علم و حکمت و خلق و خوی بزرگی بوده و اصرار شدیدی داشت که عمویش ابوطالب هدایت را از او پذیرا شود ... اما چون خداوند بلندمرتبه (به ایمان آوردن ابوطالب) راضی نبود، نتوانست به مقصودش (که ایمان آوردن عمویش بود) دست یابد و (سرانجام) ابوطالب بر کفر و آیین شرک مرد...!!! و این برای آن است که تمامی امور به دست خداوند بلندمرتبه و یگانه است و کسی در آن شرکت ندارد، همانا او خداوند پاک و منزّه و یکتایی است که هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و هر که را بخواهد، از هدایت باز می‌دارد.

و این (در مقام) هیچ‌کس، حتی پیامبر ما ﷺ با وجود فضل و علمی که به او داده شده نیست که توانایی هدایت کسی را داشته باشد، مگر کسی را که خداوند صرفاً خود

هدایتش را بخواهد. همچنان که پروردگار بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۲۸] «چیزی از کار (بندگان جز اجرای فرمان الله) در دست تو نیست (بلکه همه‌ی امور در دست الله است، این اوست که) یا توبه‌ی آنان را می‌پذیرد (و دل‌های‌شان را با آب ایمان می‌شوید) یا ایشان را (با خوار داشتن در دنیا و عذاب آخرت) شکنجه می‌دهد».

پس پیامبر ما ﷺ کاری جز هدایتِ بیان (شرح و توضیح) و راهنمایی به حق نمی‌تواند بکند؛ اما هدایت توفیق (و تایید الهی) تنها از آن خداوند بلندمرتبه است. رسول الله ﷺ فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که معبودی بحق جز الله یکتا نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز به جای آورده و زکات را پرداخت کنند و همین که این کارها را انجام دادند، خون و مال آنان از جانب من محفوظ است؛ مگر در برابر حقی که به عهده خواهند داشت و حساب (نیت و کارهای پنهانی) آنان با خداوند است».

امام نووی رحمه‌الله در شرح خود بر صحیح مسلم در جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۲ می‌گوید: «در این حدیث شرط ایمان آوردن، اقرار و اعتقاد به شهادتین و باور به تمامی آنچه رسول الله ﷺ آورده، ذکر شده است».

ابن تیمیه رحمه‌الله در جلد هفتم «الفتاوی» صفحه‌ی ۶۰۹ می‌فرماید: «هرگاه کسی با وجود داشتن توانایی گفتار (لال نباشد) از گفتن و بر زبان راندن شهادتین سر باز زند، به اتفاق تمامی مسلمانان، سلف امت، ائمه‌ی آنها و جمهور علمای آنان، ظاهراً و باطناً کافر است.»

لال‌هایی که توانایی کلام (و سخن گفتن) ندارند، از قید گفته‌ی «با وجود داشتن قدرت و توانایی» خارج می‌باشند. چون ناتوانی و عجزی که دفع آن ممکن نباشد، به اتفاق تمامی اهل علم، تکلیف را از سر صاحب آن بر می‌دارد.

از لوازم این شرط (نطق و اقرار) کفر به قول و گفتار است ... (یعنی) همان گونه که ایمان با قول و اقرار و ... واقع می‌شود، کفر نیز چنین است و با قول و گفته‌ی کفر آمیز اتفاق می‌افتد.

و هیچ‌کس با این شرط (که قول جزء ایمان و جزء کفر است) غیر از جهم بن صفوان و پیروانش مخالفتی نکرده است، اینان ایمان را در تصدیق قلبی منحصر کرده‌اند و نطق را جزء شرط صحت ایمان قرار نداده‌اند.

(و به این علت که گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است و ربطی به عمل و قول ندارد) سبب شده است که از سوی دیگر عکس آن را نیز اظهار کنند و بگویند: همان گونه که ایمان چنین است، کفر نیز صرفاً محصور در تکذیب دل است. و کسانی که این قاعده‌ی باطل را بنیان نهاده‌اند، قول کفرآمیز را جزء کافر شدن قرار نداده‌اند تا چه رسد به عمل.

(چون گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است؛ مجبور شده‌اند که بگویند کفر نیز تکذیب دل است.)

و این گفته (که ایمان تصدیق دل و کفر تکذیب دل است) با وجود بطلان آن و مغایرتش با نصوص ظاهر و متواتر شرعی و مخالفت با عقیده‌ی اهل سنت و جماعت، عده‌ی زیادی از طلاب معاصر تحت تأثیر این قاعده‌ی باطل قرار گرفته‌اند و خود را به دروغ و بهتان به عقیده‌ی صحیح نسبت می‌دهند - درحالی‌که عقیده‌ی سلف صالح از آن‌ها اعلام برائت می‌کند - و کسان دیگری هم غیر از آنان، آن‌هایی که در مدرسه‌ی مرجئه‌ها هستند و در ایمان و وعد و وعید بر عقیده‌ی مرجئه می‌باشند، از این باور تأثیر پذیرفته‌اند^۱.

۱- در کتابم «الانتصار لأهل التوحید» و نیز کتاب دیگرم «تهذیب شرح العقیده الطحاویة» در مورد باطل بودن این عقیده، با آوردن دلایل شرعی بحث نموده‌ام، در صورت تمایل به آن‌ها مراجعه کنید.

مبحث نهم: شرط کفر به طاغوت

یکی از شرطهای صحت توحید «کافر شدن به طاغوت» می باشد و انسان مسلمان ایمان نخواهد داشت مگر آن که به طور ظاهری و باطنی کفر به طاغوت انجام دهد. و اینک دلایلی از قرآن و سنت در صحت و درستی این شرط برایتان می آورم:

الله عزوجل می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾﴾ [البقرة: ٢٥٦] «کسی که به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به محکم ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است.»

﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ در این آیه با توجه به نظر علما و مفسران، شهادت دادن به «لا إله إلا الله» است؛ یعنی هرکس به طاغوت کفر بورزد و سپس به دنبال آن به خداوند بلندمرتبه ایمان آورد، درحقیقت به محکم ترین دستاویز، «لا إله إلا الله» چنگ زده است، اما کسی که به طاغوت کفر نورزد و به حکم طاغوت گردن نهد، اگرچه به خداوند بلندمرتبه هم ایمان آورد، از جملهی آن کسانی نیست که به «لا إله إلا الله» چنگ زده و حقوق و شروط آن را به جای آورده اند. ابن کثیر در تفسیر این آیه می فرماید: «هرکس از شریک قرار دادن برای الله و بت پرستی خود را نهی کند و خود را از عبادت هر آنچه که به عنوان غیرالله پرستش می شود و شیطان به سوی آن دعوت می نماید، دور نگهدارد و صرفاً الله یگانه را پرستش کند، به «لا إله إلا الله» شهادت داده و به محکم ترین دستاویز چنگ زده است، یعنی در کارش ثابت قدم شده و بر روش اعلای اسلام و صراط مستقیم حرکت نموده است ... آن فرد به محکم ترین سبب در دین چنگ زده است و «لا إله إلا الله» به دستاویزی محکم تشبیه شده که اصلاً گسسته نمی شود و محکم و بادوام و استوار است و

به شدت به هم پیوند زده شده است.

مجاهد می گوید: ﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ یعنی: ایمان.

و سعید بن جبیر و ضحاک می گویند: ﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ یعنی: «لا إله إلا الله» ... و سپاس برای الله متعال، اختلافی در بین این اقوال وجود ندارد. و قرطبی در تفسیر این آیه می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ﴾ شرط و ﴿بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ جواب شرط است.

و الله متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید.» و این مهم ترین وظیفه ی انبیاء و رسولان در طول تاریخ بوده است و نیز مهم ترین هدف داعیانی بوده که بر اساس منهج و طریقه ی آنان، به سوی الله متعال دعوت می کرده اند.

در حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده است که فرمود: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالَهُ، وَدَمَهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ!». «کسی که «لا إله إلا الله» بگوید و سپس به آنچه غیر از الله متعال عبادت شود کفر ورزد، جان و مال او محفوظ می باشد و اجر و پاداش او نزد خداوند است.»

مقصود رسول الله ﷺ از «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ». کفر به طاغوت می باشد. و اگر گفته شود: قسمت نخست شهادت «لا إله إلا الله» که «لا اله» است، خود مشتمل بر نفی و متضمن کفر به طاغوت می باشد، پس به چه علتی در حدیث فوق، دوباره تکرار شده است؟

می گویم: این تکرار برای تأکید و بیان اهمیت کفر به طاغوت می باشد، همچنان که

شیخ محمد بن عبدالوهاب در این زمینه می‌فرماید: «این فرموده‌ی رسول الله ﷺ «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ» برای تأکید جانب نفی «لا إله إلا الله» است و انسان خون و مالش جز به آن (کفر به طاغوت) محفوظ نمی‌باشد و اگر کسی شک و تردیدی در این مورد به خود راه دهد، خون و مالش محفوظ نیست. و بدان که انسان مومن نمی‌شود، مگر آن که «کفر به طاغوت» انجام دهد و دلیل ما فرمایش الله متعال است که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «کسی که به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز در آویخته است»^۱.

شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «خون و مالش محفوظ نیست، خود دلیل روشنی بر عدم ایمان کسی است که کفر به طاغوت انجام ندهد؛ اگر چه به «لا إله إلا الله» اقرار کند و در طول روزگار هم آن‌را بر زبانش جاری سازد. و این چنین کسی، مثل فردی است که چیزی را بگوید و در همان وقت ضد آن‌را بر زبان آورد. به «لا إله إلا الله» اقرار می‌کند اما در همان حال خدای دیگری را همراه یا بدون الله متعال پرستش می‌کند. همان طور که قبلاً ذکر شد اجتماع «ایمان و کفر» و «توحید و شرک» در قلب یک انسان غیر ممکن است. و در حدیثی از رسول الله ﷺ آمده است: «لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَالْكَفْرُ فِي قَلْبِ امْرِئٍ»^۲. «ایمان و کفر (به طور هم زمان) در قلب انسانی جمع نمی‌شود».

و اگر گفته شود: چرا در شهادت توحید «لا إله إلا الله» و نصوصی که آن‌را شرح و تفسیر می‌کنند، جانب نفی، بر جانب اثبات آن مقدم شده است؟ و حکمت این تقدم چیست؟

۱- مجموعه التوحید، ۱۰-۳۵.

۲- مسند أحمد (۸۵۹۳) والإبانة الكبرى لابن بطة (۹۰۵).

می‌گویم: این تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و بقیه‌ی نصوصی که کلمه‌ی توحید را شرح و تفسیر می‌کنند، فایده‌ها و حکمت‌های مهم و زیادی دارد که در ذات خود مشروع و خوب است و منظور و مقصود شهادت توحید نیز همان است که بیان کرده‌اند.

از جمله: کسی که این تقدم را انجام ندهد و آن‌را در وجود خود و دینش مراعات نکند و خود را به آن ملزم ننماید، شرک و توحید را با هم انجام می‌دهد و این طریقه‌ی دین مشرکان است که عبادت الله متعال و پرستش طاغوت را با هم جمع می‌کنند ... اینان به الله ایمان آوردند، درحالی‌که مشرک بودند همان طور که الله متعال در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶] «و اکثر آنان که مدعی ایمان به الله هستند، مشرک می‌باشند».

و باز: عدم رعایت این تقدم، به ناچار سبب نابودی عبادت و تمامی اعمالی می‌شود که انسان برای الله متعال انجام داده است. بنابراین قبل از آن که از شرک و عبادت طاغوت و خالی شدن از آن اعلام براءت کند، داخل در عبادت و طاعت پروردگار شده است ... و همچنان که پیشتر بحث شد، شرک تمامی اعمال نیکوی انسان را از بین می‌برد و صاحبش را از بهره‌گیری (از آن عمل صالح) محروم می‌کند و همانند سدی بلند بین عمل نیکوی انسان و پذیرش و صعود آن به سوی آسمان مانع می‌شود ... (طبق این قاعده) هرکس قبل از آن که به طاغوت کفر بورزد و از او و پرستش وی و حزبش اعلام براءت کند، نماز یا روزه یا حج یا زکات و یا عبادات دیگری را انجام دهد ... آن اعمال و عبادات به او هیچ نفع و سودی نمی‌رساند و از او پذیرفته نمی‌شود و زیان و خسارت و پشیمانی از این اعمال (که برای طاغوت انجام داده است)، روز قیامت به وی خواهد رسید و در آن هنگام، ندامت هم سودی ندارد.

چگونگی کفر به طاغوت

کافر شدن به طاغوت: تنها با آروز کردن و به زبان آوردن آن بدون دلیل و عمل صورت نمی‌پذیرد ... بلکه صفت آن این است که انسان هم در اعتقاد و باطن و هم در قول و عمل آن را انجام دهد.

۱- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:

آن است که انسان مسلمان در دلش نسبت به طاغوت، دشمنی و کینه و تنفر پنهان کند و معتقد به کفر آن‌ها باشد و نیز کفر کسی که داخل در عبادت طاغوت می‌شود. با توجه به این تعریف، هیچ‌کس در ترک این اندازه از کفر به طاغوت عذری ندارد، چون برای هر انسان (مسلمانی) بدون آنکه کم‌ترین ضرری متوجه وی شود یا در تنگنا افتد، مقدور است و هیچ قدرت بشری نمی‌تواند بین او و این اعتقادش مانعی ایجاد کند. و به همین ترتیب هیچ‌کس در آنچه در دل پنهان می‌کند یا به آن اعتقاد دارد، اگرچه پنهان کردن کفر یا راضی بودن به طاغوت هم باشد، معذور به اکراه نیست، چون اکراه صرفاً می‌تواند بر اعضای ظاهری بدن سلطه پیدا کند و بر باطن انسان قدرتی ندارد؛ این کار (کفر اعتقادی به طاغوت) باید انجام پذیرد. زیرا عدم انجام آن، راضی شدن به کفر ... و نشانه‌ی رضایت درونی به طاغوت و ظلم و کفر آن می‌باشد ... و راضی شدن به کفر، به اجماع رای علما کفر است.

۳- چگونگی کفر قولی به طاغوت:

(در این مرحله انسان مسلمان باید) بی‌اعتنایی و کفرورزی خود را به طواغیت آشکار نماید و آنان را با زبانش به صراحت کافر خوانده و برائت خود را از آن‌ها، دین‌شان، پیروان‌شان و بندگان‌شان اظهار نماید و حال و وضع باطل و پر از نیرنگ و فریب و کفری را که در آن به سر می‌برند، برای همگان شرح دهد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾﴾ [الکافرون: ۱]؛ وقتی که الله متعال با

این صراحت آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، بر ما هم لازم است که با این کلمه‌ای که دلالت و معانی آن صریح و روشن است، بدون هیچ سختی و نگرانی و ناراحتی و ضعفی با آن‌ها روبرو شویم و حقایق حال و وضع و برنامه‌ی آنان را بیان نماییم و بگوییم: ای گروه کافران... ای گروه مشرکان مجرم...!

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلْعَادُوءُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾ [المتحنة: ۴] «رفتار و کردار ابراهیم - علیه‌السلام- و کسانی که به وی ایمان آورده بودند، الگوی خوبی برای شما است، آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و چیزهایی که به غیر از الله می‌پرستید، بیزار و گریزانیم و دشمنی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما آشکار شده است تا زمانی که به الله یگانه ایمان بیاورید (و صرفاً او را به تنهایی پرستش نمایید)».

پس ابراهیم علیه‌السلام و مومنانی که با او ایمان آوردند، در چه چیزی برای ما الگوی نیک و حسنه هستند...؟ در آنچه که به مشرکین و طواغیت و آن‌هایی که برای غیر الله پرستش می‌کردند بر زبان آوردند: ما از شما، دین‌تان و طواغیتی که پرستش می‌کنید، برائت می‌جوئیم... و به شما و آنچه که غیر از الله متعال عبادت می‌نمایید، کفر می‌ورزیم. به درستی میان ما و شما پیوسته کینه و دشمنی خواهد بود...» و این تعبیر کامل و روشنی است که نهایت اعلام برائت را می‌رساند... و آن دشمنی و کینه‌جویی مداومی است که اعضای ظاهری و باطنی (هر مومنی) را در برمی‌گیرد و امکان ندارد (کینه‌ی درونی او) آرامش یابد و شعله‌های (عداوت ظاهری) وی فرونشیند، مگر به یک شرط و آن هم این است که: به طور کامل از پرستش طاغوت خالی شوند و به تمام معنا وارد دین اسلام شوند، اسلامی که عبادت را صرفاً برای الله متعال و یگانه منحصر می‌کند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۱۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۱۷﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷] «(ای پیامبر گوشه‌ای از داستان ابراهیم علیه-

السلام را برای تکذیب کنندگان بیان کن) آن گاه که ابراهیم علیه‌السلام به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم و به غیر از معبودی که من را آفریده است (کس دیگری را پرستش نخواهم کرد) چرا که تنها او مرا به حق، رهنمون خواهد کرد».

این دین و آیین ابراهیم علیه‌السلام است و بر کسی که راضی به این دین حنیف و پاک باشد، لازم است که به وسیله‌ی زبانش با صراحت به طاغوت‌های زمانه اعلان برائت نماید ... و هیچ‌کس به جز سفیهی که خودش را از دست داده باشد، از پیروی دین و آیین ابراهیم علیه‌السلام روی بر نمی‌گرداند. همچنان که الله متعال هم می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰] «کسی جز نادانی که خود را خوار و کوچک کرده (و انسانیت و خرد خویش را به بازیچه گرفته است) از آیین ابراهیم علیه‌السلام روی گردان نمی‌شود».

در حدیثی از معاویه بن حیده رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: گفتم: یا رسول الله، خداوند برای چه چیزی تو را به سوی ما روانه نموده است؟ فرمود: «بِالْإِسْلَامِ» برای اسلام. (معاویه بن حیده) گفت: گفتم: علامت‌های اسلام (و مسلمانی) چیست؟ فرمود: «أَنْ تَقُولَ: أَسَلَمْتُ وَجَّهِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَتَخْلَيْتُ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، كُلُّ مُسْلِمٍ عَلَى مُسْلِمٍ مُحَرَّمٌ أَحْوَانٌ نَصِيرَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُشْرِكٍ بَعْدَمَا أَسْلَمَ عَمَلًا، أَوْ يُفَارِقَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ»^۱. «اینکه بگویی: خود را به تمامی تسلیم پروردگار عزوجل کردم و خودم را از شرک و بت‌پرستی و پرستش طاغوت خالی نمودم و نماز را به پا داری و زکات را بگزاری؛ (خون و مال و ناموس) هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است و برادر و یاوران یکدیگر باشید، خداوند عزیز و بزرگوار، هیچ عملی را از کسی بعد از آن که مسلمان شده نمی‌پذیرد تا این که از مشرکان جدا گشته و به صفوف مسلمانان بپیوندند».

مقصود رسول الله ﷺ از «وَتَحَلَّيْتُ» در حدیث مذکور آن است که: خود را از وجود شرک تخلیه نمایی و از پرستش غیرالله و طواغیت همراه با عبادت پروردگار به طور کلی دوری کنی.

از نشانه‌ها و علاماتی که دلالت بر صدق و راستی اسلام تو می‌کند آن است که با کمال صراحت و استحکام و بدون کوچک‌ترین ترس و شکی به تمامی طواغیت روی زمین اعلان کنی: من خود را از وجود شما و از عبادت و پرستش نمودن شما تخلیه نمودم...

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: «انسان موحد نمی‌شود، مگر آن که شرک را از خود بزدايد و از آن اعلان برائت کند و مرتکب آن را کافر بخواند.»

۳- چگونگی کفر عملی به طاغوت:

این‌گونه کفر به طاغوت، با گوشه‌گیری و دوری نمودن از طاغوت و علیه آن‌ها و پیروان و سربازان آنان جهاد کردن و جنگیدن، اگر راهی غیر از جنگ را نپذیرفتند و به یاری و دوستی نگرفتن آنان صورت می‌پذیرد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧﴾﴾ [الزمر: ۱۷] «کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند (و با توبه) به سوی الله باز می‌گردند، آنان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوند) بشارت باد (و تو ای پیامبر) این مژده را به بندگانم برسان.»

و الله متعال می‌فرماید: ﴿أَيُّمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۲] «با سر دسته‌های کفر و گمراهی پیکار کنید، چرا که پیمان‌های آنان هیچ ارزشی ندارد.» و طواغیت از جمله‌ی سردسته‌های کفر محسوب می‌شوند.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ [التوبة: ۱۲۳] «و (کافران) باید که (در جنگ) از شما شدت (و جرات و شهامت) ببینند.»

و الله متعال می فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را به جای مومنان به دوستی مگیرید».

و الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱] «هرکس آنان را به دوستی بگیرد (و به سرپرستی بپذیرد) بی گمان از جمله‌ی ایشان است».

و الله متعال می فرماید: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ [المتحنة: ۱] «(ای گروه مومنان) دشمنان من و خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت به آنان محبت می کنید، درحالی که آنها به حقیقتی که برای شما آمده است ایمان ندارند».

غیر از این نصوص، نصوص دیگری که نشانه‌ها و صفات کفر قولی و عملی به طاغوت را بیان کنند، بسیار زیاد است.

بعد از این توضیحاتی که در مورد صفت (اعتقادی، قولی و عملی) کفر به طاغوت دادیم، پس هرکس کامل و بدون نقص آنرا به جای آورد، از آن کسانی است که صفت کفر به طاغوت را انجام داده و حق آنرا ادا نموده است و اگر به آن صفاتی که قبلاً ذکر کردیم عمل ننماید، اگرچه به زبان هم هزار بار ادعای کفر به طاغوت بکند، از جمله‌ی کسانی نیست که به طاغوت کافر شده‌اند.

تعجب من از کسانی است که به زبان‌شان ادعای کفر به طاغوت می کنند و از این که در ردیف و برده و بنده‌ی طاغوت‌ها قرار گیرند، اظهار ناراحتی می نمایند ... ولی در همان وقت، آنها را می بینی که با زبان حال و عمل و گفتار، به طواغیت تمایل نشان می دهند و به نفع آنها بسیار به جدل و گفت و گو می نشینند و از آنان پشتیبانی و حمایت می کنند و به آنها خدمت و یاری می رسانند و داخل سپاه طاغوت‌ها می شوند و قضاوت و داوری را به نزد آنان می برند و به خاطر آنها با موحدان به دشمنی می پردازند.

اینان در حقیقت، شرط کفر به طاغوت را به جای نیاورده و محقق نساخته‌اند، هر چند

به زبان‌شان خلاف آنرا ادعا نمایند، چون واقعیت و زبان حال‌شان، ادعا و گفته‌ی دروغین آنان را رد و تکذیب می‌کند.

مسأله

آیا به کار بردن لفظ طاغوت برای مسلمان جایز است؟ یا این که اطلاق این کلمه جز بر کافری که پیشتر صفت طاغوت برای وی بیان شد جایز نمی‌باشد؟
می‌گوییم: طاغوت بر وزن و صیغه‌ی (فُعْلُوت) به معنی ظلم و دشمنی و زیاده از حد می‌باشد ... هرکس (به شرطی که) ظلم و ستم و دشمنی او پایین‌تر از حد کفر اکبر باشد، می‌توان بر اساس اعتبار معنایی و نشانه‌های لغوی کلمه‌ی طاغوت، که ظلم و ستم و دشمنی و تجاوز از حد است، بر او صفت طاغوت گذاشت ... آن گونه که بعضی از اهل سلف، صفت طاغوت یا طاغی (ستمگر) را بر حجاج بن یوسف و دیگران اطلاق نمودند ... و مرادشان (از اطلاق کلمه‌ی طاغوت یا طاغی) معنی لغوی آن بوده که قبلاً بیان کردم و قصدشان از این کلمه، معنای کافر شدن و مورد پرستش قرار گرفتن به عنوان غیرالله نبوده است.

اما اگر این ظلم و ستم و دشمنی صاحبش را به درجه‌ی کفر اکبر نسبت به الله متعال برساند، آن گاه صفت طاغوت به معنای اصطلاحی آن که معبود شدن به عنوان غیرالله است و معنای لغوی آن که عداوت و تجاوز از حد می‌باشد بر او اطلاق می‌شود (و هر دو معنا منظور می‌گردد) و برای تشخیص دو طاغوت نام برده (ظالم یا کافر) در هنگام مطالعه و شنیدن کتاب‌های اهل علم، به ناچار باید به تمامی نظم و ترتیب کلام و قرائن موجود در آن، که (یکی از دو) نوع طاغوت مورد نظر را مشخص می‌کنند، توجه کرد. اما من در مورد کلمه‌ی «طاغوت» در قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ تحقیق و جست و جو نمودم و به این نتیجه رسیدم که همه‌ی آن‌ها به معنای طاغوت «کافر» آمده است که مردم آن‌را به عنوان غیرالله پرستش می‌کنند... و الله متعال به آن داناتر است.

مبحث دهم:

شرط وفات یافتن بر کلمه‌ی «لا إله إلا الله»^۱

بعد از ذکر تمام آن شرطها، لازم است که انسان بر آن‌ها بمیرد تا کلمه‌ی «لا إله إلا الله» به او نفع برساند و اگر بر خلاف کلمه‌ی توحید که شرک و کفر است، بمیرد؛ تمامی شروط سابق و یا انجام طاعات و عبادات دیگر به او سودی نمی‌رساند ... چون برای انسان، ملاک تنها سرانجام و خاتمه‌ی کار است.

پس اگر خاتمه‌ی او به توحید باشد، از اهل بهشت و نجات است، اگرچه از قبل هم، عمل زشت زیادی از او سر زده باشد و اگر خاتمه و عاقبت او شرک و کفر باشد و بر آن هم بمیرد، هلاک می‌گردد و از اهل جهنم خواهد بود، هر چند که از قبل هم عمل نیک زیادی انجام داده باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ [البقرة: ۲۱۷]

«هرکس از ما از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾ [البقرة: ۱۶۱-۱۶۲]

«کسانی که کفر ورزیدند و درحالی که کافر بودند از دنیا رفتند (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی مردند) نفرین الله و فرشتگان و همه‌ی مردمان بر آنان خواهد بود. جاویدان در آن نفرین باقی می‌مانند (و در آتش دوزخ به سر می‌برند) نه عذاب آنان سبک می‌شود و نه مهلتی به ایشان داده می‌شود».

۱- منظور استمرار بر کلمه‌ی توحید تا هنگام مرگ می‌باشد. (مترجم)

پس خداوند پاک و منزّه عذاب ایشان را در آتش دوزخ و جاودانگی در آنرا وابسته به مردن بر کفر - که نقضی برای توحید - می‌باشد، متعلق گردانده است...

و در حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده است که فرمودند: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱. «هرکس کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان آورد (و معتقد باشد که معبودی بحق جز او نیست) و بر همین عقیده بمیرد داخل بهشت خواهد شد».

رسول الله ﷺ نیز در حدیث مذکور، شرط ورود به بهشت را به مردن بر توحید وابسته نموده است. رسول الله ﷺ فرمودند: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنْ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنْ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا»^۲. «سوگند به کسی که جانم در دست اوست همانا برخی از شما کردار اهل بهشت را انجام می‌دهد تا اینکه بین او و رفتن به بهشت، فاصله‌ای جز یک ذراع باقی نمی‌ماند؛ اما (اندکی) قبل از مرگش به کردار اهل دوزخ مبادرت می‌ورزد و (پس از مردن) داخل دوزخ می‌شود و همانا برخی (دیگر) از شما، کردار اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا اینکه بین او و (رفتن به) دوزخ (فاصله‌ای) جز یک ذراع باقی نمی‌ماند، اما (اندکی) قبل از مرگش به انجام کردار اهل بهشت می‌پردازد (و پس از مرگ) داخل بهشت می‌شود».

و رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَعْجَبُوا بِعَمَلِ أَحَدٍ حَتَّى تَنْظُرُوا بِمَا يُحْتَمُّ لَهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ يَعْمَلُ زَمَانًا مِنْ دَهْرِهِ أَوْ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلِ صَالِحٍ لَوْ مَاتَ دَخَلَ الْجَنَّةَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلًا سَيِّئًا وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ زَمَانًا مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلٍ لَوْ مَاتَ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ

۱- رواه مسلم (۹۴).

۲- متفق علیه.

عَمَلًا صَالِحًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا اسْتَعْمَلَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ فَوَقَّعَهُ لِعَمَلٍ صَالِحٍ ثُمَّ يَقْبِضُ عَلَيْهِ^۱. «نسبت به کردار (نیک) هیچ‌کس اظهار شگفتی مکن تا بینی که عاقبت و خاتمه‌ی عمر او چه خواهد بود؟ همانا فردی مدت زمانی (طولانی) یا برهه‌ای از روزگارش را به (انجام) کردار پسندیده می‌گذراند که اگر بر آن حالت بمیرد داخل بهشت می‌شود، اما (در سرانجام عمرش) متحول می‌گردد و شروع به بدکاری (و انجام گناه) می‌نماید. و چه بسا بنده‌ای مدت زمان زیادی از عمرش را به انجام کردار ناشایست سپری می‌کند و اگر بر آن حالت بمیرد داخل دوزخ می‌گردد؛ ولی (در پایان عمرش) متحول می‌شود و به انجام کردار نیک و شایسته می‌پردازد. و هرگاه خداوند برای بنده‌ای اراده‌ی خیر بکند، او را قبل از مرگش به انجام کردار شایسته توفیق می‌دهد و سپس جان او را می‌گیرد».

امام نووی رحمه‌الله می‌فرماید: «هیچ کسی در صورتی که بر توحید مرده باشد برای همیشه در آتش دوزخ نمی‌ماند، هر چند مرتکب گناهان بسیاری هم شده باشد. همچنان که هیچ کس هم در صورتی که بر کفر مرده باشد داخل بهشت نمی‌گردد. هر چند اعمال نیک زیادی هم انجام داده باشد و این (رأی) مختصر و جامعی برای مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) در این مساله می‌باشد.»

از خداوند بلندمرتبه می‌خواهیم که قلب‌های ما را بر دین و توحیدش ثابت نگهدارد و عاقبت ما را به دوست داشتنی‌ترین اعمال در نزدش خاتمه دهد ... همانا او بلندمرتبه و شنوا و نزدیک است و (دعاهای ما را) اجابت می‌کند.

اما بعد ... این شرط‌های صحت و درستی توحید است، هرکس کامل و بدون نقص آن‌را به جای آورد شهادت توحید «لا إله إلا الله» به او نفع می‌رساند و هرکس چیزی از

آنرا نقض کند (و آنرا به طور کامل انجام ندهد) شهادت توحید «لا إله إلا الله» هیچ سودی به او نمی‌رساند.

با کمک گرفتن از توفیق خداوند و بهره‌گیری از تمامی نصوصی که با این موضوع «لا إله إلا الله» ارتباط دارد، بر ما لازم است که بگوییم:

هرکس «لا إله إلا الله» را بر زبان براند و به آنچه غیر از الله متعال پرستش می‌شود، کفر ورزد و به شهادت توحید و خواسته‌های آن آگاه شود و نسبت به آن صدق و اخلاص داشته باشد و بدن هیچ شک و تردیدی به آن یقین پیدا کند و به کلمه‌ی «لا إله إلا الله» و پیروان آن محبت ورزد و به شروط و مقتضیات آن عمل نماید و نسبت به کلمه‌ی توحید و حکم آن فرمان‌بردار باشد و سپس بر آن از دنیا برود ... خداوند به طور قطع او را وارد بهشت می‌کند.

این (تعریف) بر اساس آن چه که لازمه‌ی سرآغاز نگاه به «لا إله إلا الله» است و نیز با توجه به بهره‌گیری از تمامی نصوص مرتبط با شهادت توحید به دست آمده است.

یادآوری‌های مهم و ضروری

توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته‌ی پایانی برای استفاده‌ی بیشتر و توضیح آنچه فهم آن بر ایشان دشوار بوده است، در یادآوری‌های زیر جلب می‌نماییم.

یادآوری اول:

براساس آنچه پیشتر در مورد شروط شهادت توحید «لا إله إلا الله» بحث شد؛ لازم است که انسان این شرط‌ها را به طور کامل به جای آورد و آن‌را در خود متحقق سازد تا اینکه در آخرت از آن نفع ببرد و از اهل بهشت و نجات از عذاب روز قیامت باشد؛ اما در زندگی دنیا برای آن که احکام اسلامی بر کسی جاری شود و مسلمانان با وی معامله‌ی مسلمانی کنند، تنها کافی است که به صورت لفظی به شهادت توحید اقرار کند و اقوال و اعمال به ظاهر کفری و شرکی متضاد با آن‌را انجام ندهد. پس اگر صرفاً به این دو شرط عمل نمود، با او به عنوان یک فرد مسلمان معامله می‌شود و احکام و حقوق و واجبات مسلمانان بر وی اجرا می‌گردد.

و بر چنین فردی به خاطر احتمال وجود نفاق در وی، نمی‌توان (حکم) مومن حقیقی داد ... چون هر مسلمانی، درحقیقت مومن نیست، اما هر مومنی، درحقیقت مسلمان است و این قاعده‌ی میانه و معروفی است که نصوص شرعی هم بر آن دلالت دارد و اهل علم نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند.

یادآوری دوم:

طبق آنچه پیشتر بحث شد، باید به این مطلب اشاره کنیم که بین آنچه انسان به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود و بین صفتی که پیوسته بر آن حکم اسلامی نهاده می‌شود تفاوت است.

اما آنچه (انسان) به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود، اقرار به شهادت توحید است که تفصیل آن پیشتر گذشت، لیکن صفتی که باعث می‌شود کسی به طور مداوم، مسلمان شمرده شود و در دایره‌ی اسلام باقی بماند، آن است که وی به اعمال و اقوال ظاهری که منتهی به خروج از دایره‌ی اسلام می‌شود، دچار نگردد، پس اگر به چنین عملی دچار شود و آنچه ناقض اسلام است انجام دهد، صفت و حکم او (از اسلام) به صفت و حکم مرتد از دین منتقل می‌شود و احکام و تبعات «مرتد» بر وی اجرا می‌گردد.

و اگر گفته شود: مردی با اقرار نمودن به شهادت توحید داخل اسلام شد، سپس قبل از آن که کاری یا چیزی که به عنوان شرطی برای صحت توحید معتبر است از وی صورت پذیرد می‌میرد ... آیا صرف شهادت دادن او به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در روز قیامت به وی نفع می‌رساند؟

با توجه به سنت رسول الله ﷺ اگر کسی چنین صفتی داشته باشد، شهادت دادنش به توحید به وی نفع می‌رساند؛ اگرچه فرصتی هم برای انجام چیزی از شرطهای صحت توحید نداشته باشد.

امام مسلم در حدیثی که در صحیحش^۱ آورده است، ذکر می‌کند که مردی از انصار نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ هَذَا يَسِيرًا، وَأُجِرَ كَثِيرًا». «شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی، سپس به میدان جنگ رفت و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. رسول الله فرمودند: عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت».

و در روایت دیگری از امام بخاری^۲ آمده است که: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتِلُ أَوْ أُسَلِّمُ؟ قَالَ: «أَسَلِّمُ، ثُمَّ قَاتِلُ»، فَأَسَلَّمَ، ثُمَّ

۱- رواه مسلم (۱۹۰۰).

۲- رواه البخاری (۲۸۰۸).

قَاتِلْ، فَقَاتِلْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا». «مردی سراپا در آهن، پیش رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله، بجنگم یا مسلمان شوم؟ فرمود: اسلام بیاور و سپس جنگ کن، پس اسلام آورد و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. سپس رسول الله ﷺ فرمودند: عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت».

و در صحیح بخاری از انس بن مالک ﷺ روایت شده است که جوانی یهودی آب وضوی رسول الله ﷺ را آماده می‌کرد و کفش ایشان را جفت می‌نمود. سپس مریض شد. رسول الله ﷺ پیش وی آمد و بر او داخل شدند، درحالی‌که پدرش بالای سرش نشسته بود، رسول الله ﷺ به آن جوان یهودی فرمودند: «يَا فُلَانُ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». «ای فلانی بگو: «لا إله إلا الله»». (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود نگریست، پدرش سکوت کرد. پیامبر ﷺ باز درخواستش را بر وی تکرار نمود. (آن جوان) به پدرش که نزد وی بود نگریست. پدرش به او گفت: از اباالقاسم اطاعت کن. پس آن جوان (یهودی) گفت: شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و تو فرستاده‌ی خدایی. رسول الله ﷺ بیرون آمد درحالی‌که می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَهُ بِي مِنَ النَّارِ!». «سپاس بر خدایی که به وسیله‌ی من (آن جوان را) از آتش دوزخ خارج ساخت».

و در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ﷺ به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود شهادت توحید تلقین می‌کرد تا بدین وسیله برای وی در روز قیامت شفاعت کند. همچنان که در حدیث آمده است: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» «(ای عموی من) کلمه‌ی لا إله إلا الله را بگو تا در (روز قیامت) نزد الله متعال آن را دلیلی (برای شفاعت تو) قرار دهم».

این حدیث - تلقین دادن ابوطالب به «لا إله إلا الله» توسط رسول الله ﷺ - نیز دلیلی برای استدلال در این مساله می‌باشد.

ابن جریر طبری در جلد سوم «الجامع» صفحه ۳۴۵ می‌گوید: «در بین تمامی دلایلی که در دست داریم (هیچ‌گونه) اختلافی وجود ندارد که اگر کافری قبل از مرگش به اندازه‌ی چشم بر هم زدنی ایمان بیاورد (و مسلمان شود) حکمش در نماز خواندن بر (جنزه‌ی) وی، ارث و میراث و سایر احکام دیگر (به مانند) حکم مسلمانان خواهد بود. پس روشن است که اگر توبه‌ی وی در آن حال پذیرفته نمی‌شد حکم وی از حکم کفار به حکم اهل اسلام منتقل نمی‌شد.»

می‌گوییم: لازم است که این چشم بر هم زدنی که طبری رحمه‌الله ذکر می‌کند قبل از معاینه (هنگام دیدن فرشته‌ی مرگ) و غرغره (لحظه‌ی رسیدن روح به حلقوم) باشد، چون توبه نمودن در هنگامی که روح به حلقوم می‌رسد (غرغره) هیچ فایده‌ای به صاحب آن نمی‌رساند.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ، مَا لَمْ يُغْرَغَرْ»^۱. «همانا الله متعال توبه‌ی بنده را قبل از رسیدن روح به حلقومش می‌پذیرد».

و در روایتی فرمودند: «مَنْ تَابَ إِلَى اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يُغْرَغَرَ قَبْلَ اللَّهِ مِنْهُ»^۲. «هرکس قبل از رسیدن روح به حلقومش نزد الله توبه کند، الله متعال آن (توبه) را از وی می‌پذیرد».

یادآوری سوم:

از شرط‌های صحیح بودن توحید این نیست که شروطی را که قبلاً برای صحیح بودن توحید ذکر گردید، حفظ و یا دلایل (هر کدام از) آن به خاطر سپرده شود ... (چون از یک سو) چنین چیزی در شرع نیامده، بلکه خلاف آن وارد شده است و از سویی دیگر در آن برای همه‌ی بندگان، تکلیفی مافوق توان و قدرت آنهاست.

۱- أخرجه أحمد والترمذي، وابن ماجه وغيرهم، صحيح الجامع، ۱۹۰۳.

۲- أخرجه الحاكم وغيره، صحيح الجامع، ۶۱۳۲.

امام مسلم در کتاب صحیح^۱ خود از معاویه بن الحکم رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: کیزی داشتیم که در اطراف کوه احد و جَوَائِیه برایم گوسفند می‌چرانید. در یکی از روزها با خبر شدم که گرگ یکی از گوسفندهایم را ربوده است. من هم به مانند دیگر انسان‌ها ناراحت شدم و او را به شدت تنبیه نمودم. سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم (ایشان این کار مرا) گناه بزرگی دانستند. پس گفتم: یا رسول الله، آیا (برای کفاره و جبران گناه این عمل) او را آزاد نکنم؟ فرمود: او را نزد من آورید. وی را نزد ایشان آوردم. رسول الله صلی الله علیه و آله از او پرسید: خداوند کجاست؟ گفتم: در آسمان، فرمود من کیستم؟ گفتم: تو فرستاده‌ی خداوند هستی. پس فرمودند: «أَعْرِفَهَا، فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ». «او را آزاد کن زیرا مومن است».

رسول الله صلی الله علیه و آله با توجه به همین چند پرسش، بر آن ک نیز حکم ایمان نهاد، بدون آن که در مسایل اصول و فرعیات آن تعمق کند و (یا) از وی طلب استدلال نماید...!

و در سنن ابوداود از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و گفت: من نمی‌توانم چیزی از قرآن را یاد بگیرم، چیزی به من یاد ده که جایگزین آن باشد، فرمودند: بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (آن مرد) گفت: یا رسول الله، این (اذکار، شکر و سپاس) برای خدای عزیز و بزرگوار است! پس برای خودم چه؟ فرمودند: بگو: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَارْزُقْنِي وَعَافِنِي وَاهْدِنِي». هنگامی که (آن مرد) برخاست با (انگشتان) دستش این چنین گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اما به تحقیق این (مرد) دستش را پر از خیر نمود.^۲

این صحابی نتوانست چیزی از قرآن حتی سوره‌ی «الفاتحه» را که نماز جز به آن صحت نمی‌یابد، حفظ کند، اما این به سبب عجز و ناتوانی‌اش بود که نمی‌توانست چیزی را حفظ کند. رسول الله صلی الله علیه و آله هم عذر وی را پذیرفت و او را به چیزی که برایش آسان‌تر

۱- رواه مسلم (۵۳۷).

۲- صحیح سنن ابی داود، ۷۴۲.

بود راهنمایی فرمود و نه تنها درخواست حفظ اصول و (دانستن) دلایل آنرا از وی ننمود بلکه حتی به او هم نفرمود که حتما باید سوره‌ی «الفاتحه» را حفظ کند.

بلکه می‌بینیم که رسول الله ﷺ عجله‌ی خالد بن ولید رضی الله عنه را در کشتن آن گروه (از مردمی) که نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» و به جای آن گفتند: «از دین (خود) برگشتیم.» نکوهش نمود. همچنان که در صحیح بخاری^۱، سالم از پدرش نقل می‌کند که گفت: رسول الله ﷺ خالد بن ولید را به سوی بنی حذیفه فرستاد (تا آنها را به دین اسلام دعوت کند) آنها نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» بلکه (برای بیان مقصود خود) گفتند: از دین (خود) برگشتیم، از دین (خود) برگشتیم. خالد نیز عجله کرده و (تعدادی از آنها را) کشت و (شماری را هم) اسیر نمود و به هریک از ما اسیری داد! و سپس دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد! من هم گفتم: به خدا سوگند! نه من و نه هیچ‌یک از همراهانم اسیری را نمی‌کشیم! تا اینکه به خدمت رسول الله ﷺ رسیدیم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردیم. رسول الله ﷺ دو بار فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ» «پروردگارا، همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بیزار می‌جویم ... پروردگارا، همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بیزار می‌جویم».

در احادیثی که ذکر نمودیم، تذکر (و پندی) برای غلام تکفیری وجود دارد، آنهایی که دیگران را وادار می‌کنند که اصول و تقریرات و قواعد و مقررات آنها را با (ارائه‌ی) دلایل برای آنان بیان کنند ... و اگر کسی نتواند به (پرسش‌های) ایشان پاسخ گوید، وی دیگر در نزد آنها مومن نیست مگر آن که در ابتدا به بیش از یکصد پرسش پاسخ گوید: نظرت در مورد فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟ ... حکم فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟ ... معنی فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟ و (پیش می‌آیند تا) در نهایت پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که (گاهی) اهل علم و فقه هم از پاسخ دادن با دلیل به آن

۱- رواه البخاری (۴۳۳۹).

عاجز می‌مانند!!

ابن حجر در جلد ۱۳ «الفتح» صفحه‌ی ۴۳۹ به نقل از غزالی می‌گوید: «گروهی (از مسلمانان) زیاده‌روی کردند و عوام مسلمانان را تکفیر نمودند و ادعا می‌کنند که هرکس عقاید شرعی را با دلیلی که خود بر آن نهاده‌اند، نداند، (در نزد ایشان) کافر است و به این ترتیب رحمت فراگیر خداوند را بر مردم تنگ نمودند و بهشت را خاص عده‌ای اندک از متکلمین (که قادر به بیان استدلال شرعی و دینی هستند) می‌دانند!!!»

ابن حزم در جلد ۱ «المحلی» صفحه‌ی ۶۱ می‌گوید: «رسول الله ﷺ از زمانی که خداوند عزیز و بزرگوار او را برای پیامبری برانگیخت تا هنگامی که (از دنیا) رحلت نمودند، پیوسته با مردم می‌جنگیدند تا به اسلام اقرار کنند و به آن پایبند باشند و آن‌ها را مکلف به آوردن دلیل نمی‌نمود و از آنان هم نمی‌پرسید که آیا اسلام را با دلیل و استدلال می‌پذیرید یا نه؛ و شیوه‌ی تمام (اهل) اسلام (از آغاز) تا به امروز این‌گونه بوده است.»

یادآوری چهارم:

اگر گفته شود: اگر حفظ کردن شروط توحید و بیان نمودن آن‌ها به زبان واجب نیست ... پس چگونه بدانیم که کسی به حق لا إله إلا الله وفا نموده و به شروط آن نیز عمل کرده است و چگونه بتوانیم صفتی را (درک کنیم) که نشان بدهد انسان آن شرط‌هایی را که ایمان جز به آن‌ها صحت نمی‌یابد به جای آورده است؟ اولاً لزومی ندارد و شرط نیست که مردم بدانند (آن انسانی که شهادتین می‌گوید) آیا به شرط «لا إله إلا الله» ملتزم است؟ و (یا) چه اندازه به آن‌ها عمل می‌کند و آیا آن شروط را به بهترین وجه در وجود خویش تحقق بخشیده است یا نه؟ این (صرفاً مسائل و مواردی) بین بنده و خدایش می‌باشد و مردمان حق دخالت در آن ندارند و در حیطه‌ی وظیفه‌ی هیچ‌کس نیست که در این باره از او بازجویی یا تحقیق کند.

اما اگر گفته‌ها یا اعمالی برای مردمان ظاهر نماید که دلالت بر نقض شروط توحید یا

برخی از آن‌ها بکنند ... آن وقت خود به خود در عمل نشان داده که توحید را به درستی به جا نیاورده است یا اینکه نسبت به آن جهل دارد ... و به این ترتیب بهانه را به دست دیگران می‌دهد تا او را امر به معروف و نهی از منکر کنند.

اما صفت و شیوه‌ی التزام و عمل نمودن به شروط «لا إله إلا الله» باید چگونه باشد؟ کافی است که انسان در واقع زندگی خویش به شروط «لا إله إلا الله» پایبند باشد و دچار کفر و شرک نشود ... و نسبت به طاغوت کراهیت داشته باشد و در راه الله به دشمنی و پیکار برخیزد ... اما شاید نتواند به خوبی بر طبق آنچه پیشتر شرح آن گذشت به تو بگوید: یکی از شرط‌های صحت توحید، کفر به طاغوت است و صفت کفر به طاغوت باید با اعتقاد و قول و عمل باشد.

و همچنین دوستی و دشمنی‌اش برای الله است ... و در عبادت تنها به الله متعال روی آورد ... تمامی این‌ها را انجام می‌دهد بدون آنکه بتواند آن‌ها را به خوبی بر زبان آورد و (یا) مانند شروطی که قبلاً ذکر کردیم به ترتیب بیان نماید. و چه بسا اگر در نزدش بعضی از شروط توحید را به شیوه‌ی تفصیلی بیان کنی ... به تو می‌گوید: من هم اینچنین هستم ... گویی که تو نیز به مانند آنچه در دل من است سخن می‌گویی ... ولی من نمی‌توانم به زیبایی و سرعت و آراستگی کلام تو سخنم را ادا کنم^۱.

قبل از آنکه این مبحث مهم (شروط لا إله إلا الله) را به پایان برسانم، ترجیح دادم با کلماتی از شیخ شهید - نحسبه كذلك و لا تزكیه علی الله - سید قطب که آن‌را با عرق و

۱- بر این بیان کردند که مردی از مسلمانان عوام، کفاش بود و در پیشه‌اش خیلی مهارت داشت و بسیار دوستدار رسول الله ﷺ بود و خیلی بر او درود می‌فرستاد. یک بار به شدت اندوهگین بود و افسوس می‌خورد که اگر رسول الله ﷺ را می‌دیدم ... به او گفتند: آنگاه برای ایشان چه کاری می‌کردید؟ با حالتی عوامانه و از روی سادگی گفت: (در آن وقت) زیباترین کفش دنیا را برای رسول الله ﷺ می‌دوختم.

این روش و شیوه و کار و بار او در محبت و ورزیدن به رسول الله ﷺ است و هرکس در طریقه‌ی خویش تعبیری برای دوستداری رسول الله ﷺ دارد...

خون خویش در مورد لا إله إلا الله به نگارش درآورد و به خاطر همین مطالب بر سر دار اعدام طواغیت رفت، این مبحث را به پایان برسانم. ما این مطالب را از کتاب سودمند «فی ظلال القرآن» و دیگر آثار او اقتباس نموده‌ایم، تا شاید الله متعال به وسیله‌ی آن کسانی را که از راه راست منحرف و گمراه شده‌اند و در نزد خویش گمان می‌کنند بر طریق درست و صحیح هستند و یا کار خوبی انجام می‌دهند، هدایت نماید. به راستی الله متعال بر انجام هر کاری که بخواهد، تواناست.

سید قطب می‌فرماید: «هرکس به شهادتین اقرار نماید، گواهی دهد که معبود به حقی جز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی اوست، گفته نمی‌شود که وی به شهادتین گواهی داده است تا اینکه مدلول و مفهوم این گواهی دادن و مقتضیات و دلایل آنرا که جز الله متعال نباید معبودی دیگر برگزیند و سپس هیچ شریعت و برنامه‌ای را جز از سوی الله متعال نپذیرد، به جا بیاورد.

در این صورت، اسلام تنها اقرار به شهادتین نیست، بدون آنکه گواهی دادن به لا إله إلا الله معنی و حقیقت خود را به دنبال داشته باشد که از جمله‌ی آن یگانگی الوهیت، یگانگی قیومیت، یگانگی عبودیت و یگانگی راه و جهت است. این اسلام همان است که الله متعال آنرا چنین خواسته است و دیگر اسلامی که هوی‌ها و امیال نسلی از نسل‌های بدبخت آدمیان آنرا خواستار باشد، بی‌اعتبار و فاقد ارزش است. همچنین اسلامی که امیال دشمنان به کمین نشسته‌ی اسلام آنرا تصور می‌کنند و مزدوران‌شان در اینجا و آنجا آنرا طلب می‌نمایند (اسلام نیست و ارزش و اعتباری ندارد). الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

هرکس هرگونه تعدیل و تغییری در این منهج بوجود آورد و تلاش کند تو را از منهج اصلی خارج سازد، به ناچار امری معلوم در این دین را انکار نموده است و از دین اسلام

خارج شده است، اگرچه هزار بار هم به زبان بگویند: از زمره‌ی مسلمانان است. اسلام منهجی برای تمام زندگی است، هرکس از آن پیروی و تبعیت نماید، مومن و داخل در دین الله متعال است و اگر کسی حتی در یک حکم هم از غیر آیین اسلام تبعیت کند، ایمان را رد نموده و به الوهیت الله متعال تجاوز کرده و از دین اسلام خارج شده است، هرچند هم اعلام کند که به عقیده‌ی اسلام احترام می‌گذارد و مسلمان است؛ چون تبعیت وی از شریعتی غیر از شریعت اسلام ادعای او را تکذیب می‌نماید و وی را به خروج از دین اسلام دفع نموده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «اگر از آنان اطاعت کنید بی‌گمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود».

همانا هرکس از انسانی در شریعت و قانونی پیروی کند که از پیش خود آن را فراهم آورده و تهیه دیده باشد - اگر چه در کاری جزئی و کوچک هم باشد - به طور قطع مشرک است. هرچند در اصل مسلمان باشد و سپس چنین کاری را انجام دهد به سبب آن از دایره‌ی اسلام بیرون می‌رود و وارد دایره‌ی شرک می‌گردد، اگرچه بعد از آن مدت‌ها زندگی کند و با زبان بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله...» اما با وجود این، چون از غیرالله قوانین و مقررات دریافت کرده و از غیر الله متعال اطاعت نموده، مشرک است.

مشکل بزرگی که امروز گریبانگیر جنبش‌های راستین اسلامی است (و با حرکات حقیقی اسلامی مبارزه می‌کند) مصیبتی تجسم یافته در وجود اقوامی از مردمان است که از سلاله‌ی مسلمانانند و در سرزمین‌هایی زندگی می‌کنند که روزی و روزگاری سرزمین اسلام و «دارالاسلام» بوده است و شریعت و آیین الله متعال بر آن‌جاها حکومت و فرمانروایی نموده است، سپس این سرزمین‌ها و این اقوام به حقیقت، اسلام را ترک می‌گویند؛ اما به صورت اسمی، اسلام را اعلان و اظهار می‌کنند و سرانجام ارکان و اصول اسلام را در عقیده و واقعیت رها می‌سازند و با آن بیگانه می‌شوند؛ هرچند گمان می‌برند که معتقد به اسلام و پیرو آیین اسلام هستند. اسلام، گواهی دادن به لا إله إلا الله است؛

گواهی لا إله إلا الله مجسم و متجلی در اعتقاد به این است که صرفاً الله متعال و یگانه، آفریدگار این هستی و متصرف در آن است و او تنها کسی است که بندگان مراسم پرستش و همه‌ی تلاش زندگی را فقط برای او انجام می‌دهند. و الله تنها ذاتی است که بندگان، قوانین را از او دریافت می‌دارند و در برابر فرمائش، درباره‌ی کار و بار سراسر زندگی‌شان، خضوع و خشوع می‌کنند. و هرکس به لا إله إلا الله با این مدلول و مفهوم گواهی ندهد، هنوز داخل اسلام نشده است! حال نام و لقب و نسب او هرچه می‌خواهد باشد. و هر سرزمینی که گواهی لا إله إلا الله - با این مدلول و مفهوم - در آن پیاده نشده باشد، در شمار سرزمینی است که با آیین الله متعال عبادت ننموده و هنوز به دایره‌ی دین اسلام در نیامده است. و امروز در روی کره زمین، اقوامی از مردمان به سر می‌برند که نامهای‌شان نامهای مسلمانان است و خود نیز از سلاله و خاندان مسلمانانند و در آن کشورهایی است که روزی و روزگاری دارالاسلام بوده است؛ اما امروز دیگر نه آن اقوام گواهی لا إله إلا الله را - با این مدلول و مفهوم - می‌دهند و نه آن کشورها آنگونه که لازمه‌ی این مدلول و مفهوم است، خداپرستی می‌کنند (و پروردگار را بگونه‌ای شایسته پرستش می‌نمایند).

به راستی ما در قرآن در می‌یابیم که الله متعال به مسلمانان صرفاً عبادات و مراسم دینی نمی‌آموزد و به ایشان تنها آداب و اخلاق یاد نمی‌دهد، آنگونه که مردم درباره‌ی دین چنین تصور بی‌ربطی دارند. بلکه قرآن سراسر زندگی مسلمانان را در بر می‌گیرد و به هر آنچه زندگی واقعی مردمان در شرایط مختلف زمان و مکان با آن رو به رو می‌گردد، می‌پردازد.

۱- شاید مقصود سید قطب این باشد که: اگر چنین کند (به ظاهر) داخل اسلام شده است؛ اما داخل اسلام حقیقی که به او نفع برساند یا اسلامی که مقصود و مراد شارع باشد، نشده است. اگر لا إله إلا الله بگوید، داخل اسلام شده است؛ ولی اگر به مفهوم و مقتضیات آن که قبلاً ذکر شد، عمل نکند، به طور مستمر صفت و حکم اسلام بر وی اطلاق نمی‌گردد.

و الله متعال از فرد مسلمان و جامعه‌ی اسلامی کمتر از این نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که زندگی آن‌ها باید به طور کلی بر مبنای این برنامه باشد و با دستور و راهنمایی آن اداره گردد. آشکارا باید گفت: الله متعال از فرد مسلمان و همچنین از جامعه‌ی اسلامی نمی‌پذیرد که برای زندگی خویش برنامه‌هایی از منابع گوناگون تهیه نماید؛ مثلا برنامه‌ای برای زندگی شخصی، عبادات، مراسم مذهبی و اخلاق و آداب، از کتاب الله متعال برداشت کند (و سر و سامان دهند) و برنامه‌ای برای معاملات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دولتی، از کتاب دیگر بگیرند و یا آن‌را به طور کلی (و بدون استثنا) از هر اندیشه‌ی بشری دیگر تهیه کنند. و اگر چنین نشود، ایمانی و اسلامی در میان نخواهد بود بلکه ایمانی و اسلامی وجود نخواهد داشت، زیرا کسانی که چنین کنند - یعنی برنامه‌ی زندگی خود را از منابعی جز قرآن تهیه کنند - در اصل هنوز ایمان را نپذیرفته‌اند و به دایره‌ی ایمان در نیامده‌اند. و هنوز به ارکان اسلام اعتراف و اقرار ننموده‌اند و پیش از هر چیز گواهی لا إله إلا الله را ادا نکرده‌اند، گواهی‌ای که این معنی از آن پدیدار می‌گردد که: حاکم و فرمانروا و قانونگذاری جز الله متعال وجود ندارد.

بسیاری از مردم را در این روزگار می‌یابیم که می‌گویند: به الله متعال ایمان دارند؛ اما در همان حال قضاوت را به آیین و شریعتی می‌برند که ساخته‌ی غیرالله است و از کسی پیروی می‌کنند که از رسول الله ﷺ و کتابش تبعیت نمی‌کند و تصورات و ارزش‌ها و موازین و اخلاق و آداب خویش را از غیرالله فرا می‌گیرند و به این ترتیب غیرالله را در الوهیت پروردگار شریک می‌گردانند. و تمام این‌ها در حقیقت با قولی که می‌گویند به خدای یکتا ایمان دارند متناقض است. و این با گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز خدای یگانه وجود ندارد، سازگار نیست.

شگفت‌آورتر آن است که عده‌ای از مردم ادعا می‌کنند که مسلمان هستند، درحالی‌که برنامه زندگی خویش را از فلان و فلان، همان کسانی که الله متعال ایشان را کور می‌نامد، فرا می‌گیرند و باز با وجود این پیوسته می‌پندارند مسلمان هستند.

و هیچ بنده‌ای از بندگان الله متعال نمی‌تواند بگوید که من شریعت و برنامه‌ی الله متعال را رد می‌نمایم یا نسبت به مصلحت مردمان از خداوند متعال آگاه‌تر هستم و اگر کسی - به زبان یا عمل - چنین چیزی بگوید، به تحقیق از دایره و چهارچوب دین اسلام خارج شده است.

ایمان، با حاکم قرار ندادن شریعت الله عزوجل و به داوری نپذیرفتن قوانین پروردگار و یا با عدم رضایت به حکم این شریعت و فرمان قوانین الله متعال، مطلقاً در یکجا جمع نمی‌شود. کسانی که گمان می‌برند که خودشان و یا دیگران مسلمان هستند هرچند که شریعت آفریدگار جهان را در زندگانی خویشان حاکم قرار نمی‌دهند و فرمانروا نمی‌گردانند و یا اینکه هنگامیکه حکم شریعت درباره ایشان پیاده و اجرا گردد، به آن خشنود نبوده و آن را نمی‌پذیرند، در واقع ادعای دروغینی دارند و شامل این نص قاطع می‌شوند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۴۷] «و آنان در حقیقت مؤمن نیستند».

انسان هرگز به این دین مومن نمی‌شود تا اینکه ارکان و اصول و موازین آن را بر هر کاری و در هر حالتی حاکم گرداند. و هرگز به این دین مومن نمی‌شود درحالی‌که مشاهده کند، تصور و برنامه‌ای دیگر یا میزان و معیاری دیگر از قرار داد و اصطلاحات بشر وجود دارد و با وجودیکه این نزد وی آمده است و باید قضاوت و داوری خود را نزد آن ببرد، به خویش اجازه دهد که قضاوت و داوری‌اش را نزد برنامه و معیار ساخته‌ی بشر ببرد.

و شایسته‌تر آن است که شخص مسلمان، هرگز نتواند حتی لحظه‌ای هم به خویش اجازه دهد که برای انجام ندادن حکمی از احکام دینش یا رکنی از ارکانی که دینش تصور نموده است، عذر بیاورد. و خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد.

همانا برای فرد مسلمان اصل دین اوست، دینی که الله متعال غیر از آن را از هیچکس نمی‌پذیرد و ترازو و معیاری است که ترازو و معیار دیگری همسنگ با آن یافت نمی‌شود.

و هرگاه فردی مسلمان برای انجام دادن حکمی از احکام دینش عذر بیاورد، یا خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد، درحقیقت اینگونه برای خویش فرض می‌کند که غیر از ترازو و معیاری که دینش اقامه نموده است، ترازو و معیار دیگری وجود دارد که به ناچار باید به آن اعتراف کند و حتی بپذیرد که به آن حکم نماید و داوری و قضاوت را به نزدش ببرد.

و موضوع در اینجا ارتباط مستقیمی با عقیده دارد و بود و نبود عقیده و ایمان، به آن وابسته است و از جهتی دیگر پرتگاه خطرناکی برای انسان مسلمان است که شایسته است به آن آگاه شود و همانا این اوست که برایش برنامه طرح می‌کند؛ چون آنچه دینش بیان می‌کند، درحقیقت همان چیزی است که الله متعال آن را خواسته است نه دیگری. زیرا در تمامی پهنه گیتی در همه‌ی زمان‌ها و عصرها دو قاعده برای اندیشه‌ی زیستن وجود داشته است:

قاعده‌ای که الله متعال را در الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمان‌روایی یگانه و واحد می‌داند و سپس بر این اساس نظامی برای زندگی بر پا می‌کند که از خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمان‌روایی بشر خالی است و طبق همین طرح و نظام در همه چیز به وحدانیت الله متعال معترف می‌شود و اندیشه‌ی اعتقادی و ارزش‌های انسانی و اجتماعی و اخلاقی و منهج‌های اساسی برای زندگی واقعی و همچنین شریعت‌ها و قوانینی را که بر این زندگی حکم می‌راند، صرفاً از الله متعال دریافت می‌کند و از کس دیگری غیر از او نمی‌گیرد. و اینگونه گواهی می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله متعال وجود ندارد.

قاعده‌ی دیگری وجود دارد که الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمان‌روایی و حاکمیت الله متعال را رد می‌نماید و وجود او را به طور کلی در هستی منکر می‌شود و یا اینکه با وجود اعتقاد به الله متعال دخالت او را بر امور زمین، زندگی مردم، ساختار اجتماعی و شریعت‌ها و قانون‌های حاکم بر آن، نفی می‌کند و مدعی می‌شود که هر بشری، فرد یا

جماعت، گروه یا طبقه، حق دارد خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی و حاکمیت را - به جای الله عزوجل و یا در کنار الله عزوجل - در زندگی مردم پیاده کند و به این ترتیب مردمی که زندگی‌شان بر اساس این قاعده بر پا می‌گردد، به درستی به حقانیت لا إله إلا الله گواهی نمی‌دهند.

این قاعده و آن قاعده، دو اندیشه‌ی جدا از هم می‌باشند و هیچگاه در آن واحد جمع نمی‌شوند؛ چون یکی از آن‌ها جاهلیت و دیگری اسلام است. بدون در نظر گرفتن شکل‌های مختلف آن و اوضاع و احوال گوناگون و نام‌های متنوعی که مردم بر جاهلیت-شان می‌گذارند، حاکمیت فرد یا ملت، کمونیسم یا سرمایه‌داری، دموکراسی یا دیکتاتوری و... درحقیقت اینگونه نامگذاری‌ها و شکل‌ها، هیچ اعتبار و ارزشی ندارد؛ چون همه‌ی آن‌ها در یک قاعده‌ی اساسی با هم مشترک هستند و در یک نقطه به هم می‌رسند و آنهم پرستش بشر برای بشر و نپذیرفتن الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمانروایی الله عزوجل به تنهایی است.

فصل سوم:

بخش دوم از کلمه‌ی توحید، شهادت به

محمد رسول الله ﷺ

این فصل شامل مباحث ذیل می‌باشد:

مبحث اول: ایمان به رسول الله ﷺ

مبحث دوم: تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه خبر می‌دهد.

مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه بدان امر می‌کند.

مبحث چهارم: دست کشیدن از هر آنچه رسول الله ﷺ از آن نهی کرده

و بازداشته است.

مبحث پنجم: محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و افراط و زیاده روی.

مقدمه

از آنجا که کلمه‌ی توحید در برگیرنده‌ی هر دو شهادت می‌باشد، یعنی شهادت «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» و هیچ‌یک از دیگری جدا نمی‌باشد، بر من لازم بود پس از اینکه از شهادت بخش اول کلمه‌ی توحید در دو فصل گذشته سخن گفتم، از شهادت بخش دوم نیز سخن بگویم تا اینکه آشکار و روشن و واضح گردد که آن نیز تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد، بلکه مقتضیات و الزاماتی در بردارد.

هرگز قدم‌های بندگان در پیشگاه الله عزوجل در روز قیامت، از جا تکان نمی‌خورد، تا اینکه از دو مساله از وی سوال شود: چه چیزی را عبادت می‌کردید؟ و به پیامبران چه پاسخی دادید؟

که جواب سوال اول با محقق گرداندن شهادت لا إله إلا الله، با شناخت و معرفت و اقرار و عمل بدان میسر می‌باشد. و جواب سوال دوم: با محقق گرداندن شهادت محمد رسول الله ﷺ و شناخت و معرفت و اقرار و عمل بدان میسر می‌گردد.

کلمه‌ی توحید اولین رکن اسلام و رکن اساسی و بزرگ آن و راه راست و پایداری می‌باشد که هرکس در مسیر آن حرکت کند، به باغ‌های پر نعمت بهشت می‌رسد و هرکس از آن منحرف گردد به قعر جهنم سقوط می‌کند و هرکس در دنیا بر آن ثابت نباشد، در روز قیامت بر پل روی جهنم، ثابت قدم نمی‌باشد؛ و بنده جز با این رکن عظیم، وارد اسلام نمی‌گردد و با انکار و تکبر ورزیدن در برابر آن، از اسلام خارج می‌گردد. بنده با بخش اول کلمه‌ی توحید، معبود را می‌شناسد و با بخش دوم آن، به چگونگی عبادت معبودش جل جلاله، شناخت و معرفت پیدا می‌کند. دین اسلام همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «بر دو اصل بنا شده است: یکی اینکه الله عزوجل به یگانگی و بدون هیچگونه شریکی عبادت شود و دیگر آنکه الله عزوجل بر اساس آنچه بر زبان

فرستاده‌اش تشریح کرده، عبادت شود. و این دو اصل در واقع حقیقت این سخنان می‌باشد که می‌گوییم: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله»

و این اصل دوم - شهادت محمد رسول الله - اصلی بزرگ می‌باشد و شهادتی جلیل و بزرگوار است؛ این شهادت مجرد کلمه‌ای نیست که تنها بر زبان تکرار گشته و از آن بی‌نیاز باشیم و تنها پیرامون آن قصائد و اشعاری بسراییم و مدیحه‌سرایی کنیم و یا به منظور آن همایش و سخنرانی‌هایی برپا کنیم و در مناجات و اعیاد، برای آن جشن‌هایی برپا کنیم و بدین مقدار بسنده کرده و پس از آن، مقتضیات این شهادت بزرگ نقشی در زندگی مان نداشته باشد و در واقع برنامه حیات و روش زندگی قرار نگیرد و نباشد. به الله عزوجل سوگند که امت ذلیل نشده و تا این حد ضعیف نگشته مگر روزی که این مفهوم و اصل، از واقعیت زندگی و حیاتش پنهان شده و در اوراق و کتاب‌ها حبس شد. و بلکه برخی فخرفروشی کرده و بی‌باکانه جرات کرده و بر سنت رسول الله ﷺ بی‌احترامی کرده و می‌گویند: ما سنت را دریافت نمی‌کنیم چرا که در آن [روایات] موضوع و ضعیف می‌باشد؛ و این سخنی ظریف و خبیثانه برخاسته از کفر باطنی و زندقه می‌باشد. چرا که اگر حدیث ساقط شده و سنت ضایع گردد، قرآن نیز ضایع گردیده و نیز تمامی دین ضایع می‌گردد.

برخی دیگر از مردم که مبتلای به حماقت و تنگ‌نظری و قلت ایمان می‌باشند، می‌گویند: این حدیث معقول نیست و عقل آن را قبول نمی‌کند و آنچه غیر معقول باشد، قبول نمی‌کنیم؛ و فراموش کرده‌اند که فساد از عقل‌های آن‌ها می‌باشد که نمی‌توانند حدیث را بفهمند.

زمزمه‌ی این مساله از قدیم بوده و حال نیز می‌باشد؛ مثال آن در قدیم روایتی است که حسن ذکر کرده و می‌گوید: «درحالی که عمران بن حصین رضی الله عنه از سنت پیامبرمان ﷺ سخن می‌گفت، مردی به او گفت: ای ابانجید، در مورد قرآن برای ما سخن بگو. عمران به وی گفت: تو و یارانت قرآن را تلاوت می‌کنید، آیا برایم از نماز و آنچه در آن است و نیز

از حدود آن سخن می‌گویید؟ آیا برایم از زکات در طلا و شتر و گاو و اموال دیگر سخن می‌گویید؟؟ لیکن من پاسخ این‌ها را می‌دانم درحالی‌که پاسخ آن‌ها از تو پنهان می‌باشد. سپس گفت: رسول الله ﷺ در زکات بر ما چنین و چنان فرض کردند. پس از این، آن مرد گفت: مرا زنده کردی، الله عزوجل تو را زنده گرداند. حسن می‌گوید: آن مرد در حالی فوت کرد که یکی از فقهای مسلمین شده بود!.

آری، ضایع شدن سنت، ضایع شدن دین می‌باشد و این حقیقتی است که جایگاه ویژه خود را دارد. براستی رسول الله ﷺ تنها واعظی نبود که سخنانش را ارائه داده و بگذرد، بلکه الله عزوجل رسول الله ﷺ را نفرستادند مگر به منظور محقق گرداندن برنامه الله عزوجل در زمین و متحول گرداندن دین الله عزوجل به صورت حقیقتی در زندگی مردم؛ و هرگز این مقصود کامل نشده و واقع نمی‌شود مگر با اطاعت کامل از رسول الله ﷺ و بلکه ایمان جز با این کامل نمی‌شود. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ٦٥﴾ [النساء: ۶۵] «آه، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

آری، آن شرط اسلام و حد و مرز ایمان می‌باشد - بازگشت به سوی آن، بازگشت به سوی حکم رسول الله ﷺ و اطاعت از ایشان - امری نافله و مستحب نمی‌باشد بلکه مساله وجود ایمان و عدم ایمان است. میان این پراکندگی‌ها و ویرانی‌هایی که امت در آن به چپ و راست متمایل است فریادهای خالصانه و صادقانه‌ای در مورد بازگشت به سوی

۱- أخرجه ابوداود، كتاب الزكاة، باب ما تجب فيه الزكاة (۱۵۶۱)، والطبراني في الكبير (۱۸، ۱۶۵، ۲۱۹) والرويانى في مسنده (۱۱۷)، والحاكم في المستدرک (۱/۱۹۲) وابن حبان في الثقات (۷/۲۴۷ و ۵۴۸) والمزي في تهذيب الكمال (۱۱/۱۶۴، ۱۶۵) والخطيب في الفقيه والمتفقه (۲۳۴ و ۲۳۵) وابن أبي عاصم في السنة (ظلال الجنة، ۸۱۵) وأبوالفضل المقرئ في أحاديث في ذم الكلام وأهله (۲۴۱).

روش و هدایت رسول الله ﷺ و توقف در مقتضیات این شهادت بزرگ و جلیل «اشهد ان محمد رسول الله» به گوش می‌رسد. از این رو امت نیازمند آن است که این مقتضیات و تکالیف را شناخته و آنها را حفظ کند، تا اینکه محبتش با رسول الله ﷺ محبتی صادقانه باشد که مورد رضایت الله عزوجل و رسولش می‌باشد.

براستی برای چنین امتی که قوانین آن در قرآن بوده و رهبری آن را شخصی که بزرگ‌ترین فرستاده بوده و دنیا او را می‌شناسد، عار و ننگ است که حال و وضع آن این باشد. [که امروز می‌بینیم^۱] و این حالت و اوضاع هرگز تغییر نمی‌کند تا اینکه امت بداند که این شهادت مقتضیاتی دارد که عبارتند از:

۱- به راستی چه شده که امتی با این ارج و مقام در میان امت‌های دیگر و با داشتن چنان رهبری که پیامش دنیا را دگرگون ساخت، امروز به چنین حالتی گرفتار شود. چه شده که هر جا آه و فغانی است، آن آه و فغان مسلمان است؟ چه شده که هر جا خونی ریخته می‌شود آن خون مسلمان است؟ چه شده که مسلمان را مسلمان یاری نمی‌کند درحالی‌که ریخته شدن خون و از بین رفتن آبرو و هتک حرمت ناموس وی را می‌بیند؟ چه شده که امروز علما و اندیشمندان از هر جنبه‌ی دین سخن می‌گویند گویا دیگر مشکلی نیست اما برای جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمان و هتک حرمت او فتوایی نمی‌دهند؟ چه شده که مسلمانی که از دین و ناموس و مالش دفاع می‌کند تروریست نام گرفته است؟ چه شده که بایستی بنشینیم و ریخته شدن خون مسلمانان را نظاره‌گر باشیم؟ آیا چنین خواری و ذلتی را دین‌مان به ما آموخته یا اینکه چون از آن دور شدیم چنین ذلیل و خوار شده‌ایم و هر کافری از هر جایی بلند شده و برای قتل عام مسلمانان اقدام می‌کند؟ براستی از تعالیم و آموزه‌های دین‌مان دوری گزیدیم و از اصل و اساس عقیده‌مان فاصله گرفته و رویکردمان را تغییر داده و چشم‌ها را به سوی دیگران دوخته‌ایم و منتظر فداکاری دیگران برای ماندن خود مانده‌ایم. افسوس و صد افسوس!! کجاست عقیده‌ای که عزت و سربلندی را برایمان به ارمغان آورد؟ کجاست عقیده‌ای که ما را زنده گرداند؟ کجاست توحیدی که به خاطر آن فرشتگان از آسمان برای یاری‌مان نازل گشتند؟ کجاست توحیدی که به سبب آن از هر چیز با ارزشمان به خاطر آن می‌گذشتیم؟ کجاست یقینی که برای آن از هیچ چیز هراسی نداشتیم؟ کجاست... براستی بایستی خود را از نو بازسازی کنیم. بایستی صحابه‌وار حرکت کنیم. بایستی به دیگران نگاه نکنیم و خود را برای زندگی و حیات

- ۱- ایمان به رسول الله ﷺ
- ۲- تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه خبر داده است.
- ۳- اطاعت از او ﷺ در هر آنچه بدان امر فرموده است.
- ۴- دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز داشته است.
- ۵- محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده‌روی.

دیگران قربان کنیم. و دیگران را بر خود ترجیح دهیم ولو اینکه به ظاهر بر ما سخت و دشوار باشد. بایستی الله متعال را از خود راضی کنیم و در آخرت با افتخار با رسول الله ﷺ روبرو گردیم. آری باید تغییر کنیم. (مترجم)

مبحث اول:

ایمان به رسول الله ﷺ

ایمان به رسول الله ﷺ شرط ایمان و حد و مرز اسلام است و اسلام شخص جز با آن قبول نمی‌شود، بلکه هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه الله عزوجل از او عهد و پیمان گرفته که اگر در زمان بعثت محمد ﷺ زنده بود، بایستی که به او ایمان آورده و او را یاری کند، چنان‌که علی ابن ابی طالب ﷺ و پسر عمویش ابن عباس رضی الله عنهما^۱ در مورد این کلام الله عزوجل اینچنین می‌گویند: «الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ آمَنُوا لَمَّا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَبْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲) [آل عمران: ۸۱-۸۲]» (به خاطر بیاورید) هنگامی را که الله پیمان مؤکد از (یکایک) پیامبران (و پیروان آنان) گرفت که چون کتاب و فرزاندگی به شما دهم و پس از آن پیامبری آید و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (و بدیشان) گفت: آیا (بدین موضوع) اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم (و فرمان را پذیرائیم. خداوند بدیشان) گفت: پس (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم. پس هر که بعد از این (پیمان محکم، از ایمان به پیامبر اسلام) روی بگرداند، از زمره فاسقان (و بیرون روندگان از شرع الله و کافران به انبیاء از اول تا آخر) است.

حافظ ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «الله عزوجل در این آیه خبر داده

۱- كما في تفسير الطبري (۷۳۳۳، ۷۳۳۷).

که از هر پیامبری که او را مبعوث کرده، از آدم علیه السلام تا عیسی علیه السلام عهد و پیمان گرفته که هرگاه به یکی از آنها کتاب و حکمت عطا کرده و به هر درجه‌ای که رسیدند و پس از آن، پیامبر پس از او آمد، بایستی که بدو ایمان آورده و او را یاری کنند و علم و نبوتی که به وی عطا شده، او را از اتباع و پیروی و یاری پیامبری که پس از او مبعوث شده، باز ندارد.

و امام احمد گفته است: عبدالرزاق برایمان روایت کرده است و سفیان باخبرمان نموده است که او از جابر و جابر از شعبی و او از عبدالله بن ثابت نقل کرده است: عمر بن خطاب نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، من به برادری یهودی از بنی-قریظه دستور دادم (که چیزهای از تورات برایم بنویسد) و او سخنان نادره و پندآمیزی از تورات برایم نوشته است. آیا اجازه می‌فرمایید که آنها را برایت بخوانم؟ عبدالله بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: رخسار رسول الله ﷺ دگرگون شد. آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: من به پروردگاری الله عزوجل و دین اسلام و پیامبری محمد بسنده کرده و خشنودم. عبدالله بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ غم و اندوهش برفت و فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ، وَتَرَكْتُمُونِي لَضَلَلْتُمْ، إِنَّكُمْ حَظِي مِنَ الْأُمَمِ، وَأَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ». «سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر موسی علیه الصلاة والسلام به میان شما بیاید و به دنبال او روان شوید و مرا به حال خود واگذارید، گمراه خواهید شد»^۱.

بنابراین محمد فرستاده‌ی الله عزوجل و خاتم الانبیاء، اوست که تا روز قیامت امام

۱- أخرجه أحمد في مسنده (۳/ ۴۷۰) و (۴/ ۲۵۶) و عبدالرزاق في مصنف (۶/ ۱۱۳) و (۱۰/ ۳۳۱) وابن الضريس في فضائل القرآن (۸۸) والخطيب في الجامع لأخلاق الراوي وآداب السامع (۱۳۳۹) وأبو نعیم في معرفة الصحابة (۳۵۷۱). قال الهيثمي في المجمع (۱/ ۴۲۰): رواه أحمد والطبراني، ورجاله رجال الصحيح، إلا أن فيه جابرا الجعفی وهو ضعيف.

قلت: وللحديث شواهد يتقوى بها: لذا قواه وحسنه الألباني في الإرواء (۶/ ۳۷)، وصحيح الجامع وراجع علل الدار قطنی (۲/ ۱۰۰) وجمع الزوائد (۱/ ۲۱۲).

اعظم در هر عصری بوده که اطاعت از او واجب و مقدم بر تمامی انبیاء می‌باشد و بر این اساس است که رسول الله ﷺ در شب اسراء زمانی که تمامی انبیاء در آنجا جمع بودند امام آنها بودند. و همچنین رسول الله ﷺ شفیع در محشر، به هنگام آمدن الله عزوجل برای قضاوت در میان بندگان می‌باشد و آن مقام محمودی است که تنها شایسته‌ی اوست؛ مقامی که در محشر انبیاء و رسولان اولوالعزم از آن عدول کرده تا به رسول الله ﷺ منتهی می‌گردد چرا که این مقام مخصوص محمد رسول الله ﷺ می‌باشد»^۱.

ادله‌ی نقلی و عقلی بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ

ادله‌ی نقلی و عقلی بسیاری بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ می‌باشد. و لله الحمد و المنه.

از جمله دلایل قرآنی در وجوب ایمان به رسول الله ﷺ عبارتند از:

دلایل قرآنی:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾ مَن يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾ [النساء: ۷۹-۸۰] «ما شما را به عنوان پیامبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم و کافی است که الله گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیامبر اطاعت کند، درحقیقت از الله اطاعت کرده است (چرا که پیامبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که الله بدان دستور داده باشد و جز از چیزی نهی نمی‌کند که الله از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و باک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس)».

و نیز می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ﴾ ﴿۹۲﴾ [المائدة: ۹۲] «از الله و از پیامبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان الله و پیامبر) خویشتن را برحذر دارید. و اگر (از فرمان الله و پیامبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیامبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس».

و می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد فرستاده الله است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند».

و می فرماید: ﴿قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «ای پیامبر! (به مردم) بگو: من فرستاده الله به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم».

و می فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰] «محمد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد) و بلکه فرستاده الله و آخرین پیامبران است (و رابطه او با شما رابطه نبوت و رهبری است)».

و می فرماید: ﴿فَقَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْتَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ [التغابن: ۸] «ایمان بیاورید به الله و پیامبرش و نوری که (قرآن نام دارد و آنرا برای روشن کردن راه سعادت دنیا و آخرت شما انسانها) نازل کرده ایم».

و می فرماید: ﴿فَقَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ ﴿۱۵۸﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «پس ایمان بیاورید به الله و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به الله و به سخن هایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

و الله عزوجل کسانی را که به او و فرستاده اش ایمان نمی آورند، تهدید کرده و وعید

داده و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿۱۳﴾ [الفتح: ۱۳] «کسانی که به الله و پیامبرش ایمان نداشته باشند (کافرنند و) ما برای کافران آتش سوزان و فروزانی را تهیه دیده‌ایم».

آیات قرآن در این مورد بسیار بیشتر از آنند که در شمارش آیند.

دلایل نبوی

و از جمله دلایل نبوی بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ عبارت است از:

رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱.

«سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، هر فردی از این امت چه یهودی و چه نصرانی که خبر رسالت مرا دریافت کند و بدون ایمان بمیرد، وارد جهنم می‌شود».

امام نووی در مورد این حدیث شریف می‌گوید: «در این حدیث نسخ تمامی شرایع گذشته با رسالت پیامبر ما محمد ﷺ می‌باشد و مفهوم این حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس دعوت اسلام به او نرسیده باشد، معذور می‌باشد و این مساله در اصول مطرح می‌باشد که بر اساس قول صحیح قبل از تبلیغ شرع، حکمی نمی‌باشد و الله اعلم. و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» یعنی: «هرکس از این امت در زمان من و پس از من تا روز قیامت،» که خبر رسالت مرا بشنود.

بدین ترتیب بر همه‌ی آنها واجب است که از رسول الله ﷺ اطاعت کنند و تنها بدین سبب یهود و نصاری در حدیث ذکر شده‌اند تا هشدار برای غیر آنها باشد، چرا که یهود و نصاری اهل کتاب می‌باشند، زمانی که وضعیت این‌ها که کتاب دارند این باشد، به طریق اولی کسانی که کتاب ندارند، اطاعت از رسول الله ﷺ بر آنها واجب می‌باشد. و

۱- أخرجه مسلم في كتاب الإيمان، باب وجوب الإيمان برسالة النبي ﷺ (۱۵۳).

الله اعلم^۱.

و در حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ، وَيَعْجَبُونَ لَهُ، وَيَقُولُونَ هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبَنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبَنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ»^۲. «همانا مثل من و پیامبران قبل از من، مثال مردی است که خانه‌ای را می‌سازد و آنرا آراسته و نیکو می‌گرداند. به جز جای یک خشت در گوشه‌ی آن؛ مردم گرد آن می‌گردند و خوبی آنرا تحسین می‌کنند و می‌گویند: آن خشت چرا در جای خود نهاده نشده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من همان خستم و منم آخرین پیامبران».

این حدیث یا این مثال، فضل و برتری رسول الله صلی الله علیه و آله بر سایر انبیاء و اینکه الله عزوجل با او فرستاده شدن انبیاء را ختم کرده و پایان داده و با او شرایع کامل شده را بیان کرده است.^۳

و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ لِي أَسْمَاءَ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ، وَالْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ أَحَدٌ»^۴. «من اسمائی دارم: محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که الله عزوجل به وسیله‌ی او کفر را از بین می‌برد و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از او حشر می‌شوند و عاقب یعنی خاتم پیامبران که پس از او هیچ پیامبری نمی‌باشد».

۱- صحیح مسلم بشرح النووی (۱/۱۸۸).

۲- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب خاتم النبيين (۳۵۳۵) ومسلم كتاب الفضائل باب ذكر كونه خاتم النبيين (۲۲۸۶).

۳- انظر: فتح الباري (۶/۵۵۹) ط. دارالمعرفة.

۴- أخرجه البخاري كتاب المناقب باب ما جاء في أسماء رسول الله (۳۵۳۲) و(۴۸۹۶) ومسلم كتاب الفضائل باب في أسائه (۲۳۵۴) (۱۲۵) واللفظ له.

این مسأله را حدیثی که احمد و ابوداود و ابن ماجه و حاکم^۱ از ثوبان روایت کردند تاکید می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «۳۰ نفر دروغگو در امت من خواهند آمد که هر کدام مدعی نبوت هستند ولی من خاتم پیامبران هستم و پس از من پیامبری نخواهد آمد».

و در صحیحین^۲ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «بنی اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند، هرگاه پیامبری فوت می‌کرد پیامبری دیگر جانشین او می‌شد، ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

و از جمله احادیث جامعی که بیانگر فضل و برتری رسول الله ﷺ می‌باشد و نیز بیانگر آن است که الله عزوجل ایشان را با برتری دادن بر تمامی انبیاء گرامی داشته و به سوی همه مردم (و نه تنها بخشب از آنها) فرستاده است و ایمان به او و تصدیق و اطاعت از او را در هر آنچه با آن از جانب پروردگارش آمده، فرض کرده است، حدیثی است که امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتٍّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّتْ لِي الْعَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ ظَهْرًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخَتِمَ بِي النَّبِيُّونَ»^۳. «با شش خصلت بر

۱- أخرجه أحمد (۲۷۸/۵) و ابوداود، كتاب السنن والملاحم، باب ذكر الفتن ودلائلها (۴۲۵۲) و ابن ماجه كتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن (۳۹۵۲) و الحاكم (۴۹۶/۴) من طريق: أبي قلابة عن أبي أسماء عن ثوبان مرفوعاً وأصله في صحيح مسلم (۲۸۸۹) من طريق أبي قلابة وراجع الصحيحة (۱۶۸۳).

۲- أخرجه البخاري كتاب أحاديث الأنبياء، باب ما ذكر من بني اسرائيل (۳۴۵۵) و مسلم، كتاب الإمارة باب وجوب الوفاء ببيعة الخلفاء الأول فالأول (۱۸۴۲).

۳- رواه مسلم، كتاب المساجد ومواضع الصلاة (۵۲۳).

انبیاء دیگر برتری داده شدم: به من جوامع الکلم (کلماتی مختصر و پرمعنا) داده شده است. و با رعب، ترسیدن دشمنان یاری شده‌ام. غنایم جنگی برایم حلال شد. زمین برایم طاهر و جای نماز قرار داده شده و برای همه مردم فرستاده شدم و با من پیامبران ختم و پایان یافتند».

و اینچنین است و احادیث در این باب بسیارند.

بنابراین الله عزوجل با مبعوث کردن رسول الله ﷺ دین را کامل کرده و با او نعمتش را تمام کرده است. و الله عزوجل او را با دینی فرستاده که افراد را به قله‌ی کمالی که بعد از آن کمالی نیست، می‌رساند؛ با دینی که تمامی بشریت را با انواع رنگ‌ها و جنس و لغات‌شان، مخاطب قرار داده است؛ با دینی که الله عزوجل با آن سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت را تضمین کرده است؛ با دینی که الله عزوجل با آن تمامی ادیان را ختم کرده و همه‌ی رسالت‌ها را منسوخ کرده است. بر این اساس، بر تمامی انسان‌ها، ایمان به صاحب این رسالت پایانی و خاتمه‌ی همه‌ی رسالت‌ها را واجب قرار داده است و بشریت را به بازگشت به سوی او و دینش امر کرده است.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۲] «و از الله و پیامبر اطاعت کنید تا که (در دنیا و آخرت) مورد رحمت و مرحمت قرار گیرید».

بلکه الله عزوجل تبیین فرمودند که دین محمد ﷺ دینی است که برای بشریت دینی غیر از آن، که با آن دینداری کنند نمی‌پذیرد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «ای پیامبر! (به مردم) بگو: من فرستاده الله به

سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستیم. پروردگاری که آسمانها و زمین از آن او است».

امام طبری رحمه الله می گوید: «الله عزوجل به پیامبرش محمد ﷺ می فرماید: ای محمد، برای تمامی مردم بگو: ﴿إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ من فرستاده‌ی الله عزوجل به سوی همه‌ی شما هستم. نه اینکه به سوی برخی از شما فرستاده شده باشم. آنطور که پیامبران قبل از من بودند و تنها به سوی برخی از مردم فرستاده می شدند و هریک از آنها اینچنین فرستاده شده‌اند. اما رسالت من به سوی برخی از شما نیست بلکه به سوی همه‌ی شماست.»

شهادت و گواهی تورات و انجیل:

و از جمله دلایلی که وجوب ایمان به رسول الله ﷺ را می‌رساند، شهادت تورات و انجیل به بعثت و نبوت الله عزوجل می‌باشد؛ الله عزوجل در سوره‌ی اعراف می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «(به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (الله محمد مصطفی) پیامبر امی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت بازمی‌دارد و پاکیزه‌ها را برای‌شان حلال می‌نماید و ناپاکی‌ها را بر آنان حرام می‌سازد.»

و نیز الله عزوجل در سوره‌ی صف می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [الصف: ۶] «و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده الله به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است

تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مزده می‌دهم». و در حدیث صحیحی که امام بخاری از عطاء بن یسار رضی الله عنه روایت کرده، آمده است که عطاء می‌گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه را ملاقات کردم و بدو گفتم: سیرت رسول الله ﷺ در تورات چگونه بیان شده است؟ گفت: به الله عزوجل سوگند، برخی از صفات رسول الله ﷺ در تورات عیناً مانند صفات ایشان در قرآن بیان شده است، چنانچه تورات می‌گوید: [ای نبی، ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افرادی قرار داده‌ایم؛ تو بنده و رسول من هستی، تو را متوکل نام نهاده‌ام (و می‌افزاید که آن پیامبر) بدخو و سنگدل نیست و در بازارها سر و صدا به راه نمی‌اندازد و بدی را با بدی جواب نمی‌دهد بلکه می‌بخشد و از آن در می‌گذرد. و الله عزوجل او را نمی‌میراند تا زمانی که ملت گمراه را به وسیله‌ی او هدایت نکند و آنها (کلمه‌ی توحید) یعنی لا اله الا الله نگویند، به وسیله‌ی آن چشم‌های کور و قلب‌های مهر زده را باز ننماید]'.^۱

دلایل عقلی:

دلایل عقلی بر صدق رسالت محمد ﷺ بسیار می‌باشند و چه بسا که بزرگ‌ترین این دلایل، معجزات و براهین قاطعی باشد که بر صدق نبوت رسول الله ﷺ دلالت داشته و الله عزوجل آنها را تایید کرده است؛ تردیدی نیست که بزرگ‌ترین این معجزات، معجزه جاویدانی که تا روز قیامت باقی است، یعنی قرآن می‌باشد.

آری، براستی که قرآن کریم معجزه‌ی بزرگ و جاوید رسول الله ﷺ و نشانه‌ی جاویدان نبوت ایشان در گذر زمان و همه‌ی عصرها می‌باشد. تا اینکه دائماً دلیلی بر صدق نبوتش باشد. براستی آن حجتی رسا و بلیغ و دلیلی ثابت و معصوم و محفوظ و

۱- أخرجه البخاري، كتاب البيوع، باب كراهية الصخب في الأسواق (۲۱۲۵) وأيضاً أخرجه (برقم ۴۸۳) من حديث عبدالله بن عمرو، وأخرجه الدارامي في مسنده (رقم ۶) والبيهقي في الدلائل (۱/۳۶۷) من حديث عبدالله بن سلام وراجع الفتح (۴/۴۰۳).

نعمتی باقی است و الله عزوجل حفاظت آنرا از تحریف و تبدیل بر عهده گرفته است. و بدین سبب کلمه‌ای در آن تغییر نکرده و حرفی از آن دگرگون و تبدیل نشده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹] «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آنرا از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

و آنچه الله عزوجل حفاظت آنرا بر عهده گرفته باشد، هرگز کسی نمی‌تواند آنرا ضایع گردانده و بدو ضرری برساند. بلکه الله عزوجل بشریت را در طول تاریخ به مبارزه طلبیده است و پیوسته این مبارزه طلبی و تحدی تا روز قیامت ادامه خواهد داشت که اگر می‌توانند و در این قرآن شک و تردیدی دارند مثل آنرا نیز بیاورند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحِجُ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۚ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾﴾ [الإسراء: ۸۸] «بگو: اگر همه مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را (با این شیوه‌های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاورند، نمی‌توانند مانند آنرا بیاورند و ارائه دهند، هرچند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام الله و معجزه جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست)».

و چون از آوردن مثل قرآن عاجز ماندند، الله عزوجل در راستای تخفیف و دشواری آوردن مثل قرآن، به آنان تخفیف داده و فرمودند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۗ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ ۗ﴾ [هود: ۱۳] «بلکه (مشرکان پا از درخواست گنج رایگان و نزول فرشتگان بالاتر می‌گذارند و) می‌گویند: (محمد خودش قرآن را تألیف کرده است و) آنرا به دروغ به خدا نسبت می‌دهد! بگو: (اگر این قرآن را انسانی چون من نوشته است) شما (هم) ده سوره دروغین همانند آنرا (بنویسید و برای ما) بیاورید».

و چون از این مقدار هم عاجز ماندند، الله عزوجل این تحدی و مبارزه طلبی را تا

آخرین حد آن تخفیف دادند و این اوج اعجاز قرآن می باشد و فرمودند: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا ﴿۲۴﴾ [البقرة: ۲۳-۲۴] «اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم، دچار شک و دودلی هستید، سوره ای همانند آن را بسازید (و ارائه دهید) و گواهان خود را بجز الله (که بر صدق قرآن گواهی می دهد) فرا خوانید (تا بر صدق چیزی که آورده اید و همسان قرآنش می دانید، شهادت دهند) اگر راستگو و درستکارید. و اگر نتوانستید که چنین کنید و هرگز نخواهید توانست».

بسیار عجیب است که مشرکانی که در مکه از راه الله عزوجل باز می داشتند و با رسولش دشمنی و عناد می ورزیدند و هیچ راهی را برای بازداشتن فرستاده اش از دعوت به سوی الله رها نمی کردند، از قرآن می ترسیدند و به سبب هیبت و جلال و زیبایی آن، نیز از شنیدن آن هراس داشتند و برخی به برخی دیگر می گفتند: ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ ﴿۲۶﴾﴾ [فصلت: ۲۶] «گوش به این قرآن فرا ندهید و در (هنگام تلاوت) آن یاوه سرائی و جار و جنجال کنید (تا مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه درباره مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید».

بدین معنا که در واقع به یکدیگر می گفتند: اوضاع را مشوش و در هم آمیخته کرده و نگذارید که صدا و ندای قرآن به گوش ها برسد. و هیاهو و سر و صدا کنید و ساکت نمانید، چرا که آن، قلوب را دگرگون کرده و عقل ها را اسیر می کند و هرکس که آن را گوش کند به سوی آن سرازیر می شود. و اگر ندای قرآن به گوش ها برسد، جلال و عظمت قرآن، عناد کبر در قلوب را از هم می پاشد.

امام عبدالرحمن بن ناصر السعدی در مورد این آیه تفسیر زیبایی برای ما ذکر کرده و می گوید: ^۱ «الله متعال از روی گردانی کافران از قرآن و توصیه یکدیگر به روی برتافتن از

آن خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ﴾ و کافران گفتند: با گوش ندادن به قرآن از آن روی بگردانید و از توجه و گوش دادن به آن و از کسی که آنرا آورده به شدت پرهیز کنید و اگر به طور اتفاقی آنرا شنیدید یا اینکه دعوت به سوی احکام آنرا شنیدید، با آن مخالفت کنید ﴿وَالْعَوَا فِيهِ﴾ و سخن بی‌فایده در اثنای شنیدن آن بگویید، بلکه سخن مضر و زیان‌آور بگویید و به هیچ‌کس اجازه ندهید که برای شما قرآن بخواند یا مفاهیم آنرا بیان نماید. و این زبان حالش بود. و نیز با زبان قال در مورد روی‌گردانی از قرآن چنین می‌گفتند: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ شاید اگر چنین کنید، پیروز شوید. و این گواهی و شهادتی از جانب دشمنان است و واضح‌ترین حق و حقایق همان است که دشمنان به آن گواهی دهند، پس دشمنان گواهی دادند که تنها راه پیروزی شما بر کسی که حق را آورده است، این است که از او روی برتابید و یکدیگر را به این سفارش کنید. مفهوم سخن‌شان این است که اگر آن‌ها در هنگام تلاوت قرآن یا وه‌سرایبی نکنند و جار و جنجال به راه نیندازند و بلکه به آن گوش فرا دهند، پیروز نخواهند شد؛ چون حق همواره چیره و پیروز است و مغلوب نمی‌گردد، این چیزی است که اهل حق و دشمنان حق آنرا می‌دانند.

در سال پنجم بعثت،^۱ درحالی‌که جمع بزرگی از قریش از جمله بزرگان و سران آن‌ها در حرم جمع بودند، رسول الله ﷺ به سوی حرم خارج شدند. رسول الله ﷺ شروع به تلاوت سوره‌ی نجم در میان آن‌ها کردند. آنگاه که رسول الله ﷺ این سوره را تلاوت می‌کردند آواز و ندای قرآن در گوش‌ها طنین افکند و آن‌ها کلامی زیبا و دلکش شنیدند، کلامی که هیچ سخنی به محتوا و زیبایی آن نشنیده بودند. لذا از خود بی‌خود گشته و به رسول الله ﷺ خیره شدند. همه به سوره‌ی نجم گوش فرا داده و در این میان هیچ چیز به ذهن‌شان نمی‌رسید، تا اینکه رسول الله ﷺ به آیات تکان دهنده‌ای رسید که قلب انسان را

۱- كما قال أهل السير؛ كما في الفتح (۷/۲۲۷) باب الهجرة إلى الحبشة (۸/۴۸۱).

از جا می‌کند و در پایان این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَأَعْبُدُوا﴾ [النجم: ۶۲] «الله عزوجل را سجده کنید و فقط او را عبادت نمایید.» سپس رسول الله ﷺ سجده کردند و قریش هم، همگی سجده کردند.

امام بخاری در صحیح‌شان از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که فرمود: رسول الله ﷺ با خواندن سوره‌ی نجم سجده کردند و با ایشان مسلمانان و مشرکان و جن‌ها و انسان‌هایی (که در آن جا حاضر بودند) سجده کردند.^۱

در حقیقت هیبت و عظمت حق و حقیقت، عناد و سرکشی را در وجود مستکبران در هم کوید؛ لذا همگی آنان بی‌اختیار به سجده افتادند.^۲

علاوه بر این معجزه‌ی جاویدان، معجزات دیگری می‌باشد که الله عزوجل با آنها پیامبرش را تایید کرده و این معجزات به صدق نبوت رسول الله ﷺ گواهی می‌دهند و انسان را به سوی ایمان و تصدیق او می‌کشاند و البته این برای کسی است که انصاف در قلبش نمرده باشد و عقلش بدین سبب کور نشده باشد.

این معجزات بسیار می‌باشند و من در صدد سخن از آنها نیستم، لیکن اشارات سریعی بر برخی از آنها می‌کنم و هرآنکه می‌خواهد به تفصیل در مورد آنها بداند، بایستی به مراجع صحیح در این مورد مراجعه کند.^۳

از جمله معجزات رسول الله ﷺ عبارت است از: دو نیمه شدن ماه (شق القمر)،

۱- أخرجه البخاري، كتاب سجود القرآن، باب سجود المسلمين مع المشركين والمشرك نجس ليس له وضوء (۱۰۷۱).

۲- الرحيق المختوم للمباركفوري ص (۱۱۰) باب الهجرة الأولى إلى الحبشة ط دارالوفاء.

۳- علامه ابن کثیر کتابی را تحت عنوان «معجزات النبی ﷺ» نگاشته است که مکتبه التوفیقیه، آنرا منتشر کرده است و نیز در این مورد کتابی تحت عنوان «معجزات الرسول» نگاشته‌ی دکتر مصطفی مراد، نشر دارالفجر، نیز منتشر شده است که در آن هزار معجزه از معجزات رسول الله ﷺ را شمرده است. (مترجم)

گریهی تکه چوب از فراق رسول الله ﷺ و افزایش غذا بر اثر دعای رسول الله ﷺ و اسراء و معراج و بسیاری دیگر از معجزات.

بنابراین زمانی که مانعی نقلی و عقلی بر صدق و رسالت محمد ﷺ نباشد، بر همه کسانی که رسالت و دعوت رسول الله ﷺ به آنها رسیده، واجب است که بدو ایمان آورده و از او اطاعت کنند و نیز از اوامرش فرمانبرداری و از آنچه از آن نهی کرده است، دست بکشند؛ و نیز در حدودی که تعیین کرده توقف کنند. و این شرط ایمان و حد و حدود و مرز اسلام می باشد.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

مبحث دوم:

تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه خبر داده است.

از مقتضیات این شهادت بزرگ «محمد رسول الله» آن است که: رسول الله ﷺ را در اخباری که از جانب الله عزوجل نسبت به گذشته یا حال و آینده خبر می‌دهد، که اخباری غیبی است، تصدیق کنیم. چرا که رسول الله ﷺ ابلاغ کننده‌ای از جانب الله متعال می‌باشد. و در آنچه متعلق به مسائل دین است، چیزی از جانب خود نمی‌گوید و بر او جز ابلاغ رسالت نیست. بدین ترتیب، جز به آنچه الله عزوجل بدان امر کرده، امر نمی‌کند و جز از آنچه الله عزوجل از آن نهی کرده، نهی نمی‌کند؛ و بر این اساس است که اطاعت از او، اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از او، نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد و نیز تکذیب رسول الله، تکذیب و دروغ انگاشتن اخبار الله عزوجل و از جمله اینکه محمد ﷺ فرستاده‌ی الله عزوجل است، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾ مَن يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾ [النساء: ۷۹-۸۰] «ما شما را به عنوان پیامبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیامبر اطاعت کند، درحقیقت از الله اطاعت کرده است (چرا که پیامبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که الله بدان دستور داده باشد و جز از چیزی نهی نمی‌کند که الله از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و باک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان فرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس)».

و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ [الشوری: ۴۸] «اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی‌گردان شدند (باک مدار و غمگین مباش)

چرا که ما تو را به عنوان مراقب و مواظب (کردار و رفتار) ایشان نفرستاده‌ایم. بر تو پیام باشد و بس». و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۳] «تو تنها بیم دهنده‌ای و بس».

و از جمله آیات با عظمتی که این معانی را واضح کرده و آن‌ها را مقرر داشته و موجب رسوخ آن‌ها در قلوب می‌شود، آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَاللَّجِيمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴﴾ [النجم: ۱-۴] «سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند! یار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است و راه خطا نیوئیده است و به کژراهه نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی الله بدو) وحی و پیام می‌گردد».

الله عزوجل در این آیه به ستاره در زمانی که در افق، در آخر شب، هنگامیکه شب پشت کرده و روز روی می‌آورد، سوگند یاد کرده است، چرا که در آن آیات و نشانه‌های بزرگی می‌باشد و این مساله موجب سوگند خوردن بدان شده است و برای خالق سوگند یاد کردن به هریک از مخلوقاتش که می‌خواهد، می‌باشد ولی برای مخلوق جز سوگند خوردن به خالق جایز نمی‌باشد.

آنچه در این آیه بدان سوگند یاد شده، شهادت و گواهی‌ای برای رسول الله ﷺ می‌باشد به اینکه ایشان وظیفه‌شناس و هدایتگر و تابع حق بوده و گمراه نیست، یعنی جاهلی که در غیر راه مستقیم و بدون علم حرکت کند، نیست و نیز «الغاوی» نیست یعنی عالم به حق و حقیقتی که عمداً از آن روی‌گرداند، نیست. بدین ترتیب الله عزوجل فرستاده و شریعتش را از مشابَهت با گمراهانی همچون نصاری و روش‌های یهود و از علم بر چیزی و کتمان آن و عمل خلاف آن منزّه گردانیده است؛ بلکه رسول الله ﷺ و شریعتی که الله عزوجل آن‌را با او فرستاده است، در نهایت مستقیم بودن و میانه‌روی و راستی و درستی می‌باشد؛ و بر این اساس است که الله عزوجل فرمودند: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

الْهَوَىٰ ﴿ یعنی هیچ سخنی را از روی هوی و هوس و یا غرض و هدفی نمی گوید: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ یعنی فقط آنچه را که بدو امر شده است، می گوید و آنرا کاملا و بدون کمی و زیادی به مردم ابلاغ می کند. بنابراین الله عزوجل اعلان فرموده است که پیامبر ﷺ از اینکه در دانش و هدف خود گمراه باشد، منزّه است. و این مستلزم آن است که پیامبر ﷺ در علم خود راهیافته و هادی و دارای هدفی نیکو و خیرخواه خلق باشد. برعکس آنچه اهل گمراهی بر آن هستند که دانش آن‌ها فاسد و قصد و هدفشان باطل است.^۱

و رسول الله ﷺ برای ما بیان فرمودند که ایشان صادق و امین می باشند و رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت فرمودند تا اینکه مرگ به سراغشان آمد. از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که می گوید: هر آنچه از رسول الله ﷺ می شنیدم، می نوشتم تا آن‌ها را حفظ کنم که قریش مرا از این عمل نهی کردند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله ﷺ می شنوی می نویسی، درحالی که ایشان نیز بشنند و (همچون هر بشری) در حال خشم و رضا نیز سخن می گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول الله ﷺ در میان گذاشتم. ایشان فرمودند: «اَكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ». «بنویس، چرا که سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست از آن جز حق بیرون نمی آید».^۲

۱- تفسیرابن کثیر، سوره النجم، وتفسیر السعدی عند هذه الآية.

۲- أخرجه أحمد (۱۶۲/۲) وابن أبي شيبة في المصنف (۳۱۳/۵) وأبو داود، كتاب العلم، باب في كتابة العلم (۳۶۴۲) والدارمي (۴۸۴) والحاكم (۱/۱۰۵، ۱۰۶) وصححه والرامهرمزي في المحدث الفاصل (۳۶۶) والمزي في تهذيب الكمال (۳۸/۳۱) والخطيب في الجامع لأخلاق الراوي (۳۶/۲) وابن عبد البر في جامع بيان العلم (۲۹۲) وابن عساكر في تاريخه (۳۱/۲۶۰) وصححه العلامة الألباني - رحمه الله - في الصحيحة (۱۵۳۲) وصحيح الجامع (۱۱۹۶).

و در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا» «جز حق چیزی نمی گویم». برخی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله، برآستی که گاهی با ما مزاح و شوخی می کنید؟ فرمودند: «إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا». «همانا من جز حق چیزی نمی گویم»^۱.

و کافی است که در این باب، این آیات را بخوانیم که قلب در برابر آن‌ها خشوع و خضوع کرده و به سبب آن پریشان و مضطرب می گردد. الله عزوجل در حق فرستاده و حبیب و خلیش محمد صلی الله علیه و آله می فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الحاقة: ۴۴-۴۷] «اگر پیامبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می بست، با دست راست او را می گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می کردیم و کسی از شما نمی توانست مانع (این کار ما درباره) او شود (و مرگ را از او باز دارد)».

حافظ ابن کثیر در مورد این آیات می گوید: «الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا﴾ یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله آنطور که مشرکان گمان می کنند بر ما دروغ بسته و در رسالتش زیاد و کم می کرد، یا اینکه چیزی از جانب خود گفته و به ما نسبت می داد، در صورتی که اینچنین نیست، قطعاً به سرعت با عقوبت ما روبرو می شد و بر این اساس است که الله عزوجل فرمود: ﴿لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾ گفته شده معنای آن این است که با دست راست از او انتقام می گرفتیم. چرا که در آن گرفتن شدیدتر می باشد. و نیز گفته

۱- أخرجه أحمد (۲/ ۳۴۰، ۳۶۰) والبخاري في الأدب المفرد (۲۶۵)، والترمذي كتاب البر والصلة باب ما جاء في المزاج (۱۹۹۰) وفي الشائل (۲۳۲) وقال: «هذا حديث حسن صحيح» وأبو الفضل المقرئ في أحاديث في ذم الكلام (۴/ ۱۶۷) والبيهقي في الكبرى (۱۰/ ۲۴۸) والطبراني في الأوسط (۶/ ۸۷۰) وابن عساكر في تاريخه (۴/ ۳۵) وصححه العلامة الألباني في صحيح الجامع (۲۴۹۴) والصحيح (۱۷۲۶) وقال الذهبي في تاريخ الإسلام (۱/ ۱۳۴): وهو صحيح.

شده که دست راست او را می‌گرفتیم.

﴿ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ ابن عباس رضی الله عنهما^۱ می‌گوید: «وتین» آن رگی است که قلب بدان آویخته است. و آن رگی است که متصل به قلب می‌باشد و هرگاه قطع شود، انسان می‌میرد. [شاهرگ یا سرخرگ دل که خون از آن به تمام رگ‌ها روان می‌باشد].

و اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَكِيمٌ﴾ یعنی زمانیکه اراده‌ی چیزی را در مورد او داشته باشیم، هیچیک از شما قادر نیست تا در بین ما و او مانع شود؛ و معنی این سخن آن است که بلکه او صادق و هدایتگر و وظیفه شناس می‌باشد چرا که الله عزوجل برای ایشان آنچه را که از جانب حق جل جلاله ابلاغ می‌کردند، مقرر فرموده و نیز او را با معجزات روشن و دلایل قطعی تایید کردند.^۲

آری چیزی نیست که رسول الله ﷺ بدان خبر داده باشد مگر اینکه همانطور که بدان خبر دادند، محقق شده است. و تاریخ بشریت بر این مساله شاهد و گواه می‌باشد. بلکه به صداقت و راستی رسول الله ﷺ دشمن قبل از دوست و کافر قبل از مسلمان شهادت داده است. بلکه قبل از بعثت، او را لقب «الصادق الامین» داده بودند و چه شهادتی از این بهتر و محکم‌تر؟

و ترمذی در سنن و ابن ابی حاتم در تفسیرش و حاکم در مستدرک و دارقطنی در علل و دیگران^۳ از علی روایت کرده‌اند که ابوجهل به رسول الله ﷺ گفت: ما تو را

۱- أخرجه وكيع بن جراح في الزهد (۵۹) والطبري في تفسيره (۳۴۶۹۰-۳۴۶۹۳) والحاكم (۲/ ۵۴۴) وعلقه البخاري في صحيحه بصيغة الجزم في كتاب التفسير، تفسير الحاقه. وهو عند ابن أبي حاتم موصولا - كما في تعليق التعليق (۳/ ۶۰) وقال الحافظ في الفتح (۸/ ۶۶۴): وإسناده قوي.

۲- انظر: تفسير ابن كثير (۴/ ۴۱۸).

۳- أخرجه الترمذي في السنن، كتاب القرآن، باب ومن سورة الأنعام (۳۰۶۴) وابن أبي حاتم في تفسيره (لسورة الأنعام، ۳۳) والحاكم في مستدرک (۲/ ۳۱۵) والدارقطنی في علله (۴/ ۱۴۳) والقاضي عياض في الشفاء (۱/ ۱۴۹) من حديث علي رضي الله عنه مرفوعاً وأخرجه الطبري في تفسيره (۱۳۲۳۱)،

تکذیب نمی‌کنیم، بلکه آنچه را که با آن آمدی (آنرا آوردی) تکذیب می‌کنیم که الله متعال این آیه را نازل فرمودند: ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳] «(ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات الله را انکار می‌نمایند».

نبوت رسول الله ﷺ در برابر امتحانات بسیاری قرار گرفت و هر بار صدق رسول الله ﷺ در هر آنچه از جانب پروردگارش بدان خبر دادند، روشن گردید؛ از جمله‌ی این امتحاناتی که از دلایل روشن و واضح بر نبوت رسول الله ﷺ بود، مساله‌ی پیروز شدن روم بر فارس بود که داستان آن از این قرار است: زمانی که فارس که مشرک و بنده‌ی بت‌ها و بارگاه‌ها بودند، بر روم پیروز شدند درحالی که روم اهل کتاب و در فلسطین بودند، مشرکان در مکه خوشحال شدند و مسلمانان را به عاقبت رومیان تهدید کردند و بدین سبب مومنان ناراحت شدند، که الله عزوجل این آیات را نازل فرمود: ﴿الْم ۱﴾
 غَلَبَتِ الرُّومُ ۱ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۲ فِي بَضْعِ سِنِينَ ۱ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدٍ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۳ بَنَصْرٍ ۱ لِلَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۴ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعَدَّهُ ۵ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۶﴾ [الروم: ۱-۶]
 «الف. لام. میم. رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در نزدیکترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکست-

۱۳۲۳۲) والترمذي (عقب رقم: ۳۰۶۴) وابن أبي حاتم في تفسيره من حديث ناجيه بن كعب مرسلًا (فأسقط عليا من الإسناد).

قلت: وقد رجح المرسل غير واحد من الحفاظ، كالبخاري والترمذي والدارقطني وغيرهم، فراجع علل الدارقطني (۴/ ۱۴۳) وسنن الترمذي، وعلل الترمذي الكبير (۴۳۰)، وضعفه الشيخ الألباني في ضعيف الترمذي.

شان پیروز خواهند شد. در مدت چند سالی. همه چیز در دست الله و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند). ضعف و قدرت و شکست و پیروزی و غیره آزمون خداوندی است). در آن روز (که رومیان پیروز می‌گردند) مؤمنان شادمان می‌شوند. (آری! خوشحال می‌شوند) از یاری الله. الله هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد و او بس چیره (بر دشمنان خود) و بسیار مهربان (در حق دوستان خویش) است. این وعده‌ای است که الله داده است و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد و لیکن بیشتر مردم (که کافران و مشرکان و منافقانند، این را) نمی‌دانند».

و رسول الله ﷺ این آیات را تلاوت کردند و مومنان خوشحال و شادمان گشته و با این آیات کافران مورد تمسخر قرار گرفتند. و در این آیات، هرگز دلیلی مبنی بر این وجود ندارد که روم شکسته خورده شکست‌شان به پیروزی تبدیل می‌گردد، خصوصاً که نص قرآنی، مدتی را برای آن تعیین کرده است «فِي بَضْعِ سِنِينَ». و (البضع) میان ۳ تا ۹ سال می‌باشد. و بلکه خبر به صیغه‌ای وارد شده که تاویل نمی‌پذیرد. ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ و ۷ سال نگذشته بود که فرموده‌ی الله عزوجل تحقق یافت و مومنان خوشحال شده و صدق رسول الله ﷺ آشکار گشت.

و از دیگر دلایل صدق نبوت رسول الله ﷺ امور غیبی بسیاری می‌باشد که در عصر ایشان رخ نداده و بلکه همانطور که فرمودند و بدانها خبر دادند، پس از ایشان اتفاق افتاد. و بلکه برخی از آن‌ها در عصر ما مشهور گشت.

براستی چه کسی محمد ﷺ را از آن‌ها خبر داده، آن هم روزی که دستگاه‌ها و امکانات مختلف برای جستجوی علمی نبوده و نیز هواپیمایی نبوده و نیز ماه‌های مصنوعی که برای هدف‌های علمی بوسیله موشک‌های فضایی به فضا پرتاب شود، نبوده است؟

نمونه مثال‌هایی از اخباری که رسول الله ﷺ بدان خبر داده‌اند و در عصر ما کشف

شدند^۱:

۱- هیچکس گمان نمی‌کرد که اصل و اساس آسمان و ستارگان آن دود باشند. تا اینکه دستگاه‌های جستجوگر علمی ایجاد شد و به وسیله‌ی آن‌ها محققین بقایای آن دود را که پیوسته ستارگان از آن به وجود می‌آیند، مشاهده کردند. درحالی‌که الله عزوجل در ۱۴ قرن پیش به این مساله در قرآن اشاره کرده و فرمودند: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [فصلت: ۱۱] «سپس اراده آفرینش آسمان کرد، درحالی‌که دود (گونه، و به شکل سحابی‌ها در گستره فضای بی‌انتهای پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای)».

۲- اخیراً محققان کشف کرده‌اند که ماه در ابتدا مشتعل بوده است و سپس شعله‌ی آن خاموش گشته و نور و روشنایی آن محو گشته است و نوری که در شب از آن می‌تابد، در واقع انعکاسی از چراغی دیگر که همان خورشید است، می‌باشد. الله عزوجل (به این مساله در قرآن اشاره کرده و) فرمودند: ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ [الإسراء: ۱۲] مفسران می‌گویند: ﴿آيَةَ اللَّيْلِ﴾ ماه و ﴿آيَةَ النَّهَارِ﴾ خورشید می‌باشد.^۲

۳- و هیچکس تصور نمی‌کرد که کوه‌ها همچون میخ در زمین فرو رفته‌اند، تا اینکه پژوهشگران کشف کردند که در زیر لایه‌ی سخت زمین، که ما در روی آن زندگی می‌کنیم، لایه‌ای نرم و لزج وجود دارد و هر کوهی ریشه‌ای دارد که در این لایه‌ی نرم و لزج حرکت می‌کند و بدین ترتیب لایه‌ی سخت زمین را که بر روی آن

۱- کتاب الإیمان، کتاب تعلیم الواجبات الدینیة، لمجموعة من العلماء (ص ۸۶) مؤسسة الرسالة.

۲- انظر: تفسیر الطبری (تفسیر الإسراء: ۱۲) ففیه جملة من الآثار فی ذلك.

زندگی می‌کنیم از لرزش در زیر پایمان به سبب نرمی که در زیر آن قرار دارد، حفظ می‌کند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالْحَبَالَ أَوْتَادًا ۝۷﴾ [النبا: ۷] «و آیا کوه‌ها را میخ‌هایی ننموده‌ایم؟»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾ [الأنبياء: ۳۱] «ما در زمین کوه‌های استوار و ریشه‌داری پدید آورده‌ایم تا زمین انسان‌ها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند (و کوه‌ها از فشار گدازه‌ها و گازهای درونی و حرکات پوسته زمین و از وزش تند باده‌ها، تا حد زیادی جلوگیری کنند).»

۴- و محققان کشف کردند که در همهی گیاهان قانون زوجیت مذکر و مونث وجود دارد درحالی‌که قبل از آن کسی بدین مساله آگاهی نداشت. (درحالی‌که الله متعال بدین مساله در قرآن اشاره کرده) فرمودند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ۝۳۶﴾ [یس: ۳۶] «تسبیح و تقدیس خداوندی را سزااست که همه نرها و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آنچه از زمین می‌روید و از خود آنان و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند.»

۵- و پزشکان کشف کردند که عصب‌هایی که با سوختن توسط آتش یا شدت سرما به درد می‌آیند، فقط در پوست هستند، همانطور که باقی عصب‌های حس در پوست متمرکز می‌باشند. درحالی‌که قرآن بیان کرده که درد در اثر سوختن، در پوست می‌باشد. قرآنی که الله عزوجل آن را بر محمد نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝۵۶﴾ [النساء: ۵۶] «بی‌گمان کسانی که آیات و دلائل ما را انکار کرده و انبیاء ما را تکذیب نموده‌اند، بالاخره ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم. هر زمان که پوست‌های (بدن) آنان بریان و سوخته شود، پوست‌های دیگری به جای آن‌ها قرار می‌دهیم تا (چشش درد، مستمر باشد و) مزه عذاب را بچشند. خداوند، توانا (بر عذاب

منکران و کافران) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌دهد)».

۶- بشریت نمی‌دانست که در دریا غیر از موج سطحی، موج داخلی نیز می‌باشد. و نیز احدی نمی‌دانست که موج با سطح مائل آن، نوری را که از بالا بر آن نفوذ می‌کند، متشتت و پراکنده کرده و بدین سبب موجب تاریکی در دریا می‌گردد، همانطور که ابرها عمل می‌کنند و مانع نفوذ برخی از پرتوهای نور به زمین می‌شوند؛ لیکن همه‌ی این اسرار را الله عزوجل در یک آیه ذکر کرده و می‌فرماید:

﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَعْشَشُهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿۴۰﴾﴾ [النور: ۴۰] «یا (اعمال آنان) بسان تاریکی‌هایی در دریای ژرف مواجی است که امواج عظیمی آنرا فرا گرفته باشد و بر فراز آن امواج عظیم، امواج عظیم دیگری قرار گرفته باشد (و موج‌های کوه پیکر بر یکدیگر دوند و به بالای همدیگر روند) و بر فراز امواج (خوفناک دریا) ابرهای تیره خیمه زده باشند. تاریکی‌ها یکی بر فراز دیگری جای گرفته (و آن چنان ظلمتی و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا) هرگاه دست خود را به در آورد (و بدان بنگرد، به سبب تاریکی وحشتزای بیرون و هراس دل از جای کنده درون) ممکن نیست که آنرا ببیند. (آری! نور حقیقی در زندگی انسان‌ها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تاریک و ظلمانی است. نور ایمان هم تنها از سوی الله عطاء می‌گردد) و کسی که الله نوری بهره او نکرده باشد، او نوری ندارد (تا وی را به راه راست رهنمود کند و بر راستای راه بدارد)».

این اسرار و دیگر اسراری که در اعماق آسمان‌ها، آب‌ها و درون زمین و در چهارپایان و گیاهان و در ترکیب انسان می‌باشند، انسان آن‌ها را جز در این زمان نشناخته است. آنهم پس از ساختن دقیق‌ترین دستگاه‌ها که امکان شناخت این اسرار را فراهم می‌کند. براستی چه کسی این اسرار را در ۱۴۰۰ سال پیش برای محمد ﷺ روشن ساخت؟ آری چه

کسی به محمد ﷺ این اسرار را تعلیم داده و او را از این اسرار و رموز آگاه ساخته تا آنها را برای مردم نقل کند؟ براستی که او الله علیم و خبیر است، چرا که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست.

و از جمله‌ی این امور غیبی که رسول الله ﷺ در مورد آن سخن گفته‌اند و در عصر ایشان اتفاق نیفتاده است، معجزات زیر می‌باشد:

۱- امام بخاری در صحیح‌شان از عدی بن حاتم ﷺ روایت کرده که می‌گوید: درحالی‌که نزد رسول الله ﷺ بودم، ناگاه مردی آمد که از فقر و تنگدستی شکایت کرد و سپس مردی دیگر آمده و از راهزنی و ناامنی راه شکایت کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا عَدِيُّ، هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ؟» «ای عدی، آیا شهر حیره را دیده‌ای؟» گفتم: آن‌را ندیده‌ام، ولی اسمش را شنیده‌ام. رسول الله ﷺ فرمودند: «فَإِنْ طَلَّتْ بِكَ حَيَاةً، لَتَرَيْنَ الظُّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ». «اگر عمرت طولانی باشد خواهی دید که زنی هودج نشین از حیره سفر می‌کند (تا آنکه به مکه می‌رسد) و کعبه را طواف می‌کند و به جز از الله عزوجل از کسی ترسی ندارد». عدی ﷺ می‌گوید: با خود گفتم: پس راهزنان قبیله‌ی طیئ که آتش فتنه و فساد را در شهرها برافروخته‌اند، کجا خواهند رفت؟ (سپس رسول الله ﷺ فرمودند:) «وَلَئِنْ طَلَّتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى». «و اگر عمرت طولانی گردد، (خواهی دید که) گنج‌های کسری فتح خواهند شد»، گفتم: کسری بن هرمز؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «كِسْرَى بِنُ هُرْمُزٍ، وَلَئِنْ طَلَّتْ بِكَ حَيَاةً، لَتَرَيْنَ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَلْقَيْنَ اللَّهَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يَتَرَجَّمُ لَهُ، فَلَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأَفْضَلَ عَلَيْكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ». «بله) کسری بن هرمز؛ و اگر عمرت طولانی گردد می‌بینی

که مردی با مشتی پر از طلا و نقره کسی را می‌جوید که از وی بپذیرد، لیکن کسی را نمی‌یابد که از وی بپذیرد. و هریک از شما الله عزوجل را ملاقات می‌کند، در آن روز که او را ملاقات می‌کند میان او و الله عزوجل ترجمانی نیست که سخنان الله متعال را ترجمه کند. همانا الله عزوجل به او می‌گوید: آیا به سوی تو پیامبری نفرستاده بودم که (احکام را) به تو برساند؟ وی می‌گوید: آری (فرستاده بودی). الله عزوجل می‌فرماید: آیا به تو مال و فرزند و افزونی نداده بودم؟ می‌گوید: آری داده بودی. وی به سوی راست می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند و به سوی چپ می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند. عدی رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». «خود را از آتش دوزخ حفظ کنید هرچند با (صدقه‌ی) نصف خرمايي باشد و اگر کسی آن‌را هم نیافت، پس با زبان خوش و سخنان نیکو خود را از آتش دور کند». عدی رضی الله عنه می‌گوید: سپس دیدم که زن هودج نشین از حیره سفر می‌کند و کعبه را طواف می‌نماید و به جز از الله عزوجل از کسی ترس ندارد و من در زمره‌ی کسانی بودم که گنج‌های کسری بن هرمز را گشودند و اگر عمر شما طولانی گردد قطعا مصداق سخن ابوالقاسم رضی الله عنه را خواهید دید که کسی با مشتی از طلا خارج می‌گردد.^۱

۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «سَتَكُونُ فِتْنٌ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَمَنْ يُشْرِفْ لَهَا تَسْتَشْرِفُهُ، وَمَنْ وَجَدَ مَلْجَأً أَوْ مَعَادًا فَلْيَعُدْ بِهِ»^۲. «بزودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن‌ها آنکه نشسته از آنکه ایستاده، بهتر است و آنکه ایستاده

۱- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۳۵۹۵).

۲- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۳۶۰۱، ۷۰۸۱، ۷۰۸۲).

از آنکه راه می‌رود بهتر است و کسی که راه می‌رود، از کسی که می‌دود بهتر است. (هرکس دخالت کمتری در فتنه‌ها داشته باشد بهتر است) و هرکس که به سراغ فتنه‌ها برود، او را هلاک خواهد کرد. لذا هرکس پناهگاهی یافت، بایستی که به آن پناه ببرد».

۳- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ!». «هرگاه کسری هلاک شد، پس از او کسری دیگر نمی‌باشد و هرگاه قیصر هلاک شد قیصری پس از او نمی‌باشد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست حتما حتما گنج‌های آن‌ها را در راه الله عزوجل انفاق خواهی کرد».

۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا، قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَخْرُجْنَ مِنْهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لِيُوجِدُ مِنَ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا!». «دو گروه از اهل دوزخ هستند که من آن‌ها را در جامعه و زمان خود ندیده‌ام. گروه نخست، گروهی هستند که شلاق‌هایی همچون دم گاو به دست دارند و با آن مردم را می‌زنند و گروه دوم زنانی هستند که لباس به تن دارند اما برهنه‌اند. به دیگران تمایل دارند و دیگران را به سوی خود متمایل می‌کنند، موهای سرهای‌شان همچون کوهان شتر است، این زن‌ها به بهشت نمی‌روند و بوی آن‌را احساس نخواهند کرد، درحالی‌که بوی بهشت از فاصله‌هایی چنین و چنان به مشام می‌رسد».

همه‌ی این اخبار و بسیاری دیگر از اخباری که ذکر شده، از معجزات جاویدان رسول

۱- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۳۶۱۸).

۲- أخرجه مسلم، كتاب اللباس والزينة، باب النساء الكاسيات العاريات المائلات المميلات (۲۱۲۸).

الله ﷻ می‌باشد. و رسول الله ﷺ به چیزی از جانب پروردگارشان جل جلاله، خبر ندادند مگر اینکه به مثل آنچه از آن خبر داده‌اند، اتفاق افتاده است چرا که او صادق المصدق است که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید.

با این همه، گروه خبیثی از قدیم بوده که ادعای عقلانیت کرده و عقل را بر نقل صحیح از رسول الله ﷺ مقدم داشته‌اند. بگونه‌ای که آنچه عقل‌های‌شان قبول کند، آنرا تصدیق کرده و آنچه را که عقل‌شان انکار کند، آنرا رد می‌کنند و عقل را میزان و حاکم قرار داده‌اند. بدین ترتیب اگر نقلی صحیح و خبری صادق، از صادق المصدق ﷺ وارد شده باشد و عقل‌های مریض این‌ها آنرا نفهمد و درک نکند، نقل را رد کرده و آنرا متهم می‌کنند و عقل را بزرگ پنداشته و آنرا مقدس می‌شمارند.

و این همان اصل فساد در عالم می‌باشد، چنان‌که امام ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «براستی معارضه‌ی بین عقل و نقل، اصل هر فسادی در عالم می‌باشد و از هر وجهی با دعوت پیامبران متضاد می‌باشد، چرا که پیامبران به سوی مقدم داشتن وحی بر آراء و معقولات دعوت می‌دهند، درحالی‌که طرف مقابل آن‌ها، در تضاد با این دعوت به سوی مقدم داشتن آراء و معقولات بر وحی دعوت می‌دهند، بگونه‌ای که اتباع و پیروان پیامبران، وحی را بر رأی و معقولات مقدم می‌دارند و اتباع و پیروان ابلیس یا نمایندگان وی، عقل را بر نقل مقدم می‌کنند»^۱.

امام شهرستانی در کتابش ملل و نحل می‌گوید: «بدان که اولین شبهه‌ای که در خلقت واقع شد، شبهه‌ی ابلیس بود و مصدر آن استبداد در رای در مقابل نص و اختیار کردن هوی و هوس در معارضه با امر و تکبر ورزیدن به ماده‌ای که از آن خلق شده بود (آتش) در برابر ماده‌ای که آدم علیه‌السلام از آن خلق شده (گل) بود؛ و از این شبهه، شبهات دیگر منشعب گردید»^۲.

۱- مختصر الصواعق المرسله (۱/۲۹۳) للموصلي.

۲- الملل والنحل للشهرستاني (۱/۹-۱۰).

آنچه موجب اندوه قلب می‌شود آن است که این عقلانیون، با هاله‌ای از تبلیغات خبیثی احاطه شده‌اند که موجب اضافه شدن القاب و اوصافی بزرگ به آن‌ها شده است، همچون آزاد اندیشان، مجددان، اندیشمندان و روشنفکران و... و همه‌ی این‌ها بدان سبب است تا مردم را به سوی خود جذب کنند.

ما نیز قدر و ارزش عقل را انکار نمی‌کنیم یا اینکه جایگاه آن‌را هدر نمی‌دانیم، هرگز، بلکه براستی اسلام عقل را گرامی داشته و به رشد و تزکیه‌ی آن تشویق کرده است؛ بلکه عقل در معرفت و شناخت علوم و کمال و صلاح اعمال شرط می‌باشد و با عقل است که علم و عمل کامل می‌گردد^۱. لیکن بدین شرط که عقل، قدر و منزلت و حد و حدودش را بشناسد و از آن تجاوز و تعدی نکند و با تمام وجود، تسلیم الله عزوجل، پروردگار جهانیان باشد.

الله عزوجل از امام مالک بن انس رحمه الله راضی باشد آنجا که فرمود: «هر زمان مردی مجادله کننده‌تر از مردی دیگر نزد ما آمد، قصد آن داشت تا آنچه را که جبرئیل با آن به سوی رسول الله ﷺ آمده، به خاطر جدل آن‌ها ترک کنیم.»

بنابراین بر ما واجب است که خبر رسول الله ﷺ - به شرط اینکه صحیح و بر طبق قواعد علمای حدیث باشد - را به عقل‌ها و آراء و فهم و تحلیل‌مان مقدم کنیم. و نیز از حکم و کلامش اطاعت کنیم و از او در هر آنچه با آن آمده است، تبعیت و پیروی کنیم. چه عقل‌مان آن‌را درک کند یا درک نکند. تفاوت میان سلف صالح و اهل بدعت و هوی و هوس آن است که سلف صالح اصل را در دین، اتباع و تسلیم و رضایت بدان قرار دادند و معقولات را تابع منقولات قرار داده‌اند. اما اهل هوی و هوس و بدعت، اساس دین‌شان را بر معقولات قرار داده و منقول را تابع معقول قرار داده‌اند. الله عزوجل رحمت کند کسی را که گفت: اسلام همچون پلی است که جز با تسلیم از آن عبور نمی‌شود. زییاست که این مبحث مهم را با این کلمات زیبا، به پایان برسانیم.

علم العليم و عقل العاقل اختلفا من ذا الذي فيها قد احرز الشرفا
 فالعلم قال: أنا احرزت غايته و العقل قال: أنا الرحمن بى عرفا
 فافصح العلم إفصاحاً وقال له: باينا الله في قرآنه اتصفنا
 فأيقن العقل إن العلم سيده فقبل العقل رأس العلم وانصرفا
 «علم عالم و عقل عاقل با يكديگر اختلاف کردند، که کدام یک از آنها، شرف و بزرگی را حاصل کرده است بگونه‌ای که علم گفت: من نهایت و غایت آن را به دست آورده‌ام. و عقل گفت: با من است که الله عزوجل شناخته می‌شود. علم با فصاحت تمام به عقل گفت: الله عزوجل کدامیک از ما را در قرآنش بدان توصیف کرده است. پس عقل یقین کرد که علم سید و آقای آن است و سر علم را بوسید و بازگشت.»

و الله عزوجل رحمت کند امام ابن قیم رحمه الله را که می‌گوید:^۱

لا يستقل العقل دون هداية بالوحي تاصيلا ولا تفصيلا
 كالطرف دون النور ليس بمدرك حتى يراه بكرة واصيلا
 فإذا النبوة لم ينلك ضياؤها فالعقل لا يهديك قط سبيلا
 نور النبوة مثل نور الشمس للعين البصيرة فاتخذه دليلا
 طرق الهدى مسدودة إلا على من أم هذا الوحي والتنزيلا
 فإذا عدلت عن الطريق تعمدا فاعلم بأنك ما أردت وصولا
 يا طالب ادرك الهدى بالعقل دون النقل فلن تلقى لذاك دليلا

«عقل بدون هدایت وحی، نه در جزئیات و نه در کلیات مستقل نیست، مانند چشم که بدون نور، بیننده‌ی صبحگاه و شامگاه نیست. وقتی که نبوت روشنایی‌اش را به تو ندهد،

۱- الصواعق المرسله (۳/ ۹۷۸، ۹۸۱) للعلامة الإمام ابن القيم طيب الله ثراه ص ۳۰۶-۳۰۷.

پس عقل تو هرگز تو را به راهی رهنمون نخواهد کرد.^۱ راه‌های هدایت محدود است مگر برای کسی که قصد وحی و قرآن را داشته باشد. وقتی که از روی عمد از راه راست منحرف شدی، بدان هرگز اراده‌ی وصول به مقصود را نداری. ای کسی که به دنبال درک هدایت با عقل، بدون نقل هستی، هرگز برای این عملت دلیلی نخواهی داشت.»

۱- نور نبوت مثل نور خورشید است که برای چشم موجب بصیرت و بینایی می‌شود، پس آنرا به عنوان دلیل و برهان اتخاذ کن.

مبحث سوم:

اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه امر فرموده و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و بازداشتنه است

در واقع این دو اصل بزرگ محکی حقیقی برای ایمان به رسول الله ﷺ می‌باشند. و هر دو اصل را عمدا مقرون به یکدیگر ذکر کردیم تا اینکه بررسی آن با وضوح بیشتر و فایده‌ی کامل‌تر و پرتمرتری انجام شود و آنرا از روی ادب بر اساس کلام الله عزوجل که مشتمل بر هر دو اصل با هم می‌باشد، ذکر کردیم. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] «چیزهایی را که پیامبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشتنه است، دست بکشید.» از الله بترسید که الله عقوبت سختی دارد.

اطاعت از رسول الله ﷺ اطاعت از الله عزوجل و معصیت و نافرمانی از رسول الله ﷺ معصیت و نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد. و محبت رسول الله ﷺ راهی است که موجب رسیدن به محبت الله عزوجل می‌شود؛ بلکه الله عزوجل از هیچکس عمل فرض و یا نفلی نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند مگر اینکه بر اساس اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ باشد. چرا که با بعثت رسول الله ﷺ هدایت از گمراهی و شرک از توحید و صدق از کذب و اخلاص از نفاق و یقین از شک و راه بهشت از راه جهنم، روشن گردید. بلکه هیچ خبری در دنیا و آخرت نبوده مگر اینکه رسول الله ﷺ امت را بر آن راهنمایی فرمودند و نیز هیچ شری در دنیا و آخرت نبوده مگر اینکه امت را از آن بر حذر داشتند و از آن نهی کردند و امتش را بر دلایل روشن و آشکار که شب آن همچون روز می‌باشد، ترک کردند که جز هلاک شده کسی از آن روی نمی‌گرداند. مومنانی که در ایمان‌شان به رسول الله ﷺ صادق بوده و نیز در محبت‌شان به رسول الله ﷺ صادق می‌باشند، اوامر او

را اطاعت کرده و از نهی او اجتناب می‌کنند. و در حدودی که معین کرده توقف می‌کنند و شعارشان در همه‌ی این‌ها «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» می‌باشد؛ شنیدنی بدون تردید و اطاعتی بدون انحراف و جدال.

اما منافقان والعیاذ بالله کسانی که ادعای ایمان کرده و تظاهر به اسلام می‌کنند و فقط با زبان‌شان می‌گویند: ما رسول الله ﷺ را بیشتر از اینکه خودمان را دوست داشته باشیم دوست داریم و بدان خوشحال بوده و آواز سرداده و رقصیده و پای‌کوبی کرده و بر زبان تکرار می‌کنند که به الله عزوجل و رسولش ﷺ ایمان آوردیم و از آن‌ها اطاعت می‌کنیم، با زبان این‌ها را می‌گویند و با رفتار و اعمال‌شان آن‌ها را تکذیب و انکار می‌کنند!!! آری با اعمال‌شان آنچه را که با زبان می‌گویند تکذیب می‌کنند. ﴿وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ چرا که مومنان صادق و محب و مطیع، اعمال‌شان، اقوال‌شان را تصدیق می‌کند. و علم‌شان مخالف با عمل‌شان نیست و نیز پنهان‌شان با ظاهرشان مخالف نمی‌باشد، چرا که هرگاه ایمان صحیح در قلب ساکن شده و استقرار یابد، حتما در صاحبش انعکاس پیدا می‌کند و بدین ترتیب همراه اسلام هر جا که خانه گزیده، خانه می‌گزیند و به اوامر آن گوش داده و اطاعت می‌کند و نواهی آن‌را شنیده و از آن‌ها پرهیز و اجتناب می‌کند و به حدود آن توجه کرده و آن‌ها را برپا داشته و از آن‌ها تجاوز و تعدی نمی‌کند. و الله عزوجل حال این دو گروهی را که بسیار از یکدیگر دور می‌باشند، بیان نموده است؛ مومنانی که در محبت‌شان با الله و رسولش ﷺ صادق می‌باشند و منافقانی که در محبت‌شان با الله و رسولش ﷺ دروغگو و کاذب می‌باشند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أَوْلَيْتَ لَهُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَوْلَيْتَ لَهُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ

وَيَتَّقْهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰئِزُونَ ﴿٥٢﴾ [النور: ٤٧-٥٢] «(از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قرین شان نفرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌های شان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به الله و پیامبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) روی گردان می‌شوند و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی الله و پیامبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیامبر، برابر چیزی که الله نازل فرموده است) در میان‌شان داوری کند، بعضی از آنان (نفاق‌شان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی گردان می‌گردند. (زیرا که می‌دانند حق به جانب ایشان نیست و پیامبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید و حق را به صاحب حق می‌دهد). ولی اگر حق داشته باشند (چون می‌دانند داوری به نفع آنان خواهد بود) با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌های شان بیماری (کفر) است؟ یا (در حَقَانِیَّتِ قرآن) شک و تردید دارند؟ یا می‌ترسند الله و پیامبرش بر آنان ستم کنند؟ (بلی! ایشان دچار بیماری کفر و گرفتار شک بوده و از داوری پیامبر که برابر احکام الهی است، هراسناک می‌باشند. خوب می‌دانند که الله و رسول، ستمگر نبوده و حق کسی را حیف و میل نمی‌کنند) بلکه خودشان ستمگرند. مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیامبرش ﷺ فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کنند، سخن‌شان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند. و هرکس از الله و پیامبرش ﷺ پیروی کند و از الله بترسد و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد، این چنین کسانی (به رضایت و محبت الله و نعیم بهشت و خیر مطلق دست یافتگان و) به مقصود خود رسیدگانند».

بنابراین، کاملاً تسلیم شدن در برابر رسول الله ﷺ و اطاعت و فرمانبرداری از اوامرش و پذیرفتن خبرش با قبول و تصدیق آن بدون مخالفت با آن به وسیله‌ی خیالی باطل که آنرا معقول می‌نامند یا همراه کردن شک و تردید و شبهه با آن یا مقدم داشتن آراء

مردمان و افکار ساخته و پرداخته ذهن‌شان، واجب می‌باشد. پس واجب است که انسان فقط سنت رسول الله ﷺ را حکم و داور قرار دهد و فقط سر تسلیم و فرمانبرداری بی‌چون و چرا برای اوامر و دستورات رسول الله ﷺ فرود آورد. همانطور که الله عزوجل را در عبادت و خضوع و ذل و انابت و توکل، یگانه و بی‌همتا قرار می‌دهد.

و این، دو توحیدی می‌باشند که جز با آن‌ها نجاتی برای بندگان از عذاب الله عزوجل نمی‌باشد. توحید کسی که رسول را فرستاده و توحید متابعت و پیروی از رسول و فرستاده؛ و بدین ترتیب انسان مومن حکم و داوری را نزد غیر رسول الله ﷺ نبرده و به حکم غیر او راضی نمی‌شود.^۱

قطعا الله عزوجل به اطاعت از فرستاده‌اش امر کرده و در مواضع بسیاری از قرآن کریم، بر نافرمانی از او، به عقوبت و مجازات شدیدی تهدید کرده است، از جمله اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله (با پیروی از قرآن) و از پیامبر (الله محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن‌را به الله (با عرضه به قرآن) و پیامبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن‌را بدانید. چرا که الله قرآن را نازل و پیامبر آن‌را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید».

در این آیات، الله عزوجل دستور می‌دهد تا از او و پیامبرش ﷺ اطاعت شود و اطاعت از الله عزوجل و پیامبرش ﷺ با انجام واجبات و مستحبات و پرهیز از منیّهات و منکرات صورت می‌پذیرد. و نیز به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و آن‌ها

۱- انظر: شرح العقيدة الطحاوية (۱/۲۲۸) ط. مؤسسة الرسالة.

کسانی اند که فرمانروایان بر مردم هستند، از قبیل امرا، حکام و مفتی‌ها، زیرا امور دینی و دنیوی مردم سامان نمی‌پذیرد مگر اینکه از این‌ها اطاعت شده و تسلیم فرمان آن‌ها گردند. تا از این طریق، از الله عزوجل اطاعت کرده باشند و پاداش الهی را بدست آورند، اما به شرطی که زمامداران و عهده‌دارن امور به نافرمانی الله عزوجل دستور ندهند، پس اگر به نافرمانی الله عزوجل دستور دهند، نباید از آن‌ها اطاعت شود.

در مبحث اطاعت از اولی الامر فعل «اطیعوا» حذف شده اما در هنگام بیان اطاعت از پیامبر ذکر شده است. این شاید بدین جهت است که پیامبر جز به اطاعت از الله عزوجل فرمان نمی‌دهد و هرکس از رسول الله ﷺ پیروی کند نیز از الله عزوجل پیروی کرده است و اما مسئولین و فرمانروایان، زمانی به فرمان بردن از آن‌ها دستور داده می‌شود که فرمان آن‌ها گناه نباشد. سپس الله عزوجل امر فرموده که تمام اختلافات خود را در زمینه اصول و فروع دین به الله عزوجل و پیامبرش ﷺ برگردانند. یعنی اختلاف را به قرآن و سنت پیامبر ﷺ برگردانند، زیرا کتاب الله عزوجل و سنت رسول الله ﷺ همه‌ی مسائل اختلافی را به صراحت یا به طور کلی یا به صورت اشاره و یا به صورت تذکر و یادآوری در قالب مفهوم و یا به طریق قیاس خاتمه می‌دهند. و چون اساس دین بر کتاب الله عزوجل و سنت رسول الله ﷺ می‌باشد و ایمان جز در سایه کتاب و سنت تحقق نمی‌پذیرد، بازگرداندن اختلاف به کتاب و سنت، شرط ایمان می‌باشد؛ بنابراین الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ «اگر شما به الله و روز قیامت ایمان دارید.» و این بر آن دلالت می‌کند که هرکس اختلاف را به کتاب و سنت برنگرداند، مومن حقیقی نیست. بلکه وی به طاغوت ایمان دارد.^۱ و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا

۱- تیسیر الکریم الرحمن للعلامة السعدي (ص ۱۴۸ ط. الرساله).

أَلْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿۹۲﴾ [المائدة: ۹۲] «از الله و از پیامبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان الله و پیامبر) خویشتن را بر حذر دارید. و اگر (از فرمان الله و پیامبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیامبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس».

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ [النور: ۵۴] «بگو: از الله و از پیامبر اطاعت کنید (اطاعت صادقانه ای که اعمالتان بیانگر آن باشد). اگر سرپیچی کردید و روی گردان شدید، بر او (که محمد و پیامبر الله است) انجام چیزی واجب است که بر دوش وی نهاده شده است (و آن تبلیغ رسالت است و از عهده اش هم برآمده است و کار خود را کرده است) و بر شما هم انجام چیزی واجب است که بر دوش شما نهاده شده است (که اطاعت صادقانه و عبادات مخلصانه است) اما اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید یافت (و به خیر و سعادت جهان نائل می گردید)».

و نیز می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [النور: ۵۶] «و از پیامبر اطاعت کنید، تا این که (از سوی الله) به شما رحم شود (و مشمول رضایت و عنایت او گردید)».

و نیز می فرماید: ﴿وَمَن يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۱] «و هرکس از الله و پیامبرش فرمانبرداری کند به رستگاری و کامیابی بزرگی دست یافته است».

و نیز می فرماید: ﴿وَمَن يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [النساء: ۱۳-۱۴] «هرکس از الله و پیامبرش (در آنچه بدان دستور داده اند) اطاعت کند، الله او را به باغهای (بهشت) وارد می کند که در آنها رودبارها روان است و (چنین کسانی) جاودانه در آن می مانند و این پیروزی بزرگی است. و آن کس که از الله و پیامبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) الله درگذرد، خداوند

او را به آتش (عظیم دوزخ) وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و (علاوه از آن) او را عذاب خوارکننده‌ای است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۶۴] «و هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود».

و نیز الله عزوجل در حکایت از کفار در پایین‌ترین مراتب جهنم می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ [الأحزاب: ۶۶] «روزی (را خاطر نشان ساز که در آن) چهره‌های ایشان در آتش زیر و رو و دگرگون می‌گردد (و فریادهای حسرت بارشان بلند می‌شود و) می‌گویند: ای کاش! ما از الله و پیامبر فرمان می‌بردیم (تا چنین سرنوشت دردناکی نمی‌داشتیم)».

و تمنای اطاعت از رسول الله ﷺ را می‌کنند، اما این تمنا بدانها نفعی نمی‌رساند!

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱-۳۲] «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است. بگو: از الله و از پیامبر اطاعت و فرمانبرداری کنید و اگر سرپیچی کنند (ایشان به الله و پیامبر ایمان ندارند و کافرند و) خداوند کافران را دوست نمی‌دارد».

و آیات در این مورد بسیارند والله الحمد والمنه.

بنابراین، اطاعت از رسول الله ﷺ اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از رسول الله ﷺ نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد. در حدیث صحیح از ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم وارد بهشت می‌شوند مگر

آنکه ابا ورزد». گفتند: یا رسول الله! چه کسی از ورود به بهشت ابا می‌ورزد؟ فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أُبِيَ». «هرکس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هرکس از من نافرمانی کند درحقیقت از ورود به بهشت ابا ورزیده است»^۱.

و مانند آن حدیثی است که امام بخاری در ابتدای کتاب الاحکام از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي». «هرکس از من اطاعت کند درحقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، درحقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و هرکس از امیری که من مقرر نمودم، اطاعت کند از من اطاعت کرده است و هرکس از امیری که من مقرر نمودم نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است»^۲.

حافظ ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «گویا معنا این گونه است: الله عزوجل را در آنچه بدان در قرآن تصریح کرده اطاعت کنید و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد آنچه که از قرآن برایتان بیان می‌کند، و نیز در آنچه از سنت که برایتان بیان می‌کند، اطاعت کنید یا اینکه معنا بدین صورت می‌باشد که: الله عزوجل را در آنچه از وحی که شما را بدان در قرآن امر می‌کند که تلاوت آن عبادت می‌باشد، اطاعت کنید و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله را در آنچه از وحی که شما را بدان امر می‌کند و قرآن نیست، اطاعت کنید...»^۳.

و از زیباترین احادیثی که در این باب وارد شده، حدیثی است که بخاری از جابر بن عبدالله رضی الله عنه تخریح کرده است که جابر گفته است: رسول الله صلی الله علیه و آله خواب بودند، که چند

۱- رواه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۰) وانظر فتح الباري (۲۴۹/۱۳) دارالمعرفة وقد تقدم.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الأحكام باب قوله تعالى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (۷۱۳۷) فتح (۱۱/۱۳) دارالمعرفة.

۳- انظر: فتح الباري (۱۱۱/۱۳).

نفر نزد ایشان آمدند، یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشمش خواب است، ولی قلبش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد، مثالش را بیان کنید. دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او همانند شخصی است که خانه‌ای ساخته و سفره‌ای در آن پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هرکس دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می‌شود. و از آن سفره می‌خورد. و هرکس دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی‌شود و از آن سفره نمی‌خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آنرا توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر محمد ﷺ است. پس هر کسی از محمد ﷺ اطاعت کند درحقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است و هرکس از محمد ﷺ نافرمانی کند، درحقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و این محمد ﷺ است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است»^۱.

اینچنین است که بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث رسول الله ﷺ اطاعت از الله عزوجل را مقرون به اطاعت از رسولش ﷺ و نیز نافرمانی از الله عزوجل را مقرون به نافرمانی از رسول الله ﷺ ذکر کرده است. بنابراین، اطاعت از رسول الله ﷺ اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از رسول الله ﷺ نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد.

امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «آنچه رسول الله ﷺ در سنت بدان تصریح کرده و دربردارنده‌ی حکمی از جانب الله عزوجل می‌باشد، درحقیقت به حکم الله عزوجل آنرا سنت قرار داده است؛ و اینچنین الله عزوجل در کلامش به ما خبر داده و فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ صِرَاطِ اللَّهِ ﴿٥٣﴾ [الشوری: ۵۲-۵۳] «تو قطعاً به راه

۱- أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۱) وانظر: فتح

راست رهنمود می‌سازی. راه الله.».

رسول الله ﷺ همراه کتاب الله عزوجل سنت‌هایی را مقرر فرموده‌اند و هر آنچه را که رسول الله ﷺ سنت قرار دادند، درحقیقت الله عزوجل اتباع و پیروی از آن‌را بر ما لازم و ضروری قرار داده است. و اطاعت از رسول الله ﷺ را در تبعیت و پیروی کردن از ایشان و نافرمانی از رسول الله ﷺ را در انحراف و روی‌گردانی از سنت رسول الله ﷺ قرار داده‌اند که هیچکس در آن معذور نمی‌باشد و هیچ راهی برای اتباع و پیروی نکردن از سنت‌های رسول الله ﷺ قرار نداده است.^۱

و در حدیثی که امام بخاری از ابوموسیٰ رضی الله عنه روایت کرده آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ: يَا قَوْمِ، إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بَعِيثِيَّ، وَإِنِّي أَنَا التَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالْتَّجَاءُ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَذْجُوا، فَأَنْطَلَقُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَّوْا، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ، فَأَصْبَحُوا مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَا حَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي فَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ بِمَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ»^۲. (مثال من و آنچه الله عزوجل مرا با آن فرستاده است مانند مردی است که نزد قومی آمده و می‌گوید: با چشمان خودم، لشکر (دشمن) را دیدم و صراحتاً خطر را به شما اعلام می‌کنم، خویشتن را نجات دهید؛ پس گروهی از او اطاعت کرده و در اول شب به راه افتاده و بی‌درنگ می‌روند و نجات می‌یابند. و گروهی از ایشان سخنش را دروغ می‌خوانند و در مکان خویش شب را صبح می‌کنند، لذا لشکر صبح به طور ناگهانی بر آن‌ها یورش برده و آنان را نابود و هلاک می‌سازد. این مثال کسی است که از من اطاعت کرده و از آنچه من آورده‌ام (قرآن و سنت) پیروی می‌کند و نیز مثال کسی است که از من نافرمانی کرده و آنچه را که با آن از جانب حق جل‌جلاله آمده‌ام، تکذیب کند».

۱- الرسالة للإمام الشافعي، تحقيق أحمد محمد شاكر، الطبعة الأولى، مطبعة الحلبي - مصر ص (۸۸، ۸۹)

۲- أخرجه البخاري، كتاب الرقاق باب الانتهاء عن المعاصي (۶۴۸۲، ۷۲۳۸) انظر: فتح الباري

حافظ ابن حجر در فتح الباری از طیبی نقل می‌کند که گفت: «رسول الله ﷺ خویشتن را به مردی تشبیه کرده و بیم دادنش به عذابی در پیش رو را به بیم دادن آن مرد، قومش را به لشکری در نزدیکی صبح، تشبیه کردند و کسانی از امت‌شان را که از ایشان اطاعت می‌کنند و نیز کسانی که از ایشان نافرمانی می‌کنند، به کسانی که آن مرد را در هشدار دادنش تصدیق و تکذیب می‌کنند، تشبیه کرده است»^۱.

به طور خلاصه کسی که به نبی و رسول بودن محمد ﷺ راضی باشد و این مساله در قلبش مستقر گردد، بر وی واجب است که از او امر رسول الله ﷺ اطاعت و فرمانبرداری کند و در برابر آن تسلیم باشد و قلبش کاملاً به محبت او مایل باشد. و مخالفت و اعتراضی بر چیزی از آنچه با آن آمده است، نداشته باشد، چرا که در حقیقت او ﷺ ابلاغ کننده‌ی از جانب پروردگارش می‌باشد، بر این اساس است که رسول الله ﷺ در حدیث صحیحی فرمودند: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا»^۲. «کسی طعم ایمان را می‌چشد که راضی باشد: الله عزوجل پروردگار او و اسلام دینش و محمد پیامبر او باشد».

امام نووی رحمه الله می‌گوید: «معنای حدیث آن است که کسی طعم ایمان را می‌چشد که طالب غیرالله نباشد و جز روش اسلام را برای خود مجاز نداند و جز در مسیری که موافق با شریعت محمد ﷺ باشد، حرکت نکند. تردیدی نیست کسی که صفت او چنین باشد حلاوت ایمان به قلبش رسیده و طعم آن را می‌چشد»^۳.

اما اعراض و روی گردانی از شریعت رسول الله ﷺ و برداشتن و حذف کردن آن از

۱- انظر: فتح الباري (۳۱۷/۱۱) دارالمعرفة.

۲- أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب الدليل على أن من رضي بالله ربا وبالإسلام دينا وبمحمد رسولا فهو

مؤمن وإن ارتكب المعاصي الكبائر (۱۳۴) انظر: شرح النووي (۲/۲) ط. الريان.

۳- انظر: شرح النووي (۲/۲) ط الريان.

واقعیت زندگی و جایگزین کردن قوانین بشری به جای آن، قوانین کسانی که هوی و هوسشان بر آنها حاکم است و شبهات و شهوات بر آنها سیطره دارد، عمل منافقان می‌باشد؛ والعیاذ بالله؛ گرچه گمان کنند و به دروغ بگویند که با این اعمال خواهان خیر خواهی مردم و اتحاد آنها می‌باشند که درحقیقت زیانکار و ناکام می‌باشند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ۗ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا لِلَّهِ إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ۗ﴾ [النساء: ۶۱-۶۳] «و زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که الله آنرا (بر محمد) نازل کرده است و به سوی پیامبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان دارد)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز می‌دارند). اما چگونه است که چون به سبب (خبت نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد (و پناهی جز تو نداشته باشند) به پیش تو می‌آیند و به الله سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتحاد (ملت) نداشته‌ایم. آنان کسانیند که خداوند می‌داند در دل‌هایشان چیست (و پندارشان بر چه روال و گفتارشان در چه مسیری است). پس از ایشان کناره‌گیری کن (و به سخنانشان توجه مکن و به سوی حق دعوت‌شان نما) و اندرزشان بده و با گفتار رسائی که به (اعماق) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی (و نتایج اعمالشان را بدیشان گوشزد نما)».

امام ابن قیم رحمه‌الله برخی از مظاهر این اعراض و روی‌گردانی‌ها از الله عزوجل و رسول الله ﷺ را توضیح داده و می‌گوید: «اعراض از اعتراض بوجود می‌آید و اعتراض به سه دسته می‌باشد که در میان مردم جاری است و تنها کسانی که الله عزوجل آنها را حفاظت کرده از آنها معصوم می‌باشند.

دسته‌ی اول: اعتراض بر اسماء و صفات الله عزوجل به وسیله‌ی شبهاتی باطل که

طرفداران آنها، آنرا قطعیات عقلی می‌نامند و درحقیقت خیالاتی جاهلانه و محالاتی ذهنی هستند، می‌باشد. و با این قطعیات عقلی که گمان می‌کنند، بر اسماء و صفات الله عزوجل اعتراض کرده و بر اساس آن بر آنها حکم می‌کنند و به خاطر آن، آنچه را که الله عزوجل برای خویشتن ثابت کرده و نیز رسول الله ﷺ برای حضرت حق، ثابت کرده‌اند، نفی می‌کنند. و آنچه را که الله عزوجل نفی کرده، اثبات کرده و بدین وسیله با دشمنان الله عزوجل دوستی کرده و با اولیای الله عزوجل دشمنی کرده و به وسیله‌ی آن کلام را از جایگاه و معانی اصلی آن به دور کرده و آنرا وارونه و چندگونه و چندپهلوی می‌کنند. و به خاطر آن بهره‌ی بسیاری را که با آنها بدان تذکر داده شده بودند، به دست فراموشی سپردند. و بدین وسیله کار و بار دین خود را به پراکندگی کشانده و هر گروهی به راهی رفته و هر دسته و طایفه‌ای بدانچه دارند و برآند خوشحال و شادمانند!

کسی از این اعتراض مصون و محفوظ می‌باشد که تسلیم محض وحی باشد. و هرگاه قلب سالم باشد، صحت آنچه را که رسول الله ﷺ با آن آمده و حق بودن آنرا با صراحت عقل و فطرت می‌بیند و بدین ترتیب سمع و عقل و فطرت وی متفق می‌باشند و این کامل‌ترین ایمان می‌باشد.

نوع دوم: اعتراض بر شریعت و اوامر الله عزوجل می‌باشد، که اهل این اعتراض سه دسته می‌باشند: کسانی هستند که با آراء و نظرات و قیاس‌های‌شان بر شریعت الله عزوجل اعتراض می‌کنند، که این اعتراض متضمن حلال دانستن آنچه الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه حلال قرار داده و اسقاط آنچه واجب فرموده و واجب کردن آنچه ساقط کرده و ابطال آنچه صحیح دانسته و تصحیح آنچه باطل فرموده و معتبر دانستن آنچه لغو کرده و لغو کردن آنچه معتبر دانسته و مقید ساختن آنچه آنرا مطلق بیان کرده و اطلاق آنچه آنرا مقید بیان کرده، می‌باشد.

نوع دوم: اعتراض بر حقائق ایمان و شریعت، با ذوق و وجد و خیالات و مکشوفات

باطل شیطانی که متضمن تشریح در دین است که الله عزوجل بدان اجازه نداده است و نیز ابطال دینی را به همراه دارد که آنرا به زبان فرستاده‌اش تشریح کرده است.

نوع سوم: اعتراض بر شریعت الله عزوجل با سیاست‌های مستبدانه می‌باشد بگونه‌ای که متصدیان امور، آن‌ها را بر حکم الله عزوجل و رسولش مقدم داشته و با آن‌ها میان بندگان و الله عزوجل حکم می‌کنند و به خاطر آن‌ها و با آن‌ها، شریعت و عدل و حدود آنرا تعطیل می‌کنند. و بدین ترتیب گروه اول می‌گویند: هرگاه عقل و نقل با یکدیگر در تعارض باشد عقل را مقدم می‌کنیم و دیگران می‌گویند هرگاه احادیث و روایات با قیاس در تعارض باشد، قیاس را مقدم می‌کنیم. و اصحاب ذوق و کشف و وجد می‌گویند: هرگاه ذوق و کشف و وجد، با ظاهر شریعت در تعارض باشد، ذوق و وجد و کشف را مقدم می‌داریم. و سیاست مداران می‌گویند: هرگاه سیاست و شریعت با یکدیگر در تعارض باشند، سیاست را مقدم می‌داریم.

بنابراین هر گروه، به طریقی طاغوت را در مقابل دین الله عزوجل و شریعتش قرار داده و داوری و حکم را بدو واگذار کرده‌اند و بدین ترتیب گروهی می‌گویند: برای شما نقل و برای ما عقل باشد و دیگران می‌گویند: شما اهل ظاهر و ما اهل حقایق و باطن هستیم و برخی دیگر می‌گویند: برای شما شریعت و برای ما سیاست باشد.

آه، از این بلایی که فراگیر شده و موجب کوری گشته است؛ آه از مصیبتی که واقع شده و موجب کوری گشته و آه از فتنه‌ای که قلب‌ها به سوی آن دعوت شده و هر قلب مفتون و بیماری آنرا اجابت کرده است؛ آه از بادهای طوفانی که وزیده و به سبب آن گوش‌ها کر شده‌اند و چشم‌ها کور گشته‌اند و نشانه‌ها و علائم احکام، تعطیل گشته است؛ همانطور که به سبب آن‌ها صفات الله عزوجل نفی شده‌اند.

در این مسیر هر گروهی به ظلم و تاریکی‌های آرای خود، استناد کرده و بر اساس مقوله‌های فاسد و هوی و هوس‌شان بر الله عزوجل و بین بندگان حکم کرده و به خاطر آن‌ها وحی در آستانه‌ی هر تحریف و تاویلی قرار گرفته و دین بر وفق هر فساد و

تبدیلی^۱.

آری، اگر مسلمان راضی باشد که محمد ﷺ پیامبر او باشد، به هدایت و روش غیر او توجه نمی‌کند و در عملکردش به سوی سنت و روشی غیر از سنت او و حکمی غیر از حکم او ﷺ منحرف نمی‌شود. و بلکه داوری و تحاکم را نزد او برده و حکمش را قبول کرده و از او فرمانبرداری و پیروی می‌کند. و به هر آنچه با آن از جانب پروردگارش آمده، راضی می‌باشد. و قلبش با آن آرامش یافته و نفسش مطمئن و سینه‌اش گشاده می‌گردد. و نعمت الله عزوجل را با این پیامبر و دینش نسبت به خویشتن و بر خلق می‌بیند که بزرگ‌تر از هر نعمتی است؛ و به سبب فضل و رحمت پروردگارش بر او، که وی را از پیروان بهترین پیامبران و گروه و دسته‌ی رستگاران قرار داده، شادمان و خشنود می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشَفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾﴾ [یونس: ۵۷-۵۸] «ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌هاست (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. بگو: به فضل و رحمت الله - به همین (نه چیز دیگری) - باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهایی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند)».

رضایت کلمه‌ای است که قبول و انقیاد را در خود جای داده است؛ چنان‌که رضایت وجود ندارد مگر زمانی که تسلیم مطلق و انقیاد و فرمانبرداری ظاهری و باطنی در برابر آنچه رسول الله ﷺ با آن از جانب پروردگارش آمده، باشد. و هر توجه یا روی‌گردانی از وحی به سوی غیر آن یا اعتراض بر آن، متناقض با رضایت و دلیل بر نفاق و منجر به کفر

۱- باختصار سیر جدا من مدارج السالکین (۲/ ۷۳-۷۰) ط دارالحديث.

و ارتداد از دین می‌شود.^۱

در پایان لازم است بدانیم تمامی اوامر و نواهی و آنچه تحریم گشته و کراهت آن در قالب شریعت بر زبان رسول الله ﷺ آمده است، برای تمامی مکلفین مقدور و در ضمن توانایی همه‌ی آنها می‌باشد، چرا که الله عزوجل بندگان را در آنچه توانایی آن را ندارند، مکلف نکرده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «خداوند به هیچ‌کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند». چرا که این تنها الله عزوجل است که خالق است و تنها اوست که سرشت مخلوقاتش و حد و حدود توانایی آنها را می‌داند. و راست گفت الله عزوجل آنجا که فرمود: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملك: ۱۴] «مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!»

و این رحمت در کلام رسول الله ﷺ در این حدیث متفق علیه تجلی یافته است، حدیثی که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ، فَاجْتَنِبُوهُ وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةَ مَسَائِلِهِمْ، وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ»^۲. «از آنچه شما را از آن نهی نمودم، پرهیز و اجتناب ورزید و آنچه شما را بدان امر کردم، آنچه را در توانایی‌تان است، انجام دهید. برآستی کسانی که قبل از شما بودند، زیاد سوال پرسیدن و اختلاف با پیامبران‌شان هلاک و نابود کرد.»

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

۱- محبة الرسول بين الاتباع والابتداع، عبدالرؤوف محمد عثمان ص ۱۳۶.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب السنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۶۷۷۷) ومسلم كتاب الفضائل باب توفيره وترك إكثار سؤاله عما لا ضرورة إليه (۱۳۳۷) وكتاب الحج، باب فرض الحج مرة في العمر باب (۱۳۳۷/۷۳).

«این‌ها حدود و مرزهای الهی است و از آن‌ها تجاوز نکنید و هرکس از حدود و مرزهای (اوامر و نواهی) الهی تجاوز کند (ستمگر بوده و) بی‌گمان این چنین کسانی ستمگرند (و به خود و به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، ستم می‌نمایند)».

مبحث چهارم:

محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده‌روی

براستی محبت رسول الله ﷺ اصلی بزرگ از اصول ایمان می‌باشد و هرگاه درخت محبت در قلب مستقر گردد، در هر زمان میوه‌های آن به دست آمده و ثمره آن انواع اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ می‌باشد. و تردیدی نیست که محبت رسول الله ﷺ تابع محبت الله عزوجل می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «برای مردم محبتی بزرگ‌تر و کامل‌تر از محبت مومنان نسبت به پروردگارشان نیست و در هستی، چیزی وجود ندارد که استحقاق آن را داشته باشد که از هر جهت به خاطر خودش دوست داشته شود جز الله عزوجل؛ و هر آنچه غیر از الله عزوجل دوست داشته می‌شود، دوستی و محبت آن تابع محبت الله عزوجل می‌باشد، از این رو رسول الله ﷺ نیز به خاطر الله عزوجل دوست داشته می‌شود. و به خاطر الله عزوجل اطاعت می‌شود و نیز به خاطر الله عزوجل تبعیت و پیروی می‌شوند؛ همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد».

و محبت رسول الله ﷺ واجب و تابع محبت الله عزوجل و لازمه‌ی آن می‌باشد؛ چرا که محبت رسول الله ﷺ برای الله عزوجل و به خاطر الله عزوجل می‌باشد، که با افزایش محبت الله عزوجل در قلب، افزایش و با کاهش محبت الله عزوجل در قلب کاهش می‌یابد و هر آنکه به خاطر الله عزوجل دوست داشته می‌شود تنها در راه الله عزوجل و به خاطر او دوست داشته می‌شود، همانطور که ایمان و عمل صالح دوست داشته می‌شود و این محبت با محبتی که شرک آمیز است، متفاوت می‌باشد، چرا که در آن شائبه‌ای از انواع

شرک همچون اعتماد به محب از حیث جلب خیر و دفع شر، وجود ندارد. چرا که محبت شرکی دوست داشتن آن شریک به همراه الله عزوجل و رغبت به سوی او می باشد نه به خاطر الله عزوجل. و اینجاست که تمایز میان محبت در راه الله متعال و به خاطر او که از کمال توحید می باشد و محبت همراه الله عزوجل که محبت شرکائی به همراه الله عزوجل می باشد که متعلق به قلوب مشرکین است که معبودشان را صفت الوهیت داده اند، درحالی که این صفت جز برای الله عزوجل جایز نیست، آشکار می گردد^۱.

در حدیثی که امام بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَفَ فِي النَّارِ»^۲. «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی ایمان را می چشد، یکی اینکه: الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد؛ دوم اینکه: محبتش با هرکس به خاطر الله عزوجل باشد؛ سوم اینکه: پس از اینکه الله عزوجل وی را از کفر نجات داده، برگشتن به سوی کفر برای وی همچون رفتن در آتش ناگوار باشد».

شیخ الاسلام می گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادند که هرکس این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی و حلاوت ایمان را می چشد، چرا که وجود حلاوت برای چیزی، محبت نسبت به آن را به دنبال دارد، بنابراین هرکس چیزی را دوست داشته و بدان تمایل داشته باشد، هرگاه مقصودش حاصل گردد، به سبب آن حلاوت و لذت و شادی و سرور را می یابد. و لذت امری است که به دنبال حصول و دستیابی به محبوب حاصل می گردد»^۳.

۱- فتح المجید (۳۳۷) مکتبه السنة المحمدية بتحقیق حامد الفقی.

۲- أخرجه البخاري كتاب الإيمان باب حلاوة الإيمان (۱۶) ومسلم في كتاب الإيمان باب بيان خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان (۴۳، ۶۷).

۳- مجموع الفتاوى (۲۰۵/۱۰).

بنابراین ارتباط میان این دو محبت، ارتباطی شرعی و محکم و استوار و جدا نشدنی می‌باشد. لذا هرآنکه ادعا کند که الله عزوجل را دوست دارد و در عین حال رسول الله ﷺ را دوست ندارد، این اعتقادش باطل می‌باشد. و هرکس رسول الله ﷺ را دوست داشته باشد و الله عزوجل را دوست نداشته باشد، همچنین این اعتقادش باطل و فاسد می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِمِّنْ أَلْفِ سِقِينِ ﴿۲۴﴾﴾ [التوبة: ۲۴] «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما و اموالی که فراچنگش آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از الله و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که الله کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). الله کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید».

قاضی رحمه‌الله می‌گوید: «این آیه در تشویق و تذکر در باب محبت رسول الله ﷺ و به عنوان دلیل و حجتی در لزوم محبت رسول الله ﷺ و وجوب فرضیت آن و اهمیت و جایگاه آن و استحقاق رسول الله ﷺ برای آن کافی می‌باشد. چرا که الله عزوجل کسی را که مال و اهل و فرزندان را بیشتر از الله و رسولش ﷺ دوست داشته باشد، توبیخ و سرزنش کرده و نیز آن‌ها را تهدید کرده و وعید داده و فرموده: ﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ و سپس در پایان آیه، آن‌ها را فاسق خوانده است و آن‌ها را آگاه فرموده که ایشان از کسانی هستند که گمراه شده و الله عزوجل آن‌ها را هدایت نکرده است.

از روشن‌ترین دلایل بر وجوب محبت رسول الله ﷺ حدیثی است که امام بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يُؤْمِنُ

أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ»^۱ «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست کسی از شما مومن نمی‌باشد تا زمانی که من نزد او از پدر و فرزندش محبوب‌تر باشم.»

و در صحیح از انس روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲. «کسی از شما نمی‌تواند مومن واقعی باشد، تا اینکه من نزد او از پدر و فرزند و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم.»

در این حدیث پدر و فرزند مخصوصا ذکر شده‌اند چرا که آن‌ها عزیزترین مخلوقات الله عزوجل برای هر انسانی می‌باشند، بلکه چه بسا از خود اشخاص برای‌شان محبوب‌تر باشند. و این مساله تاکیدى بر آن می‌باشد که واجب است رسول الله ﷺ نزد هر انسانی محبوب‌تر از هر حییب و عزیزى از میان بشریت باشد»^۳.

معنای این حدیث آن است که محبت رسول الله ﷺ از لوازم و واجبات ایمان می‌باشد. بگونه‌ای که ایمان بدون آن محقق نمی‌گردد و نیز مومن بدون آن، مستحق اسم ایمان نمی‌باشد. و نفی ایمان که در حدیث ذکر شده است، اگر این محبت، محبتی راجح و برتر از محبت نسبت به غیر آن نباشد، نفی کمال ایمان واجب می‌باشد. بگونه‌ای که اگر این محبت با این صفت، موجود باشد، دلیلی بر کمال ایمان از جهت محبت نسبت به رسول الله ﷺ در کسی که بدان متصف است، می‌باشد. اما اگر این محبت با صفت ترجیح آن نسبت به هر محبت دیگری، وجود نداشته باشد، آنکه متصف بدان باشد در معرض وعید الله عزوجل می‌باشد چرا که وی بدون آن محبت، در واقع واجبی از

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب حب الرسول من الإيمان (۱۴).

۲- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب حب الرسول من الإيمان (۱۵) و مسلم كتاب الإيمان، باب وجوب

محبة رسول الله أكثر من الأهل والولد والوالد والناس أجمعين (۴۴، ۷۰).

۳- انظر: فتح الباری (۵۹/۱).

واجبات ایمان را رها کرده و از آن روی گردانده است.^۱

بنابراین از کمال ایمان آن است که رسول الله ﷺ نزد بنده محبوب‌تر از پدر و فرزند و همه مردم باشد. بلکه این کمال حاصل نمی‌گردد مگر اینکه محبت رسول الله ﷺ نزد وی از محبت انسان نسبت به خودش، بیشتر باشد، همانطور که در حدیثی که امام بخاری روایت کرده، آمده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، شما نزد من از هر چیز جز خودم، محبوب‌تر هستید. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». «خیر، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست تا وقتی که من نزد تو محبوب‌تر از حب تو نسبت به خودت نباشم (ایمانت کامل نمی‌باشد)». پس عمر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله عزوجل، اکنون شما در نزد من محبوب‌تر از خودم هستید. رسول الله ﷺ فرمودند: «الآنَ يَا عُمَرُ» «اکنون ای عمر (ایمانت کامل شد)».^۲

بنابراین، محبت درحقیقت ذات و اصل و اساس تکالیف و امانتی سنگین می‌باشد. چرا که آنکه دوست می‌دارد، در واقع مطیع کسی است که او را دوست دارد و بدین ترتیب آنکه در محبتش با الله و رسولش رضی الله عنه صادق است در واقع کسی است که آنچه را الله عزوجل و رسولش رضی الله عنه دوست دارند، دوست می‌دارد، اگرچه آن چیز مخالف با هوی و خواسته‌ها و خواهشات وی باشد. و نیز نسبت به آنچه الله و رسولش رضی الله عنه بدان بغض و کراهیت دارند، بغض و کراهیت دارد، گرچه هوی و خواسته‌ها و خواهشات نفسانی وی بدان متمایل باشد؛ و نیز الله و رسولش رضی الله عنه نزد وی از هر چیزی غیر از آن‌ها محبوب‌تر می‌باشد.

علما به منظور آگاهی از محبت رسول الله ﷺ علاماتی دیگر را نیز ذکر کرده‌اند که

۱- محبة الرسول بين الاتباع والابتداع ص ۵۱.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الأيمان والنذور، باب كيف كانت يمين النبي رضی الله عنه (۶۶۳۲).

مهمترین آن‌ها عبارتند از^۱:

- ۱- محرومیت از دیدار رسول الله ﷺ نزد وی از محرومیت از هر چیز دیگری از اغراض و اهداف دنیوی، سخت‌تر باشد. بدین معنا که اگر به طور مثال، در بین دیدار رسول الله ﷺ و اینکه در این راه هر چیز مهمی از اغراض و اهداف دنیوی را از دست بدهد، مخیر گردد، دیدار محبوبش را اختیار کرده و ترجیح دهد، گرچه در این راه بهترین و مهمترین اغراض و اهداف دنیوی را از دست بدهد.
- ۲- تمنای حضور در زمان حیات رسول الله ﷺ را داشته باشد تا اینکه مال و جانش را به خاطر او ببخشد.

۳- اوامرش را انجام داده و از نواهی‌اش پرهیز و اجتناب ورزد.

۴- سنتش را نصرت کرده و از شریعتش دفاع کند.

از والاترین نمونه‌های محبت نسبت به رسول الله ﷺ آن است که مردی نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله، تو نزد من از خودم هم محبوبتری و نیز از پدرم برایم محبوبتری. برآستی هرگاه در خانه‌ای هستم و ذکر تو به میان می‌آید، توان صبر کردن ندارم تا اینکه آمده و به تو نگاه کنم. و هرگاه یادآور مرگ خود و شما می‌شوم، می‌دانم که هرگاه تو وارد بهشت شوی همراه پیامبران به درجات بالای بهشت منتقل می‌شوی و هرگاه من وارد بهشت شوم، می‌ترسم از اینکه تو را نبینم. رسول الله ﷺ پاسخی به وی ندادند تا اینکه جبرئیل با این آیه نازل شد: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ ﴿۱۹﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿۲۰﴾ [النساء: ۶۹-۷۰] «و کسی

۱- انظر: فتح الباری (۵۸/۱).

۲- أخرجه الطبرانی في الأوسط (۴۷۷) والصغير (۵۲) وأبو نعیم في الحلیة (۲۰۸/۴) وابن مردویه كما في ابن كثير (تفسير النساء، ۷۰، ۶۹) والواحدی في أسباب نزول (۳۳۸) من حدیث عائشة مرفوعا قال ابن كثير: قال الضیاء: «لا أعلم بإسناد هذا الحدیث بأسا» ونقل السيوطی في الدر تحسین ضیاء المقدسی. وقال

که از الله و پیامبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدشان خواهد بود، عبارتند) از پیامبران و راستروان (و راستگویانی که پیامبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه الله فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان که درون و بیرون‌شان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد) و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند! این (منزلت بزرگی که به مطیعان فرمان الله و پیامبر داده می‌شود) موهبتی از سوی الله (برای ایشان) است و (خداوند باخبر از اعمال بندگان است و پاداش ایشان را به بهترین وجه می‌دهد و برای بندگان که راه طاعت او می‌پویند و رضای وی می‌جویند) کافی است که الله آگاه باشد».

سخن در این مورد بسیار است؛ بر ما لازم است که به خود بازگشته و ببینیم که در محبت رسول الله ﷺ در چه جایگاه و مقامی قرار داریم؟

از مقتضیات این محبت و حدود آن:

غلو نکردن در مورد رسول الله ﷺ می‌باشد. و غلو عبارت است از: تجاوز از حد بگونه‌ای که در حمد و ستایش چیزی و یا ذم آن، بگونه‌ای که مستحق آن نیست، افراط شود!

واقعیت آن است که غلو کردن در حق رسول الله ﷺ توسط برخی، آن‌ها را به حدی خطیر می‌رساند. بگونه‌ای که به ناحق خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت را به

في لباب النقول (النساء ٦٩): سنده لأبأس به، وصححه العلامة الوادعي في الصحيح المسند مما ليس في

الصحيحين وصححه كذلك الألباني في الصحيحة (٢٩٣٣).

١- انظر: اقتضاء الصراط المستقيم لابن تيمية (١/ ٢٨٨، ٢٨٩) ط الرياض ١٤٠٤هـ.

رسول الله ﷺ بخشیده و ایشان را با آن خصوصیات وصف می‌کنند. براستی الله عزوجل بسیار برتر و بزرگوارتر است از آنچه ظالمان می‌گویند.

و بدین ترتیب گمان کرده‌اند که رسول الله ﷺ با الله عزوجل در آفرینش و تدبیر و تصرف و برطرف کردن ضرر و جلب منفعت و علم هر چیزی شریک می‌باشد.

حتی که یکی از شعرا به نام بوصیری در قصیده‌ی بُرده رسول الله ﷺ را مخاطب قرار داده و می‌گوید^۱:

يا أكرم الخلق مالي من ألوذ به سواك عند حدوث الحادث العمم
ولن يضيق رسول الله جاهك بي ذا الكريم تجلى باسم منتقم
إن لم تكن في معادى آخذاً بيدي فضلا وإلا فقل: يا زلة القدم
فإن من جودك الدنيا وضرتها ومن علومك علم اللوح والقلم

«ای گرامی‌ترین آفریده‌ها، آنگاه که همه‌ی مصیبت‌ها سرازیر می‌شوند، جز تو به چه کسی پناه ببرم و هنگامی که الله عزوجل در قیامت بر مخلوقاتش خشم و غضب گرفت، یا رسول الله مقام تو بسیار والاست، در این هنگام من به تو پناه می‌آورم، چرا که یکی از اسامی الله عزوجل منتقم می‌باشد. چنانچه در قیامت از روی فضل و مهربانی، مرا دستیگری نمایی، قدم‌هایم می‌لغزد. دنیا و آخرت از سخاوت و بخشش تو هستند، آنچه در لوح محفوظ نگارش یافته، از دانسته‌های توست.»

و نیز اینچنین در مورد اصحاب و یاران رسول الله ﷺ غلو می‌کند. و در این ابیات رسول الله ﷺ را به اوصافی همچون الوهیت و ربوبیت وصف کرده است. که بدین صفات جز الله عزوجل توصیف نمی‌گردد. و رسول الله ﷺ را در زمان مصیبت‌ها و سختی‌ها، پناه و ملجأ خود قرار داده و سپس می‌گوید که دنیا و آخرت از فضل و بخشش

۱- دیوان البوصیری تحقیق محمد سید کیلانی (ص: ۲۰۰) ط الحلبی - مصر (حجة الرسول) ص: ۲۵۱،

رسول الله ﷺ می‌باشد، بلکه علم رسول الله ﷺ را محیط و مشمول بر هر چیزی وصف کرده است، حتی که علم لوح و قلم را جزئی از علوم رسول الله ﷺ قرار داده است. تعالی الله علوا کبیرا.

در حالی که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾ [النمل: ۶۲] «(آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد در مانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هرگاه او را به کمک طلبد و شما (انسان‌ها) را (برابر قانون حیات دائماً به طور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این کره خاکی مسلط و مستقر می‌گرداند. حال با توجه بدین امور) آیا معبودی با الله است؟! واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ ۗ عَلِمَّا﴾ [طه: ۱۱۰] «الله می‌داند آنچه را که (مردمان) در پیش دارند و (در آخرت بدان گرفتار می‌آیند، و می‌داند) آنچه را که (در دنیا انجام داده‌اند و) پشت سر گذاشته‌اند، ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند».

و همانطور که الله عزوجل فرموده است، رسول الله ﷺ از خودشان خبر داده‌اند: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ ۗ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که الله بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شر، مالک و مقتدرم گرداند). اگر غیب می‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب الله) نمی‌باشم».

و احمد بن ادریس در یکی از درودهایش بر رسول الله ﷺ می‌گوید: ^۱ «پروردگارا، بر صاحب کتاب محفوظ و کسی که شخصیتش دارای تمام کمالات ذاتی است، عین وجود مطلق، جامع تمام قیودات و جزئیات، شکلی از آفرینش بشریت و دارای معانی الوهیت الهی، ذات غیبی و گواه اسماء و صفات، ناظر بر تمام اشیاء در کل جهان از تمامی کلیات و جزئیات، درود بفرست.»

و دباغ می‌گوید: ^۲ «بدان که اگر انوار تمام مخلوقات را از عرش و فرش و آسمان‌ها و زمین و باغ‌ها و حجاب‌ها و آنچه که بالا و زیر آنهاست، جمع کنی، تنها جزئی از نور محمد می‌باشند. و اگر تمامی نور محمد بر عرش قرار داده شود، عرش ذوب می‌گردد و اگر بر حجاب‌های هفتادگانه که بر روی عرش هستند، قرار داده شود، فرو می‌ریزند و اگر همه‌ی مخلوقات جمع شوند و این نور بزرگ بر آنها قرار داده شود، همگی آنها از هم فروریخته و خرد و نابود می‌شوند» ^۳.

و همچون این توهمات و خیالات، در کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی و نیز در «الفتوحات المکیة» و «دلایل الخیرات» و... نیز بسیار می‌باشند. در این کتب نیز اقوالی می‌باشد که به سبب بزرگی و عظمت الله عزوجل و منزّه بودن رسول الله ﷺ از آنچه به ایشان نسبت می‌دهند، نزدیک است قلوب از جای کنده شده و سرشت و طبیعت انسان فرو پاشد. همچون اینکه صاحب «النفحات القدسیة» از جانب الله عزوجل بر او باد آنچه شایسته‌ی آن است، می‌گوید: «شان و جایگاه رسول الله ﷺ در تمامی تصرفاتش همچون شان و منزلت الله عزوجل می‌باشد. بگونه‌ای که برای محمد ﷺ از جانب خودش چیزی

۱- احمد بن ادریس صاحب طریقه‌ی احمدیه ادرسیه است که در مغرب و سودان و دیگر بلاد منتشر می‌باشد. له مجموعه احزاب و اوراد و رسائل (۶۲).

۲- دباغ، همان عبدالعزیز بن مسعود معروف به دباغ می‌باشد. صوفی از اهل فاس در مغرب می‌باشد.

۳- هذه هي الصوفية: عبدالرحمن الوكيل ص ۷۸، ط الرابعة، دارالکتب العلمیة.

نمی‌باشد، چرا که او ذاتا نوری از عین ذات الله عزوجل می‌باشد»^۱.

بدین سبب بود که رسول الله ﷺ از غلو و زیاده‌روی در مورد ایشان، با کلماتی صریح و روشن نهی کرده و در مورد آن هشدار دادند. همانطور که در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه آمده که مردی گفت: ای محمد، ای سید و سرور ما و فرزند بهترین مان. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَاكُمْ، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَاللَّهُ مَا أَحْبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنَزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ»^۲. «ای مردم، بر شماست که تقوای الهی را پیشه کنید، شیطان فریب‌تان ندهد، من محمد و پسر عبدالله، بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌ی او هستم. به الله عزوجل سوگند، دوست ندارم که مرا بالاتر از مقام و منزلتی که الله عزوجل به من داده، بالا ببرید».

و همچون این حدیث رسول الله ﷺ که پدر و مادرم به فدایش باد، می‌فرمایند: «لَا تُظْرُونِي، كَمَا أَظْرَتْ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۳. «در مدح و ستایش من افراط نکنید آن طور که نصاری دربارهی عیسی بن مریم افراط کردند، همانا من بنده‌ی الله عزوجل هستم. پس بگویید: بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌ی او».

همچنین از عبدالله بن شخیر رضی الله عنه روایت است که گفت: همراه وفد بنی‌عامر نزد رسول الله ﷺ رفته و به ایشان گفتیم: تو سید ما هستی. رسول الله ﷺ فرمودند: «السَّيِّدُ

۱- النفحات القدسية في شرح الصلوات الأحمديّة الإدرسية، محمد بهاء الدين البيطار، طبع دارالجيل، بيروت، ص ۹.

۲- أخرجه أحمد (۱۵۳/۳، ۲۴۱ و ۲۴۹) والنسائي في الكبرى (۱۰۰۷۸) وعبد بن حميد في المنتخب (۱۳۰۹) وابن منده في التوحيد (۲۷۸) من حديث انس وصححه العلامة الألباني في الصحيحة (۱۰۹۷) و(۱۵۷۲).

۳- أخرجه البخاري في كتاب أحاديث الأنبياء باب قوله تعالى: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ (۳۴۴۵) من حديث عمر بن الخطاب.

اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» «سید، الله تبارک و تعالی می‌باشد.» گفتیم: شما برترین ما و دارای بزرگ‌ترین قدر و منزلت در میان ما هستید. رسول الله ﷺ فرمودند: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، أَوْ بَعْضِ قَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ». «آنچنان که در میان خود صحبت می‌کنید، (بدون مبالغه) سخن بگویید و شیطان فریب‌تان ندهد. (که بر سخن گفتن نسبت به آنچه جایز نیست، جری شوید)»^۱.

و نیز رسول الله ﷺ بر شخصی که به ایشان گفت: آنچه الله عزوجل و شما بخواهید، این سخنش را انکار کرده و بدو فرمودند: «أجعلتني لله ندا؟ قل ما شاء الله وحده». «آیا مرا شریک الله عزوجل قرار می‌دهی؟ بلکه بگو: آنچه که تنها الله عزوجل بخواهد»^۲. آری، آن مقام عبودیت بود که رسول الله ﷺ بدان آراسته و استحقاق آن را داشت که الله عزوجل در بالاترین و برترین مقاماتش، با این صفت، یعنی صفت عبودیت او را تعریف و ستایش کرد. چراکه الله عزوجل در مقام نازل شدن کتاب بر او و در مقام تحدی و مبارزه طلبی در برابر کفار که اگر می‌توانند مثل آن را بیاورند، مدح و ستایش رسول الله ﷺ را با صفت عبودیت همراه کرده‌اند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾ [الكهف: ۱] «حمد و سپاس خدائی را سزااست که بر بنده خود (محمد) کتاب (قرآن) را فرو فرستاد».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ [البقرة: ۲۳] «اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید».

۱- أخرجه ابوداود، في كتاب الأدب، باب في كراهية التماح (٤٨٠٦) وأحمد (٢٥/٤) وقال الحافظ في الفتح: رجاله ثقات، وقد صححه غير واحد (١٧٩/٥، الفتح) و صححه الألباني في صحيح الجامع (٣٥٩٤).

۲- أخرجه البخاري في الأدب المفرد (٧٨٣) وأحمد (١/٢١٤، ٢٢٤، ٢٨٣، ٣٤٧) وابن ماجه في كتاب الكفارات (٢١١٧) والنسائي في عمل اليوم والليلة (٩٩٥) وحسنه الألباني في الصحيحة (١٣٩).

و نیز در مقام دعوت با صفت عبودیت ایشان را مدح و ستایش فرموده‌اند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ [الجن: ۱۹] «(به من وحی شده است که) چون بنده الله (محمد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگ یکدیگر ازدحام کردند».

و نیز در مقام اسراء، رسول الله ﷺ را با صفت عبودیت مدح و ستایش کرده‌اند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا﴾ [الإسراء: ۱] «تسبیح و تقدیس خدائی را سزااست که بنده خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت المقدس) برد».

هرگاه بنده عبودیتش را برای الله عزوجل افزایش دهد، تقرب وی به الله عزوجل افزایش می‌یابد و الله عزوجل مقامش را بالا می‌برد، چرا که عبودیت برای الله عزوجل، ارجمندی و بلندی رتبه و مقام را به دنبال دارد. برآستی که عبودیت برای الله عزوجل عزت و شرف و بزرگی و جلال و افتخار و شکوه و عظمت می‌باشد. و هیچ مخلوقی همچون بنده و فرستاده‌ی الله عزوجل، محمد ﷺ، کمال عبودیت برای الله عزوجل را محقق نکرده است و رسول الله ﷺ مقام عبودیت و بندگی را از مقتضیات محبت و تعظیم‌شان قرار دادند، آنجا که فرمودند: «فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ، وَرَسُولُهُ». «من تنها بنده‌ی الله عزوجل می‌باشم. پس بگویند: بنده‌ی الله و فرستاده‌ی او...». پدر و مادرم به فدایش باد.

بنابراین بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است که بداند، بزرگداشت و تجلیل و احترام رسول الله ﷺ در حقیقت آن است که حقوق الله عزوجل و حقوق رسولش ﷺ را بداند و نیز قدر و منزلت الله عزوجل و قدر و منزلت رسول الله ﷺ را بداند تا اینکه میان تجلیل و احترامی که مدار آن اتباع و پیروی است و غلوی که مدار آن بر ابتداع و بدعت نهادن است، تفاوت قائل شود.

و این از مهم‌ترین مسائل این باب می‌باشد.

علامه شنقیطی رحمه‌الله در «اضواء البیان» می‌گوید: «بدان بر هر انسانی واجب است که میان حقوق الله عزوجل که از خصوصیات ربوبیت او بوده و نسبت دادن آن‌ها به غیر او جایز نیست و میان حقوق مخلوقاتش مانند حقوق رسول الله ﷺ، تفاوت و تمایز قائل شود، تا هریک را بر اساس آنچه رسول الله ﷺ با آن آمده، در پرتو قرآن و سنت صحیح در جایگاه خود قرار دهد. و هرگاه این مساله را دانست، بایستی بداند که از حقوق مخصوص الله عزوجل که از خصوصیت‌های ربوبیت او می‌باشد، پناه بردن بنده‌اش به سوی او به هنگام هجوم آوردن غم و اندوه‌هایی که جز الله عزوجل کسی قادر به برطرف کردن آن‌ها نیست، می‌باشد. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲] «آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد در مانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هرگاه او را به کمک طلبد.»

و نیز اجابت در ماندگان و برطرف کردن غم و اندوه از کسانی که متحمل آن هستند، از خصوصیت‌های ربوبیت می‌باشد، همانطور که الله عزوجل این مساله را در آیات سوره‌ی نمل بیان فرموده‌اند. لذا بر تمامی ما مسلمانان لازم است که در این آیات قرآن تأمل و تفکر کنیم و بر آنچه متضمن آن هستند معتقد بوده و بدانها عمل کنیم، تا بدین وسیله مطیع و فرمانبردار الله عزوجل و رسولش ﷺ و از جمله کسانی باشیم که حق تعظیم الله عزوجل و رسولش ﷺ را به جا آورده‌ایم. چراکه بزرگ‌ترین انواع تعظیم و تجلیل و احترام به رسول الله ﷺ اتباع و پیروی و اقتدای به ایشان در اخلاص در عبادت برای الله عزوجل می‌باشد. چرا که اخلاص در عبادت برای الله عزوجل، درحقیقت آن چیزی است که رسول الله ﷺ آنرا انجام داده و بدان امر فرموده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١١﴾﴾ [الزمر: ۱۱] «بگو: به من فرمان داده شده است به اینکه الله را بپرستم و پرستش را (از هر گونه شائبه کفر و شرک و ریا، پالوده و زدوده سازم و) خاصّ او کنم.»

چرا که قرار دادن حق و حقوقی که مختص خالق بوده و در واقع از خصوصیت‌های ربوبیت می‌باشند، برای رسول الله ﷺ یا غیر ایشان همچون کسانی که معروف به زهد و تقوا و پارسایی می‌باشند، موجب خشم و غضب الله عزوجل و رسول الله ﷺ و هرآنکه حقیقتاً از رسول الله ﷺ تبعیت می‌کند، می‌باشد. و بدیهی است که رسول الله ﷺ و هیچیک از اصحاب گرامی‌شان بدین اعمال امر نفرموده و بلکه آنچه بدان امر فرمودند، آنچیزی بوده که الله عزوجل به امر کردن بدان دستور داده‌اند.

بنابراین بر تمامی ما مسلمانان لازم است که از خواب جهل بیدار شده و در برابر پروردگاران با امثال اوامر و اجتناب از نواهی و اخلاص در عبادت، او را تعظیم کنیم. و نیز بر تمامی ما مسلمانان لازم است که تجلیل و تکریم و احترام رسول الله ﷺ را به جا آوریم، آن هم با اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ و اقتدای به ایشان در تعظیم الله عزوجل و اخلاص برای او جل‌جلاله و اقتدای به رسول الله ﷺ در هرآنچه با آن آمده و عدم مخالفت و نافرمانی از ایشان و انجام ندادن کوچکترین عملی که در آن عدم احترام و تجلیل احساس شود، همچون بالا بردن صدا در نزدیک قبر ایشان و مقدم داشتن حکم دیگران بر حکم او که در این مساله اولین آنچه داخل می‌باشد، تشریح آنچه الله عزوجل بدان اجازه نداده و تحریم آنچه الله عزوجل و رسولش ﷺ حرام نکرده‌اند و نیز تحلیل آنچه الله عزوجل و رسولش ﷺ حلال نکرده‌اند، می‌باشد؛ چرا که حرامی نیست جز آنچه الله عزوجل و رسولش ﷺ حرام گردانیده‌اند و نیز حلالی نیست مگر آنچه الله عزوجل و رسولش ﷺ حلال کرده‌اند و نیز دینی جز آن دینی که الله عزوجل و رسولش ﷺ تشریح کرده‌اند، نمی‌باشد.

بنابراین بر مسلمانان واجب است که احترام و تکریم و تجلیل پیامبرشان ﷺ را مطابق با آنچه با آن آمده، به جا آورند و آنچه را که برخی حب و تعظیم و احترام و تکریم می‌نامند و درحقیقت دوری از حق و حقیقت و هتک حرمت‌های الله و رسولش ﷺ می‌باشد ترک کنند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ

يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾ [النساء: ۱۲۳-۱۲۴] «(جزا و پاداش و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی را جز الله یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب الله محفوظ گرداند). کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد - خواه مرد و خواه زن - چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی بدانان نمی‌شود».

و بدان که عدم احترام به رسول الله ﷺ با پایین آوردن شان و منزلت و جایگاه ایشان یا تنقیص و استخفاف و سبک شمردن یا استهزاء و تمسخر به ایشان، ارتداد از اسلام و کفر به الله عزوجل می‌باشد. الله عزوجل در مورد کسانی که رسول الله ﷺ را در غزوه‌ی تبوک مورد استهزاء و تمسخر قرار دادند، زمانی که شتر رسول الله ﷺ گم شد، می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾^۱ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا با الله و آیات او و پیامبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

پروردگارا بر پیامبرمان و حبیب و دوستان محمد ﷺ سلام و درود و برکت فرست، و پاداشی بهتر از پاداشی که به هر پیامبری در برابر قومش دادی، عطا کن. و التزام به سنتش را بر ما روزی کن و ما را بر حوضش وارد گردان و در زیر پرچم او حشر بگردان و ما را با او در باغ‌های پر از نعمت بهشت جمع بگردان. براستی که تو ولی این امر و

۱- انظر: أضواء البيان باختصار (ص ۶۱۴-۶۲۵) مکتبه ابن تیمیه.

عهد‌دار آن هستی و بر هر چیزی قادر و توانا می‌باشی.

فصل چهارم:

آنچه با توحید در تناقض می‌باشد

در فصل‌های گذشته از توحید و محقق نمودن آن، سخن گفتیم و نیز به معنای «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» پرداختیم و بیان کردیم که آن شهادتی عظیم و رکن اول اسلام و دینی کامل و شامل می‌باشد که تمامی جوانب مختلف زندگی را در بر می‌گیرد و این شهادت کریم مجرد کلمه‌ای نیست که زبان‌ها آن را تکرار کنند و بلکه شهادتی بزرگ دارای تکالیفی بزرگ و امانتی و مسئولیتی با اهمیت می‌باشد؛ پس از این واجب است تا آنچه این توحید کاملی را که بیان نمودیم، نقض می‌کند، بشناسیم. چرا که اشیاء با شناختن ضد آن‌ها، از یکدیگر متمایز می‌شوند.

بدیهی است آنچه با توحید در تناقض است، شرک می‌باشد. - أعادنا الله وإياكم منه - لذا همانطور که توحید، عادلانه‌ترین عدالت‌ها می‌باشد، شرک نیز ظالمانه‌ترین ظلم‌ها و قبیح‌ترین جهالت‌ها و بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد. و بر این اساس بود که تمامی پیامبران قبل از دعوت به هر چیزی، به توحید دعوت می‌دادند و نیز قبل از نهی کردن از هر چیزی، از شریک قائل شدن برای الله عزوجل نهی می‌کردند. و الله عزوجل بر هیچیک از گناهان همچون شرک، وعید و تهدید شدیدی مترتب نکرده است. چرا که مشرک از آنجا که برای الله عزوجل از مخلوقاتش شریک قرار می‌دهد، جاهل‌ترین جاهلان به الله عزوجل می‌باشد. و این نهایت جهل به الله عزوجل می‌باشد. همانطور که آن نهایت ظلم از سوی وی می‌باشد، گرچه مشرک با این عملش به الله عزوجل ظلم نکرده است بلکه فقط و فقط با این عمل به خودش ظلم کرده است.

بنابراین، شرک بزرگ‌ترین گناهی است که الله عزوجل در روی زمین با آن نافرمانی می‌شود و بر این اساس بوده که الله عزوجل به ما خبر داده که این گناه را نمی‌بخشد و صاحبش تا ابد در آتش دوزخ خواهد سوخت. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶] «بی‌گمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و

بلکه پائین‌تر از آنرا از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای الله انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است).

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲] «بی‌گمان هرکس انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱] «کسی که برای الله انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تگه‌های بدن) او را می‌ریزند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود)».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸] «و هر که برای الله شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است».

و الله عزوجل بهترین و با اخلاص‌ترین آفریده هایش را که پیامبران می‌باشند، مخاطب قرار داده و بدانها می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعت‌شان به آتش شرک می‌سوخت)».

بلکه حبیب و خلیش، خاتم پیامبران ﷺ را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵-۶۶] «به تو و به یکایک پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد) و هیچ و نابود می‌شود و از زیانکاران خواهی بود. پس در این صورت تنها الله را بپرست و از زمره سپاسگزاران باش».

آیات قرآن کریم در بیان بزرگی گناه شرک و خطر آن بیشتر از آن است که همه آن‌ها را در این بیان مختصر، ذکر کنیم. و همچنین آنچه در احادیث شریف در این باب وارد شده است، بیشتر از آن است که در این موضوع همه‌ی آن‌ها را بشماریم، لذا به ناچار بایستی برخی از آن‌ها را ذکر کنیم. الله عزوجل ما و شما را از شرک در پناه خود حفاظت کند.

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». «هرکس در حالی بمیرد که به الله عزوجل شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌شود». و من (عبدالله بن مسعود) می‌گویم: و هرکس در حالی بمیرد که به الله عزوجل شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می‌شود^۱.

و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله، آن دو چیزی که موجب ورود به بهشت و جهنم می‌شود، چیست؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ»^۲. «هرکس در حالی بمیرد که چیزی را با الله عزوجل شریک قرار نداده باشد، وارد بهشت می‌شود و هرکس در حالی بمیرد که چیزی را با الله عزوجل شریک قرار داده باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود».

و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: «وَإِنْ زَنَىٰ وَإِنْ سَرَقَ»^۳ و در روایات دیگری از صحیح مسلم آمده است که ابوذر

۱- أخرجه البخاري، كتاب الجنائز، باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله (۱۲۳۸) ورواه في كتاب التفسير تفسير سورة البقرة باب: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ مَنَ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾ وفي الأيمان والنذور، باب إذ قال: والله لا أتكلم اليوم فصلی أو قرأ أو سبح أو هلل فهو على نيته. ومسلم، كتاب الإیمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة (۹۲) والقائل هو: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

۲- أخرجه مسلم في كتاب الإیمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة (۹۳)

۳- أخرجه مسلم في كتاب الإیمان باب من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة (۱۵۲/۹۳) هرکس در حالی الله

سه بار این سوال را از رسول الله ﷺ پرسید و در هر بار رسول الله ﷺ بدو فرمود: «وَإِنْ زَنَىٰ وَإِنْ سَرَقَ» «گرچه زنا و دزدی کرده باشد.» و در بار چهارم در پاسخ به ابوذر فرمودند: «عَلَىٰ رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ» «علی رغم خواست ابوذر گرچه زنا و دزدی کند.» راوی می‌گوید: هرگاه ابوذر رضی الله عنه این حدیث را بیان می‌کرد، می‌گفت: علی رغم خواست ابوذر^۱.

و در حدیث قدسی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَىٰ مَا كَانَ مِنْكَ وَلَا أَبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ، وَلَا أَبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ حَطَايَا ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تَشْرِكُ بِي شَيْئًا لِأَتَيْتَكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً»^۲. «الله تبارک و تعالی فرمودند: ای بنی آدم، شما تا زمانی که مرا بخوانید و به من امیدوار باشید، آنچه از شما سرزده می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم و

عزوجل را ملاقات کند که چیزی را با او شریک قرار نداده باشد (شرک نورزیده) وارد بهشت می‌شود و هرکس در حالی که عزوجل را ملاقات کند که چیزی را با او شریک قرار داده باشد (شرک نورزیده باشد) وارد آتش دوزخ می‌شود. و از ابوذر روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «أَتَانِي جِبْرِيلُ فَبَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». «جبرئیل علیه السلام نزد آمد و مرا بشارت داد که هرکس از امت چیزی را با الله عزوجل شریک قرار نداده باشد (شرک نورزیده باشد) وارد بهشت می‌شود». ابوذر می‌گوید: از رسول الله پرسیدم گرچه زنا و دزدی کرده باشد؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «وَإِنْ زَنَىٰ وَإِنْ سَرَقَ». «گرچه زنا و دزدی کرده باشد». أخرجه البخاري في كتاب الجنائز، باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل الجنة وفي التوحيد، باب كلام الرب مع جبريل ونداء الله الملائكة (۱۲۳۷) ومسلم في كتاب الإيمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة (۹۴)

۱- انظر: الحاشية السابقة.

۲- أخرجه الترمذي، كتاب الدعوات باب في فضل التوبة والاستغفار (۳۵۴۰) وقال: حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه وفيه كثير بن فائد لم يوثقه غير ابن حبان، قال عنه الحافظ: مقبول وشواهد حسنه بها العلامة الألباني في الصحيحة (۱۲۷) وصحيح الجامع (۴۳۳۸).

به چیزی اهمیت نمی‌دهم. ای بنی آدم اگر بزرگی گناهان‌تان به اندازه‌ی آسمان هم برسد، اما از من طلب مغفرت کنید بدون توجه به چیزی آن‌را می‌بخشم. ای بنی آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پری آن پیش من بیایید ولی آنگاه که مرا ملاقات می‌کنید چیزی را شریک من قرار نداده باشید، من نیز به همان اندازه مغفرت را برای شما می‌آورم».

و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: زمانی که این آیه نازل گشت ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾^۱ [الأَنْعَام: ۸۲] این مساله بر مردم گران آمده و گفتند: یا رسول الله، چه کسی هست که بر خود ظلم نکرده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ الَّذِي تَعْنُونَ أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿يَبْنِي لَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾» [لقمان: ۱۳] «این ظلم، به معنایی که شما گمان می‌کنید نیست، آیا نشنیده‌اید آنچه بنده صالح الله عزوجل (لقمان) گفت: پسر عزیزم (چیزی و کسی را) انباز و شریک الله عزوجل مکن، براستی که شرک ظلم بزرگی است»^۲.

و از سعید بن مسیب رضی الله عنه از پدرش روایت است که می‌گوید: هنگامی که مرگ ابوطالب فرا رسید، رسول الله صلی الله علیه و آله نزد وی آمد. ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه همراه ابوطالب بودند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَيُّ عَمٍّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». «ای عمو، بگو: لا إله إلا الله سخنی که با آن در پیشگاه الله عزوجل برایت برهان و دلیلی در دست داشته باشم». ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه گفتند: ابوطالب، آیا از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَأَسْتَعْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أَنَّهُ عَنكَ» «به الله عزوجل سوگند برایت طلب آمرزش می‌کنم تا زمانی که از آن نهی نشده‌ام». این بود که الله

۱- کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با ظلم در نیامیخته باشند.

۲- أخرجه البخاري، في الإیمان، باب ظلم دون ظلم (۳۲)، وفي الأنبياء باب قوله تعالى: ﴿وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ

خَلِيلًا ﴿۱۳۰﴾ ومسلم في الإیمان، باب صدق الإیمان و إخلاصه (۱۲۴).

عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾^۱ [التوبة: ۱۱۳] «پیامبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند و) مشرکان اهل دوزخند».

و در صحیحین^۲ از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! کدامین گناه بزرگ‌تر است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ» «اینکه برای الله عزوجل شریک قرار دهی درحالی که او تو را خلق کرده است».

و نیز در صحیحین^۳ از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اجْتَنِبُوا السَّعَ الْمُؤَبَّاتِ». «از هفت چیز هلاک کننده، اجتناب کنید». صحابه گفتند: یا رسول الله، آن‌ها چه هستند؟ فرمودند: «الشِّرْكَ بِاللَّهِ...» «شرک ورزیدن به الله عزوجل و...».

احادیث در باب اهمیت اجتناب از شرک بسیار می‌باشند. همانطور که احادیث در فضل توحید بسیار می‌باشند. و لله الحمد و المنة.

به اذن الله عزوجل بزودی فصل کاملی را در بیان فضل توحید اختصاص می‌دهم.

۱- أخرجه البخاري، في الجنائز باب اذ قال المشرك عند الموت لا إله إلا الله (۱۳۶۰) وفي تفسير سورة براءة باب قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ (۴۶۷۵) ومسلم في كتاب الإيمان، باب الدليل على صحة الإسلام من حضرة الموت ما لم يشرع في النزع وهو الغرغرة (۲۴).

۲- سبق تخريجه.

۳- أخرجه البخاري، كتاب الوصايا باب قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِيَتَمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ [النساء: ۱۰] (۲۷۶۶) ومسلم في كتاب الإيمان باب بيان الكبائر وأكبرها

سرآغاز شرک

در این لحظه نیکوست که مختصری در سرآغاز ایجاد شرک در بشریت و اینکه چگونه زمین را آلوده و فطرت را لکه‌دار کرد، بدانیم. مشهور آن است که آغاز ظهور شرک، در قوم نوح علیه‌السلام بوده است؛ همانطور که ابن عباس رضی الله عنهما و غیر او می‌گویند: فرزندان آدم علیه‌السلام تقریباً ده قرن بر دین و آئین پدرشان آدم و شریعت برگرفته از حق و هدایت بودند.

و این مطلب همان چیزی است که شیخ المفسرین، ابن جریر طبری رحمه‌الله آنرا ذکر کرده است. قتاده از عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که می‌گوید: «بین آدم و نوح علیه‌السلام ده قرن بود، که مردم در تمامی این قرن‌ها بر شریعتی برگرفته شده از حق بودند و پس از این اختلاف کردند که الله عزوجل پیامبران‌شان را بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث نمودند»^۱.

آری، مردم بر شریعتی برگرفته از حق و هدایت بودند، تا اینکه شیطان که لعنت الله عزوجل بر او باد، قوم نوح را فریب داده و عبادت بت‌هایی را که با دستانش به عنوان سمبل‌هایی از افراد صالح قوم‌شان ساخته بودند تا سیرت آن‌ها را فراموش نکنند و پیوسته آن‌ها را به یاد داشته باشند، مزین ساخت. چون عمر سازندگان این مجسمه‌ها به پایان رسید و فوت شدند، معلومات در مورد اصل ایجاد آن‌ها به دست فراموشی سپرده شد؛ و این بت‌ها و مجسمه‌ها به جای الله عزوجل مورد عبادت قرار گرفتند. همانطور که ابن مطلب را ابن عباس رضی الله عنهما در مورد ود و سواع و یعوق و یغوث و نسر بیان کرده و می‌گوید: «این نام‌ها اسامی مردان صالح و نیکوکاری از قوم نوح پیامبر علیه‌السلام بودند. چون این مردان صالح فوت کردند، شیطان در دل‌های قوم ایشان وسوسه کرد تا بت‌هایی را از آن‌ها بسازند تا در محفلی که گردهم می‌آیند، آن‌ها را قرار دهند. و نیز آن‌ها را به

۱- أخرجه الطبري في جامع البيان (۲/۳۳۴) والحاكم في مستدرک (۲/۵۹۶) وقال: صحيح علی شرط البخاري ومسلم ولم يخرجاه. وأقره الإمام الذهبي والبيهقي في الأسماء والصفات (۴۴۰).

نام‌های همان مردان صالح بنامند که قوم ایشان چنان کردند؛ ولی بت‌ها را نمی‌پرستیدند. تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مردند. پس از این، انگیزه و هدف از ساختن آن سمبل‌ها متغیر و دگرگون شده و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند^۱.

اما از آنجا که الله عزوجل اراده‌ی ترحم و بیرون آوردن آن‌ها از تاریکی‌های شرک به سوی انوار توحید داشت، پیامبرش نوح علیه‌السلام را به سوی آن‌ها فرستاد، چنان‌که نوح علیه‌السلام به مدت ۹۵۰ سال در میان آن‌ها به سوی توحید و ترک عبادت بت‌ها دعوت می‌داد. لیکن قوم او، در برابر حق عناد و تکبر ورزیده و بر کفر و عنادشان اصرار ورزیدند: ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَٰعُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ۝۲۳﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا ﴿[النوح: ۲۳-۲۴] «به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید و ودّ، سُوع، یَعُوث، یَعُوق و نَسر را رها نسازید. و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند!»

تا اینکه پیام‌آور الله عزوجل نوح علیه‌السلام از آن‌ها ناامید شد و بر علیه آن‌ها اینگونه دعا نمود: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا ۝۲۶ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا إِلَّا فٰجِرًا كَفَّارًا ۝۲۷﴾ [النوح: ۲۶-۲۷] «نوح (به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند و جز فرزندان بزهکار و کافرِ سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند».

و بدین ترتیب الله عزوجل دعای پیامبرش نوح علیه‌السلام را اجابت کرده و قومش را به وسیله‌ی طوفان هلاک و نابود کرد. پس از قوم نوح علیه‌السلام، قوم عاد آمد و همراه الله

۱- أخرجه البخاري، كتاب التفسير في تفسير سورة نوح، باب ﴿وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَٰعُوثَ وَيَعُوقَ﴾ (٤٩٢٠) وعبدالرزاق في تفسيره (٢/٢٥٦) وقد انتقدت هذه الرواية لأجل سماع ابن جريج من عطاء.

عزوجل اله و معبودهای دیگری را عبادت می‌کردند که هدا و صدی و صمودا برخی از آن‌ها بود. پس الله عزوجل هود علیه‌السلام را فرستاد که آن‌ها را به سوی توحید دعوت داد لیکن قومش عناد و تکبر ورزیدند و الله عزوجل آن‌ها را به وسیله‌ی باد، هلاک و نابود کرد. پس از آن‌ها قوم ابراهیم علیه‌السلام آمد که بت‌ها و خورشید و ماه و ستارگان را عبادت می‌کردند، لذا الله عزوجل به سوی آن‌ها خلیلش ابراهیم علیه‌السلام را فرستاد و او را بر قومش نصرت و یاری داد و پس از آن، او را گرمی داشته و پس از او پیامبری را جز از فرزندان او مبعوث نفرمود، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأُتُبَةَ وَالْكِتَابَ﴾ [العنکبوت: ۲۷] «و در دودمان او نبوت قرار دادیم و کتاب (آسمانی برای آنان فرستادیم)». بگونه‌ای که تمامی انبیاء و رسولان از فرزندان اسحاق بن ابراهیم علیهما- السلام می‌باشند و الله عزوجل از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیهما‌السلام، کسی جز پیامبر ما محمد ﷺ را که الله عزوجل او را بر تمامی انبیاء و مرسلین برتری داد، مبعوث نکرد. پس از این، شرک به بنی اسرائیل منتقل گشت که در ابتدا گوساله‌ای را می‌پرستیدند که موسی علیه‌السلام آن‌را به آتش کشید و پس از آن شروع به پرستیدن عزیر کردند و او را فرزند الله عزوجل قرار دادند. «تعالی الله عما یقول الکافرون علوا کبیرا».

پس از این نصاری، مسیح علیه‌السلام را عبادت کرده و می‌گفتند: او فرزند خداوند متعال است -تعالی الله عن ذلك- سپس شرک به عرب‌ها منتقل گشت و بت‌ها به وسیله‌ی عمرو بن لحي خزاعی - قبحه الله تعالی - به سرزمین‌شان انتقال یافت. همانطور که پیامبرمان از این مساله خبر دادند. ابوهیره ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحْيٍ الْخَزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ

السَّوَابِبِ»^۱. «عمرو بن لحي خزاعي را دیدم که در دوزخ روده‌های خود را می‌کشید و او اولین کسی بود که آزاد گذاشتن شتران را رسم ساخته بود». و در روایتی آمده است: «عَبْرَ دِينَ إِبْرَاهِيمَ» «او اولین کسی بود که دین ابراهیم علیه‌السلام را تغییر داد»^۲. و در روایتی آمده است «انه أول من غير دين إسماعيل، فنصب الأوثان، وبجر البحيره وسيب السائبة، ووصل الوصيلة، وحمى الحامي»^۳. «او اولین کسی بود که دین اسماعیل علیه‌السلام را تغییر داد و بت‌ها و مکان‌هایی برای پرستش بت‌ها قرار داد. و نیز بحیره و سائبه و وصیله و حامی را قرار داد»^۴.

۱- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب قصة خزاعة (۳۵۲۱) وفي كتاب التفسير سورة المائدة باب ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَجْرٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ﴾ (۴۶۲۳) ومسلم كتاب الجنة باب النار يدخلها الجبارون والجنة يدخلها الضعفاء (۲۸۵۶).

۲- أخرجه الطبراني في الاوائل (۱۹) ومن طريقة الحافظ في التعليق (۲۰۷/۴) من طريق: عبدالله بن صالح عن الليث عن يزيد بن الهاد عن بن شهاب عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة مرفوعا ورواه الطبراني في الأوسط (۸۷۷۴) وابن ابى عاصم في الاوائل (۴۴) من طريق عبدالله بن صالح به، قلت: وعبدالله بن صالح كاتب الليث صدوق كثير الغلط ثبت في كتابه وكانت فيه غفلة، كما قال الحافظ في التقریب. وقد خولف من جمع من الرواة بدون هذه الزيادة «وغير دين إبراهيم» كما في المسند (۳۶۶/۲) والطحاوي في المشكل (۲۰۷/۲) وغيرهما، وتوبع الليث على عدم ذكرها؛ بل وتوبع كذلك يزيد بن الهاد، كما عند البخاري (۴۶۲۳) ومسلم (ص ۲۱۹۲) وقد أورد الشيخ الألباني شاهدا لهذه الزيادة عند الطبراني في الكبير (۱۰۸۰۸) وغيره، وحسن سندها في الشواهد، كما في الصحيحة (۱۶۷۷).

۳- أخرجه ابن إسحاق كما في السيرة النبوية لابن هشام (۷۱/۱) بسند حسن من حديث أبي هريرة مرفوعاً وللحديث شواهد أخرى، راجعها في الصحيحة (۱۶۷۷).

۴- بحیره، در لغت به معنای گوش شکافته و در اصطلاح به شتر ماده‌ای می‌گفتند که پنج شکم می‌زائید و پنجمین آن‌ها نرینه بود. در این صورت گوشش را می‌شکافتند و بارکردن و سوارشدن و خوردن گوشت آن‌را حرام می‌دانستند و از هیچ‌گونه چراگاه و آبی آن‌را باز نمی‌داشتند. «سَائِبَةٌ»: در لغت به

پس از این شرک افزایش یافته و بت‌ها در هر ناحیه‌ای از حجاز فزونی یافت، بگونه‌ای که تنها در پیرامون کعبه نزدیک به ۳۶۰ بت وجود داشت و بت‌ها داخل هر خانه‌ای وارد شده بودند، همانطور که ابن اسحاق نقل می‌کند. اهل هر خانه‌ای بتی را برای خود انتخاب کرده و آنرا عبادت می‌کردند، چنان‌که هرگاه یکی از اهل خانه قصد سفر داشت آن بت را مسح می‌کرد و اول و آخر سفرش با مسح کردن آن بت بود. و نیز عبادتگاه‌هایی را ساخته بودند که همچون کعبه آن‌ها را تعظیم و محترم می‌شماردند. و همچون کعبه برای آن‌ها هدایا و نذورات می‌آوردند. و همچون طواف کعبه آن‌ها را طواف می‌کردند، بلکه همچون قربانی کردن در نزد کعبه (به عنوان مناسک حج) نزد آن‌ها قربانی می‌کردند.^۱ حتی که ابورجاء عطاردی می‌گوید: ما در جاهلیت سنگ را می‌پرستیدیم و چون سنگی بهتر می‌یافتیم، آن سنگ را گرفته و سنگ دیگر را می‌انداختیم. و اگر سنگ نمی‌یافتیم، پاره‌ای از خاک جمع می‌کردیم، سپس گوسفندی را می‌آوردیم و بر آن مقدار خاک، گوسفند را می‌دوشیدیم و سپس به دور آن طواف می‌کردیم.^۲ و نیز می‌گوید: ما قصد شن‌ها را کرده و آن‌ها را جمع می‌کردیم و بر آن گوسفندی را می‌دوشیدیم و آنرا عبادت می‌کردیم و نیز قصد سنگ‌های سفید را کرده و

معنی رها و در اصطلاح به شتر ماده‌ای می‌گفتند که صاحبش نذر می‌کرد که اگر به سلامت از سفر برگردد، آنرا رها کند. چنین شتری مانند بَحِیرَة برای وفای به نذر معاف و آزاد می‌شد. «وَصِیْلَة»: در لغت به معنی واسله یعنی رسیده و پیوسته و در اصطلاح به بره مادینه‌ای گفته می‌شد که به صورت دوقلو همراه نرینه‌ای متولد می‌گردید و به خادمان بتان داده می‌شد. «حَامِ»: در لغت به معنی حامی و حافظ و در اصطلاح به شتر نری گفته می‌شد که از نژاد آن ده نسل متولد می‌گردید و در این صورت همچون بَحِیرَة و سَأْبَة آزادانه می‌چرید و از باربری و سواری و خوردن معاف می‌شد. البتّه درباره بَحِیرَة و سَأْبَة و وصیله و حامی سخنان دیگری گفته‌اند که همه و همه بیانگر فرهنگ منحط جاهلیت پیش از اسلام است. (به نقل از تفسیر نور) (مترجم)

۱- السیرة النبویة، ابن هشام (۱/۸۵).

۲- أخرجه البخاری، کتاب المغازی (۴۳۷۶).

آنرا مدت زمانی عبادت کرده و سپس دور می‌انداختیم^۱.

بدین ترتیب بود که الله عزوجل بر آنها منت نهاده و اراده‌ی آن داشت که آنها را از این گمراهی و گرداب بیرون آورد و بدین سبب سید انبیاء و امام اولین و آخرین، پیامبرمان محمد ﷺ را در میان آنها مبعوث کرد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَبُزَّغِيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴] «یقیناً خداوند بر مؤمنان (صدر اسلام) منت نهاد و تفضل کرد بدان گاه که در میان‌شان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت. (پیامبری که) بر آنان آیات (کتاب خواندنی قرآن و کتاب دیدنی جهان) او را می‌خواند و ایشان را (از عقائد نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزاندگی (یعنی اسرار سنت و احکام شریعت) می‌آموخت و آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری (غوطه‌ور) بودند».

بنابراین، رسول الله ﷺ به پا خواسته و آنها را به سوی توحید الله عزوجل، بدون اینکه شریکی برای او قائل شوند، دعوت دادند. تا آنها را از جهنمی که با وجودشان آن را شعله‌ور ساخته و به شعله کشیدن آتش آن دل باخته‌اند، نجات دهد. و تا از افتادن آنها در ورطه‌ی هلاکت و نابودی جاهلیت‌های بشری، زمانی که از نور وحی الهی جدا شده بودند، جلوگیری کند. و آنها را به راه سعادت کامل در دنیا و آخرت هدایت و راهنمایی کند.

آری، با بعثت رسول الله ﷺ انسانیت پس از آن رنج و درد و ناراحتی، آرام گشت و نفسی عمیق کشید و آن کابوس وحشتناک را که برخی از بشر به منظور نابودی انسانیت ایجاد کرده بودند، از سینه‌اش دور گشت. برآستی که رسول الله ﷺ آمد تا انسانیت را از عبودیت و بندگی برای انسان‌های ضعیف و معبدهای دروغین و حقیر، آزاد کرده و

۱- أخرجه ابونعیم، في الحلیة (۲/ ۳۰۶) ومن طریقہ ابن الجوزی فی التلبیس (ص ۵۹) ط المدنی.

کمال عزت و شرف وی را در عبودیت و بندگی‌اش برای پروردگارش جل‌جلاله قرار دهد. از این‌رو رسول الله ﷺ آخرین جزء از اجزای کمال در خانه‌ی نبوت بود و رسالتش خاتمه‌ی تمامی رسالت‌ها بود.

هرکس در سیرت و زندگانی رسول الله ﷺ پس از بعثت تأمل کند، سلسله‌ای متصل از جهادهای خستگی‌ناپذیر و بی‌وقفه، در راستای اعلای کلمه‌ی توحید و انهدام و براندازی پایه و اساس شرک و جنگ با وثنیت و دوگانه‌پرستی، در تمامی صورت‌ها و مظاهر آن می‌یابد. و نیز مشاهده می‌کند که قریش به پاخواسته و می‌خواستند که میان او و این استمرار جهاد و دعوتش، حائل و مانع قرار دهند. لذا تهدید کرده و بسیار خشمگین شده و وعید می‌دادند. پس از آن از تهدید تجاوز کرده و وارد عمل شدند و به روش‌های گوناگون به آزار و اذیت او و اصحابش پرداختند.

آنچه موجب شده بود تا هر آنچه می‌خواهند در قبال آن‌ها انجام دهند، جهل و تعصب نسبت به دین پدران‌شان و نیز ترس از دست دادن مرکز ریاست مکه بود که عرب‌ها از آن بهره می‌جستند. اما رفتارها و موضع‌گیری‌ها و برخوردهای زشت آنان بیش از پیش موجب گرایش این گروه مومن که حلاوت و شیرینی توحید را چشیده بودند به دین‌شان و صلابت و استواری‌شان در ایمان‌شان می‌شد. تا اینکه نصرت و یاری الله عزوجل فرا رسید و مردم گروه‌گروه و دسته‌دسته وارد دین الله عزوجل می‌شدند.^۱

پیوسته امت در لباس توحید خالصی که امام موحدین و الگو و اسوه‌ی محققین محمد ﷺ بر آن پوشانده بود، حرکت می‌کرد تا اینکه فتنه‌ها با سری تاریک و چهره‌ای زشت نمایان شدند و اندک اندک شروع به دور کردن امت‌ها از حقیقت توحید کردند.

لذا بر هر موحد و یکتاپرست غیوری واجب است که باری دیگر برای دستگیری و یاری عقیده‌ای که از ریشه درآمده است و برای حمایت از توحیدی که مقتضیات آن به دست مرجئه‌های قدیم و جدید تعطیل گشته است، تلاش را از سر گیرد.

۱- بتصرف من کتاب «دعوة التوحید» للدكتور محمد خلیل هراس.

و به الله عزوجل سوگند، هویت و رهبری و کرامت و ریاست و عزت امت باز نمی‌گردد مگر زمانی که عقیده‌اش را صحیح گرداند و توحید را خالصانه برای الله عزوجل قرار دهد و از عبودیت و بندگی برای غیرالله آزاد گردد و تنها از الله عزوجل طلب نصرت و یاری کند و تنها به الله عزوجل توکل کند و تنها از الله عزوجل استعانت طلبیده و صادقانه از هر قوت و قدرتی جز قوت و قدرت الله عزوجل بیزارى جوید و بار دیگر با توبه و اشک‌های خشوع و پشیمانی که بر چهره‌اش جاری است، به سوی الله عزوجل باز گردد. و در حالت خشوع و خضوع بگوید: بار الها، ما از عبودیت و بندگی جز برای تو، برائت می‌جوییم. از تسلیم شدن جز برای تو برائت می‌جوییم. از تفویض امور جز به سوی تو برائت می‌جوییم و از توکل جز بر تو برائت می‌جوییم و از ذل و خشوع و خضوع جز در اطاعت از تو، برائت می‌جوییم و از ترس، جز برای تویی که صاحب و جلال و عظمت هستی، برائت می‌جوییم و از امید جز در مورد آنچه در دو دست کریم شماس، برائت می‌جوییم.

پس از این بایستی برای برگرداندن معانی کلمه‌ی توحید در واقعیت زندگی و به منظور برپایی جامعه‌ای متحرک بکوشد.

پس برخیزید ای موحدان صادق، برخیزید ای فرزندان این امت مبارک، برخیزید ای جوانان انقلابی، برخیزید ای کسانی که الله عزوجل بر شما با توحید خالص با فهم سلف صالح امت، منت نهاده است. با تمامی قوت و تلاش و طاقتی که در اختیار دارید، برخیزید برای دعوت مردم به سوی این توحید صحیح و شامل که تمامی جوانب زندگی سیاسی، اقتصادی، آموزشی، اجتماعی و ارتباطی و... را در بر دارد.

و بدانید که این گام صحیح ابتدایی در راه برانگیختن امت برای بار دیگر می‌باشد در زمانی که دیگر بار در غربت به سر می‌برد.

و بدانید که تنها اکتفا کردن به صدور احکام بر مردم بدون دعوت‌شان به سوی حق، هرگز چیزی را از واقعیت دردناک و تلخی که امت در آن است، تغییر نمی‌دهد.

از الله عزوجل می‌خواهیم که امت را به سوی توحید خالص بازگرداند و ما را از سربازان توحید قرار دهد و خاتمه‌ی موحدان را روزی‌مان بگرداند، براستی که او ولی این امر و عهده‌دار آن است و او بر هر چیزی قادر و تواناست. سخن از شرک را در سطرهای بعد با اختصاری فاحش از اقسام شرک به پایان می‌رسانم.

شرک بر دو نوع می‌باشد: اکبر و اصغر

اما شرک اکبر:

الله عزوجل شرک اکبر را جز با توبه کردن از آن نمی‌بخشد. یعنی الله عزوجل تنها با درآوردن ردای شرک در آستانه‌ی در توحید است که آرا می‌بخشد. الله عزوجل می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶] «بی‌گمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پائین‌تر از آن‌را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای الله انباز بگیرد، براستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است)».

شرک اکبر عبارت است از: شریک قائل شدن برای الله عزوجل یا با الله عزوجل، بگونه‌ای که انسان او را دوست داشته باشد، همانطور که الله عزوجل را دوست دارد و از او بترسد همچون که از الله عزوجل ترسیده می‌شود.

و این همان شرک تسویه (مساوی قرار دادن آن شریک با الله عزوجل) می‌باشد چنان- که الله عزوجل از آن مشرکانی حکایت می‌کند که در آتش دوزخ به معبودان و شرکائی که برای الله عزوجل قرار داده بودند، می‌گویند: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [۹۷-۹۸] «به الله سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم».

امام ابن قیم رحمه الله می گوید:

و الشرك فاحذره فشرك ظاهر
 و هو إتخاذ الند للرحمن أيا
 كان من حجر ومن إنسان
 يدعوه أو يرجوه ثم يخافه
 و يحبه كمحبة الديان^۱

«از شرک بر حذر باش و از آن دوری کن، که شرک آشکار است و دارای اقسامی است که قابل مغفرت نمی باشند. و شرک عبارت است از شریک گرفتن برای الله عزوجل چه آن شریک از سنگ و یا انسان باشد. بگونه‌ای که آنرا بخواند یا بدو امید داشته باشد و از آن بترسد و او را همچون الله عزوجل دوست داشته باشد.»

الله عزوجل می فرماید: ﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «برخی از مردم هستند که غیر از الله، خدا گونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون الله دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را سخت دوست می‌دارند (و بالاتر از هر چیز بدو محبت می‌ورزند)».

و این معبودانی که همراه الله عزوجل یا به جای الله عزوجل عبادت می‌شوند، تنها در شکل و صورتی که اولین مشرک آنرا بنیان نهاد، نمی‌باشد بگونه‌ای که این معبودان بتی از سنگ باشند که ضرر و نفعی نداشته و نمی‌بینند و نمی‌شنود و بنده‌اش در پیشگاه آن ولاء و اطاعت و محبت و رضایت عرضه دارد - اعمالی را که برای الله عزوجل انجام نمی‌دهد - بلکه صورت‌های شرک متعدد شده‌اند و معبودانی که در روی زمین به جای الله عزوجل عبادت می‌شوند زیاد شده‌اند، از دولت‌های قدرتمند گرفته تا اشخاصی از زندگان و مردگان، نشانه‌ها و علامات و تفکرات و اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها و قوانین و سازمانها و هیئت‌ها و مجالس و پارلمان‌ها و گروه‌ها و شهوات و اموال و سنگ و قبور و بلکه گاوها و موش‌ها!!

۱- نونیه ابن القیم و تقدم عزوها.

آری، در هند تا به امروز در عصر مدرنیت و تمدن و علم و ذرات، بیشتر از دویست میلیون گاو به غیر از الله عزوجل پرستش می‌شوند. و در هند، معابد با شکوه و پرزق و برقی ایجاد شده است که نذور و قربانی برای تقرب بدانها تقدیم می‌شوند. آیا می‌دانید معبودی که در این معابد عبادت می‌شوند، چیست؟ موش است، آری موش؛

الله عزوجل از تمام اسبابی که مشرکان بدان دل بسته و بدانها وابستگی داشتند، منع کرده است. که هرکس در آن تامل کند، بدان پی برده و می‌فهمد که هرکس غیر از الله عزوجل را به عنوان ولی یا شفیع بگیرد، عمل چنین شخصی ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ أُخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ [العنكبوت: ۴۱] «همچون کار عنکبوت است که (برای حفظ خود از تارهای ناچیز) خانه‌ای برگزیده است (بدون دیوار و سقف و در و پیکری که وی را از گزند باد و باران و حوادث دیگر در امان دارد). بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه عنکبوت است».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿۲۳﴾ وَلَا تَتَفَعَّلُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳] «ای پیامبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که بجز الله (معبود خود) می‌پندارید. (اما بدانید آنها هرگز گرهی از کارتان نمی‌گشایند و سودی و زیانی به شما نمی‌رسانند. چرا که) آنها در آسمان‌ها و زمین به اندازه ذره‌ای مالک چیزی نیستند و در آسمان‌ها و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت و مالکیت و اداره جهان) نداشته (و انباز الله نمی‌باشند) و خداوند در میان‌شان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در اداره مملکت کائنات بدو نیازمند باشد). هیچ گونه شفاعتی در پیشگاه الله سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که الله بدو اجازه (میانجیگری) دهد».

مشرک تنها بدین سبب معبودی را برای خود برمی‌گزیند چون بر این اعتقاد است که آن معبود برای وی منفعتی حاصل می‌کند درحالی‌که نفع‌رسانی جز در کسی که یکی از

این چهار خصلت را داشته باشد، نمی‌باشد. یا اینکه مالک آن چیزی باشد که بنده‌اش از او می‌خواهد، که اگر مالک آن چیز نباشد وی شریکی با مالک آن می‌باشد و اگر شریک مالک آن نباشد، یاری رسان و حامی مالک می‌باشد و اگر یاری رسان و حامی او نباشد، شفیع در نزد وی می‌باشد.

که الله عزوجل این مراتب چهارگانه را از بالاترین درجه‌ی آن تا پایین‌ترین آن، نفی کرده است. بگونه‌ای که مالکیت و شراکت و حمایت و شفاعتی را که مشرک گمان می‌کند، نفی کرده و شفاعتی را که با اجازه‌ی او جل جلاله است، اثبات کرده است؛ که در آن نصیب و بهره‌ای برای مشرک نمی‌باشد. لذا این آیه، به عنوان نور و برهان و نجات و خالص گرداندن توحید و دست کشیدن از اصول شرک و منع از آنها، کفایت می‌کند!

نوع دوم: شرک اصغر

رسول الله ﷺ در حدیثی صحیح معنای شرک اصغر را بیان فرمودند: آنجا که فرمودند: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ». «ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر می‌باشد». صحابه گفتند: یا رسول الله، شرک اصغر چیست؟ فرمودند: «إِذَا جُزِيَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا فَاَنْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً»^۱. «الله عزوجل در روز قیامت، هنگامی که کیفر اعمال انسان داده

۱- مدارج السالکین، (۱/۳۷۲).

۲- أخرجه أحمد (۴۲۸/۵ و ۴۲۹)، والبيهقي في الشعب (۶۸۳۱) من حديث محمود بن لبيد مرفوعاً، وسنده جيد، وهو عند الطبراني في الكبير (۴۳۰۱) من حديث محمود بن لبيد عن رافع بن خديج مرفوعاً، لكن هذا الوجه غير ثابت.

قلت: وله شواهد، فأخرجه ابن ماجه، كتاب الزهد، باب الرياء والسمعة (۴۲۰۵) والطبراني في مسند الشاميين (۲۱۴۶) والبخاري في مسنده (البحر الزخار ۲۹۴۲) والحاكم (۷۹۳۷) (۴/۳۶۵) والبيهقي في

می‌شود، به ریاکاران می‌فرماید: بروید پیش کسانی که در دنیا به خاطر آن‌ها عمل می‌کردید، ببینید آیا نزد آن‌ها پاداش می‌یابید؟»

ریا در لغت مشتق از «الروية» می‌باشد و بدین معناست که دیگران وی را بر خلاف آنچه هست ببینند.^۱ و معنای شرعی ریا عبارت است از: اراده‌ی (جلب رضایت) بندگان با اطاعت از پروردگارشان؛ بگونه‌ای که وی با انجام آن عمل خواهان رضایت الله عزوجل نباشد و بلکه در پی ستایش و شهرت و جاه و مقام در نزد مردم می‌باشد. جرجانی می‌گوید:^۲ ریا عبارت است از ترک اخلاص در عمل با ملاحظه‌ی غیرالله در آن عمل.

ریا باطل کننده‌ی اعمال می‌باشد. حافظ ابن رجب انواع آن را به زیبایی بیان کرده و می‌گوید: «بدانید که انجام دادن عملی برای غیرالله اقسامی دارد: گاهی آن عمل ریای محض می‌باشد بگونه‌ای که شخص از انجام آن تنها مقصودش در نظر گرفتن مخلوقات به سبب غرضی دنیوی می‌باشد همچون حال و وضع منافقین در نمازشان؛ چنان‌که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲] «منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر الله) و الله را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۖ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ [الماعون: ۴-۶] «اوویلا به حال نمازگزاران! همان کسانی که نماز

الشعب (۶۸۴۲) و (۶۸۴۳) و (۶۸۴۴) وابن الأعرابي في معجمه (۲۱۸۸) من أوجه عن شداد بن أوس مرفوعاً، والحديث صححه الألباني في الصحيحة (۹۵۱) وصحيح الجامع (۲۴۳۵).

۱- لسان العرب، (۱۶/۴) والقاموس المحيط (۴۸۰).

۲- التعريفات، ۱۱۵.

خود را به دست فراموشی می سپارند. همان کسانی که ریا و خودنمایی می کنند».

همچنین الله عزوجل کفار را به ریا توصیف کرده است، آنجا که می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ اللَّائِسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنفال: ۴۷] «و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمایی کردن در برابر مردم (از شهر مکه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (با نمایش مال و منال و قدرت و قوت خود) مردمان را از راه الله باز می داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می نمودند)».

این نوع ریا، از مومن در نماز و روزه اش سر نمی زند و بلکه گاهی در صدقه یا حج واجب و دیگر اعمال ظاهری رخ می دهد. و گاه در کارهایی که نفع آن ها فراگیر است، رخ می دهد. براستی اخلاص در چنین مواردی برای آن ها سخت و گران است. مسلمان تردیدی ندارد که چنین عملی بیهوده و باطل است و انجام دهنده ی آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب الله عزوجل می باشد.

گاهی عمل برای الله عزوجل می باشد ولی توام با ریا است، در این حالت اگر ریا در شاکله اصلی عمل دخیل باشد بنابر دلالت نصوص، آن عمل باطل است. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشُرْكَهُ»^۱. «الله تبارک و تعالی فرمودند: من از شریک بی نیازم، هرکس عملی انجام دهد و در آن دیگری را با من شریک سازد، او و شرکش را رها می سازم. - مرا با او کاری نیست-».

و این حدیث را ابن ماجه نیز تخریج کرده که در آن آمده است: «فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ، وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ»^۲. «من از آن عمل بیزارم و آن عمل از آن کسی است که با من شریک قرار

۱- أخرجه مسلم، كتاب الزهد، باب من أشرك في عمله غير الله (۲۹۸۵).

۲- أخرجه ابن ماجه، كتاب الزهد باب الرياء والسمعة (۴۲۰۴) وصححه الألباني في صحيح ابن ماجه.

داده شده است».

سپس می‌گوید: اگر اصل عمل برای الله عزوجل باشد، سپس نیت ریا بر آن عارض شود، در صورتی که فقط در ذهن باشد و شخص بتواند بلافاصله آن را از خودش دور کند، هیچ ضرر و آسیبی برای او در بر ندارد، اما اگر آن نیت تعلق خاطر او شود، آیا منجر به بطلان عملش می‌شود یا اینکه ضرری بدو نمی‌رساند و براساس اصل نیتش پاداش می‌گیرد؟ در این مساله بین علمای سلف اختلاف وجود دارد، امام احمد و ابن جریر معتقدند که عمل او باطل نمی‌شود و به سبب اصل نیتش مستحق پاداش می‌باشد. که این مساله از حسن بصری و دیگران نیز روایت شده است.

اما اگر عملی را خالصانه برای الله عزوجل انجام دهد و الله عزوجل به سبب این عملش ستایش نیک بودن او را در قلوب مومنان القا کند، بایستی به سبب فضل و رحمت الله عزوجل بر وی خوشحال بوده و بدان شادمان باشد که این نوع ستایش از جانب مردم به وی ضرری نمی‌رساند. در این معنا از ابوذر رضی الله عنه حدیثی روایت شده که می‌گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله گفته شد در مورد مردی که عملی از اعمال خیر را انجام می‌دهد و مردم او را به خاطر آن، تعریف و تمجید می‌کنند چه می‌فرمایید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ» «آن مژده زود هنگام مومن می‌باشد»!

سخن از ریا را با حدیث مهمی که امام مسلم روایت کرده است، به پایان می‌رسانم، از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتَشْهَدَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتَشْهَدْتُ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ، وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ، وَعَلَّمْتُهُ

وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتُ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَيَّ وَجْهِهِ حَتَّى الْتَقَى فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ فَعَرَفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَيَّ وَجْهِهِ، ثُمَّ الْتَقَى فِي النَّارِ^۱. «همانا اولین کسی که در روز قیامت علیه او حکم می‌شود، مردی است که شهید شده است. وی آورده می‌شود، نعمت‌های دنیایش را به او نشان می‌دهند، بعد از اینکه آن‌ها را شناسایی کرد به وی گفته می‌شود: در برابر آن‌ها چه کردی؟ می‌گوید: در راه تو جهاد کردم تا اینکه شهید شدم. گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو بدان سبب جهاد کردی تا به تو شجاع گفته شود، که گفته شد و بدان دست یافتی، سپس دستور صادر می‌شود و وی را به صورتش به سوی جهنم می‌کشند و در آتش انداخته می‌شود. (سپس) مردی را که علم را فرا گرفته و آنرا تعلیم داده و قرآن را قرائت کرده می‌آورند و نعمت‌های دنیایش را به او نشان می‌دهند، پس از اینکه آن‌ها را شناسایی کرد بدو گفته می‌شود در برابر آن نعمت‌ها چه کردی؟ می‌گوید: علم را فراگرفته و آنرا تعلیم دادم و به خاطر کسب رضایت تو قرآن خواندم. به او گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو بدان سبب علم را فراگرفتی تا به تو عالم بگویند و بدان سبب قرآن را خواندی تا به تو قاری بگویند، که به تو اینچنین گفتند؛ سپس دستور داده می‌شود او را به صورتش به سوی جهنم می‌کشند تا اینکه در جهنم انداخته می‌شود (سپس) مردی را که الله عزوجل بدو مال و ثروت انبوهی داده است، می‌آورند و نعمت‌هایی را که در دنیا بدو داده شده برایش می‌آورند، پس از شناسایی آن‌ها، بدو گفته می‌شود در برابر این نعمت‌ها چه کردی؟ می‌گوید: هیچ راهی نبود که رضای تو در آن بود، مگر اینکه در آن راه اتفاق کردم. بدو گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو این عمل را بدان سبب انجام دادی که به تو بگویند، وی بخشنده است، که اینچنین

۱- أخرجه مسلم، كتاب الإمارة باب من قاتل للرياء والسمعة استحق النار (۱۹۰۵).

گفتند. سپس دستور صادر می‌شود تا او را به صورت به سوی جهنم کشانده و سپس در آتش انداخته می‌شود».

بنابراین الله عزوجل، چیزی از اعمال را قبول نمی‌کند مگر اعمالی که خالص و درست باشد؛ و عمل خالص، عملی است که مقصود از آن، دیدار وجه الله عزوجل باشد، و عمل صواب و درست آن است که موافق با هدایت و روش رسول الله ﷺ باشد: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] «پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

بنابراین، ای مسلمانان از شرک دوری ورزیده و از آن بر حذر باشید، چرا که آن از راه رفتن مورچه‌ای بر سنگی صاف و سیاه در تاریکی شب، مخفی‌تر است و توحید و عبادت‌تان را خالصانه برای الله عزوجل قرار دهید.

پس برادر و خواهر عزیزم، سوگند یاد کردند جز به الله عزوجل و نذر کردند جز برای الله عزوجل نباشد و نیز ذبح کردن و قربانی کردند جز برای الله عزوجل نباشد و هرگاه توکل کردی، پس تنها به الله عزوجل توکل کن و هرگاه امید داشتی تنها به الله عزوجل امید داشته باش و هرگاه امرت را سپردی، تنها آن‌را به الله عزوجل بسپار.

سوگند به الله عزوجل که معبود به حقی جز او نیست مالک نفع و ضرر، موت و حیات و رزق و روزی جز الله عزوجل نمی‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۱۸﴾ [الأنعام: ۱۷-۱۸] «اگر الله زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن‌را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند (هیچ کس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند) چرا که او بر هر چیزی تواناست. او بر سر بندگان خود مسلط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد و از احوال و اوضاع) بس آگاه است».

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یونس: ۱۰۷] «اگر الله زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. الله فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می کند (و کسی نمی تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است».

فيا صاحب الهم إن الهم منفرج أبشر بخير فإن الخالق الله
وإذا بليت فثق بالله وارض به إن الذي يكشف البلوى هو الله
الله يحدث بعد العسر ميسرة لا تجزعن فإن الخالق الله
والله مالك غير الله من أحد فحسبك الله في كل لك الله

«ای آنکه غم و اندوه داری، براستی غم و اندوهت برطرف می گردد، بشارت بده به خیر و خوبی که الله عزوجل خالق است. و هرگاه دچار بلا و مصیبت شدی به الله عزوجل اعتماد کن و بدو راضی باش، براستی کسی که بلا و مصیبت را رفع می کند، الله عزوجل است. الله کسی است که پس از هر سختی آسانی می آورد، نگران و اندوهگین مباش که الله عزوجل خالق است. سوگند به الله که جز الله فریادرسی برای تو نمی باشد. الله متعال برای تو کافی است، چرا که در هر امری برای تو الله متعال هست».

از الله عزوجل می خواهم که ما و شما را از موحدان مخلص قرار دهد، براستی که او ولی این امر و عهده دار آن است و او بر هر چیزی قادر و تواناست.

فصل پنجم:

فضل محقق کردن توحید

از خلال فهم کامل و صحیحی که از معنای توحید بیان داشتیم، که توحید تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد و بس، بلکه مجرد اقرار انسان به اینکه خالق جز الله عزوجل و پرورش دهنده‌ای جز الله عزوجل نیست، همانطور که بت پرستان و مشرکان بدین مساله اقرار داشتند، نمی‌باشد، بلکه توحید متضمن کفر به طاغوت و انداد و آلهه و ارباب و نیز ولاء و براء و فرمانبرداری و اطاعت و التزام به شریعت الله عزوجل و توحید ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات و خالص گرداندن کامل عبادت تنها برای الله عزوجل می‌باشد، تا اینکه میان او و آتش حائل گردد.

تنها با این فهم از حقیقت توحید است که عدم فهم صحیح از حقیقت توحید، که ناشی از عدم فهم احادیثی است که فضیلت توحید را بیان می‌کند، زایل می‌گردد حتی که برخی گمان کرده‌اند که آن فهم صحیح از حقیقت توحید منسوخ می‌باشد.

بزودی برخی از این احادیث را به منظور توضیح مقصود و بیان فهم صحیح آن‌ها ذکر می‌کنیم، آنطور که سلف صالح ما رضوان الله علیهم ما را تعلیم دادند.

حدیث اول:

از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ»^۱ و فی روایة: «مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ أَبْيَهَا شَاءَ». و فی حدیث عتبان بن مالک: «فَإِنَّ

۱- رواه البخاري، كتاب الأنبياء، باب قوله تعالى: ﴿يَتَأَهَّلَ الْكُتُبِ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ﴾ (۳۴۳۵)

ومسلم:، كتاب الإيمان، باب الدليل على أن من مات على التوحيد دخل الجنة قطعا (۲۸).

اللَّهِ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ^۱. «هرکس گواهی دهد که معبود به حقی جز الله عزوجل نیست، یکتاست و شریکی ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست و عیسی بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌اش و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرده و روحی از جانب اوست و بهشت و جهنم حق است، الله عزوجل بر هر مقدار عملی که باشد او را وارد بهشت می‌کند». و در روایتی آمده است: «از هریک از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد او را وارد بهشت می‌کند». و در حدیث عتبان بن مالک رضی الله عنه آمده است که: «الله عزوجل آتش را بر کسی که به خاطر خشنودی الله عزوجل، لا اله الا الله بگوید، حرام کرده است».

به اختصار با استعانت از الله عزوجل می‌گوییم: این حدیث از جامع‌ترین احادیثی است که مشمول عقاید می‌باشد. همانطور که امام نووی رحمه‌الله بدان اشاره کرده‌اند^۲. در

۱- هذا جزء من حدیث عتبان بن مالک الطویل الذی رواه البخاری فی کتاب الصلاة، باب المساجد فی البیوت (۴۲۵) و مسلم فی کتاب المساجد، باب الرخصة فی التخلف عن الجماعة بعدد (۳۳/۲۶۳)، و کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً، و فی آخر حدیث کما جاء فی روایة البخاری: «... فقال قائل منهم: أین مالک ابن الدخیشن او ابن الدخشن؟ فقال بعضهم: ذلك منافق لا یجب الله ورسوله، فقال رسول الله: «لا تقل ذلك، ألا تراه قد قال: لا اله الا الله یرید بذلك وجه الله؟» قال: الله ورسوله أعلم. قال: فإننا نری وجهه ونصیحته إلى المنافقین. قال رسول الله: «فإن الله حرم علی النار من قال لا اله الا الله یتبعی بذلك وجه الله». «یکی از حاضرین گفت: مالک ابن دُخِشْن (یا مالک بن دُخْشْن) کجا است؟ دیگری گفت: او منافق است و خدا و رسولش را دوست ندارد. رسول الله ﷺ فرمود: «چنین مگو، زیرا او بخاطر خشنودی خدا، (لااله الا الله) گفته است». یکی گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند ولی ما می‌بینیم که خیرخواه منافقین است و به آنان توجه بیشتری دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر کسی که (لااله الا الله) را بخاطر خوشنودی الله بگوید، حرام کرده است».

حقیقت این حدیث به وضوح متضمن نفی الوهیت از غیرالله می‌باشد، که عبارت است از اختصاص دادن تمامی انواع عبادات برای الله عزوجل؛ چرا که عبادات برخاسته از میل قلبی به همراه حب و خضوع و خشوع و تذلل به همراه ترس و امید می‌باشد و جز الله عزوجل هیچکس، مستحق این امور نیست. و این معنای این قسمت از احادیث می‌باشد که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» «هرکس گواهی دهد که معبود به حقی جز الله عزوجل وجود ندارد». و اینکه فرمودند: «وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» در واقع تأکیدی قاطع و بیانی واضح در مضمون کلمه‌ی توحید می‌باشد، چرا که از بزرگ‌ترین انواع شرک که منافی با این کلمه می‌باشد، قرار دادن عبادتی از مجموع عبادات برای غیرالله می‌باشد؛ و شهادت و گواهی دادن به اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی الله عزوجل می‌باشد، متضمن تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه خبر می‌دهد و اطاعت از او در آنچه امر می‌کند و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز می‌دارد، می‌باشد. بگونه‌ای که هر آنچه او اثبات کرده، اثباتش واجب و آنچه نفی کرده، نفی آن نیز واجب می‌باشد و آنچه حلال کرده، همان حلال است و آنچه حرام گردانیده، همان حرام می‌باشد. بنابراین حرامی نیست جز آنچه الله و رسولش حرام کرده‌اند و دینی نیست مگر آنچه الله عزوجل و رسولش ﷺ آن تشریح کرده‌اند!

و معنای اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «و عیسی بنده‌ی الله و فرستاده‌ی اوست.» برخلاف اعتقاد تثلیث است که صلیب‌پرستان در مورد عیسی علیه‌السلام بدان معتقدند چنان‌که برخی از آنها عیسی علیه‌السلام را خدا و برخی او را فرزند خدا قرار داده‌اند. هرگز توحید بنده‌ای صحیح نمی‌باشد، مگر زمانی که با یقین به عبودیت و بندگی عیسی علیه‌السلام برای پروردگارش جل‌جلاله معتقد باشد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ

عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرُ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ [النساء: ۱۷۲] «هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای الله باشد و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سر باز نمی‌زنند). و کسی که از عبادت الله سر باز زند و خویشان را بزرگ‌تر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدان گاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد».

و اینکه فرمودند: «عیسی کلمه‌ای است که الله عزوجل او را به مریم القا کردند و روحی از جانب الله عزوجل می‌باشد.» امام احمد در کتاب «الرد علی الجهمیه» می‌گوید: «الله عزوجل، عیسی علیه‌السلام را با کلمه‌ای که به مریم القا کرد، بوجود آورد، هنگامی که به او گفت: «کُن». سپس عیسی به وسیله‌ی گفتن «کُن» (باش) به وجود آمد و عیسی خود آن «کُن» نیست بلکه با گفتن «کُن» به وجود آمد و «کُن» کلامی است از جانب الله عزوجل و مخلوق نیست و مسیحیت و جهمیه در خصوص عیسی علیه‌السلام به الله عزوجل دروغ می‌بندند»^۱.

و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «روحی از جانب الله عزوجل است.» بدین معناست که عیسی علیه‌السلام روحی از ارواحی است که الله عزوجل آن‌ها را آفریده است و با این کلام‌شان ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ «آیا من پروردگارتان نیستم، آن‌ها را به سخن آورده و گفتند: بلی» همانطور که ابی بن کعب رضی الله عنه می‌گوید^۲.

اما اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «و گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است.» یعنی گواهی دهد که بهشتی را که الله عزوجل از آن در کتابش خبر داده و آنرا برای متقین

۱- انظر فتح المجید (ص ۴۱) وما بعدها والرد علی الزنادقه والجهمیه لأحمد (۳۲).

۲- المرجع السابق (ص ۴۳) والأثر أخرجه الحاكم (۲/۳۵۳، ۴۰۵) والطبري في تفسيره (۱۰۸۵۵) واللالكائي في شرح أصول الاعتقاد (۹۹۱) وعبدالله بن أحمد في زوائد على المسند (۵/۱۳۵) والفريابي في القدر (۵۲).

آماده کرده است، حق است یعنی ثابت بوده و شکی در آن نیست و نیز گواهی دهد که آتشی را که الله عزوجل از آن در کتابش خبر داده و آنرا برای کافران آماده کرده است، حق می‌باشد. و هرکس به بهشت و دوزخ ایمان نداشته باشد، درحقیقت به قرآن و پیامبران کفر ورزیده است.

و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «الله عزوجل او را بر هر عملی که باشد، وارد بهشت می‌کند.»

حافظ ابن حجر می‌گوید: «معنای این رهنمود نبوی ﷺ آن است که: بر هر عمل صالح یا فاسدی که باشد. چرا که اهل توحید حتما وارد بهشت می‌شوند. و یا ممکن است معنایش این باشد که الله عزوجل آنها را با توجه به اعمالشان در درجات مختلفی به بهشت وارد می‌کند.»

قاضی عیاض رحمه‌الله می‌گوید: ^۲ «آنچه در حدیث عباده ﷺ آمده، ویژه کسانی است که همراه با به زبان آوردن آنچه رسول الله ﷺ فرمودند حقیقت ایمان و توحیدی را که در حدیث وارد شده نیز با شهادتین مقرون سازد. و این امر چنان پاداشی دارد که بر گناهان وی برتری می‌یابد و موجب بخشش، رحمت و در نخستین وهله موجب وارد شدن به بهشت می‌گردد.»

و آنچه که در روایت عتبان بن مالک ﷺ آمده است: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهِ» بر حقیقت معنای کلمه‌ی توحید، اخلاص و نفی شرک دلالت دارد. و صدق و اخلاص متلازم یکدیگر می‌باشند، لذا اگر مخلص نباشد، مشرک می‌باشد و شرک درجاتی دارد و اگر صادق نباشد، منافق می‌باشد.

این تنها یک حدیث از احادیثی است که در فضل توحید وارد شده است که برای ما به وضوح حقیقت توحیدی را که شایسته است انسان به مجرد تلفظ شهادتین بر آن باشد،

۱- فتح الباری (۶/۴۷۵).

۲- شرح مسلم للنووی (۱/۲۲۰).

واضح و روشن می‌گرداند.

و با این فهم کامل از این حدیث و تمامی احادیثی که در فضل توحید وارد شده است، هر اشکال و پوشیدگی در معانی و مقتضیات آن، برطرف می‌گردد. بنابراین کسی که با این توحید خالص که بیان کردیم، پروردگارش را ملاقات کند، تردیدی نیست که وی از جمله‌ی سعادت‌مندان رستگار می‌باشد و قطعاً این توحید ضامن آن است که انوارش تمامی گناهان و نافرمانی‌هایش را بسوزاند. همانطور که ابن قیم رحمه‌الله در کتاب «مدارج السالکین» می‌گوید: «بر این اساس کسی که حسنات و نیکی‌هایش بر سیئات و گناهانش برتری یابد، رستگار شده و عذاب نمی‌شود و گناهانش به سبب نیکی‌هایش، بخشیده می‌شود. و بدین سبب برای اهل توحید، بخشیده می‌شود آنچه که برای اهل شرک بخشیده نمی‌شود. چرا که اهل توحید با اقرار به توحید، بدانچه الله عزوجل آن‌را دوست داشته و مقتضای عمل به آن بخشش و آسان‌گیری از جانب الله متعال است، عمل کرده‌اند، برخلاف مشرک. و هر چه توحید بنده بیشتر باشد، مغفرت و بخشش الله عزوجل برای او کامل‌تر می‌باشد؛ از این رو کسی که الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که بر او شرک نورزیده است، حتماً گناهانش بر وی بخشوده می‌شود، هر چه که باشد و به سبب آن‌ها عذاب نمی‌شود. و ما نمی‌گوییم: که هیچیک از اهل توحید وارد آتش نمی‌شود، بلکه بسیاری از آن‌ها به سبب گناهان‌شان وارد آتش می‌شوند و به مقدار جرم‌شان عذاب می‌شوند و پس از آن از آتش خارج می‌گردند؛ و برای آنکه نسبت به آنچه گفتیم، احاطه‌ی علمی داشته باشد، بین این دو امر منافاتی وجود ندارد.

بدان که پرتوی لا إله إلا الله مه و تیرگی‌ها و ابر گناهان را به اندازه‌ی شدت و ضعفش پراکنده کرده و در نتیجه نورافشانی می‌کند؛ و تفاوت اهل لا إله إلا الله در این نور از نظر ضعف و قوت بگونه‌ای است که جز الله عزوجل کسی بدان احاطه ندارد؛ و هرگاه عظمت نور کلمه‌ی توحید، شدیدتر گردد، بیشتر شبهات و شهوات را به حسب قوت و شدتش می‌سوزاند و هر گناه یا شهوت یا شبهه‌ای که بدین نور نزدیک‌تر شود، آن نور

آنرا می‌سوزاند و بدین ترتیب آسمان ایمانش از شر هر سارقی که حسناش را بر باید به وسیله‌ی ستارگان در حفاظت می‌باشد. و هیچ دزدی مگر به سبب تکبر و غفلت وی که جزو خصوصیات بشری می‌باشد، بدان دست درازی نمی‌کند؛ و چون بیدار شده و از آنچه از وی دزیده شده، اطلاع یابد، آنرا از دزدش پس می‌گیرد، یا اینکه با تلاش در کسب آن، چندین برابر آنرا حاصل می‌کند؛ و اینچنین وی هرگز با وجود دزدهایی از جن‌ها و انسان‌ها، همچون کسی نیست که خزانه‌ی خود را برای آن‌ها باز گذارد و به در آن پشت کند.

و توحید مجرد اقرار بنده به اینکه خالق‌ی جز الله عزوجل نیست و نیز الله عزوجل پروردگار هر چیزی و مالک آن است، نمی‌باشد، همانطور که بت‌پرستان بدین مساله اقرار داشتند درحالی‌که مشرک بودند؛ بلکه توحید متضمن محبت الله عزوجل و خضوع و ذل و فروتنی و کمال انقیاد و فرمانبرداری در اطاعت از الله عزوجل و اخلاص در عبادت برای او و اراده‌ی ملاقات صورت بلندمرتبه‌اش با تمامی اقوال و اعمال و بازداشتن‌ها و بخشیدن‌ها و حب و بغضی که بین او و اسباب دعوت کننده به سوی گناه و اصرار بر آن‌ها حائل شده، می‌باشد. و هرکس این مساله را بداند، سخن رسول الله ﷺ را درک می‌کند که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» و اینکه می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

و نیز احادیثی را که در این مضمون وارد شده‌اند و بر بسیاری از مردم فهم آن‌ها پیچیده شده است، درک می‌کند. چنان‌که برخی از مردم گمان می‌کنند، بعضی از این احادیث منسوخ می‌باشند. و برخی گمان می‌کنند که این احادیث قبل از ورود اوامر و نواهی و استقرار شریعت وارد شده‌اند؛ و برخی آن احادیث را بر آتش مشرکان و کافران حمل کرده‌اند و برخی ورود به آتش را به خلود و جاودانگی در آن تاویل کرده و گفتند: معنای حدیث آن است که هرکس لا إله إلا الله بگوید: هرگز وارد آتش نمی‌شود؛ و دیگر تاویلات فاسد و نادرستی که در این مساله ذکر کرده‌اند. درحالی‌که شریعت حکیم،

حصول و ورود به بهشت را در مجرد نطق زبانی کلمه‌ی توحید قرار نداده است، چرا که این مساله برخلاف آنچه در دین اسلام ضروری و بدیهی است می‌باشد. زیرا منافقان کلمه‌ی توحید را به زبان می‌آوردند، درحالی‌که جزء کسانی بودند که آنرا به دل انکار می‌کردند و از کسانی بودند که الله عزوجل پایین‌ترین مکان آتش را برای آنها قرار داد. بنابراین بایستی کلمه‌ی توحید به همراه قول زبانی و قول قلب باشد و قول قلب، متضمن شناخت و معرفت و تصدیق کلمه‌ی توحید و شناخت حقیقت نفی و اثباتی که متضمن آن است، می‌باشد. و نیز متضمن معرفت و شناخت حقیقت الوهیتی که از غیرالله منتفی می‌باشد و تنها به او جل جلاله اختصاص دارد و اثبات آن برای غیر او محال می‌باشد و برپا داشتن این معنا در قلب از روی علم و معرفت و یقین که موجب تحریم گوینده‌ی آن بر آتش است، می‌باشد. سپس ابن قیم رحمه‌الله می‌گوید: «برتری اعمال نسبت به یکدیگر بر اساس شکل و صورت ظاهری آن و مقدار آنها نمی‌باشد، بلکه برتری و تفاضل اعمال بر مبنای تفاضل و تفاوت آنچه در قلوب است می‌باشد. بگونه‌ای که ممکن است شکل ظاهری در عمل یکی باشد، ولی تفاضل و تفاوتی که در بین آنها وجود دارد، همچون فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین باشد. و گاهی دو نفر در یک صف هستند درحالی‌که تفاوت میان نمازهایشان همچون فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین می‌باشد. تا آنجا که می‌گوید: در حدیث بطاقه و صاحب کارت تامل کن!.

بدیهی است که برای هر موحدی همچون این کارت می‌باشد. و بسیاری از آنها به سبب گناهان‌شان وارد دوزخ می‌شوند، لیکن سیری که کارت آن مرد سنگین شده و دفترهایی از گناهان به خاطر آن سبک گشتند - چیزی که برای غیر او که صاحب

۱- أخرجه أحمد في مسنده (۲/۲۱۳، ۲۲۱) والترمذي كتاب الإیمان، باب ما جاء في من يموت وهو يشهد أن لا إله إلا الله (۲۶۳۹) وقال: حدیث حسن غریب وابن ماجه، كتاب الزهد، باب ما يرجی من رحمة الله يوم القيامة (۴۳۰۰) والحاكم (۶/۱) و(۲/۱۸۸، ۱۸۹) وصححه علی شرط مسلم، ووافقه الذهبي، وابن حبان (۲۲۵) والبغوی في شرح السنة (۴۳۲۱)، وصححه الألبانی في الصحيحة (۱۳۵)

کارت‌هایی بودند، حاصل نشد - یکتا و یگانه بودن کارت او در سنگینی و وقار بود^۱. از خلال این فهم واضح و روشن در مورد حقیقت احادیثی که در باب توحید وارد شده‌اند، اکنون برای ما میسر است که برخی از احادیثی را که در این مورد وارد شده، پس از اینکه قاعده‌ی اساسی در فهم آن‌ها بر ایمان استوار گشت، ذکر کنیم بدون آن که نیازی به توقف در هر حدیثی به منظور شرح آن داشته باشیم، آنطور که در حدیث عباده علیهم‌السلام که کمی پیشتر گذشت توقف کردیم.

حدیث دوم:

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله بر الاغی که عفیر نام داش، سوار بودم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَمَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ» «ای معاذ، آیا حق الله عزوجل بر بندگانش و حق بندگان بر الله عزوجل را می‌دانی؟» معاذ می‌گوید: گفتم الله و رسولش بدان داناترند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذَّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» «حق الله عزوجل بر بندگان آن است که او جل جلاله را عبادت کنند و چیزی را با او شریک قرار ندهند. و حق بندگان بر الله عزوجل آن است که کسی را که با او چیزی شریک قرار نداده باشد، عذاب نکند.» معاذ می‌گوید: پس گفتم: یا رسول الله، آیا مردم را بدان بشارت ندهم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تُبَشِّرُهُمْ، فَيَتَّكِلُوا» «آن‌ها را بشارت مده، چرا که بر آن اعتماد کرده و از عمل باز می‌مانند»^۲.

۱- مدارج السالکین، طبعة دارالحدیث (۳۵۸/۱) وما بعدها.

۲- رواه البخاری، فی کتاب الجهاد والسیر باب اسم الفرس والحمار (۲۸۵۶) و فی کتاب الاستئذان، باب من أجابك بلبیک وسعدیک (۶۲۶۷) و فی کتاب الرقاق باب من جاهد نفسه فی طاعة الله (۶۵۰۰) و فی کتاب التوحید، باب ما جاء فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله أمته إلى توحید الله تعالی (۷۳۷۳) و فی کتاب اللباس، باب إرداف

از این حدیث مبارک واضح می‌گردد که حق الله عزوجل بر بندگانش آن است که تنها او را عبادت کرده و از تمامی شائبه‌های شرک، به دور باشند. امام ابن قیم به نیکوترین شیوه از عبادت تعریف جامعی را در قالب شعر ارائه داده و می‌گوید:

و عبادة الرحمن: غاية حبه مع ذل عابده، هما قطبان
و عليهما فلک العبادة دائر ما دار حتى قامت القطبان
و مداره بالأمر أمر رسوله لا بالهوى والنفس والشيطان^۱

«عبادت خداوند رحمان یعنی نهایت دوست داشتن او همراه با نهایت فروتنی و خاکساری؛ که این دو، دو قطب عبادت می‌باشند. با این دو، چرخ عبادت می‌چرخد و مادامی که این دو قطب در میان نباشند، چرخ عبادت نیز دایره نخواهد بود. مدار اصلی این چرخ، فرمان فرستاده‌ی اوست نه هوا و نفس اماره و شیطان.»

بنابراین عبادت عبارت است از: خضوع و محبت برای الله عزوجل و این همان دین الله عزوجل می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «هرکس با وجود بغض نسبت به انسانی، برای او خضوع و فروتنی کند، عبادت کننده‌ی او نمی‌باشد و نیز اگر چیزی را دوست داشته باشد و برای آن فروتنی و خضوع نکند، عبادت کننده‌ای برای او نمی‌باشد، همانطور که انسان فرزند و دوستش را دوست دارد. لذا یکی از این دو، در عبادت الله عزوجل کفایت نمی‌کند، بلکه واجب است که الله عزوجل نزد بنده از هر چیزی محبوب‌تر باشد و نیز الله عزوجل در نزد وی از هر چیزی بزرگ‌تر باشد، بلکه محبت و

الرجل خلف الرجل (۵۹۶۷) ومسلم في كتاب الإيمان، باب الدليل على أن من مات على التوحيد دخل الجنة قطعاً (۳۰۹).

۱- القصيدة النونية (۱/ ۲۵۳) ط المكتب الإسلامي.

فروتنی کامل را جز مستحق الله عزوجل نداند»^۱.

و تردیدی نیست که هرکس الله عزوجل را با این توحید ملاقات کند، از اهل بهشت می‌باشد، ﴿وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ [الروم: ۶] «این وعده‌ای است که الله داده است و الله هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد».

از الله عزوجل می‌خواهیم که ما و شما را بر توحید بمیراند و خاتمه‌ی ما را با سعادت و رستگاری همراه بگرداند و بر ما و شما بهشت و دیدار خویش را روزی بگرداند. براستی که او ولی این امر و عهده‌دار آن است.

حدیث سوم: (حدیث بطاقه یا صاحب کارت)

از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ مِثْلُ مَدِّ الْبَصْرِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنْتُ كَرِمٌ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظْلَمَكَ كَتَبَتِي الْخَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَفَلَاكَ عَذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، فَإِنَّهُ لَا تُظْلَمُ عَلَيْكَ الْيَوْمَ، فَتَخْرُجُ بِطَاقَةٍ فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: أَحْضِرْ وَرَنَّاكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْبِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السِّجَلَّاتِ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تُظْلَمُ، قَالَ: «فَتَوْضَعُ السِّجَلَّاتِ فِي كَفِّهِ وَالْبِطَاقَةَ فِي كَفِّهِ، فَطَاشَتِ السِّجَلَّاتُ وَثَقُلَتِ الْبِطَاقَةُ، فَلَا يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْءٌ».

«الله متعال در روز قیامت، در بین مردمان مردی از امت مرا نجات می‌دهد، نود و نه کارنامه‌ی اعمال او را بر وی می‌گشایند که هر کارنامه به اندازه دید چشم وسیع است. سپس الله متعال می‌فرماید: آیا چیزی از محتوای این کارنامه‌ها را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگان ما به تو ظلم کرده‌اند؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب؛ سپس الله متعال می‌فرماید: آیا عذری داری؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب. الله متعال می‌فرماید: تو یک کار نیک نزد ما داری و امروز به تو هیچگونه ظلمی نخواهد شد؛

پس از آن کارتی را بیرون می‌آورند که روی آن نوشته شده: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» سپس می‌فرماید: برای وزن کردن آن آماده باش. وی می‌گوید: این کارت در مقابل آن کارنامه‌ها چیزی نیست؟ الله متعال می‌فرماید: قطعاً به تو ظلمی نمی‌شود». رسول الله ﷺ می‌فرماید: «همه کارنامه‌ها در یک کفه ترازو و آن کارت به تنهایی در کفه دیگر قرار داده می‌شود که همه کارنامه‌ها بالا آمده و آن کارت بر آنها سنگینی می‌کند، برآستی که هیچ چیز در مقایسه با اسم الله متعال سنگین نمی‌شود».

سخن در مورد این حدیث در کلام امام ابن قیم رحمه‌الله گذشت و تردیدی نیست که سببی که به سبب آن کارت سنگین شده و به خاطر آن کارنامه‌های وی سبک می‌شوند، کمال توحید و محقق گرداندن آن می‌باشد. چرا که برای توحید نوری می‌باشد که تیرگی و ابرهای گناه را به اندازه‌ی قوتش پراکنده می‌کند؛ و الله عزوجل خبر داده که هر گناهی را با وجود توحید می‌بخشد و هیچ گناهی را به همراه شرک نمی‌بخشد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶] «بی‌گمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پائین‌تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای الله انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است)».

پس هرگاه فردی با اخلاص و یقین کامل «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد، کمال اخلاص و یقین وی موجب می‌شود که الله عزوجل از همه چیز برای او محبوب‌تر باشد. بنابراین در دل وی هیچگونه اراده‌ای برای انجام آنچه الله عزوجل حرام کرده است، باقی نمی‌ماند و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه الله عزوجل بدان فرمان داده ندارد؛ چنین کسی است که آتش بر وی حرام شده است گرچه قبل از آن گناهی داشته باشد، ولی پس از چنین ایمان و اخلاص و توبه و محبت و یقین کامل، گناهان وی محو و نابود می‌گردد، همانگونه که شب توسط روز محو می‌گردد. پس هرگاه لا إله إلا الله را با کاملترین وجه که مانع شرک اکبر و شرک اصغر

باشد، بگوید و بر هیچ نوع گناهی مصر نباشد، بر او بخشیده خواهد شد و بر آتش حرام می‌گردد. و اگر بگونه‌ای آن را بر زبان آورد که از شرک اکبر و نه شرک اصغر رهایی یابد و پس از آن چیزی که مناقض آن باشد از وی صادر نشود، در این حالت در مقابل این حسنه و عمل نیکویش، چیزی از گناهان نیست که مقاومت کند، پس به سبب آن میزان حسناتش ترجیح و برتری می‌یابد - آن طور که در حدیث بطاقه و صاحب کارت گذشت - و بر آتش حرام می‌گردد، ولی درجه‌اش در بهشت به میزان گناهی که مرتکب شده کاهش می‌یابد و این برخلاف کسی می‌باشد که سیئات وی بر حسناتش برتری یافته و در حالی مرده که مصر بر آن‌ها بوده است، که چنین شخصی مستحق آتش می‌باشد. و اگر شخصی لا إله إلا الله بگوید و به وسیله‌ی آن خود را از شرک اکبر خالص گرداند، لیکن بر این حالت از دنیا نرود، بلکه پس از رهایی از شرک اکبر گناهی را مرتکب شود که بر حسنه‌ی توحیدش برتری یابد، در چنین حالتی کلمه‌ی توحید را به زبان آورده و با اخلاص بوده است، لیکن پس از آن مرتکب گناهی شده است که توحید و اخلاصش را سست و ضعیف کرده است و آتش گناهان وی قوت گرفته تا جایی که نیکی توحیدش را سوزانده است. این برخلاف فردی است که مخلص و اهل یقین بوده و نیکی‌هایش بر گناهانش ترجیح و برتری دارد و بر گناهان اصرار نمی‌ورزد که اگر با این حال بمیرد وارد بهشت می‌شود. تنها ترسی که متوجه فرد مخلص می‌باشد، این است که گناهی را انجام دهد که در پی آن ایمانش ضعیف شده و لا إله إلا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می‌شود به زبان نیاورد و این ترس بر او هست که دچار شرک اکبر و اصغر شود اگر هم از شرک اکبر سالم بماند، ترس باقی ماندن شرک اصغر با وی می‌باشد و نیز ترس اینکه بدان نیز گناهان اضافه شود و بدین ترتیب جانب گناهانش بر حسناتش ترجیح یابد؛ چرا که سیئات، ایمان و یقین را ضعیف می‌کند و همچنین قول لا إله إلا الله را ضعیف کرده و مانع اخلاص در قلب می‌گردند و اندک اندک گوینده‌ی کلمه‌ی توحید همچون شخصی می‌گردد که هدیان می‌گوید یا در خواب سخن می‌گوید یا همانند کسی

است که صدایش را با آیه‌ای از قرآن بی‌آنکه طعم و شیرینی معنایش را بچشد، نیکو می‌گرداند؛ چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند، چرا که پس از گفتن آن دچار گناهای شده‌اند که ناقض گفته‌ی آنان است، بلکه بدون صدق و یقین گفته‌اند و بدون صدق و یقین می‌میرند. زیرا گناهان فراوانی دارند که مانع ورود آنان به بهشت می‌شوند؛ پس هرگاه گناهان فزونی یافتند، گفتن لا إله إلا الله بر زبان سنگینی می‌کند و قلب از گفتن آن دچار قساوت می‌گردد، از عمل صالح کراهت پیدا می‌کند، گوش فرا دادن به قرآن برایش دشوار می‌گردد و با یاد غیرالله خرسند گشته و به باطل اطمینان حاصل می‌کند. سخن زشت و همشینی با اهل غفلت را شیرین می‌پندارد و از همشینی با اهل حق کراهت دارد. لذا چنین فردی اگر لا إله إلا الله را به زبان آورد، درحقیقت چیزی را به زبان آورده که در قلبش نیست و عمل وی گفته‌اش را تصدیق نمی‌کند. حسن بصری می‌گوید: «ایمان به ادعا و آرزو نیست، بلکه چیزی است که در دل‌ها می‌نشیند و اعمال آن‌را تصدیق می‌کند؛ پس هر کسی سخنانی نیکو و صالح بگوید و بدان‌ها عمل کند، از او پذیرفته می‌شود و هرآنکه سخن نیکو بگوید و عملش شر باشد، گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود»^۱. بکر بن عبدالله مزنی رحمه‌الله می‌گوید: «ابوبکر با فزونی روزه و نماز از آنان (صحابه) پیشی نگرفت، بلکه با آن چیزی پیشی گرفت که در قلبش جای گرفته بود»^۲.

۱- أخرجه الخطيب في اقتضاء العلم والعمل (۵۶) وابن أبي شيبة في مصنفه (۲۲/۱۱) و(۵۰۴/۱۳) وابن المبارك في الزهد (۱۵۶۵) وعبدالله بن أحمد في زوائد الزهد (۳۲۲) والأجری في الشریعة (۲۵۵، ۲۶۰) وابن بطة في الإبانة الكبرى (۱۰۹۴).

۲- أخرجه الحکیم الترمذی في نوادر الأصول كما في الضعيفة (۹۶۲) وقد ورد كذلك عن أبي بکر بن عیاش كما في المنار المنيف لابن القيم (۱۱۵) وقد ورد مرفوعاً، ولكن لا أصل له وانظر الضعيفة/ فتح المجید ص ۴۶ وما بعدها.

از سوء خاتمه به الله عزوجل پناه می‌بریم و از الله عزوجل می‌خواهم که خاتمه‌ی ما و شما را همراه با سعادت و رستگاری بگرداند، همانطور که به او امیدواریم که ما را از نظر به وجه متعالش محروم نگرداند.

حدیث چهارم:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می‌گوید از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي عَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ فِيكَ وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي عَفَرْتُ لَكَ، وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئًا ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَا تَنِيكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً!»^۱

«الله تبارک و تعالی فرمودند: «ای بنی آدم، شما تا زمانی که مرا بخوانید و به من امیدوار باشید، آنچه از شما سرزده می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم و به چیزی اهمیت نمی‌دهم. ای بنی آدم اگر بزرگی گناهانتان به اندازه‌ی آسمان هم برسد، اما از من طلب مغفرت کنید بدون توجه به چیزی آنرا می‌بخشم. ای بنی آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پری آن پیش من بیایید ولی آنگاه که مرا ملاقات می‌کنید چیزی را شریک من قرار نداده باشید، من نیز به همان اندازه مغفرت را برای شما می‌آورم.»

۱- أخرجه الترمذي، كتاب الدعوات، باب فضل التوبة والاستغفار وما ذكر من رحمة الله لعباده (۳۵۴۰)، وقال الترمذي: حديث حسن غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه. وأخرجه مسلم، كتاب الذكر والدعاء (۲۶۸۷) باب فضل الذكر والدعاء والتقرب الى الله تعالى من حديث أبي ذر عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شَبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَمَنْ أَتَانِي يَمْسِيهِ أَتَيْتُهُ هَرُولَةً، وَمَنْ لَقَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَقَيْتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً» و أخرجه الطبراني من حديث ابن عباس في الكبير (۱۲۳۴۶)، والصغير (۲/ ۲۰، ۲۱) وقال الهيثمي في المجمع (۳۶۳/ ۱۰): وفيه ابراهيم بن اسحاق، وقيس بن الربيع وكلاهما مختلف في توثيقه وبقية رجاله رجال الصحيح وحسنه بشواهد الألباني في الصحيحة (۱۲۷) وصحيح الجامع (۴۳۳۸).

این حدیث شریف فضل توحیدی را که بزرگ‌ترین سبب از اسباب مغفرت می‌باشد، بیان می‌کند. همانطور که امام ابن رجب حنبلی رحمه‌الله در شرح این حدیث در کتاب ارزشمندش «جامع العلوم و الحكم» در حدیث شماره‌ی ۴۲ می‌گوید: «و از اسباب مغفرت و بخشش گناهان، توحید می‌باشد. و در واقع توحید بزرگ‌ترین اسباب می‌باشد که هرکس عاری از آن باشد، مغفرتی برای وی نیست و هرکس به همراه آن الله عزوجل را ملاقات کند، در واقع با بزرگ‌ترین اسباب مغفرت حاضر شده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶] «بی‌گمان الله (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد، می‌بخشد».

هرکس همراه توحید، به اندازه‌ی تمام زمین خطا و گناه همراه داشته باشد و الله عزوجل را ملاقات کند، الله متعال به همان میزان مغفرت شامل حال او خواهد کرد. اگر توحید شخص و اخلاصش برای الله عزوجل کامل شود و شروط توحید را با قلب، زبان و اعضا و جوارح و یا با قلب و زبان در هنگام مرگ به پا دارد، این امر موجب مغفرت و بخشش تمام گناهانی که قبل از آن مرتکب شده، می‌شود و به طور کلی مانع داخل شدن وی به آتش جهنم می‌گردد.

هرکس کلمه‌ی توحید را در قلبش محقق گرداند، محبت و تعظیم و اجلال و ترس و خشیت و توکل بر هر چیزی غیر از الله عزوجل را از آن بیرون گردانده است و در این هنگام است که گناهان و خطاها و لغزشهایش، گرچه همچون کف روی آب باشد، می‌سوزد و چه بسا که همگی آن‌ها به نیکی‌ها و حسنات تبدیل گردند.

براستی که این توحید، اکسیر بزرگی است بگونه‌ای که اگر بر کوه‌هایی از گناهان و خطاها و لغزشها، ذره‌ای از آن واقع گردد، آن‌ها را تبدیل به حسنات و نیکی‌ها می‌کند.^۱ آری، توحید خالصی که شرکی با آن آمیخته نشده باشد، به اذن الله عزوجل، همراه آن

۱- جامع العلوم والحکم الحدیث الثانی والأربعون (ص ۳۴۱۹) دارالفکر.

گناهی باقی نمی ماند.

حدیث پنجم:

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَقِيَهِ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ»^۱. «هرکس الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که چیزی را با او شریک نکرده باشد، وارد بهشت می شود. و هرکس درحالی که برای الله عزوجل شریکی قائل شده باشد، الله عزوجل را ملاقات کند وارد آتش می شود».

همچنین این حدیث مبارک تاکید می کند که نفی شرک مقتضی وجود توحید می باشد. بنابراین کسی که الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که به او شرک نورزیده باشد، به اجماع، از اهل بهشت می باشد. و هرآنکه الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که به او شرک ورزیده است، وارد آتش می شود.

الله عزوجل ما و شما را از آن در پناه خود محفوظ بگرداند.

حدیث ششم:

ابن ماجه و حاکم^۲ و دیگران از حدیث رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَدْرُسُ الْإِسْلَامَ كَمَا يَدْرُسُ وَثْيُ الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيْسَرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى

۱- أخرجه مسلم كتاب الإيمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة ومن مات مشركا دخل النار (۹۳) (۱۰۲).

۲- أخرجه ابن ماجه كتاب الفتن، باب ذهاب القرآن والعلم (۴۰۴۹) وقال البوصيري في الزوائد: إسناده صحيح ورجاله ثقات والحاكم (۳/ ۴۷۸، ۵۰۵، ۵۴۵) وصححه على شرط مسلم وصححه الحافظ في الفتح (۱۳/ ۲۷۸) وصححه الشيخ الألباني في الصحيحة (۸۷) وصحيح الجامع (۸۰۷۷).

طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْعَجُوزُ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَتَحْنُ نَقُولُهَا». «اسلام همچون نقش و نگار روی پارچه کهنه (و کم رنگ) می شود. تا اینکه مردم نمی دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست؟ و شبی از شبها، قرآن از میان مردم برداشته می شود. و بروی زمین حتی یک آیه از آن باقی نمی ماند، تا آنجا که گروهی از پیرمردان و پیرزنان می گویند: ما می شنیدیم که پدر و مادرمان کلمه‌ی لا إله إلا الله را می گفتند: ما نیز آنها را بر زبان می آوریم». صله بن زفر به حذیفه رضی الله عنه گفت: چون آنان نمی دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست، پس لا إله إلا الله به آنان نفعی نمی رساند. حذیفه رضی الله عنه از او روی گرداند. صله این سوال را سه بار تکرار کرد و هر بار حذیفه از وی روی بر می گرداند تا اینکه در بار سوم سه بار فرمود: ای صله، لا إله إلا الله آنان را از آتش دوزخ نجات می دهد.

حدیث هفتم:

بزار و بیهقی و ابن حبان^۱ از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَفَعَتْهُ يَوْمًا مِنْ دَهْرِهِ أَصَابَهُ قَبْلَ ذَلِكَ مَا أَصَابَهُ». «کسی که لا إله إلا الله را (با رعایت شروط و مقتضیات آن) گفته باشد، روزی از روزها (این گفته‌ی او) به او نفع خواهد رساند، هرچند که قبل از آن (روز) به مصایب و عذاب‌هایی گرفتار آمده باشد».

۱- أخرجه ابن حبان (۳۰۰۴) وابن الأعرابي في معجمه (۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۱۱۶۳) والطبراني في الأوسط (۶۳۹۲) والبخاري (۳) كما في كشف الأستار، والبيهقي في الشعب (۹۹-۹۷) وفي الأسماء والصفات (۱۹۰) وأبو نعيم في الحلية (۵/۴۶) والخطيب البغدادي في موضح أوهام الجمع والتفريق (۲/۲۰۵) وصححه الألباني في الصحيحة (۱۹۳۲) وصحيح الجامع (۶۴۳۴).

حدیث هشتم:

و در صحیحین^۱ از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ شَعِيرَةً، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مَا يَزِنُ بُرَّةً، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مَا يَزِنُ مِنَ الْخَيْرِ ذَرَّةً». «هرکس که لا إله إلا الله بگوید و به اندازه‌ی یک دانه جو، ایمان در دل او باشد، از آتش دوزخ بیرون آورده می‌شود. و هرکس لا إله إلا الله را بر زبان آورد و به اندازه‌ی یک دانه گندم در قلبش ایمان باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود. و هرکس که لا إله إلا الله بگوید و به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود».

حدیث نهم:

در صحیحین^۲ از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرَجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ»^۳. «پس از اینکه اهل بهشت وارد بهشت و اهل دوزخ وارد دوزخ می‌شوند، الله عزوجل می‌فرماید: هرکس را به اندازه‌ی دانه‌ای ارزن در قلبش ایمان وجود دارد، از آتش بیرون آورید».

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب زيادة الإيمان ونقصانه (٤٤) ومسلم كتاب الإيمان، باب أدنى أهل الجنة منزلة فيها (١٩٣).

۲- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال (٢٢) ومسلم، كتاب الإيمان، باب إثبات الشفاعة وإخراج الموحدين من النار (١٨٤) وانظر (١٨٣، ١٨٥).

۳- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال (٢٢) ومسلم، كتاب الإيمان، باب إثبات الشفاعة وإخراج الموحدين من النار (١٨٤)، وانظر (١٨٣، ١٨٥).

حدیث دهم:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که می گوید: رسول الله ﷺ نزد ما تشریف آورده و فرمودند: «عَرِضْتُ عَلَيَّ الْأُمَّمُ، فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيَّ مَعَهُ الرَّجُلُ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأُفُقَ، فَرَجَوْتُ أَنْ تَكُونَ أُمَّتِي، فَقِيلَ: هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأُفُقَ، فَقِيلَ لِي: انْظُرْ هَكَذَا وَهَكَذَا، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأُفُقَ، فَقِيلَ: هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ، وَمَعَ هَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْحِجَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» «امت‌ها بر من عرضه شدند، پیامبری می‌گذشت که با وی یک مرد (از پیروان او) بود و پیامبری می‌گذشت که با وی دو مرد بود و پیامبری می‌گذشت که با وی گروهی بود و پیامبری می‌گذشت که با وی هیچکس نبود. و گروه‌های زیادی را دیدم که افق را در بر گرفته بودند. امیدوار بودم که آن‌ها امت من باشند، که گفته شد: آن‌ها موسی و قوم وی هستند. سپس به من گفته شد: ببین؛ پس گروه‌های زیادی را که افق را در بر گرفته بودند، دیدم و به من گفته شده اینجا و آنجا را ببین، گروه‌های زیادی که افق را در بر گرفته بودند، مشاهده کردم. سپس گفته شد: این‌ها امت تو می‌باشند و با این‌ها هفتاد هزار نفر هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند». سپس مردم پراکنده شدند و رسول الله ﷺ بیان نکردند که ایشان چه کسانی هستند، سپس اصحاب رسول الله با یکدیگر گفتگو کردند و گفتند: اما ما کسانی هستیم که در شرک (دوره‌ی جاهلیت) زاده شدیم، ولی به الله عزوجل و رسول او ایمان آوردیم، و لیکن آن گروه (که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند) فرزندان ما خواهند بود. چون این خبر به رسول الله ﷺ رسید، فرمودند: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَتَطَيَّرُونَ، وَلَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَكْتُمُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «آن‌ها کسانی هستند که پرنده‌گان را به فال بد نمی‌گیرند و طلب رقیه نمی‌کنند و داغ نمی‌کنند و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند». عکاشه بن محسن رضی الله عنه برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا من جزو آن‌ها هستم؟ فرمودند: آری، سپس شخصی دیگر برخاست و گفت: آیا من از آن‌ها هستم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «سَبَقَكَ

بِهَا عُكَّاشَةٌ». «در این مورد عکاشه از تو سبقت گرفت»^۱.

همچنین این حدیث فضل محقق گرداندن توحید را بیان می‌کند. بگونه‌ای که آن‌هایی که بدون حساب و هیچگونه عذابی وارد بهشت می‌شوند در واقع کسانی‌اند که شرک را به طور کلی ترک کرده و حوائج و نیازهای‌شان را فقط از الله عزوجل طلب کرده‌اند. و آنچه موجب شده تا اینگونه عمل کنند، قوت توکل‌شان بر الله عزوجل و سپردن امورشان به الله عزوجل بوده است و بدین ترتیب جز به سوی او رغبت نداشته و جز از او نمی‌ترسیدند.

و این نهایت محقق گرداندن توحید می‌باشد، چرا که توکل انسان، راست و درست نمی‌باشد تا اینکه توحیدش صحیح باشد؛ بلکه حقیقت توکل، توحید قلب می‌باشد. لذا مادامیکه در قلب، رابطه‌ای با شرک وجود داشته باشد، توکلش ناقص و معیوب و بی‌فایده می‌باشد. و صحت توکل به اندازه خالص گرداندن توحید می‌باشد. چرا که هر زمان بنده توجهش به سوی غیرالله باشد، این توجه شعبه‌ای از شعبه‌های قلبش را تسخیر می‌کند و بدین ترتیب توکلش به الله عزوجل را به قدر و اندازه‌ی از بین رفتن آن شعبه، ناقص می‌گرداند. و از اینجاست که برخی گمان می‌کنند، که توکل جز با روبرافتن از اسباب صحیح نمی‌باشد؛ درحالی‌که این روی برافتن از اسباب حق است لیکن روی‌گردانی قلب از اسباب نه اعضا و جوارح»^۲.

بنابراین توحید اصل و اساس و اولین و آخرین واجب می‌باشد و آن اول و آخر امر می‌باشد. و اولین چیزی است که با آن ورود به اسلام صورت می‌گیرد. و آخرین چیزی است که واجب است انسان با آن از دنیا رخت سفر بندد.

۱- رواه البخاری، فی کتاب الطب، باب من اکتوی أو کوی غیره و فضل من لم یکتو (۵۷۰۵) و رواه كذلك فی کتاب الرقاق، باب یدخل الجنة سبعون ألفا بغير حساب (۶۵۴۱) و باب من لم یرق (۵۷۵۲) و مسلم، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة بغير حساب (۲۲۰).

۲- مدارج السالکین، (۲/ ۱۲۵، ۱۲۶).

از الله عزوجل می‌خواهیم که خاتمه‌ی ما را با توحید بگرداند، براستی که او ولی این امر و عهده‌دار آن است.

این باب را با ابیاتی زیبا و دل‌نشین از حافظ ابن رجب رحمه‌الله به پایان می‌رسانم، آنجا که می‌سراید:^۱

تبارك ذوالجلال والاکرام	ومن شهد أن لا إله إلا هو
من يغفر الذنوب من يمحصها	غيرك يا من لا إله إلا هو
جنان خلده لمن يوحده	أشهد أن لا إله إلا هو
ناره لا تحرق من	يشهد أن لا إله إلا هو
أقولها مخلصا بلا بخل	أشهد أن لا إله إلا هو

«بزرگوار و دارای برکات بسیار است، ذاتی که صاحب جلال و عظمت و ارجمند و گرامی است و نیز کسی که گواهی دهد هیچ معبود به حقی جز او نیست. چه کسی جز تو گناهان را می‌بخشد و آن‌ها را محو و نابود می‌سازد، ای کسی که جز او معبود بر حقی نیست. باغ‌های جاویدانش برای کسی است که تنها او را پرستش کند، شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز او نیست. آتش دوزخ کسی را که گواهی دهد که معبود به حقی جز او نیست، نمی‌سوزاند. آن‌را خالصانه و بدون هیچگونه بخلی می‌گویم، گواهی می‌دهم که هیچ معبود بر حقی جز او نیست.»

و به این مقدار از احادیث در این باب کفایت می‌کنم، حال اینکه احادیث در این مورد بسیار می‌باشند.

از الله عزوجل می‌خواهم که ما را با توحید بمیراند و ما را در زمره‌ی موحدین در باغ‌های پر از نعمت بهشتی حشر بفرماید.

وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه أجمعین.

۱- تحقیق کلمة الإخلاص (۱۰۵، ۱۰۶) ط ابن رجب.

خاتمه

نسأل الله حسنهما

اما بعد، برادر و خواهر عزیزم، این حقیقت توحیدی بود که واجب است در قلوب استقرار یابد و بایستی مسلمانان آنرا در حیاتشان به عنوان برنامه زندگی قرار دهند. و تردیدی نیست که این گام ابتدایی به منظور برانگیخته شدن امت برای باری دیگر، همانطور که در اولین بار منقلب گشتند، می باشد.

و این خواسته ای بزرگ است که نیازمند تلاش بزرگ و صبری جمیل می باشد. امانت بزرگی که بر گردن هر مسلمانی می باشد. براستی که اکنون وقت فعالیت و بخشش و کوشش بدون سستی و تنبلی می باشد، زیرا آنکه تنها برای خودش زندگی کند، گرچه در ظاهر راحت و آسوده زندگی می کند، ولی درحقیقت پست زندگی کرده و پست می میرد!! درحالی که مسلمان اینچنین نیست.

پس برخیز و حرکت کن، ای قدرتمند مهربان؛ براستی که نوبت تو فرا رسیده است؛

برخیز و تمامی عالم را با ردای خوشبوی محمدی ات بپوشان.

برخیز و تمام عالم را در آغوش کشیده و ضربان و تپش قلبت را که آکنده از توحید الله عزوجل می باشد، به گوششان برسان.

برخیز و تمام دنیا را جام فطرت بنوشان تا بعد از مردن زنده گردند و پس از تشنگی سیراب گردیده و بعد از گمراهی هدایت شوند.

برخیز و حرکت کن ای موحد صادق، تا اینکه نقشت را که الله عزوجل تو را به خاطر آن آفرید، ادا کنی تا اینکه پرده کفر و کید و مکر شیطان را با شعاع نور قرآنی و نبوی پاره پاره کنی.

برخیز که وقت آن رسیده تا بشریت بر دستان تو باری دیگر، بعد از سوختنش توسط گرمای کشنده ی نیمروز در اثر راه رفتن طولانی وی در بیابان و تاریکی ها، به سوی منهج

الله عزوجل باز گردد.

پس از این گشت و گذار در پهنه و گستره‌ی توحید، در پیشگاه الله عزوجل دست التماس برداشته و از او می‌خواهم که امت را بار دیگر به سوی خود بازگرداند و چشمان-مان را بار دیگر با نصرت اسلام و عزت موحدین روشن بگرداند. و همه‌ی ما و شما را به عمل به این دین مشرف بگرداند.

و در پایان، ای گرامیان، شما را به الله عزوجل سوگند می‌دهم، هرکس که در سخنانم کجی و نقص یا خطایی یافت، بایستی که حق و صواب را در آن مورد بر ما تذکر دهد. و از او سپاس‌گذاری کرده و در پنهانی برایش دعا می‌کنم و با پذیرفتن و انقیاد و تسلیم و اطاعت از آن، بدان روی می‌آوریم و تنها الله عزوجل است که به نیت‌ها آگاهی دارد. و تنها به سوی اوست که دست‌نیاز و التماس دراز می‌گردد. تا اینکه آن خطا و اشتباه حجتی علیه من در روز قیامت نباشد. و از الله عزوجل می‌خواهم که بر ما و شما اخلاص در اقوال و اعمال و احوال روزی بگرداند.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه وسلم.

و کتبه

الفقییر الی عفو الرحمن

محمد حسان

پایان ترجمه

امین پورصادقی/ تربیت جام

amin.poorsadeghi26@gmail.com